

تشیع و معتقدات آن

نویسنده:

ابو عبدالرحمن محمدی

عنوان کتاب:

تشیع و معتقدات آن

نویسنده:

ابو عبدالرحمن محمدی

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه	۹
توجه	۱۳
شیعه و توحید (یکتا پرستی)	۱۵
توحید ربوبیت	۱۷
۱- ائمه را رب و پروردگار دانستن:	۱۸
۲- دنیا و آخرت را از آن امام دانستن:	۲۱
۳- اعتقاد داشتن به حلول خداوند در ائمه:	۲۲
۴- اعتقاد داشتن به اینکه ائمه می‌توانند هر چه را بخواهند حلال و یا حرام گردانند:	۲۳
۵- اعتقاد داشتن به اینکه حرکت ابرها و بوجود آمدن رعد و برق ناشی از اراده امام می‌باشد:	۲۷
توحید الوهیت	۳۱
شیعه و بداء	۵۳
شیعه و بداء	۵۴
رد بر این اعتقاد	۵۸
شیعه و ارکان ایمان	۶۷
۲- ایمان به فرشتگان	۶۷
۳- ایمان به کتاب‌های آسمانی	۶۹
مصحف فاطمه	۷۰
کتاب آسمانی با مهره‌های طلائی	۷۴

- ۷۶..... لوح فاطمه.....
- ۷۸..... دوازده صحیفه که نام ائمه و اوصاف آنها را بیان می‌سازند.....
- ۸۰..... ۴- ایمان به پیامبران علیهم الصلاة والسلام.....
- ۸۴..... ۵- ایمان به روز قیامت.....
- ۸۹..... **شیعه و قرآن، اهل سنت و قرآن**.....
- ۹۱..... شیعه و قرآن.....
- ۹۱..... ۱- کتاب کافی.....
- ۹۴..... ۲- کتاب «تفسیر قمی»:.....
- ۹۷..... ۳- کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب»:.....
- ۱۰۹..... **شیعه و سنت (احادیث) رسول الله (صلی الله علیه وسلم)**.....
- ۱۰۹..... اهل سنت و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم).....
- ۱۱۰..... شیعه و سنت (حدیث).....
- ۱۱۷..... شیعه و مرویات یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم).....
- ۱۲۱..... **مصادر و مراجع اساسی روایات و احادیث مذهب شیعه اثنی عشری**.....
- ۱۲۲..... نقد و بررسی «الجوامع الثمانیه».....
- ۱۲۵..... راویان احادیث و روایات شیعه.....
- **شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، اهل سنت و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)**.....
- ۱۳۱..... شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم).....
- ۱۴۰..... یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در قرآن مجید.....
- ۱۴۲..... یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در احادیث.....
- یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در اقوال امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان.....
- ۱۴۳.....

شیعه و اهل بیت، موضع اهل سنت و جماعت نسبت به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ۱۵۵

- آیا همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از اهل بیت ایشان هستند؟ ۱۵۵
- شیعه و اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ۱۶۰
- ۱- اهانت دجالان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) ۱۶۰
- ۲- اهانت دجالان به همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ۱۶۳
- ۳- اهانت دجالان به فرزندان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ۱۶۴
- ۴- اهانت دجالان به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- ۱۶۵
- ۵- اهانت دجالان به فاطمه -رضی الله عنها- بانوی زنان بهشتی ۱۶۹
- ۶- اهانت دجالان به حسن بن علی -رضی الله عنهما- ۱۷۱
- ۷- اهانت دجالان به حسین بن علی رضی الله عنهما ۱۷۴
- ۸- اهانت دجالان به علی بن حسین (زین العابدین) -رحمت الله علیه- ۱۷۶
- ۹- اهانت دجالان به امام محمد باقر و فرزند بزرگوارشان ۱۷۸
- ۱۰- اهانت دجالان به موسی بن جعفر -رحمت الله علیه- ۱۷۹
- ۱۱- اهانت دجالان به علی بن موسی رحمت الله علیه ۱۸۱
- موضع اهل بیت نسبت به پیروان دروغین خود ۱۸۱

شیعه و امامت، اهل سنت و امامت ۱۸۷

- شیعه و امامت ۱۸۷
- رد بر تشیع در مورد منصوص دانستن امامت ائمه اثنی عشر ۱۹۴
- شیعه و رجعت ۲۲۲
- شیعه و رجعت (بازگشت) ۲۲۲
- رد بر این اعتقاد ۲۲۶
- شیعه و ظهور ۲۲۸
- شیعه و ظهور: ۲۲۸

- ۲۳۱ شیعه و طینت، اهل سنت و طینت (سرشت، فطرت)
- ۲۳۲ شیعه و طینت (سرشت، فطرت)
- ۲۳۷ رد براین اعتقاد
- ۲۴۱ شیعه و مهدی، اهل سنت و مهدی
- ۲۴۲ شیعه و مهدی
- ۲۴۷ مؤسس و پایه گذار اعتقاد به مهدی غائب در مذهب اثنی عشری
- ۲۵۱ زندگی نامه مهدی
- ۲۵۲ ازدواج حسن عسکری و ملیکه مادر مهدی
- ۲۵۲ مهدی در بطن مادر
- ۲۵۴ رشد و نمو مهدی
- ۲۵۶ زمان غیب شدن مهدی
- ۲۵۷ مکان غیبت مهدی
- ۲۵۸ نام امام غائب
- ۲۵۸ مدت غیبت مهدی
- ۲۶۰ علت غیبت مهدی
- ۲۶۱ مهدی پس از ظهور
- ۲۶۱ آ- قوانین و شریعت مهدی:
- ۲۶۳ ب- وظیفه مهدی:
- ۲۶۶ رد بر افسانه‌های مهدی غائب
- ۲۷۳ شیعه و تقیه، تقیه از دیدگاه اهل سنت و جماعت
- ۲۷۵ تقیه از دیدگاه مذهب تشیع
- ۲۹۷ شیعه و صیغه، اهل سنت و ازدواج موقت (صیغه)
- ۲۹۸ شیعه و ازدواج موقت (صیغه)
- ۳۰۴ صیغه در ترازی قرآن

۳۱۱ لواط مرد با همسر خویش
۳۱۵ شیعه و عاشوراء، عاشوراء در اسلام
۳۱۵ اهل سنت و آنچه در کربلا رخ داد
۳۱۶ شیعه و عاشوراء
۳۱۹ قاتلین حقیقی حسین بن علی چه کسانی بودند؟
۳۲۰ شیعه و خمس
۳۲۳ شیعه و اذان
۳۲۷ خاتمه

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء والمرسلين وعلى آله وصحبه
ومن سار على هديه واستن بسنته إلى يوم الدين.

برادر عزیز و خواهر گرامی!

در ابتدای این مقدمه می‌خواهیم از شما بپرسیم آیا شما مذهب تشیع را می‌شناسید؟
مطمئناً پاسخ شما مثبت خواهد بود. شما در پاسخ این سؤال خواهید گفت: مذهب تشیع
مذهبی است که پیروان آن، علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان را امامان خود می‌دانند،
نمازهای خود را در سه نوبت می‌خوانند و روزهای تاسوعا و عاشورا به سینه زنی و
نوحه خوانی می‌پردازند، و صیغه را نیز روا می‌دانند.

بدون هیچ شک و تردیدی بیش از ۹۰٪ از کسانی که جواب آن‌ها مثبت بوده است،
بیش از آنچه ما ذکر کردیم، چیز دیگری در مورد مذهب تشیع نمی‌دانند. در حالیکه آنچه
آن‌ها می‌بایست در مورد معتقدات مذهب تشیع بدانند خیلی بیشتر و در بسیاری موارد
مهم‌تر از مسائل مزبور هستند.

آری، بسیاری از سنی‌مذهبان و حتی بسیاری از شیعیان نیز در مورد اعتقادات مذهب
تشیع چیزی نمی‌دانند.

این حقیقت ما را بر آن داشت تا این کتاب را در مورد معتقدات مذهب شیعه اثنی
عشری تألیف کرده و در آن به نقد و مناقشه معتقدات این مذهب پردازیم.

از آنجائیکه ما می‌دانستیم آنچه در مورد معتقدات تشیع در بخش‌های مختلف این
کتاب بیان می‌شود برای بسیاری از برادران و خواهران تازگی داشته و پذیرفتن وجود
چنین معتقداتی در مذهب تشیع برای آن‌ها سخت و دشوار خواهد بود، تمام سخنان و
ادعاهای خویش را مستدل به روایاتی قرار داده‌ایم که در مراجع و مصادری روایت

شده‌اند که بزرگان و سردمداران مذهب تشیع آن‌ها را مهم‌ترین و موثق‌ترین مراجع مذهب خود می‌دانند و تا به امروز آن‌ها را در حوزه‌های علمیه خویش تدریس می‌کنند. ما به این عمل از یکسو صحیح بودن سخنان و ادعاهای خود را به برادران و خواهران خویش ثابت کرده‌ایم و از سوی دیگر راه انکار را بر بزرگان و سردمداران تشیع بسته‌ایم. زیرا بسیاری از بزرگان مذهب تشیع بر ملا شدن معتقدات خویش را سدی در برابر تبلیغات پر زرق و برق خود می‌بینند و سعی بر آن دارند تا فرا رسیدن زمان مناسب این معتقدات را از دیگران مخفی نگاه دارند.

مطمئنأً اکنون این سؤال در اذهان برادران و خواهران مطرح خواهد شد که مگر در مذهب تشیع چه اعتقاداتی وجود دارند که پذیرفتن وجود چنین معتقداتی در این مذهب، برای ما سخت و دشوار خواهد بود؟

جواب این سؤال بسیار مهم را ما در بخش‌های مختلف این کتاب خواهیم یافت. **در این کتاب ما خواهیم دید که متأسفانه فرموده‌های رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچنین با سخنان اهل بیت ایشان مخالفت دارند.** در این کتاب ما با استعانت جستن به معبود بر حق ثابت خواهیم کرد مذهب تشیع بر خلاف تبلیغات پر زرق و برق خود، قرآن موجود را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را محرف و دستخورده می‌داند. و همچنین در این کتاب خواهیم دید که در مذهب تشیع بسیاری از صفات و ویژه‌گی‌های معبود بر حق نثار ائمه گشته و در این مذهب هیچ اثری از توحید و یکتاپرستی و جود ندارد و همچنین ما در این کتاب به سایر معتقدات مذهب تشیع همچون ایمان به رجعت، ظهور امامت مهدی و... اشاره کرده و باطل بودن آن‌ها را به اثبات خواهیم رسانید.

لازم به ذکر است از آنجایی که ما می‌دانیم بزرگان تشیع احادیث اهل سنت و جماعت را فاقد اعتبار می‌دانند از استدلال کردن به آن‌ها خودداری کرده و تنها قرآن مجید و روایات مذهب تشیع و آنچه که عقل و فطرت سلیم انسان مقرر داشته‌اند را حجت و برهان خود قرار داده‌ایم.

در پایان این مقدمه دست دعا بسوی معبود بر حق دراز کرده و از او می‌خواهیم به ما اخلاص و توفیق عطا فرموده و ما را در زمره آنانی قرار دهد که در مورد آنها فرموده است:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸].

«... بشارت ده آن عده از بندگانم را که به سخنان گوش فرا داده و پیرو بهترین آنها می‌گردند. براستی که آنان همان کسانی هستند که معبود بر حق آنها را هدایت کرده است. و براستی که آنان همان خردمندان حقیقی‌اند».

مؤلف ابو عبدالرحمن

توجه

لازم به تذکر است که بهتر و صحیح تر این است که ما در این کتاب از اسم رافضه بجای شیعه استفاده کنیم. زیرا نزد علمای اهل سنت و جماعت مخصوصاً متقدمین، به کسانی شیعه گفته می شده است که تنها اختلاف آن‌ها با سایر مسلمانان این بوده که علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) را در خلافت از عثمان بن عفان (رضی الله عنه) شایسته تر و لایق تر می دانستند. و در مسائل عقیدتی و عبادی هیچ اختلافی با سایر مسلمانان نداشته‌اند. در حالیکه فرقه و مذهبی که ما در این کتاب به ذکر اعتقادات آن‌ها می پردازیم اگرچه خود را شیعه می نامند اما نزد علمای اهل سنت و جماعت رافضه نامیده می شوند. ولی از آنجائیکه امروزه اکثریت مسلمانان این حقیقت را نمی دانند و فرقه رافضه را به نام شیعه می شناسند، ما نیز در کتاب خود آن‌ها را شیعه نامیده‌ایم تا باعث سر در گمی برخی از خوانندگان نگردیم.

شیعه و توحید (یکتا پرستی)

ما در این بخش از کتاب به نقد و بررسی بینش مذهب تشیع در مورد مسأله توحید و یکتا پرستی می‌پردازیم. در این رابطه ما نخست توحید ربوبیت و سپس توحید الوهیت را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

علمای اهل سنت و جماعت با بررسی آن دسته از آیات قرآن مجید که در رابطه با مسائل توحید و یکتا پرستی سخن می‌گویند به این نتیجه رسیده‌اند که مسائل مربوط به یکتا پرستی تحت سه دسته و گروه: توحید ربوبیت و توحید الوهیت و توحید اَسْمَاء و صفات قرار می‌گیرند.

توحید ربوبیت

اهل علم در تعریف توحید ربوبیت گفته‌اند: توحید ربوبیت یعنی یگانه و منفرد دانستن خداوند متعال در تحقق بخشیدن به آنچه که صورت پذیرفتن آن تنها به اراده و قدرت الهی امکان پذیر است.

اموری همچون آفرینش مخلوقات، روزی رساندن به آن‌ها، اداره کردن امور هستی، زندگی بخشیدن و بازپس گرفتن آن را می‌توان در این مقام به عنوان مثال نام برد.^۱ خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن مجید در مورد توحید ربوبیت سخن رانده است. در سوره اعراف آیه ۵۴ معبود بر حق فرموده:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: 54].

«ای مردم (بدانید که آفرینش و فرمانروایی از آن خداوند می‌باشد. منزه و بلند مرتبه است خداوند که خالق و پادشاه عالمیان است)».

بسیاری از آیات قرآن مجید بیانگر این مطلب هستند که مشرکین با وجود انحرافات عظیم خود در مورد توحید الوهیت، اما به وحدانیت خداوند متعال در صفات ربوبیت ایمان داشته و در این رابطه مرتکب شرک نمی‌شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: 87].

«اگر از مشرکین بپرسی چه کسی آن‌ها را آفریده است، یقیناً پاسخ خواهند داد:

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد مسائل مربوط به این نوع از توحید می‌توان به این کتابها مراجعه کرد: مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه ۱۰ / ۳۳، شرح العقیده الطحاویه لابن ابی العز الحنفی ص ۱۷، تیسیر العزیز الحمید لسلیمان بن عبدالوهاب ص ۳۳، وسؤال وجواب فی أهم المهمات لعبدالرحمن بن سعدی ص ۵.

خداوند».

همچنین خداوند متعال در سوره یونس آیه ۳۱ فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾﴾
[یونس: 31].

«(مشرکان را) بگو کیست که از آسمان و زمین شما را روزی می‌رساند؟ و یا اینکه چه کسی مالک و آفریننده گوش‌ها و چشم‌های شما است؟ و چه کسی است که جاندار را بی‌جان و بی‌جان را از جاندار می‌آفریند، و چه کسی است که امور هستی را اداره می‌کند؟ آن‌ها پاسخ خواهند داد: خداوند. به آن‌ها بگو: آیا از عقاب او نمی‌هراسید (که اینگونه در عباداتتان شرک می‌ورزید)؟».

آری، مشرکین با وجود ایمان داشتن به توحید ربوبیت، همواره در توحید الوهیت و پرستش و عبادت خداوند دچار انحراف شده و در عبادات خود به خالق هستی شرک می‌ورزیدند. خداوند متعال در این رابطه می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٦﴾﴾ [یوسف: 106].

«و بیشترین آن‌ها به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در عین حال به او شرک می‌ورزند».

اکنون ما به ذکر برخی از انحرافات و گمراهی‌هایی که در مذهب تشیع در رابطه با توحید ربوبیت وجود دارد می‌پردازیم. از میان این انحرافات و گمراهی‌ها ما به این مطالب اشاره خواهیم کرد:

۱- ائمه را رب و پروردگار دانستن

مطمئناً این عنوان خواننده محترم را به تعجب و شگفتی وا می‌دارد، اما با مراجعه به آنچه در کتاب‌های تفسیر و حدیث مذهب تشیع نوشته شده، متوجه خواهیم شد این

مسأله حقیقت تلخی است که بایستی آن را پذیرفت.

در کتاب «مرآة الأنوار» روایتی دروغین از علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) نقل شده که ایشان گفته‌اند: «من همان رب و پروردگار زمین هستم که آن را آرام نگاه می‌دارم»^۱.
 ببینید گستاخی و خیره سری دجالان به کجا رسیده است. آیا رب و پروردگار زمین کسی جز خالق آن می‌باشد؟ و آیا امکان دارد علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) چنین سخن کفر آلود و ملحدانه‌ای بر زبان بیاورند؟ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِيَوْمٍ﴾ [فاطر: 41].

«خداوند آسمان‌ها و زمین را از نابودی محفوظ نگاه می‌دارد. و اگر آن‌ها رو به زوال نهند کسی جز او نمی‌تواند آن‌ها را از زوال و نابودی باز دارد».
 اکنون به ذکر مثال دیگری می‌پردازیم. در آیه ۶۹ سوره الزمر خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ [الزمر: 69].

«و زمین (محشر در روز قیامت) از نور رب پروردگار خود نورانی گشت».
 بیایید ببینیم کتاب‌های تفسیر شیعه این آیه را چگونه تفسیر کرده‌اند.
 در روایتی که راوی آن مفضل بن عمر می‌باشد از ابا عبدالله نقل شده که در مورد تفسیر این آیه گفته‌اند: «مراد از نور رب هنگام ظهور امام چه رخ خواهد داد؟ ایشان فرمودند: نور امام برای مردم کافی بوده و دیگر احتیاجی به نور خورشید و ماه نخواهد بود»^۲.

۱- مرآة الأنوار لابی الحسن الشریف بن الموالی محمد طاهر البناطی الفتونی ص ۵۹، (مطبعة الافتاب، طهران ۱۳۷۴ هـ).

۲- تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۲/۲۵۳، (تصحیح و تعلیق: طیب الموسوی الجزائری، ط. الثانية، بیروت ۱۳۸۷ هـ)، البرهان لهاشم بن سلیمان الکتکانی ۴/۸۷ (ط: طهران، الثانية)، تفسیر الصافی للفیض الکاظمی ۴/۳۳۱، (تصحیح: حسین الاعلمی، موسسه الاعلمی، بیروت).

اکنون به ذکر مثال دیگری می‌پردازیم. در سوره کهف آیه ۱۱۰ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: 110]. «و در عبادت و پرستش رب و پروردگار خود، شرک نوزد».

در کتاب تفسیر عیاشی در مورد آیه گفته شده: مراد این است که شخص در مورد مسأله خلافت در برابر امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- سر تسلیم فرود آورد و احدی را با ایشان شریک نگرداند.^۱

همانگونه که معانی واضح و آشکار این آیات بر آن دلالت دارند مراد از کلمه «رب» در این آیات خداوند متعال بوده و تفسیر کردن این کلمه به امام نمی‌تواند چیزی جز گمراهی و ضلالت باشد.

این گمراهی‌ها و ضلالت‌ها به جایی رسیده که در یکی از روایات مصادر شیعه در مورد قصه اسراء و معراج پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته شده: «از رسول الله صلی علیه و آله پرسیده شد خداوند در شب معراج به چه زبان و لغتی با شما سخن گفتند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: به لغت و زبان علی بن ابی طالب. این مسأله چنان مرا به شگفتی و تعجب وا داشت که از خداوند متعال پرسیدم: این شما بودید که با من سخن گفتید یا علی ابن ابی طالب؟»^۲.

ما قبلاً نیز به این نکته اشاره کردیم که شناخت و قبح این گمراهی‌ها بهترین برهان و دلیل بر بطلان آن‌ها است.

۱- تفسیر العیاشی لمحمد بن مسعود العیاشی ۳۵۳/۲، (تصحیح و تعلیق: هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبة العلمیه، طهران)، والبرهان ۴۹۷/۲ (چاپ سابق الذکر). و تفسیر الصافی ۲۷۰/۳ (چاپ سابق الذکر).

۲- كشف الغمه للأربلی ۱۰۶/۱، (تعلیق: هاشم الرسولی، المطبعة العلمیه، قم ۱۳۸۱ هـ).

۲- دنیا و آخرت را از آن امام دانستن

کلینی یکی از ابواب کتاب خود را اینگونه نامیده است: «زمین از آن امام می‌باشد»^۱. او در این باب حدیثی دروغین به این مضمون روایت کرده است: «ابوبصیر می‌گوید: ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: آیا نمی‌دانی که دنیا و آخرت از آن امام هستند و تحت تصرف و حکم او قرار دارند؟»^۲.

آیا این اعتقاد باطل، شرک و رزیدن صریح در توحید ربوبیت محسوب نمی‌گردد؟ شرکی که حتی ابوجهل و ابولهب نیز آن را قبول نداشته‌اند. قرآن مجید در مورد این مسأله فرموده است:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [البقرة: 107].

«آیا نمی‌دانی مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است؟»

و در آیه دیگری معبود بر حق فرموده است:

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾

[الفرقان: 2].

«آنکس که فرمانروایی و مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن او است. و هرگز فرزندی نداشته و شریکی در فرمانروایی و پادشاهی ندارد».

و در سوره نجم معبود بر حق فرموده است:

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾ [النجم: 25].

«دنیا و آخرت از آن خداوند است».

آیا می‌توان در قلب کسیکه به این اعتقادات باطل ایمان داشته باشد کوچک‌ترین اثری

۱- اصول الکافی للکلینی ۴۰۷/۱-۴۱۰، (تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، الثالثه: ۱۳۸۸ هـ).

۲- اصول الکافی ۴۰۹/۱ (چاپ سابق الذکر).

از توحید و یکتاپرستی یافت؟

آری، فرمانروایی و مالکیت نام دنیا و آخرت از آن خداوند متعال می‌باشد. و هیچکس نمی‌تواند ادعا کند خداوند این فرمانروایی و یا قسمتی از آن را به احدی از مخلوقات خود واگذار کرده است. چون هیچ دلیل و برهانی برای اثبات این ادعا وجود ندارد و پیروان هر مذهب و فرقه‌ای می‌توانند در مورد پیشوایان و رهبران خویش چنین ادعای پوچ و بی‌اساسی داشته باشند.

۳- اعتقاد داشتن به حلول خداوند در ائمه

در یکی از روایات مذهب تشیع در رابطه با این اعتقاد فاسد و ملحدانه گفته شده: «ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: آنگاه خداوند دست راست خود را بر ما کشید و نورالهی در وجود ما حلول کرد»^۱. و در روایت دیگری گفته شده: «... اما خداوند ذات ما را با ذات خود در هم آمیخت»^۲. ایمان داشتن به چنین اعتقاد باطلی نقش بسیار بزرگی در متصف دانستن ائمه به برخی از صفات ربوبیت و در نتیجه پرستش و عبادت کردن آنها داشته است. ما اگر به کتاب‌های حدیث مذهب تشیع مراجعه کنیم و نگاهی به آنچه در باب معجزات ائمه نوشته شده بیافکنیم خواهیم دید در بسیاری از روایات، انجام دادن اموری به ائمه نسبت داده شده که اینگونه امور را کسی جز خداوند متعال نمی‌تواند انجام دهد... بعنوان مثال یکی از این روایات، علی ابن ابی طالب را قادر به زنده کردن مردگان معرفی می‌کند. در این روایت گفته شده: «جوانی از قبیله بنی مخزوم نزد علی بن ابی طالب -علیه السلام- آمده و به ایشان می‌گوید: ای دایی من! برادرم چند روز پیش فوت کرد و این حادثه ناگوار مرا بسیار غمگین و افسرده ساخته است. علی بن ابی طالب -علیه السلام- در جواب خطاب به جوان فرمودند: آیا می‌خواهی برادرت را بار دیگر

۱- اصول کافی ۱/ ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۵، (چاپ سابق الذکر).

۲- اصول کافی ۱/ ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۵، (چاپ سابق الذکر).

بینی؟ جوان که بسیار خوشحال گشته است پاسخ مثبت می‌دهد. علی ابن ابی طالب - علیه السلام - خطاب به جوان می‌فرماید: قبر او را به من نشان ده. هنگامیکه علی - علیه السلام - و جوان به قبر می‌رسند ایشان زیر لب سخنی گفته و با پای خود چند ضربه به قبر می‌زنند. با این عمل ناگهان مرده از قبر برخاسته و به زبان فارسی سخنانی بر زبان می‌راند. امیرالمؤمنین - علیه السلام - از او می‌پرسند: مگر تو عرب نبودی؟ مرد پاسخ می‌دهد: بله، اما چون من پیرو فلانی و فلانی^۱ بودم، پس از مرگ زبانم به فارسی تغییر یافت»^۲.

و در اکذوبه دیگری گفته شده علی ابن ابی طالب رضی الله عنه تمام مردگان قبرستان جبانه را زنده کرده‌اند^۳. و در روایت دروغین دیگری ادعا شده علی ابن ابی طالب رضی الله عنه با زدن ضربه‌ای به تکه سنگی صد شتر از آن بیرون آورده‌اند^۴. اینگونه روایات همانگونه که قبلاً نیز گفتیم چنان بی‌پایه و اساس و مضحک هستند که برای اثبات بطلان آن‌ها هیچ احتیاجی به ذکر دلیل و برهان نیست.

۴- اعتقاد داشتن به اینکه ائمه می‌توانند هر چه را بخواهند حلال و یا حرام گردانند

ما می‌دانیم یکی از اصول توحید، ایمان داشتن به این است که تشریح یعنی حلال و حرام گردانیدن از خصوصیات و ویژگی‌های معبود بر حق می‌باشد. و هیچ مخلوقی در

۱- مراد ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) می‌باشد.

۲- اصول الکافی للکلینی ۱/۵۷۷، (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۱۹۲/۴۱ (احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ)، بصائر الدرجات للصفار ص ۷۶، (المطبوع بالنجف ۱۳۷۰ هـ).

۳- بحار الانوار للمجلسی ۱۹۴/۴۱ (چاپ سابق الذکر).

۴- بحار الانوار للمجلسی ۱۹۴/۴۱ (چاپ سابق الذکر).

این مسأله کوچک‌ترین نقشی ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: 54].

«بدانید که آفرینش و فرمانروایی از آن خداوند است.»

حتی پیامبران نیز که برگزیده‌ترین افراد تاریخ بشریت بوده‌اند کوچک‌ترین نقشی در تحلیل و تحریم نداشته‌اند، آن‌ها فقط مبلغان شریعت الهی بوده‌اند.

معبود بر حق در سوره شوری آیه ۲۱ مشرکین را در رابطه با پذیرفتن تحلیل و تحریم رهبران و سردمداران خود مورد نکوهش و سرزنش قرار داده می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: 21].

«آیا (مشرکین) برای خود خدایانی (شایسته و لایق فرمانروایی) دارند که بدون اجازه الهی احکامی را برای آن‌ها بنا نهاده‌اند؟». (مراد از استفهام و پرسش، گوشزد کردن مشرکین به باطل بودن این عمل آن‌ها است). اکنون بیایید ببینیم مذهب تشیع در مورد این مسأله چه اعتقادی دارد. بنابر روایاتی که در مراجع و مصادر مذهب تشیع نقل شده‌اند ائمه حق تشریح داشته و می‌توانند هر چه را بخواهند حلال و یا حرام گردانند. آقای کلینی در کتاب خود این روایت را نقل کرده که: «خداوند متعال نخست محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید و پس از گذشت هزار دهر سایر مخلوقات را خلق کرد و اطاعت از این سه تن را بر آن‌ها واجب گردانید. به همین سبب این سه تن هر چه را بخواهند حلال و یا حرام می‌گردانند»^۱.

مجلسی در قسمتی از شرح این روایت مکذوبه می‌گوید: «... خداوند متعال اطاعت از آن‌ها را بر تمام خلائق حتی جمادات زمین و آسمان نیز واجب گردانید». بایستی دانست این اعتقاد باطل همان اعتقادی است که یهودیان و نصاری در مورد رهبران و پیشوایان مذهبی خود داشتند. خداوند متعال در این رابطه می‌فرماید:

۱- اصول کافی للکلینی ۴۴۱/۱ (چاپ سابق الذکر)، بحار الأنوار للمجلسی ۳۴۰۴/۲۵ (چاپ سابق الذکر).

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: 31].

«یهود و نصاری پیشوایان خود را رب خویش قرار دادند».

روایتی در کتاب اصول کافی این آیه را تفسیر کرده و بیان داشته چگونه یهود و نصاری پیشوایان دینی خود را رب خویش قرار داده‌اند. در این روایت گفته شده: «ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: به خداوند سوگند پیشوایان مذهبی یهود و نصاری هرگز آن‌ها را به عبادت کردن خود فرا نخواندند. و اگر اینکار را می‌کردند هرگز کسی سخن آن‌ها را نمی‌پذیرفت. آنچه آن‌ها انجام دادند این بود که حلال را بر مردم حرام و حرام را بر آن‌ها حلال گردانیدند»^۱.

بنابر آنچه در این روایت ذکر گشته، گردن نهادن و پذیرفتن تحلیل و تحریمی که از جانب مخلوق باشد، نوعی عبادت کردن این مخلوق محسوب گشته و شرک در ربوبیت خداوند متعال می‌باشد.

این اعتقاد باطل، اعتقاد باطل دیگری نیز به دنبال داشته است که بر اساس آن بیان ساختن احکام شرعی و یا کتمان کردن آن‌ها بستگی به خواست و اراده امام دارد. او اگر بخواهد می‌تواند احکام شرعی را از پیروان خود کتمان کند. در یکی از روایات شیعه در اینمورد گفته شده: «و شاء می‌گوید: از امام رضا -علیه السلام- در مورد تفسیر این آیه پرسیدم:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: 43].

«اگر مسأله‌ای را نمی‌دانید، آن را از علما و دانشمندان پرسید».

امام -علیه السلام- فرمودند: مراد از اهل ذکر ما هستیم. مردم بایستی حکم مسائل خود را از ما بپرسند.

۱- اصول الکافی للکلینی ۵۳/۱. لازم به تذکر است در مراجع اهل سنت و جماعت نیز حدیثی به این مضمون از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است. اما اهل علم این حدیث را ضعیف دانسته اند.

من گفتم: شما سؤال شونده و ما سؤال کننده هستیم؟
ایشان فرمودند: بله.

من گفتم: آیا بر ما واجب است سؤال‌های خود را از شما بپرسیم؟
ایشان فرمودند: بله.

من گفتم: آیا بر شما واجب است سؤال‌های ما را پاسخ دهید؟
ایشان فرمودند: خیر، ما اگر خواستیم به سؤال‌های شما پاسخ خواهیم داد و اگر
نخواستیم از پاسخ دادن خودداری خواهیم کرد»^۱.

براستی که این روایت متضمن اهانتی بزرگ به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه
وسلم) می‌باشد. خداوند متعال در مورد کسانی که حق را کتمان می‌کنند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ
أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾ [البقرة: 159].

«آنانیکه آیات آشکار و هدایت کننده‌ای را ما نازل ساخته و آن‌ها را در کتاب برای
مردم توضیح داده‌ایم، کتمان ساخته و از مردم پوشیده نگاه می‌دارند، خداوند و فرشتگان
و مؤمنین آن‌ها را مورد لعنت خود قرار می‌دهند».

خداوند متعال حتی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیز اجازه نداده که چیزی از احکام
شرعی را از مردم کتمان کند. خداوند متعال خطاب به رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾
[المائدة: 67].

«ای پیامبر آنچه که از پروردگارت بر تو نازل گشته را به مردم ابلاغ کن. و اگر چنین
نکنی رسالت الهی را ابلاغ نکرده‌ای».

۱- اصول الکافی للکلینی ۲۱۰/۱-۲۱۱ (چاپ سابق الذکر)، تفسیر القمی ۶۸/۲ (چاپ سابق الذکر)،
بحار الانوار للمجلسی ۱۷۴/۲۳ (چاپ سابق الذکر).

بایستی دانست به سبب همین اعتقاد فاسد و باطل است که در روایات مصادر شیعه گفته شده شیعیان تا قبل از زمان امام محمد باقر رحمت الله علیه از چگونه بجا آوردن برخی از عبادات بی‌خبر بوده و بسیاری از اصول و اساسیت دین را نمی‌دانستند. در یکی از این روایات که آن را کلینی در کتاب خود روایت کرده گفته شده: «شیعیان تا قبل از زمان امام ابو جعفر (محمد باقر) -علیه السلام- کیفیت ادای مناسک حج را بلد نبوده و چیزی از حلال و حرام نمی‌دانستند، تا اینکه امام محمد باقر -علیه السلام- در زمان خویش کیفیت ادای حج و مسائل حلال و حرام را به شیعیان یاد دادند^۱. این روایت مکذوبه متضمن اهانتی بس عظیم به امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن حسین رضی الله عنهم اجمعین می‌باشد.

مگر نه این است که شیعیان خود را هواداران و پیروان پروپاقرص این ائمه معرفی می‌کنند؟ آیا این ائمه حلال و حرام دین و کیفیت ادای ارکان اسلام را از پیروان پروپاقرص خود کتمان کرده بودند؟ خودتان ببینید چگونه تحت سرپوش حب آل بیت بزرگ‌ترین اهانت‌ها را نثار اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کرده‌اند.

۵- اعتقاد داشتن به اینکه حرکت ابرها و بوجود آمدن رعد و برق ناشی از اراده امام می‌باشد

در مراجع مذهب تشیع روایاتی وجود دارند که بر اساس آن‌ها شیعیان می‌پندارند برخی از امور هستی تحت اراده و مشیئت ائمه قرار دارند. در یکی از این روایات بوجود آمدن رعد و برق، ناشی از اراده و خواست امام دانسته شده است. در این روایت گفته شده: «سماعه بن مهران می‌گوید: نزد ابا عبدالله -علیه السلام- نشسته بودم که ناگهان صدای رعد و برق مهیبی شنیده شد. در این هنگام ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: این رعد و برق ناشی از اراده و خواست یار شما است. من پرسیدم: منظورتان از یار ما

۱- اصول الکافی للکلینی ۲/۲۰ (چاپ سابق الذکر).

کیست؟ ایشان فرمودند: امیر المومنین -علیه السلام-^۱.

جای بسی شگفتی است که چگونه مفید و مجلسی این جرأت را به خود داده‌اند که روایتی اینچنین که مضمون آن چیزی جز الحاد و شرک در ربوبیت نیست را در کتاب‌های خود جای دهند.

گویا خداوند متعال گوش‌های آن‌ها را کر و چشمانشان را کور کرده و آن‌ها این آیه کریمه را نشنیده و ندیده‌اند که در آن فرموده شده:

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ [الرعد: 12].

«او (خداوند متعال) است که برق را برای بیم دادن شما از خشم و غضب خویش و برای امید بستن‌تان به رحمتش به شما می‌نماید و ابرهای سنگین را بوجود می‌آورد». دجالان چنان در ضلالت و گمراهی غوطه ور گشته و بصیرت خود را از دست داده‌اند که روایات جعلی و افسانه‌ای آن‌ها، هر انسان عاقل و خردمندی را به حیرت و تعجب وا می‌دارد.

بیانید به یکی دیگر از این روایات که مجلسی آن را در کتاب خود ذکر کرده است گوش فرا دهیم. در این روایت گفته شده: «روزی علی بن ابی طالب -علیه السلام- به دو تکه ابر اشاره کردند. این دو تکه ابر ناگهان همانند دو قالی گشتند. آنگاه امام علی -علیه السلام- بر یکی از این ابرها و یارانشان از جمله سلمان و مقداد و... بر ابر دیگر سوار شدند. امام علی -علیه السلام- پس از سوار شدن بر ابر فریاد زدند: من چشم خداوند در زمین هستم. من زبان خداوند در میان خلایق هستم. من همان نور خداوند هستم که هرگز خاموش نمی‌گردد، من...»^۲. در ادامه این قصه خیالی یاران امام علی در مورد معجزات پیامبران از ایشان می‌پرسند. ایشان در جواب می‌گویند: «من عظیم‌تر از این

۱- الاختصاص للمفید ص ۳۲۷، مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۰۲ هـ، بحار الانوار للمجلسی ۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

۲- بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

معجزات را به شما نشان خواهم داد. سوگند به آنکه دانه را شکاف و انسان را آفرید من آنچنان مقدار عظیمی از ملکوت آسمان‌ها و زمین را تحت اراده و مشیئت خود دارم که شما حتی توان درک مقدار اندکی از آن را نیز ندارید»^۱. در ادامه این قصه عجیب و غریب گفته شده «علی بن ابی طالب و یاران ایشان پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) را دیدند. یکی از پیامبران سخت می‌گریست. هنگامیکه یاران علی بن ابی طالب از او سبب گریستن را پرسیدند. او در جواب گفت: تا مدتی پیش امیرالمؤمنین هر بامداد به دیدن من آمده و در کنارم می‌نشستند و من به برکت نگریستن به ایشان نیروی بیشتری برای عبادت کردن پیدا می‌کردم. اما اکنون مدت ده روز است که ایشان به دیدن من نیامده‌اند و این مسأله مرا بسیار افسرده و غمگین ساخته است»^۲. در ادامه این قصه گفته شده: «امام علی -علیه السلام- از یاران خود می‌خواهند چشمانشان را ببندند. آنگاه ایشان آن‌ها را به بازاری می‌برند که مردمان آن از درخت نخل نیز درازتر هستند. امام علی -علیه السلام- پس از اینکه به یاران خود می‌گویند این مردمان از قوم عاد هستند فریادی می‌کشند که از شدت آن همه آن مردمان هلاک می‌گردند. و در پایان هنگامیکه امام علی -علیه السلام- و یاران ایشان به شهر خود باز می‌گردند یاران ایشان می‌گویند: سوگند می‌خوریم که شما نشانه و آیه عظیم خداوند هستید»^۳. این قصه خیالی با اینکه ملامال و سرشار از خرافات و شرکیات می‌باشد، اما مجلسی احتمال حقیقت داشتن آن را رد نمی‌کند. او پس از اعتراف به اینکه «این قصه را در مراجع و مصادر ندیده‌ام»^۴. می‌گوید: «اما ما آن را رد

۱- بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

۲- بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

۳- بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

۴- بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

نمی‌کنیم»^۱.

خودتان ببینید چگونه آقای مجلسی احتمال حقیقت داشتن روایتی که مالمال خرافات و شرکیات است و در هیچیک از مصادر و مراجع روایت نشده است را رد نمی‌کند. مطمئناً اگر این روایت در یکی از مراجع و مصادر نقل می‌شد آقای مجلسی به آن ایمان کامل پیدا کرده و هیچگونه شک و تردیدی نسبت به صحت داشتن آن به دل خود راه نمی‌داد.

۱- بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

توحید الوهیت

پس از آنکه نخست با توحید ربوبیت و بینش شیعه نسبت به آن آشنا شدیم، اکنون در مورد توحید الوهیت و بینش این مذهب نسبت به آن سخن می‌رانیم.

ما اگر بخواهیم توحید الوهیت را بصورت ساده و واضح تعریف کنیم می‌توانیم بگوییم: توحید الوهیت یعنی اینکه شخص مسلمان فقط معبود بر حق را بپرستد و آنچه که شرعاً عبادت و پرستش محسوب می‌گردد را برای احدی از مخلوقات بجا نیاورد. خداوند متعال مسلمانان را امر کرده که بگویند:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: 5].

«تنها تو را عبادت کرده و تنها از تو استعانت می‌جوییم».

با در نظر داشتن این مطلب که حتی مشرکین نیز به توحید ربوبیت ایمان داشته‌اند، می‌توان به این نتیجه رسید که علت و سبب اساسی بعثت پیامبران، دعوت و فراخواندن مردم به سوی توحید الوهیت و بر حذر داشتن آن‌ها از شرک ورزیدن در آنچه که شرعاً عبادت و پرستش محسوب می‌گردد، بوده است.

پس از این مقدمه مختصر، اکنون به ذکر بینش تشیع نسبت به این نوع از توحید می‌پردازیم. متأسفانه بایستی گفت: در مراجع و مصادر مذهب تشیع روایاتی منسوب به ائمه وجود دارند که در آن‌ها شیعیان را به مرتکب شدن اعمالی تشویق کرده‌اند که با توحید الوهیت و یکتاپرستی منافات و تضاد دارند. البته جای هیچ شک و تردیدی نیست که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از این سخنان و گفتارها پاک و مبری بوده‌اند. ما قبل از سخن در مورد این روایات به مسأله بسیار مهم دیگری اشاره می‌کنیم. این مسأله این است که سردمداران مذهب تشیع برای فرار از آیاتی که مسلمانان را به توحید و یکتاپرستی فراخوانده و آن‌ها را از شرک ورزیدن در عبادات بر حذر داشته‌اند، در هر کجا

از قرآن مجید که نامی از توحید برده شده آن را به ولایت ائمه تفسیر کرده‌اند. و همانگونه که بزودی مشاهده خواهیم کرد حتی در برخی از موارد لفظ جلاله («الله») را به امیرالمؤمنین تفسیر کرده‌اند. اکنون برای اثبات این ادعا به ذکر چند مثال می‌پردازیم: خداوند متعال در سوره الزمر آیه ۶۵ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: 65].

«ای پیامبر) به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت».

همانگونه که از معنای واضح و آشکار این آیه پیدا است، خداوند متعال پیامبر خویش را مورد خطاب قرار داده تا امت اسلامی را به بزرگی گناه و معصیت شرک ورزیدن گوشزد کنند و به آن‌ها بگویند شرک ورزیدن چنان گناه بزرگی است که حتی اگر احدی از پیامبران مرتکب آن گردد تمام اعمال صالحه او بر باد خواهند رفت.

اکنون بیایید بینیم سردمداران و بزرگان مذهب تشیع این آیه را چگونه تفسیر کرده‌اند. کلینی و قمی در تفسیر این آیه گفته‌اند: «اگر در خلافت، کسی را با علی شریک گردانی تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت».^۱ در تفسیر البرهان نیز این آیه به همین صورت تفسیر شده است.^۲

اگر چه تفسیر آقای کلینی و قمی چنان بی‌پایه و اساس و به دور از عقل و منطق می‌باشد که حاجتی به بحث و مناقشه در مورد آن وجود ندارد اما با این وجود ما نگاهی به آیه ای که پیش از این آیه قرار دارد می‌اندازیم تا بطلان ادعاهای مفسرین شیعه را بهتر دریابیم. خداوند متعال فرموده:

﴿قُلْ أَغْيَبَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴾ ﴿١٦﴾ ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿١٧﴾ ﴿بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ

۱- اصول الکافی للکلینی ۴۲۷/۱ (چاپ سابق الذکر)، تفسیر القمی ۲/۲۵۱ (چاپ سابق الذکر).

۲- البرهان للبحرانی ۸۳/۴ (ط. طهران، الثانية).

الشَّكِرِينَ ﴿٦٦﴾ [الزمر: 64-66].

«ای پیامبر! به آن‌ها بگو ای کسانی‌که از عظمت و بزرگی معبود بر حق بی‌خبرید. آیا شما از من می‌خواهید کسی جز معبود بر حق را بپرستم؟ ای پیامبر! به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت و از گروه زیانکاران قرار خواهی گرفت. ای پیامبر! بر تو است که تنها معبود بر حق را بپرستی و در زمره شکرگذاران باشی».

هر مسلمانی که کوچک‌ترین آشنایی با زبان عربی داشته باشد براحتی در می‌یابد که در این آیات کوچک‌ترین اشاره‌ای به امیرالمؤمنین علی به ابی طالب و مسأله ولایت نشده است. اما آقایان کلینی و قمی و سایر همکاران دغلكارشان لفظ جلاله («الله») را به علی و کلمه «عبادت» را به ولایت و امامت تفسیر کرده‌اند. این مسأله همچنین بی‌بضاعت بودن بزرگان تشیع در اثبات امامت علی بن ابی طالب پس از رحلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را نیز به اثبات می‌رساند. بایستی از آقایانی کلینی و قمی و سایر سردمداران تشیع پرسید: اگر خداوند متعال می‌خواست مسلمانان را به پذیرفتن ولایت علی و فرزندان و نوادگان ایشان امر کنند، چرا این مسأله را به صورت واضح و آشکار ذکر نکرد تا تمام مسلمانان به این مسأله پی برده و هیچ حجت و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند؟ مگر خداوند متعال در توصیف قرآن مجید فرموده:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٧٧﴾﴾ [القمر: 17].

«ما قرآن را برای پند و اندرزگیری (مردم)، سهل و آسان قرار داده‌ایم. آیا کسی می‌خواهد از آن پند بپذیرد؟»

مثالی دیگر:

خداوند متعال در سوره النمل آیه ۶۱ می‌فرماید:

﴿أَعْلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾﴾ [النمل: 61].

«آیا معبود بر حقی جز خداوند وجود دارد؟ براستی که اکثریت مشرکین حقیقت

توحید و یکتاپرستی را نمی‌دانند».

اکنون بیایید نظری بر برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع بیان‌دازیم و ببینیم این آیه کریمه را به چه صورت تفسیر کرده‌اند. در این مصادر این آیه به این صورت تفسیر شده است: «آیا امکان دارد در یک زمان دو امام و دو پیشوا وجود داشته باشند؟ یکی امام حق و عدالت و دیگری امام و پیشوای گمراهی و ضلالت»^۱.

ببینید چگونه سردمداران تشیع برای به کرسی نشاندن ادعاهای بی‌اساس خود قرآن مجید را به بازی گرفته‌اند و لفظ جلاله (الله) را به امام تفسیر کرده‌اند.

پس از این ما به ذکر و بررسی یکی از اصول و اساسیت توحید الوهیت می‌پردازیم و سپس با موضع مذهب تشیع نسبت به آن آشنا می‌گردیم. این مسأله بسیار مهم و اساسی این است که بر اساس معتقدات پاک اسلامی در تمام انواع عبادات، هیچ واسطه و میانجی بین معبود بر حق و مخلوق وجود ندارد. و ما بایستی بدانیم قرار دادن واسطه و میانجی در دعا و یا سایر عبادات و متوسل شدن به آن‌ها همان شرکی است که مشرکین در طول تاریخ مرتکب آن می‌شده‌اند. خداوند متعال در این رابطه فرموده:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: 186].

«و چون بندگان من از تو در مورد دوری و نزدیکی من پرسند، بایستی بدانند که من به آن‌ها نزدیک بوده و دعای آنکس که مرا خواند را اجابت خواهم کرد. پس بر آن‌ها است که به من ایمان آورده و در برابر اوامر من سر تسلیم فرود آورند تا به راه راست هدایت یابند».

و همچنین خداوند متعال خطاب به تمام بندگان مؤمن و مسلمان خود فرموده:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [المؤمن: 60].

۱- بحار الانوار للمجلسی ۲۳ / ۳۹۱ (چاپ سابق الذکر)، کنز جامع الفوائد ص ۲۰۷.

«پروردگار شما فرمود مرا بخوانید تا دعاهایتان را مستجاب سازم. بی شک آنانیکه از پرستیدن من إعراض و سرکشی کنند بزودی با ذلت و خواری درون جهنم جای خواهند گرفت».

اهل سنت و جماعت معتقد هستند هر کس در عبادات خویش، بین خود و خداوند متعال مخلوقی را واسطه و میانجی قرار دهد و بر او توکل کند و حاجات خود را بجای اینکه مستقیماً از معبود بر حق بطلبد از این واسطه طلب کند، در دام همان شرکی افتاده که مشرکین مرتکب آن می شده‌اند. مشرکین نیز همانگونه که قرآن مجید از آن‌ها نقل کرده است در توجیه این عمل مشرکانه خود می گفتند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: 3].

«ما آن‌ها را عبادت نمی کنیم مگر برای اینکه مقداری ما را به بارگاه الهی مقرب و نزدیکتر سازند».

اما مذهب تشیع بر خلاف این اعتقاد پاک اسلامی، ائمه اثنی عشر را در عبادات و دعاها واسطه و میانجی بین انسان و خداوند متعال می دانند. مجلسی در این رابطه می گوید: «ائمه حجاب خداوند و واسطه و میانجی بین ایشان و خلائق می باشند»^۱. و در کتاب «عقائد الامامیه» در مورد ائمه گفته شده: «آن‌ها دروازه‌های بارگاه الهی و راه‌های رسیدن به ایشان هستند. آن‌ها همانند کشتی نوح می باشند، هرکس بر آن نشیند نجات می یابد و هر کس از آن اعراض ورزد غرق می گردد»^۲. در بسیاری از روایات تشیع ادعا شده که حتی پیامبران نیز در دعاهای خود به ائمه متوسل می شده‌اند! در کتاب «بحار الأنوار» گفته شده: «دعاهای پیامبران به سبب توسل جستن آن‌ها به ائمه، مستجاب می شده‌اند»^۳. و در روایت دیگری گفته شده: «امام رضا -علیه السلام- فرمودند: هنگامیکه

۱- بحار الانوار للمجلسی ۲۳ / ۹۷ (چاپ سابق الذکر).

۲- عقائد الامیه للمظفر ص ۹۸-۹۹ دار الغدير، بیروت ۱۳۹۳ هـ

۳- بحار الانوار للمجلسی ۲۶/۳۱۹-۳۳۴ (چاپ سابق الذکر).

نوح -علیه السلام- در آستانه غرق شدن بود، با توسل جستن به حق ما از غرق شدن نجات یافت. و هنگامیکه ابراهیم -علیه السلام- را در آتش افکندند با متوسل شدن به حق ما از آن رهایی پیدا کرد. و موسی -علیه السلام- نیز با توسل جستن به حق ما بود که دریا در مقابل او خشک گردید. و عیسی -علیه السلام- را خداوند به سبب توسل جستن او به حق ما از دست یهودیان نجات بخشید^۱. و در برخی دیگر از روایات دروغین ادعا شده که چون برخی از پیامبران در برابر ائمه شیعه و ولایت آن‌ها سر تسلیم فرود نیاوردند، خداوند آن‌ها را معاقبه و مبتلی به مصیبت ساخت. در روایتی که سرشار از اهانت به آدم -علیه السلام- می‌باشد گفته شده: «... هنگامیکه خداوند آدم را در بهشت جای داد، محمد و علی و حسن و حسین -صلوات الله علیهم- را در مقابل او ظاهر کرد. آدم با نگاهی سرشار از حسادت به آن‌ها نگریست. سپس از او خواسته شد ولایت ائمه را بپذیرد. اما او از اینکار سرباز زد. به همین سبب بهشت او را از درون خود به بیرون پرتاب کرد. پس از مدتی آدم به اشتباه خود پی برد و از حسادت خویش توبه کرد و به حق پنج تن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم متوسل شد. در نتیجه خداوند او را بخشید و از گناه او در گذشت. و در مورد همین ماجرا است که خداوند متعال فرموده است: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ [البقرة: 37]. (سپس آدم کلمات و دعاهایی از خالق خویش آموخت)^۲.

اگر آن دجالی که این روایت اهانت‌آمیز را از خود جعل کرده، مقداری بیشتر دروغپردازی خود ادامه می‌داد حتماً می‌گفت: آدم -علیه السلام- نخست سنی مذهب بوده و سپس شیعه شده است! و در یکی دیگر از این روایات دروغین گفته شده: «سبب محبوس شدن یونس -علیه السلام- در شکم نهنگ امتناع او از پذیرفتن ولایت علی -

۲- بحار الانوار للمجلسی ۲۶ / ۳۲۵ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۴ / ۱۱۴۳، (تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط. الخامسة ۱۴۰۳ هـ).

علیه السلام- در شکم نهنگ رهایی نیافت مگر پس از پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب -علیه السلام-^۱.

ما از اینگونه روایات دروغین می‌توانیم چندین نتیجه دیگر نیز بگیریم که عبارتند از:

۱- آن دروغپردازانی که روایات مذهب تشیع را روایت کرده‌اند، برای دست یافتن به اهداف ناپسند خود از هیچ حيله و نیرنگی فروگذار نکرده‌اند.

۲- در روایات موجود در مصادر و مراجع مذهب تشیع به پیامبران -علیهم الصلاة والسلام- هیچ احترامی گذاشته نشده است.

۳- روایات مراجع و مصادر مذهب تشیع چنان بی‌پایه و اساس هستند که به هیچ وجه نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد.

در روایت دروغینی که جعل کنندگان آن خواسته‌اند هرگونه ارتباط مستقیم فرد شیعی مذهب را با خالق هستی قطع کنند، هر یک از ائمه مسئول برآورده ساختن حاجتی قرار داده شده است.

در این روایت خطاب به فرد شیعی مذهب گفته شده: «... برای نجات از سلاطین و وسوسه‌های شیاطین دستت را بسوی علی بن حسین -علیه السلام- دراز کن. و در بجا آوردن عبادات و امور اخروی از محمد بن علی -علیه السلام- و جعفر بن محمد -علیه السلام- مدد بخواه، و برای طلب عافیت از خداوند به موسی بن جعفر -علیه السلام- متوسل شو. و برای طلب رزق از خداوند از محمد بن علی -علیه السلام- کمک بخواه. و در نیکی کردن به برادران و بجا آوردن عبادات نافله از علی بن محمد -علیه السلام- و برای رسیدن به نعیم اخروی از حسن بن علی -علیه السلام- مدد بخواه. و هنگامیکه شمشیر دشمن را بر بالای سر خود دیدی که می‌خواهد سرت را از بدنت جدا کند از

۱- تفسیر فرات ص ۱۳ لفرات بن ابراهیم الکوفی، المطبعة الحیدریه، النجف، نشر: مکتبه الداوری، قم.
بحار الانوار للمجلسی ۳۳۳/۲۶-۳۳۴ (چاپ سابق الذکر).

صاحب زمان (عج) مدد بجو و یقین داشته باش که ایشان ترا نجات خواهند داد!^۱ ایمان داشتن به اینگونه روایات دروغین هر گونه رابطه مستقیم بین فرد شیعی مذهب و خالق هستی را از بین برده و امید و توکل او را بجای خداوند بر ائمه قرار می دهد. و بدین ترتیب هیچ شور و شوقی برای روی آوردن به بارگاه الهی در او باقی نمی ماند. بلکه تمام دعاها و راز و نیاز کردن های خود را برای ائمه بجا آورده و از آنها مدد می جوید. این در حالی است که قرآن مجید به ما آموخته است دعاها و حاجات خود را مستقیماً با معبود بر حق در میان گذاشته و هیچ مخلوقی را در این میان واسطه و میانجی قرار ندهیم. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: 180].

«خداوند را نام های نیکو است. او را به این نام ها بخوانید».

همچنین خداوند متعال خطاب به مشرکین که دست دعا بسوی مخلوق دراز می کنند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: 194].

«جز خداوند سایر کسانی که آنها را می خوانید بندگان همانند شما (فانی وضعیت و ناتوان) هستند. اگر شما راست می گوید (و آنها توانایی بر آورده ساختن حاجات شما را دارند) پس، از آنها بخواهید دعاها و خواسته های تان را مستجاب سازند (تا آشکار گردد آیا شما درست می گوید یا ما)».

در اینجا جا دارد برای دفاع از مقام پیامبران و اثبات باطل بودن روایاتی که مصادر تشیع در مورد آدم و یونس -علیهما السلام- روایت کرده اند، نگاهی به قرآن مجید بیاندازیم و حقیقت را از آیات آن بشنویم.

۱- بحار الانوار للمجلسی ۳۳/۹۴ (چاپ سابق الذکر).

در قرآن مجید ذکر شده است هنگامیکه آدم و حوا -علیهما السلام- پی به اشتباه خود بردند دست دعا بسوی معبود بر حق دراز کرده و گفتند:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۳۲﴾﴾

[الأعراف: 23].

«(آدم و حوا) گفتند: پروردگارا، ما (با سر پیچی کردن از امر شما و خوردن آن میوه) به خود ظلم روا داشتیم. و اگر شما ما را نیامرزید و به ما رحم نکنید، بی شک ما از زیانکاران خواهیم بود».

می بینیم که بنابر فرمایش الهی و بر خلاف آن روایت دروغین، آدم -علیه السلام- برای طلب آمرزش هرگز به احدی از ائمه متوسل نشده‌اند.

و حاشا که احدی از پیامبران -علیهم الصلاة والسلام- مرتکب چنین عملی گردد. شما خود بگویید کدامیک را بایستی بپذیریم: فرمایش خداوند متعال و یا گفته مجلسی و دار و دست‌هاش را؟

و در مورد قصه یونس -علیه السلام- بایستی گفت: هنگامیکه ایشان به اشتباه خود که همانا رها ساختن قوم خویش بدون اجازه خداوند بود پی بردند، از درون شکم نهنگ خالق خود را خواندند و فرمودند:

﴿وَذَا التُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا

إِلَهَ إِلَّا أَنَا أَنْتَ سُبْحٰنَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾﴾ [الأنبياء: 87].

«(یونس -علیه السلام-) در آن تاریکی‌ها بانگ بر آورد و گفت: الهی، هیچ معبود بر حقی جز تو وجود ندارد. تو از هر عیب و نقص پاک و پیراسته‌ای، الهی، حقا که من از ستمکاران بوده‌ام».

در این آیه نیز می بینیم که بر خلاف روایات مصادر تشیع، یونس -علیه السلام- هنگامیکه به اشتباه خود پی بردند دست دعا بسوی خالق هستی دراز کرده و با مدح و ستایش خداوند و اعتراف به اشتباه خود، از خالق هستی خواست از اشتباه ایشان در

گذرند.

آری، یونس -علیه السلام- هرگز به احدی از مخلوقین متوسل نشدند. بلکه دعا و حاجت خویش را مستقیماً با خالق مهربان در میان گذاشتند.

اکنون ما در باب توحید الوهیت به بررسی یکی دیگر از معتقدات تشیع پرداخته و آن را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد. بنابر روایات مصادر مذهب تشیع زیارت قبر ائمه از اداء کردن فریضه حج واجب تر و با ارزشتر می باشد. در کتاب «کافی» و دیگر مصادر مذهب تشیع در روایتی گفته شده: «زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- معادل بیست حج می باشد»^۱. و در روایت دیگری گفته شده: «هر کس مقام و منزلت امام حسین -علیه السلام- را درک کرده و به زیارت قبر ایشان بیاید، مانند کسی است که صد بار با پیامبر صلی الله علیه و آله به حج رفته باشد»^۲.

ابن بابویه و ابن قولویه پا را از این فراتر نهاده و روایتی به این مضمون نقل کرده اند که: «هر کس مقام و منزلت امام حسین -علیه السلام- را درک کرده و به رود فرات رفته و در آن غسل کند و سپس رو بسوی قبر امام حسین -علیه السلام- نهد، با هر قدمی که بر می دارد و یا بر زمین می نهد، خداوند اجر و ثواب صد حج مقبول و صد عمره مبرور و صد غزوه همراه با پیامبری مرسل و یا امامی عادل را به او پاداش می دهد»^۳.

۱- فروع الکافی للکلینی ۳۲۴/۱ (تصحیح علی اکبر الغفاری، دار صعب، دار التعارف، بیروت، ط. الثالثه ۱۴۰۱ هـ)، ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۵۲ (ط. ایران ۱۳۷۵ هـ)، تهذیب الاحکام للطوسی ۱۶۷/۲ (تحقیق: حسن الخراسانی، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط. الثالثه ۳۹۰ هـ)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۶۱، (صححه و علق علیه: عبدالحسین الامینی، المطبعه المرتضویه بالنجف ۱۳۵۶ هـ)، وسائل الشیعه للحر العاملی ۳۴۸/۱۰، (تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط. الخامسه، ۱۴۰۳ هـ).

۲- ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۵۲ (چاپ سابق الذکر)، وسائل الشیعه للحر العاملی ۳۵۰/۱۰ (چاپ سابق الذکر).

۳- وسائل الشیعه للحر العاملی ۳۷۹/۱۰ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۸۵ (چاپ

در روایتی دیگر در مورد کسیکه به زیارت قبر حسین بن علی -رضی الله عنهما- رفته و این عمل را به پایان رسانده گفته شده: «فرشته‌ای بر او نازل می‌شود و خطاب به او می‌گوید: من فرستاده خداوند هستم. پروردگارت بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید زندگی جدیدی را آغاز کن. من تمام گناهان تو را آمرزیده‌ام»^۱. و در روایت دیگری گفته شده: «زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- بهترین و با ارزش‌ترین عملی است که یک فرد شیعی می‌تواند در زندگی خود انجام دهد»^۲.

ما نمی‌دانیم چرا احدی از شیعیان یقه این جعل‌کنندگان روایات را نگرفته و از آن‌ها نپرسیده که اگر واقعاً این عمل شرک آلود اجر و ثوابی افزونتر از رفتن به حج می‌داشت چرا در قرآن مجید که بارها در آن در مورد حج صحبت شده، ذکری از این عمل به میان نیامده است؟

اکنون به ذکر روایتی از کتاب آقای مجلسی می‌پردازیم که در آن آقایان دروغگو، جسارت و بی‌خردی را به حد اعلای خود رسانده‌اند.

در این روایت گفته شده: «خداوند و فرشتگان و همچنین پیامبران و مؤمنین به زیارت قبر امیرالمؤمنین -علیه السلام- می‌روند»^۳.

جای بسی تعجب و شگفتی است که کتابی با این روایات کفر آلود به عنوان یکی از مصادر و مراجع مذهب تشیع شناخته شده است!

جالب است بدانیم از آنجائیکه دروغگویان توقع آن را داشته‌اند که گروهی از شیعیان این روایات مکذوبه را نپذیرفته و آن‌ها را مورد انتقاد قرار دهند، برای ترساندن و زهر

سابق الذکر).

۱- تهذیب التهذیب للطوسی ۱۴/۲، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۳۲ (چاپ سابق الذکر)، ثواب الاعمال ص ۵۱ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۴۱، ۳۴۲/۱۰ (چاپ سابق الذکر).

۲- کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۴۶ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۴۹/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

۳- بحار الانوار للمجلسی ۲۵۸/۱۰۰ (چاپ سابق الذکر).

چشم گرفتن از اینگونه اشخاص روایاتی از خود جعل کرده و در این روایات کسانی که به زیارت قبر حسین بن علی (رضی الله عنهما) نروند را کافر و مرتد معرفی کرده‌اند.^۱ در یکی از این روایات هارون بن خارجه گفته است:

«از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: کسیکه بدون داشتن عذر به زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- نرود چگونه شخصی است؟

ایشان در جواب فرمودند: این شخص از اهل جهنم خواهد بود».^۲

بر اساس این روایات جعلی نه تنها زیارت قبر ائمه، بلکه زیارت قبر دختران آنها نیز شخص زائر را بهشتی خواهد ساخت. در روایتی منسوب به امام جعفر (رحمت الله علیه) گفته شده: «حرم خداوند مکه و حرم پیامبر مدینه و حرم امیرالمؤمنین کوفه می‌باشد. شهر قم نیز حرم ما است. در این شهر یکی از دختران فرزند من بنام فاطمه دفن خواهد شد. هر کس به زیارت قبر او رود بهشت را برای خود ضمانت کرده است».^۳

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم یکی از اهداف اساسی آنانیکه اینگونه روایات دروغین را از خود ساخته‌اند، دور کردن شیعیان از سایر مسلمانان می‌باشد. در یکی از راه‌های دست یافتن به این هدف، آنها روایاتی از خود ساخته و سعی کرده‌اند با حیل و نیرنگ شیعیان را از بجا آوردن مناسک حج باز دارند. در این روایات گفته شده اجر و ثواب کسی که در روز عرفه به زیارت قبر حسین (رضی الله عنه) برود هزار بار بیشتر از اجر و ثواب کسی است که در این روز مشغول اداء کردن مناسک حج باشد. این دجالان با جعل کردن اینگونه روایات به صورت غیر مستقیم به شیعیان می‌گویند چرا خود را

۱- تهذیب الاحکام للطوسی ۱۴/۲ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۹۴ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۳۳/۱۰-۳۳۷ (چاپ سابق الذکر).

۲- وسایل الشیعه ۳۳۶/۱۰-۳۳۷ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۹۳ (چاپ سابق الذکر).

۳- مشاهده العتره لعبد الرزاق الحسینی ص ۱۶۲ و ما بعدها. (مطبعة الاداب، النجف ۱۳۸۷ هـ).

خسته کرده و اموال خود را صرف رفتن به حج می‌کنید؟ به زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- بروید و اجر و ثواب بیشتری برای خود کسب کنید! در یکی از این روایات گفته شده: «خداوند به هر شخصی که به مقام و منزلت امام حسین (علیه السلام) ایمان داشته باشد و در روز عرفه به زیارت قبر ایشان بیاید، اجر و ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بار شرکت کردن در جهاد همراه با یکی از پیامبران و یا امامی عادل را به او عطا خواهند کرد»^۱. و در روایت دیگری در بیان برتری و افضلیت زائران قبر حسین بر حاجیان خانه خدا گفته شده: «در روز عرفه خداوند نخست به زائران قبر حسین بن علی (علیه السلام) می‌نگرد و پس از آن به آنانیکه در عرفه هستند نظر می‌افکند. (راوی حدیث می‌گوید): من از ابا عبدالله -علیه السلام- علت این مسأله را جويا گشتم. ایشان در جواب فرمودند: چون در بین کسانیکه در عرفه هستند اولاد الزنا (فرزندان نامشروع) وجود دارند اما در بین زائران قبر امام حسین (علیه السلام) هیچ ولد الزنایی وجود ندارد»^۲. قبل از هر چیز بایستی دانست اهل سنت و جماعت، امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) را والاتر و گرمی‌تر از آن می‌دانند که چنین سخنان ناشایست و شنیعی را بر زبان آورده باشند. همانگونه که همگی می‌دانیم مراد از اولاد الزنا (فرزندان نامشروع) اهل سنت و جماعت می‌باشند. در یکی از روایات کتاب «اصول الکافی» از ابو جعفر (رحمت الله علیه) نقل شده که ایشان گفته‌اند: «به خداوند سوگند که بجز شیعیان ما، تمام مردم اولاد الزنا هستند»^۳.

۱- فروع الکافی للکلینی ۳۲۴/۱ (چاپ سابق الذکر)، من لا یحضره الفقیه لابن بابویه ۱/۱۸۲، (دار صعب، دار التعاریف، بیروت ۱۴۰۱ هـ). التهذیب للطوسی ۱۶/۲ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۶۹ (چاپ سابق الذکر)، ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۵۰ (چاپ سابق الذکر)، وسائل الشیعه للحر العاملی ۳۵۹/۱۰ (چاپ سابق الذکر).

۲- الوافی للفیض الکاشرانی المجد الثانی ۲۲۲/۸ (المکتبه الاسلامیه، طهران).

۳- الروضه من الکافی للکلینی ص ۱۳۵ (ط. لکنو ۱۸۸۶م)، بحار الانوار للمجلسی ۳۱۱/۲۴ (چاپ سابق الذکر).

در برخی از روایات، دروغپردازان آشکارا به هدف اساسی خود از جعل کردن این روایات اعتراف کرده‌اند. در یکی از این روایات که به امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) منسوب است گفته شده: «اگر من فضیلت ایشان و قداست قبرشان را آنگونه که باید و شاید با شما در میان بگذارم هرگز احدی از شما به حج نخواهد رفت»^۱. بایستی دانست دجلان دروغپرداز توانسته‌اند با جعل کردن اینگونه روایات تا مقدار زیادی به هدف خویش که همانا بی‌تمایل کردن شیعیان نسبت به ادا کردن فرضیه حج می‌باشد، دست پیدا کنند. در برخی از مراجع تشیع از گروهی از شیعیان نقل شده که گفته‌اند: «به خداوند سوگند آرزو دارم به حج نرفته بودم و بجای آن قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت می‌کردم»^۲. و برخی دیگر در مورد زیارت قبر امام رضا گفته‌اند:

یک طواف مرقد شاه رضا در مشهدش هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است دروغپردازان در برخی از روایات دروغین خود چنان اجر و ثوابی برای نماز خواندن و به رکوع و سجده رفتن نزد قبر حسین بن علی (رضی الله عنهما) قائل شده‌اند که حتی در خیال انسان نیز نمی‌گنجد.

در روایتی در اینمورد گفته شده: «با هر رکعت نماز که نزد حرم حسین بن علی (علیه السلام) بخوانی ثوابی معادل ثواب هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و هزار هزار بار شرکت در جهاد را برای خود کسب خواهی کرد»^۳. ببینید چگونه در این روایات مکذوبه نماز خواندن نزد قبر حسین بن علی -رضی الله عنهما- را از حج بیت الله الحرام بهتر و با ارزش تر معرفی کرده‌اند. در حالیکه در برخی از احادیث موجود در مصادر اهل

۱- بحار الانوار للمجلسی ۳۳/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارت لابن قولویه ص ۲۶۶ (چاپ سابق الذکر).

۲- وسائل الشیعه للحر العاملی ۳۲۱/۱۰ (چاپ سابق الذکر)، فوع الکافی للکلینی ۳۳۵/۱ (چاپ سابق الذکر)، ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۳۵ (چاپ سابق الذکر).

۳- الوافی للفیض الکاشانی المجد الثانی ۲۳۴/۸ (چاپ سابق الذکر).

سنت و جماعت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «لَعْنَتُ خَدَاوْنِدٍ بَرِّ يَهُودٍ وَ نَصَارَى بَادَ كَهْ قَبْرِهَائِیْ پیامبران خود را سجده گاه خویش قرار دادند»^۱. و همچنین در روایت دیگری گفته شده روزی نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد زیبایی کلیسایی سخن به میان آمد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن این سخن، در مورد نصاری فرمودند: آن‌ها به هنگام فوت کردن فرد صالح، بر قبر او مسجد (سجده گاه) بنا کرده و در آن عکس می‌کشند. بر شما است که بدانید آن‌ها در روز قیامت بدترین انسان‌ها نزد خداوند خواهند بود»^۲.

اکنون روایتی را با یکدیگر می‌خوانیم که در آن جزئیات و تفصیلات اعمال شرک آلودی که از فرد شیعی خواسته شده نزد قبر حسین بن علی رضی الله عنهما انجام دهد، ذکر شده است. این روایت را دجالان به امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) نسبت داده‌اند. اما ما هیچ شک و تردیدی نداریم که ایشان از اینگونه سخنان بری هستند.

در این روایت گفته شده: «هنگامیکه قصد زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- را کردی، سه روز روزه بگیر. سپس غسلی بجا آور و دو جامه پاک و طاهر به تن کن و دو رکعت نماز بخوان. هنگامیکه به ضریح ایشان رسیدی مقابل باب ضریح بایست و در حالیکه روبروی قبر ایشان قرار گرفته ای بگو: ای مولای من، ای ابا عبدالله، ای فرزند رسول الله، بنده شما، و فرزند بنده شما، و فرزند کنیز شما و کسیکه در مقابل شما ذلیل و سر شکسته و در بجا آوردن حق شما مقصر و به مقام عظیم و والای شما معترف است به شما پناه آورده است و... آنگاه خود را بر قبر ایشان بیافکن و بگو: ای مولای من، من هراسان و بیمناک هستم، شما مرا در امان خود نگاه دارید. من به شما پناه آورده‌ام. شما

۱- أخرجه البخاری فی الصلاة فی باب ۵۵:۱/ ۵۳۲ (البخاری مع فتح الباری). وفی الجنائز باب ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور ۲۰۰/۳.

۲- أخرجه البخاری فی الصلاة فی باب ۵۵:۱/ ۵۳۲ (البخاری مع فتح الباری). فی الصلاة و فی البیعة ۵۳۱/۱.

مرا در پناه خود نگاه دارید سپس بار دیگر خود را بر قبر ایشان بیافکن... و به هنگام خارج شدن از ضریح بار دیگر خود را بر قبر ایشان بیافکن و آن را ببوس و بگو: السلام علیک یا ابا عبدالله. شما امان و پناه من از عذاب هستید»^۱.

در این روایت مکذوبه نیز مانند روایات پیشین هیچ اثر و نشانه‌ای از دست دعا بسوی خالق هستی دراز کردن و از ایشان حاجات خود را طلبیدن به چشم نمی‌خورد. بایستی از این دجالان پرسید آیا ممکن است کسیکه بشری همچون خود را مأمن و پناهگاه و مشکل گشای خود می‌داند، حقیقت لا إله إلا الله را درک کرده باشد؟ هرگز.

ممکن است در اینجا این سؤال پیش آید که با وجود چنین اعتقادی در بین معتقدات مذهب تشیع چرا هر ساله گروه زیادی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع در مناسک حج شرکت می‌کنند و بجای آن به زیارت قبر حسین بن علی رضی الله عنهما نمی‌روند؟ در جواب چنین سؤالی بایستی گفت: شرکت آن‌ها در مناسک حج چیزی جز عوام فریبی نیست. آن‌ها بخوبی می‌دانند عدم شرکت آن‌ها در مراسم حج سبب خواهد گشت این اعتقاد باطل آن‌ها بر همگان آشکار شود و این مسأله لطمه بزرگی به تبلیغات و شعارهای براق و فریبنده آن‌ها خواهد زد. به همین سبب آن‌ها سعی دارند تا آن زمان که فرصت مناسب بدست آورند اینگونه اعتقادات خویش را از مردم مخفی نگاه دارند. و علاوه بر این نباید این مسأله را نادیده گرفت که آن‌ها بیشتر اوقات خود را در ایام حج صرف نوحه خوانی و مدد خواستن از مردگان می‌کنند و یا اینکه در بازار مکه و مدینه به خرید و فروش می‌پردازند.

نکته دیگری که در رابطه با این مسأله شایان ذکر است این می‌باشد که بر اساس روایات تشیع همانگونه که زیارت قبر حسین بن علی رضی الله عنهما بهتر و با ارزشتر از حج خانه خدا است، سرزمین کربلا نیز والاتر و با ارزشتر از مکه مکرمه می‌باشد. در این رابطه در یکی از روایات منسوب به امام جعفر صادق رحمت الله علیه از قول ایشان

۱- بحار الانوار للمجلسی ۲۵۷/۱۰۱-۲۶۱ عن المزار الکبیر لمحمد المشهدی ص ۱۴۳-۱۴۴-۱۵۴.

گفته شده: «روزی خاک کعبه به خود گفت: خاک هیچ سرزمینی نمی‌تواند به پای مقام و منزلت من رسد. چون بیت الله الحرام را بر من بنا کرده‌اند. در این هنگام از جانب خداوند به خاک کعبه وحی شد که: ای خاک کعبه ساکت شو. مقام و منزلت تو در مقابل ارزش خاک کربلا به چند قطره آب می‌ماند که با سوزن از دریایی بیرون آورده شده باشند. ای خاک کعبه، اگر به خاطر تربت کربلا نمی‌بود هرگز به تو هیچ ارزشی نمی‌بخشیدم و اگر به خاطر آن کسی که در خاک کربلا آرمیده است نمی‌بود هرگز تو و آن کعبه ای که به آن افتخار می‌کنی را نمی‌آفریدم. پس ساکت و خاموش بر جای خود بنشین و در مقابل خاک کربلا متواضع و فروتن باش. و در غیر این صورت تو را به درون آتش جهنم خواهم افکند. اما خاک کعبه از این فرمان الهی سر پیچی کرد. در نتیجه تمام آب‌ها و خاک‌های آن مورد معاقبه قرار گرفته و بر کعبه مشرکین مسلط شدند و آب زمزم فاسد گشت»^۱.

معلوم نیست دروغ‌پردازانی که این روایت را جعل کرده‌اند چگونه انتظار داشتند این روایت مضحک مورد قبول مردم واقع گردد؟!

اکنون به ذکر نکته دیگری در همین رابطه می‌پردازیم. این نکته این است که بر اساس روایات مصادر تشیع خوردن خاک قبر حسین بن علی شفاعت تمام بیماری‌ها است. در یکی از این روایات «حارث بن مغیره می‌گوید: به اباعبدالله -علیه السلام- گفتم: من به بیماریهای گوناگونی مبتلی هستم و تمام داروها را امتحان کرده‌ام. اما هیچ نتیجه‌ای نگرفته‌ام. ایشان در جواب فرمودند: تو از گل قبر حسین بن علی -علیه السلام- غافل بوده‌ای. این گل شفاعت تمام بیماریها و پناهگاهی از تمام خوف و هراس‌ها است»^۲.

۱- کامل الزیارات لابن قولویه ص ۲۷۰ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۱۰۹/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

۲- الامالی للطوسی ۳۲۶/۱، بحار الانوار للمجلسی ۱۱۹/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر)، همچنین می‌توان به این کتابها نیز مراجعه کرد: وسایل الشیعه للحر العاملی ۴۱۵/۱۰ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن

دجالان دروغپرداز حتی به نوزادان بی‌گناه نیز رحم نکرده‌اند. و سعی داشته‌اند بوسیله دروغپردازی‌های خود گل و خاک به خورد آن‌ها دهند. در یکی از این روایات گفته شده: «اباعبدالله - علیه السلام - فرموده‌اند: فرزندان خود را به خاک قبر امام حسین - علیه السلام - تحنیک کنید^۱. زیرا این خاک آن‌ها را از بلا و مصیبت در امان نگاه می‌دارد»^۲. این اعتقاد همانند اعتقاد مشرکین است که بت‌های سنگی و چوبی خود را دور کننده بلا و مصیبت می‌دانستند. البته با این تفاوت که مشرکین هرگز بت‌ها سنگی و چوبی خود را نمی‌خوردند.

دروغپردازان پس از زندگان به سراغ کسانی رفته‌اند که دستشان از دنیا کوتاه شده است. در روایاتی که مصادر و مراجع شیعه آن را روایت کرده‌اند مستحب دانسته شده مقداری از خاک قبر حسین بن علی درون قبر و در کنار مرده گذاشته شود تا او را از وحشت و دلهره در امان نگاه دارد^۳.

در نسخه‌ای که دجالان آن را به امام جعفر صادق رحمت الله علیه نسبت داده‌اند چگونه مصرف کردن خاک قبر حسین بن علی رضی الله عنهما بدین صورت تجویز شده است: «هرگاه احدی از شما قصد استعمال این تربت را داشت با کنار انگشتان خود به اندازه دانه نخود از این خاک برداشته سپس بر آن بوسه زند و آن را بر چشم خود گذارد»^۴.

قولویه ص ۲۷۸ و ۲۸۵ (چاپ سابق الذکر).

۱- جویدن چیزی و آنرا به سقف دهان مالیدن تحنیک نامیده می‌شود.

۲- کامل الزیارات لابن قولویه ص ۲۷۸ (چاپ سابق الذکر)، بحارالانوار للمجلسی ۱۲۴/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

۳- وسایل الشیعه للحر العاملی ۷۴۲/۲ (چاپ سابق الذکر)، مستدرک الوسایل للنوری الطبرسی ۱۰۶/۱ (المکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۲ هـ).

۴- مکارم الاخلاق لابی نصر رضی الدین الحسن بن الفضل بن الحسن الطبرسی ص ۱۸۹ (ط. ایران ۱۳۷۶ هـ)، بحارالانوار للمجلسی ۱۲۰/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

دجالان پس از انس به سراغ پریان رفته و در روایتی گفته‌اند «حور عین آرزو دارند فرشتگان به هنگام بازگشتن از زمین برای آن‌ها گل قبر حسین بن علی را به ارمغان برند»^۱.

بایستی دانست در هیچ کیش و مذهبی سردمداران و پیشوایان آن اینگونه به ریش پیروان خود نخندیده‌اند که در خاک پر از میکروب‌های گوناگون به خورد آن‌ها دهند. این روایات باطل و اعتقادات بی‌پایه و اساس همگی نشان می‌دهند که سردمداران مذهب تشیع همواره سعی کرده‌اند توکل کردن بر مردگان و امید بستن به آن‌ها و سایر اعمال شرک آلود را زگهواره تا گور همگام و همراه فرد شیعی مذهب قرار داده و او را از پرستش و راز و نیاز کردن با معبود بر حق محروم سازند. در اثر همین روایات باطل و اعتقادات بی‌پایه و اساس است که می‌بینیم یک فرد شیعی در زندگی روزمره خود اگر یک بار «یا الله...» گفت و از خالق هستی مدد خواست، در مقابل ده‌ها بار یا علی و یا حسین و یا حضرت عباس و یا... می‌گوید و از آن‌ها مدد می‌جوید. در حالیکه خالق هستی فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿۱۹۴﴾ [الأعراف: 194].

«جز خداوند سایر کسانی که آن‌ها را می‌خوانید بندگانی همچون شما (ضعیف و ناتوان) هستند. اگر شما راست می‌گویید (و آن‌ها توانایی بر آورده ساختن حاجات شما را دارند) پس، از آن‌ها بخواهید دعاها و خواسته‌های‌تان را مستجاب سازند (تا آشکار گردد آیا شما درست می‌گویید یا ما)».

و در آیه دیگری خداوند متعال فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا

۱- بحار الانوار للمجلسی ۱۳۴/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ﴿٢٢﴾ [النحل: 20-22].

«و معبوداتی که جز خداوند (مشرکین) آن‌ها را می‌خوانند، نه تنها توانایی آفریدن چیزی را ندارند بلکه خود مخلوق و آفریده شده هستند. آنان مردگانی‌اند که هیچ اثری از حیات و زندگی در آن‌ها وجود ندارد و نمی‌دانند کی مبعوث و برانگیخته خواهند شد. (بدانید که) معبود بر حق شما معبودی یگانه و یکتا است».

در پایان این مبحث می‌خواهیم به این نکته اشاره کنیم که ممکن است شبهه ای در اذهان برخی از خوانندگان گرامی وجود داشته باشد. و این شبهه این است که مدد جستن از مردگان و توکل کردن بر آن‌ها و.... تنها به شیعیان اختصاص ندارد، بلکه در بین اهل سنت و جماعت نیز کسانی دیده می‌شوند که مرتکب چنین اعمالی می‌گردند.

برای زدودن این شبهه بایستی گفت: اختلافی اساسی در اینمورد بین دو مذهب اهل سنت و جماعت و مذهب تشیع وجود دارد. و این اختلاف اساسی این است که مصادر و مراجع و علمای اهل سنت و جماعت همواره پیروان این مذهب را از اینگونه اعمال بر حذر داشته‌اند. و به همین سبب نمی‌توان آنچه را که برخی از نادانان و گمراهان سنی مذهب مرتکب می‌گردند به پای مذهب اهل سنت و جماعت گذاشت. ما برای اثبات این ادعا از هر کدام از مذاهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مرجعی را انتخاب کرده و آنچه در اینمورد در آن نوشته شده را با یکدیگر می‌خوانیم: امام عبدالقادر دهلوی حنفی در تعریف شرک می‌گوید: «اعطا صفتی از صفات خداوند به احدی از مخلوقات را شرک می‌نامند، مانند: معتقد بودن به این که فلان شخص همه چیز از جمله غیبیات را می‌داند، و یا اینکه فلان شخص هر چه بخواهد در این کون انجام می‌دهد، و یا اینکه فلان شخص می‌تواند دیگران را خوشبخت و یا بدبخت کند. و یا اینکه در بزرگداشت و ارج و مقام دادن به احدی از مخلوقات چنان افراط و زیاده روی شود که او را همانند خداوند متعال قرار داد. مانند اینکه در مقابل او سجده کرده شود یا به سوی او دست دعا دراز

شود»^۱.

از مذهب مالکی کتاب «التمهید» را انتخاب می‌کنیم. اما ابن عبدالبر (رحمت الله علیه) در کتاب خود می‌گوید: «بر مسلمانان حرام است که قبرهای پیامبران و علما و صالحین را سجده گاه و محلی برای عبادت خویش قرار دهند»^۲.

اکنون به سراغ مذهب شافعی می‌رویم. امام نووی (رحمت الله علیه) یکی از بر جسته‌ترین علمای این مذهب می‌گوید: «طواف کردن به دور قبر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) حرام می‌باشد. ابو عبید الله حلیمی و دیگر علما فرموده‌اند چسباندن شکم و یا کمر به قبر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و مسح کردن و بوسیدن آن روا نمی‌باشد. و ادب ایجاب می‌کند همانگونه که در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مقداری از ایشان فاصله گرفته می‌شد اکنون نیز مقداری خود را از قبر ایشان دور نگاه داریم»^۳. امام نووی (رحمت الله علیه) پس از تأیید این فتوی می‌گوید: «حق همین است که علما بیان داشته‌اند. و ما هرگز نباید فریب آنچه جاهلان و نادانان انجام می‌دهند را بخوریم. اعمال ما بایستی مطابق با قرآن و حدیث صحیح و اقوال به علما باشد و نباید به بدعت‌هایی که جاهلان به دین افزوده‌اند توجهی کنیم»^۴.

اکنون به سراغ مذهب حنبلی می‌رویم. علمای این مذهب نیز در مؤلفات خود پیروان خویش را از وقوع در اعمال شرک آلود همچون دست دعا به سوی غیر خدا دراز کردن^۵، استغاثه جستن به مردگان و اولیاء^۶، توکل کردن بر کسی جز خداوند متعال^۷، قسم خوردن

۱- توضیح القرآن (بالاردیه) ۱/۱۰۵.

۲- التمهید لابن عبدالبر ۱/۱۶۸.

۳- المجموع للامام النووی ۸/۲۵۷/۲۵۸.

۴- المجموع للامام النووی ۸/۲۵۷/۲۵۸.

۵- المقنع لابن قدامه ۴/۱۵۲-۱۵۳. کشاف القناع لمنصور البهوتی ۶/۱۶۸.

۶- المقنع لابن قدامه ۴/۱۵۲-۱۵۳. کشاف القناع لمنصور البهوتی ۶/۱۶۸.

۷- المقنع لابن قدامه ۴/۱۵۲-۱۵۳. کشاف القناع لمنصور البهوتی ۶/۱۶۸.

به احدی از مخلوقات^۱، اعتقاد داشتن به اینکه کسی جز خداوند متعال از علم غیب آگاه می‌باشد^۲، و... بر حذر داشته‌اند. با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که بدعتها و اعمال شرک آلودی که برخی از پیروان مذهب تسنن انجام می‌دهند سرچشمه گرفته از جهل و نادانی آن‌ها می‌باشد و علمای مذهب اهل سنت و جماعت همواره پیروان خود را از اینگونه اعمال بر حذر داشته‌اند. در نتیجه می‌توان اشخاصی را که مرتکب اینگونه اعمال می‌شوند با استدلال به آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اقوال علما متوجه اشتباه خود ساخت و آن‌ها را به اذن الهی به صراط مستقیم باز گرداند. اما در مذهب تشیع این مسأله به گونه دیگری است. روایات مذهب تشیع و اقوال سردمداران این مذهب نه تنها پیروان خود را از مرتکب اعمال شرک آلود شدن و قبر پرستی بر حذر نمی‌دارند بلکه همواره آن‌ها را به انجام دادن اینگونه اعمال تشویق کرده و خروار خروار ثواب و پاداش را به آن‌ها وعده می‌دهند. به همین سبب، این اعتقادات و اینگونه اشخاص هرگز قابل تصحیح نخواهند بود. مگر در صورتیکه تشیع این مصادر و مراجع را کنار گذاشته و مانند ائمه (رحمت الله علیهم) تعالیم قرآن و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را راهنمای خود قرار داده و طوق بندگی و اطاعت کور کورانه از اشخاصی همچون کلینی و مجلسی و... را از گردن خود باز کند.

۱- المقنع لابن قدامه ۲۰۱/۴. الافصاح لابن هبیره الحنبلی ۳۲۰/۲-۳۲۳. شرح الزرکشی علی مختصر

الخرقی ۷/۶۷.

۲- المغنی لابن قدامه ۳۰۵/۱۲، کشف القناع لمنصور البهوتی ۶۹/۶.

شیعه و بداء

ما این مبحث را با سخن در مورد معنای لغوی «بداء» آغاز می‌سازیم. این کلمه در زبان عربی به دو معنا بکار برده می‌شود که عبارتند از:

۱- ظاهر و آشکار گشتن چیزی پس از آنکه نخست مخفی و پنهان بوده است.
مثال: بداء سور المدینه = دیوارهای شهر آشکار و نمایان گشتند.

۲- در مورد مسأله‌ای تصمیم جدیدی گرفتن و رأی دیگری پیدا کردن.
مثال: بداء لی بداء = رأی و تصمیم جدیدی به نظر رسید.^۱

و در فرهنگ فارسی معین کلمه «بداء» به این صورت معنا شده است:
۱- ظاهر شدن، هویدا گشتن.

۲- پیدا شدن رأی دیگر در امری، امری که در خاطر بگذرد که از پیش نگذشته باشد.
۳- ایجاد رأیی برای خالق بجز آنچه قبلاً اراده وی بر آن تعلق گرفته بود.^۲

آشکار است معانی کلمه «بداء» دلالت بر سبق جهل و عدم احاطه علم و آگاهی شخص دارد. و شکی نیست که نسبت دادن چنین معانی و صفاتی به خالق هستی اهانتی است به علم ایشان که به تمام مسائل احاطه کامل دارد. معبود بر حق آگاه و دانا بر تمام امور می‌باشد. اموری که در گذشته رخ داده و آنچه اکنون در حال رخ دادن است و آنچه در آینده رخ خواهند داد و آنچه رخ نداده اگر رخ می‌داد چه صورت می‌پذیرفت. تمام این مسائل را معبود بر حق می‌داند. و هیچ چیز در کون و هستی بر او پوشیده نیست. خداوند متعال لحظه ای غافل نمی‌شود و هرگز فراموشی و نسیان بر او چیره نمی‌گردد. معبود بر حق در سوره انفال می‌فرماید:

۱- الصحاح للجوهري ۶ / ۲۲۷۸، لسان العرب لابن منظور ۱۴/۶۶، مجمع البحرين للطريحي ۱/۴۵.

۲- فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین (فرهنگ شش جلدی معین) ۱/۴۷۹.

﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: 75].

«خداوند بر هر چیزی آگاه و دانا است».

و همچنین در سوره سبأ می فرماید:

﴿... عَلِيمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ

ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [سبأ: 3].

«... او دانا و آگاه بر غیبات است. مقدار ذره‌ای و یا کوچک‌تر و همچنین بزرگ‌تر از

آن در آسمان‌ها و زمین وجود ندارد که بر او پوشیده باشد. بلکه تمام آن‌ها در لوح

محفوظ مسطور و مکتوب هستند».

شیعه و بداء

یکی دیگر از معتقدات مذهب تشیع که با اصول و اساسیات معتقدات اسلامی مخالفت دارد، ایمان این مذهب به مسأله‌ای به نام «بداء» می‌باشد. خلاصه این اعتقاد همانگونه که معنای لغوی «بداء» نیز بر آن دلالت دارد، این است که خداوند در برخی از اوقات بر اساس علم و آگاهی جدیدی که کسب می‌کنند تقدیر خود را تغییر می‌دهد. این اعتقاد باطل در فرد شیعی مذهب این باور را بوجود می‌آورد که علم الهی ناقص بوده و بر تمام امور هستی احاطه کامل ندارد.

ما در این رابطه نخست نگاهی به برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع می‌افکنیم تا با جایگاه و منزلت این اعتقاد باطل در مذهب تشیع آشنا گردیم. در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» گفته شده: «هیچ عبادتی به بزرگی و عظمت ایمان داشتن به بداء نیست»^۱.

۱- اصول کافی للکلینی کتاب التوحید باب البداء ۱/۱۴۶ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه : ۱۳۸۸هـ التوحید لابن بابویه باب البداء ص ۳۳۲ تعلیق هاشم الطهرانی، دار المعرفه، بیروت. بحار الانوار للمجلسی کتاب التوحید باب البداء ۴/۱۰۷ احیاء التراث العربی، بیروت الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

و در روایت دیگری گفته شده: «اگر مردم اجر و پاداش سخن گفتن در مورد بداء را می‌دانستند، هرگز از ذکر آن خسته نمی‌شدند»^۱. و در روایت دیگری ادعا شده که: «خداوند هر پیامبری را که مبعوث داشته امر کرده است تحریم خمر و ایمان داشتن به بداء را در بین مردم تبلیغ کند»^۲. جای بسی تعجب و شگفتی است که چگونه شیعه اثنی عشری ایمان داشتن به بداء را یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسائل عقیدتی و عبادی قرار داده و آن را اصلی از اصول بعثت پیامبران دانسته است. اما با بیاد آوردن نقش عبدالله بن سبا یهودی الأصل در انتقال یافتن اینگونه اعتقادات فاسد از یهودیت محرف به مذهب تشیع این تعجب و شگفتی خود به خود از بین می‌رود. در تورات محرف و دستخوردۀ یهود نیز گفته شده: «خداوند دیدند مردم بر روی زمین معاصی و گناهان بسیار انجام می‌دهند... در نتیجه ایشان از اینکه بشر را آفریده پشیمان گشتند و فرمودند: وجود انسان را از روی زمین پاک خواهیم ساخت»^۳.

بایستی دانست ثقه الاسلام کلینی نقش خود را در انتشار دادن این ضلالت و گمراهی به خوبی ایفاء کرده است. او ایمان به بداء را در کتاب اصول کافی تحت باب «بداء» ذکر کرده و برای اثبات آن شانزده حدیث جعلی را به ائمه نسبت داده است. و پس از کلینی، ابن بابویه مسئولیت به گمراهی کشاندن شیعیان را بعهدۀ گرفت و در دو کتاب خود بنام‌های «الاعتقادات» و «التوحید» بابتی را به مسأله بداء اختصاص داده و بر این اعتقاد باطل مهر صحه گذاشته است^۴. مجلسی نیز اهتمام خاصی به گمراه کردن شیعیان مبذول داشته و بدین منظور در کتاب «بحار» هفتاد حدیث ساختگی تحت باب «النسخ و البداء»

۱- اصول الکافی ۱۴۸/۱ (چاپ سابق الذکر)، التوحید لابن بابویه ص ۳۳۴ (چاپ سابق تاذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۱۰۸/۴ (چاپ سابق الذکر).

۲- اصول الکافی ۱۴۸/۱ (چاپ سابق الذکر)، التوحید لابن بابویه ص ۳۳۴ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۱۰۸/۴ (چاپ سابق الذکر).

۳- سفر التکوین، فصل ششم، فقره ۵.

۴- الاعتقادات لابن بابویه ص ۸۹ ط. ایران ۱۳۲۰ هـ التوحید لابن بابویه ص ۳۳۱ (چاپ سابق الذکر).

روایت کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت داده است.^۱ علمای معاصر شیعه نیز برای اینکه سهمی در گمراه ساختن شیعیان داشته باشند کتاب‌های زیادی در اثبات این اعتقاد فاسد نگاشته اند.^۲

آنچه بزرگان شیعه برای اثبات این اعتقاد باطل به آن استدلال کرده‌اند:

آنچه که سرمداران تشیع برای اثبات این اعتقاد فاسد دستاویز خود قرار داده‌اند، آیه ۳۹ سوره رعد می‌باشد. در حالیکه این آیه کوچک‌ترین ربطی به مسأله بداء ندارد. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ^ط وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾ [الرعد: 39].

«خداوند هر چه را خواهد پاک و منسوخ می‌سازد و هر چه را خواهد به حال خود باقی می‌گذارد. و لوح محفوظ نزد او است».

آشکار است استدلال به این آیه برای اثبات مسأله بداء چیزی جز یاوه‌گویی و علامتی دال بر جهالت و نادانی نیست. چون آنچه خداوند از مقادیر امور و یا از احکام دین ثابت نگاه داشته و یا آن را تغیر داده‌اند، علم ایشان از ازل بر آن‌ها احاطه کامل داشته و تحت قدرت و مشیئت ایشان صورت پذیرفته است. مگر این نادانان نمی‌بینند که در همین آیه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾ [الرعد: 39].

«و لوح محفوظ نزد اوست».

جالب است بدانیم اولین کسی که برای اثبات صحت اعتقاد داشتن به بداء به این آیه استدلال کرد مختار بن ابی عبید ثقفی پیشوای فرقه کیسانیه که یکی از فرقه‌های شیعه

۱- بحار الانوار للمجلسی ۹۲/۴-۱۲۹ (چاپ سابق الذکر).

۲- بعنوان مثال می‌توان کتابهایی چون عقائد الامامیه للمظفر ص ۶۹، عقائد الامامیه الاثنی عشریه للزنجانی ۳۴/۱ را نام برد. برای آشنایی بیشتر با این کتابها به کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» مراجعه کنید. ۵۳/۳-۵۷

می‌باشد، بود. داستان مختار از این قرار است که «مصعب بن الزبیر» سپاهی نیرومند برای جنگ با او ارسال داشت. مختار نیز در مقابل سه هزار جنگجو تحت فرماندهی احمد بن شمیط قرار داد و به آن‌ها گفت: به من وحی شده شما فاتح این معرکه خواهید بود. اما پس از گذشت مدتی از این معرکه، سپاهیان احمد بن شمیط تار و مار گشته و او و گروهی از سپاهیان که جان سالم بدر برده بودند نزد مختار ثقفی باز گشته و به او گفتند: پس آن وعده ای که به ما داده بودی چه شد؟ مختار در جواب به آن‌ها گفت: خداوند متعال چنین نویدی به من داده بود. اما او متوجه مسأله‌ای گشته و تصمیم خود را عوض کرد. مگر شما نشنیده اید که او می‌فرماید:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ^ط وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾﴾ [الرعد: 39].

سردمداران تشیع علاوه بر این آیه، به منسوخ و ملغی گشتن برخی از احکام دین نیز استدلال کرده و آن را از قبیل بداء دانسته‌اند.

در پاسخ به این استدلال بایستی گفته شود: منسوخ شدن برخی از احکام شریعت هرگز والعیاذ بالله نتیجه فزونی یافتن علم الهی و اینکه او متوجه اشتباه و یا نقصی در حکم پیشین خود شده باشد، نیست. علم الهی از ازل کامل و محیط بر تمام مسائل بوده و هیچ نقص و کمبودی در آن وجود ندارد تا چیزی به آن اضافه گردد و معبود بر حق متوجه مسأله‌ای گردد که پیش از این بر او پوشیده و مستور بوده است. بایستی دانست منسوخ و ملغی شدن برخی از احکام دین و جایگزین شدن احکامی دیگر به جای آن‌ها، تنها به سبب حکمتهایی بوده که تمام آن‌ها از ازل، علم الهی به آن‌ها احاطه کامل داشته است. حکمتهایی همچون تدرج و مرحله به مرحله پیش رفتن در واجب گردانیدن برخی از احکام که تطبیق آن‌ها برای مردم دشوار بوده است. مانند آنچه در قصه تحریم خمر صورت پذیرفت.

رد بر این اعتقاد

هر مسلمانی که سرشتی پاک و اعتقادی سرچشمه گرفته از قرآن مجید و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در سینه داشته باشد، هرگز چنین اعتقاد فاسد و باطلی را نخواهد پذیرفت. چگونه امکان دارد انسان مسلمان که خالق خود را از هر عیب و نقص پاک امکان دارد انسان مسلمان که خالق خود را از هر عیب و نقص پاک و منزه می داند به مساله بداء ایمان داشته باشد؟ او بارها و بارها در قرآن مجید می شنود که علم الهی، علمی است کامل و محیط بر تمام امور.

﴿... عَلِيمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [سبأ: 3].

«... او دانا و آگاه بر غیبات است. مقدار ذره‌ای و یا کوچک‌تر و همچنین بزرگ‌تر از آن در آسمان‌ها و زمین وجود ندارد که بر او پوشیده باشد. بلکه تمام آن‌ها در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند.»

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [الأنعام: 59].

«کلیه خزائن غیب نزد او است. کسی جز او بر آن‌ها مطلع نیست. و آنچه در خشکی و دریا است همه را می داند. و هیچ برگی نیفتد مگر آنکه او از آن آگاه است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های درون زمین و هیچ تر و خشکی وجود ندارد مگر آنکه در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند.»

آشکار است ایمان داشتن به بداء با آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و با فطرت و سرشت پاک هر انسان مسلمان تضاد و مخالفت دارد. این مساله سوال مهمی را در ذهن هر خواننده‌ای ایجاد می کند که چرا با وجود کفر آلود بودن این اعتقاد، مذهب تشیع آن را از اساسیات معتقدات خویش قرارداد داده است؟

در پاسخ به این سوال بایستی گفت: چندین عامل مهم در این مساله نقش داشته‌اند که عبارتند از:

۱- بزرگان و سردمداران تشیع بنا بر مصالح خویش پیش بینی‌هایی کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت می‌دادند. و همه ما می‌دانیم مذهب تشیع معتقد است ائمه از علم غیب آگاه بوده و هیچ امری در کون و هستی بر آن‌ها پوشیده و مستور نیست^۱. با توجه به این اعتقاد باطل اگر پیش بینی‌های سردمداران تشیع اشتباه از آب در می‌آمدند آن‌ها برای فرار از این روسیاهی و به زیر سوال نرفتن عصمت ائمه، تحقق پیدا نکردن پیش بینی‌ها را به گردن خالق هستی انداخته و به پیروان و شیفته گان خود می‌گفتند: پیش گویی امام درست و صحیح بوده اما خداوند متعال متوجه مسأله‌ای گشته و تصمیم قبلی خود را تغییر داده است!

۲- بزرگان و سردمداران تشیع برای از دست ندادن پیروان و اتباع خود همواره آن‌ها را به پیروزی و تمکین قریب الوقوع وعده داده و آن‌ها را به این وعده‌های سرخرمنی دلخوش می‌کردند. اما همیشه وقت تعیین شده بسر آمده و خبری از این پیروزیها نمی‌شد. بهترین مثال برای این مطلب وعده‌هایی است که دجالان در مورد وقت ظهور مهدی به پیروان خود می‌دادند. این وقت‌های تعیین شده یکی پس از دیگری سپری می‌شدند و هیچ خبری از ظهور مهدی نمی‌شد. این مساله سبب بروز شک و تردید در مورد حقیقت داشتن شخصیتی بنام مهدی موعود در بین شیعیان گشت. بزرگان و سردمداران شیعه برای گریز از این روسیاهی در روسیاهی بزرگ‌تری افتادند. آن‌ها به پیروان خود گفتند: ما به شما راست گفته بودیم اما خداوند متعال تصمیم دیگری گرفته و خواست پیشین خود را تغییر داده است!

در رابطه با جانشین و خلف امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- نیز روسیاهی بزرگی

۱- اصول الکافی، باب أن الائمة يعلمون ما کان و ما یکون وانه لا یخفی علیهم الشیء ۲۶۰/۱.

وجود دارد که دجالان را رسوا ساخته و آن‌ها را بر آن داشت تا ایمان به بداء را سرپوشی مناسب برای آن قرار دهند. بنا بر روایات و اعتقادات مذهب تشیع امامت بایستی پس از وفات اما به فرزند بزرگ‌تر او انتقال یابد. اما در زمان حیات اما جعفر صادق -رحمت الله علیه- چیزی که دجالان حتی فکر آن را نیز نمی‌کردند رخ داد و آبروریزی دیگری برای آن‌ها حاصل گشت. فاجعه و مصیبت دجالان این بود که اسماعیل یعنی فرزند بزرگ امام جعفر صادق قبل از پدر خود فوت کرد. و بدین ترتیب نقشه‌های دجالان و روایات جعلی و دروغینی که از خود ساخته و پرداخته بودند همگی نقش بر آب شدند. اما دجالان پررو برای حفظ آبروی خویش به پیروان خود گفتند: آنچه ما در مورد به امامت رسیدن اسماعیل گفته بودیم درست و صحیح بود. ولی خداوند متعال تصمیم جدیدی گرفت و خواست پیشین خود را تغییر داد.

جالب است به این مطلب نیز اشاره شود که گروهی از شیعیان به همان روایات مکذوبه قدیمی دلخوش کرده و معتقد به امامت اسماعیل باقی ماندند. این گروه را فرقه اسماعیلیه می‌نامند.

۳- بزرگان و سردمداران تشیع همواره به ائمه افتراء بسته و ادعا کرده‌اند آن‌ها از علم غیب آگاه بوده و بر آن مطلع هستند. اما ائمه هرگز چنین ادعایی نکرده و هیچکس مستقیماً از خود آن‌ها نشنیده که از علم غیب سخن بگویند.^۱ این مساله که پیروان دجالان را نسبت به ادعاهای آن‌ها مشکوک ساخته بود سبب گشت دجالان ایمان به بداء را یکی از اعتقادات اساسی و اصولی مذهب تشیع قرار دهند

۱- در برخی از روایات موجود در مصادر تشیع که دجالان ندانسته آنها را در کتابهای خویش نقل کرده‌اند بر این مساله مهر صحه گذاشته شده است که ائمه مانند سایر انسانها از علم غیب آگاه نبوده‌اند. در کتاب اصول کافی از ابا عبدالله -رحمت الله علیه- روایت شده که: «من از کسانی تعجب می‌کنم که می‌پندارند ما بر غیب مطلع هستیم. هیچکس جز خداوند غیب را نمی‌داند. همین الان کنیزک من به خاطر اینکه می‌خواستم او را تنبیه کنم از من گریخت. و من نمی‌دانم او اکنون در کدامیک از اتاقهای خانه خود پنهان ساخته است». اصول الکافی للکلینی ۲۵۷/۱.

و به پیروان خویش بگویند: «اگر ائمه در ملا عام از علم غیب سخن نگفته‌اند، به سبب ایمان آن‌ها به بداء بوده است. چون آن‌ها می‌ترسیدند اگر در ملا عام از آنچه در آینده رخ می‌دهد سخنی بگویند پس از مدتی خداوند متعال تصمیم خود را عوض کرده و پیش‌گویی امام تحقق پیدا نکند. دروغ‌پردازان برای اعتبار بخشیدن به این ادعای باطل روایاتی را جعل کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت داده‌اند.

در یکی از این روایات جعلی از قول امام علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گفته شده: «اگر به سبب ایمان داشتن ما به بداء نمی‌بود شما را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد، با خبر می‌ساختم»^۱.

پس از آشنایی با برخی از عواملی که نقش مهمی در رخنه کردن این اعتقاد فاسد به معتقدات مذهب تشیع داشته‌اند، اکنون می‌توانیم به این نکته پی ببریم که چرا بزرگان و مشایخ مذهب تشیع اینگونه سفت و محکم به این اعتقاد باطل چسبیده و خروار خروار اجر و ثواب نثار مومنین به آن می‌کنند. آری، اگر ایمان به بداء از بین رود، پایه و اساس مذهب امامیه از بین خواهد رفت. این اعتقاد فاسد سرپوش مناسبی برای اشتباهات و وعده‌های تحقق نیافته‌ای است که همگی به ائمه نسبت داده شده‌اند. ائمه‌ای که بر اساس معتقدات بی‌اساس، از هر گونه خطا و نسیان معصوم بوده و بر عالم غیب مطلع هستند!

در پایان این مبحث جا دارد به این نکته مهم نیز اشاره کنیم که برخی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع سعی کرده‌اند برای فرار از این لکه ننگ، وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شوند و یا اینکه آن را به گونه دیگری تفسیر کنند. اما آنچه این اشخاص می‌بایست انجام می‌دادند این بود که بجای فرار از واقعیت با شهادت تمام به آن

۱- تفسیر الیاشی ۲/۲۱۵ تصحیح و تعلیق: هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبة العلمیه، طهران. بحار الانوار للمجلسی ۴/۱۱۸ (چاپ سابق الذکر).

اعتراف کرده و سپس از آن برائت می‌جستند. از میان این اشخاص می‌توان طوسی که مجلسی به او لقب «محقق» داده است را نام برد. آقای طوسی یکی از کسانی است که چشمان خویش را در مقابل این حقیقت بسته و وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شده است.^۱ اما مجلسی از این گفته طوسی انتقاد کرده و در رد بر وی می‌گوید: «شنیدن چنین سخنی از طوسی بسیار تعجب آور است. علت این سخن نمی‌تواند چیزی جز عدم احاطه وی به روایات باشد».^۲ ما می‌بینیم اگر چه طوسی خواسته است دست به عوام فریبی بزند اما مجلسی که در زمانی می‌زیسته که مذهب تشیع صاحب قدرت و توان بوده، صریحاً به وجود این اعتقاد افتخار کرده و طوسی را در زمینه روایات بی‌سواد معرفی کرده است.

یکی از مسائلی که سبب شده برخی از بزرگان و سردمداران تشیع با احتیاط فراوان در مورد ایمان به بداء سخن بگویند و یا حتی در صورت لزوم آن را انکار کنند، قبح و شناعة این اعتقاد می‌باشد. زیرا قبح و شناعة این اعتقاد سبب گشت بسیاری از شیعیان از مذهب تشیع روی بر می‌گردانند و پیرو مذاهب دیگر گردند و یا اینکه برای خود مذهب جدیدی تاسیس کنند. از میان این اشخاص می‌توان سلیمان بی‌جریر رهبر و مؤسس فرقه سلیمانیه که یکی از فرقه‌های زیدیه می‌باشد را نام برد. در برخی از کتب شیعه از قول او نوشته شده: «ائمه شیعه دو اعتقاد را به خورد پیروان خود داده‌اند که با وجود این دو اعتقاد هرگز کسی نمی‌تواند میچ آن‌ها را باز کرده و به دروغ‌گویی و کذابی آن‌ها پی ببرد. یکی از این دو اعتقاد ایمان به بداء است و دیگری ایمان به تقیه».^۳

۱- تلخیص المحصل للطوسی ص ۲۵۰ المطبوع بذیل محصل افکار المتقدمین و المتأخرین للزاری، مکتبه الکلیات الازهریه.

۲- بحار الانوار للمجلسی ۱۲۳/۴ (چاپ سابق الذکر).

۳- المقالات و الفرق للقمی ص ۷۸ تصحیح و تعلیق: محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری، طهران ۱۹۶۳ م. فرق الشیعه للنوبختی ص ۶۴ دار الاضواء بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۴هـ

سلیمان بن جریر این سخن خود را توضیح داده و می‌گوید:

«امامان شیعه مانند پیامبران ادعا می‌کردند که بر عالم غیب مطلع هستند^۱ و به پیروان خود می‌گفتند در آینده چنین و چنان خواهد شد. آنگاه اگر آنچه آن‌ها ادعا کرده بودند رخ می‌داد به پیروان خود می‌گفتند: آیا ما به شما نگفته بودیم که چنین اتفاقی رخ خواهد داد؟ آیا اکنون ایمان پیدا کردید که ما بر علم غیب مطلع هستیم؟ اما اگر آنچه آن‌ها پیش بینی کرده بودند رخ نمی‌داد به پیروان خود می‌گفتند: خداوند متعال متوجه مسأله‌ای شده و تصمیم و تقدیر قبلی خود را تغییر داده است»^۲. این اعتراف یکی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع در مورد اعتقاد به بداء و تقیه می‌باشد.

او که نتوانست این اعتقادات باطل را بپذیرد از مذهب اثنی عشریه روی بر گرداند و مذهب جدیدی بنام سلیمانیه را بنا گذاشت.

آری، اینچنین عکس العمل‌هایی سبب گشت بزرگان و سردمداران تشیع به هنگام سخن در مورد اعتقاد به بداء کمال احتیاط را مراعات کرده و در صورت لزوم وجود چنین اعتقادی را منکر گردند. جا دارد در رابطه با سخنان سلیمان بن جریر به این نکته اشاره داشته باشیم که مقصر دانستن ائمه به دور از عدل و انصاف می‌باشد. آن‌ها از این

۱- در مورد این قسمت از سخنان سلیمان بن جریر بایستی گفته شود پیامبران هرگز به خواست و اراده خود از علم غیب آگاه نمی‌شده‌اند و خود آنها نیز هرگز چنین ادعایی نکرده‌اند. و این تنها خواست و اراده الهی بوده است که در برخی از اوقات برای اثبات صادق بودن احدی از پیامبران در ادعای رسالت، او را از برخی از غیبیات آگاه می‌ساخته است تا مردم به دعوت این پیامبر ایمان بیاورند. خداوند متعال در سوره جن می‌فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۝ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِّن رَّسُولٍ﴾ [الجن: ۲۶-۲۷]. «او (خداوند متعال) است آگاه و مطلع بر غیبیات. او هیچکس را از غیبیات آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که آنها را برای ابلاغ رسالت برگزیده است». سیرت و زندگینامه پیامبران بزرگترین برهان بر این ادعا می‌باشد.

۲- المقالات و الفرق للقمی ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۶۴-۶۵ (چاپ سابق الذکر).

ضاللت‌ها و ادعاهای باطل بری بوده و بارها انزجار خود را از کسانی که بنام آن‌ها مردم را به بیراهه و فساد می‌کشاند اعلام داشته و از آن‌ها براءت جسته‌اند.

پس از دانستن این موضوع که برخی از سردمداران تشیع وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شده‌اند، بایستی این نکته را نیز بدانیم که برخی دیگر از آن‌ها انکار حقیقت را بی‌فائده دیده و به وجود این اعتقاد در مذهب خود اعتراف کرده‌اند. اما برای گریز از این روسیاهی آن را بگونه‌ای تفسیر کرده‌اند که با روایات موجود در مراجع و مصادر تشیع تضاد و دوگانگی دارد. برخی از این اشخاص بداء را به معنای نسخ و الغاء دانسته و گفته‌اند اعتقاد به بداء یعنی ایمان داشتن به اینکه خداوند متعال هر حکمی از احکام خویش را که اراده کنند منسوخ و ملغی کرده و بجای آن حکم دیگری قرار می‌دهد. و برخی دیگر از سردمداران تشیع همچون محمد حسین آل کاشف الغطا که یکی از علمای معاصر شیعه می‌باشد اعتقاد به بداء را، ایمان داشتن به ظاهر شدن و آشکار گشتن حکم خداوند تفسیر کرده است.^۱ به این دسته از علمای مذهب تشیع بایستی گفته شود شما بجای سرپوش گذاشتن بر این اشتباهات و به بیراهه کشاندن شیعیان بهتر می‌بود بطلان آن را به پیروان خود گوشزد می‌کردید و از آن‌ها می‌خواستید از اینگونه اعتقادات باطل دست کشیده و از آن‌ها براءت بجویند. ما می‌خواهیم از این آقایان پرسیم آیا روایات موجود در مصادر و مراجع شما که همگی به ائمه نسبت داده شده‌اند، بداء را به همین صورت که شما آن را شرح داده‌اید، تفسیر کرده‌اند؟ ما برخی از این روایات را ذکر می‌کنیم تا آشکار گردد این دسته از سردمداران تشیع جز سرپوش گذاشتن بر اعتقادات باطل خود و به بیراهه کشاندن هر چه بیشتر شیعیان هدف دیگری نداشته‌اند.

در روایتی منسوب به علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گفته شده: «اگر بسبب ایمان من به بداء نمی‌بود شما را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد، با خبر می‌ساختم».^۲ اگر

۱- الدین والإسلام ص ۱۷۳ مطبوعه العرفان، صیدا، ط. الثانیه ۱۳۳۰ هـ

۲- تفسیر الیاشی ۲/۲۱۵ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۴/۱۱۸ (چاپ سابق الذکر).

بداء بنا بر معتقدات شیعه به معنای ظهور حکم الهی و یا ملغی شدن آن می‌بود، چه مانعی می‌توانست بر سر راه غیبگویی امام ایجاد کند؟ مگر بر اساس اعتقادات بی‌اساس مذهب تشیع، ائمه از علم غیب آگاه نیستند؟ و مگر غیبات متضمن آنچه در آینده ملغی می‌گردد، نمی‌باشند؟ اگر گفته شود ملغی شدن حکم از جمله غیبیاتی است که در علم الهی وجود داشته است، بایستی بنابر معتقدات تشیع که ائمه خویش را مطلع بر غیب می‌دانند، امام نیز از این مسئله غیبی آگاه بوده و بنابر این ادعای او که من بسبب ایمان داشتن به بداء شما را از غیبات آگاه نمی‌سازم، پوچ و بی‌معنا خواهد بود. و اگر گفته شود ملغی شدن حکم از غیبیاتی است که در علم الهی وجود نداشته است، بدین ترتیب به معنای حقیقی و کفر آلود و ملحدانه بداء اعتراف شده است.

در روایت جعلی دیگری در مورد تفسیر آیه ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾^۱ [الرعد: 39]. ادعا شده ابو عبدالله جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته است: «مگر چیزی جز آنچه نگاشته شده و ثبت گردیده پاک می‌گردد؟ و چیزی جز آنچه وجود نداشته نگاشته و ثبت می‌شود؟»^۲. آشکار است که مراد از «آنچه وجود نداشته» والعیاذ بالله همان آگاهی و علم جدیدی است که بنا بر اعتقاد باطل بداء، در علم الهی حاصل می‌گردد. آیا با وجود چنین روایتی می‌توان ادعا کرد که مراد از بداء ظهور حکم الهی می‌باشد؟ هرگز.

در روایت دروغین دیگری گفته شده:

«لوط -علیه السلام- از فرشتگان خواستند عذاب الهی را هر چه زودتر بر کافران نازل سازند تا مبادا امری بر خداوند متعال آشکار گردد و تقدیر خویش را در مورد نازل ساختن عقاب تغییر دهد»^۳.

۱- تفسیر آیه: «خداوند هر چه را اراده کند محو و منسوخ کرده و هر چه را بخواهد به حال خود باقی می‌گذارد».

۲- اصول الکافی کتاب التوحید باب البداء ۲/.

۳- فروع الکافی ۵/۵۶۶. در این روایت دروغین می‌بینیم که آقای کلینی برای اثبات عقیده باطل بداء،

شیعیان به هنگام زیارت قبر امام دهم و یازدهم خود یعنی امام علی نقی و امام حسن عسکری، این ادعا را بر زبان می‌رانند: «السلام علیکما یا من بدالله فی شأنکم!». [مفاتیح الجنان].

«درود و سلام بر شما، ای کسانی که در مورد شما بر خداوند بداء حاصل گشت.»
 آیا احدی از دجالان می‌تواند ادعا کند که در این دعا مراد از کلمه بداء، ظاهر و نمایان گشتن حکم الهی می‌باشد؟ مگر حکم الهی تنها در مورد این دو امام تحقق پیدا کرده و نمایان گشته و در مورد سایر انسان‌ها و مخلوقات تحقق پیدا نکرده است؟! پس چرا از میان تمام انسان‌ها و یا حداقل از بین دوازده امام تشیع تنها این دو امام در این دعا نام برده شده و در مورد کس دیگری چنین دعایی خوانده نمی‌شود؟ و اگر واقعاً مراد از بداء، ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می‌بود پس چرا آقای طوسی که یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه محسوب می‌گردد، وجود چنین اعتقادی را در مذهب شیعه انکار کرده است؟ مگر انسان عاقل ظهور حکم الهی را انکار می‌کند؟

و اگر واقعاً مراد از بداء، ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می‌بود، پس چرا اشخاصی همچون سلیمان بن جریر که یکی از بزرگان مذهب امامیه بوده است، بسبب کفر آلود دانستن چنین اعتقادی از مذهب اثنی عشریه روی بر گرداند؟ مگر نمایان شدن حکم الهی و یا منسوخ شدن برخی از احکام، کفر و الحاد است که سلیمان بن جریر بسبب آن به مذهب اثنی عشریه پشت پا بزند؟

و اگر واقعاً مراد سردمداران تشیع از بداء ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می‌بود هرگز هیچ اختلافی در این رابطه بین اهل سنت و تشیع حاصل نمی‌گشت. و هرگز لازم نبود رهبران و سردمداران تشیع برای تشویق کردن شیعیان به ایمان آوردن به بداء، خروار خروار اجر و ثواب خیالی به آن‌ها وعده دهند. چون تمام مسلمانان به ظاهر و آشکار شدن حکم الهی و همچنین منسوخ شدن برخی از احکام، ایمان کامل دارند.

شیعه و ارکان ایمان

بنابر اعتقادات اهل سنت و جماعت ایمان شش رکن دارد که عبارتند از:

۱- ایمان به خداوند.

۲- ایمان به فرشتگان.

۳- ایمان به کتاب‌های آسمانی

۴- ایمان به پیامبران

۵- ایمان به قیامت

۶- ایمان به قضا و قدر

ما در رابطه با رکن اول یعنی ایمان به خداوند به آنچه در باب توحید ربوبیت و الوهیت ذکر شده است بسنده کرده و در اینجا سخن خود را با رکن دوم یعنی ایمان به فرشتگان آغاز می‌کنیم.

۲- ایمان به فرشتگان

بنا بر اعتقادات اهل سنت و جماعت فرشتگان مخلوقات عظیمی هستند که خداوند آن‌ها را از نور آفریده است. تعداد عظیم آن‌ها را کسی جز خالق هستی نمی‌داند. آن‌ها همواره فرمانبردار اوامر خالق خود هستند و با معصیت و نافرمانی بیگانه‌اند. تمام وقت آن‌ها صرف عبادت و اطلاعات از خداوند متعال می‌گردد.

اما در مذهب تشیع این رکن از ارکان ایمان مانند سایر مسائل دین مورد تحریف و تبدیل عده ای قرار گرفته که حب ائمه را سپر خود قرار داده و هر گمراهی و ضلالتی را به نام آن‌ها تمام کرده‌اند.

روایات شیعه فرشتگان را نوکران حلقه به گوش ائمه و شیعیان معرفی می‌کنند.

در روایتی گفته شده: «فرشتگان خدمتگزاران ما و دوستان ما هستند»^۱.
و در روایتی دیگر در مورد فرشته وحی یعنی جبریل -علیه السلام- گفته شده:
«جبریل خدمتگزار ما است»^۲.

آیا این روایات دروغین توهینی به فرشتگان محسوب نمی گردند؟
خداوند متعال در مورد فرشتگان می فرماید:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ [الأنبياء: 26].

«بلکه آن‌ها (فرشتگان) بندگانی ارجمند و گرامی هستند».

بنا بر اعتقادات مذهب شیعه فرشتگان از نور علی بن ابی طالب آفریده شده‌اند.
در روایتی دروغین اینچنین گفته می شود: «خداوند، فرشتگان را از نور علی -علیه
السلام- آفرید»^۳.

و در روایت دیگری گفته شده: «خداوند از نور چهره علی -علیه السلام- هفتاد هزار
فرشته آفرید که برای ایشان و شیعیانشان طلب آمرزش و مغفرت می کنند»^۴.
دجالان می گویند بزرگترین آرزوی فرشتگان زیارت قبر حسین -رضی الله عنه-
است.

در روایتی گفته می شود: «تمام موجودات آسمان‌ها از خداوند می خواهند به آن‌ها
اجازه زیارت حسین -علیه السلام- داده شود. و به همین سبب است که همواره گروهی

۱- بحار الانوار للمجلسی ۳۳۵/۲۶ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعه الثالثه ۱۴۰۳ هـ. اکمال الدین
لابن بابویه ص ۱۴۷ المطبعه الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ عیون اخبار الرضا لابن بابویه القمی ۲۶۲/۱
ط: ایران ۱۳۱۸ هـ. علل الشرائع لابن بابویه القمی ص ۱۳ المكتبه الحیدریه و مطبعتها، ط: الثانيه
۱۳۸۵ هـ

۲- بحار الانوار للمجلسی ۳۴۴/۲۶-۳۴۵ (چاپ سابق الذکر)، ارشاد القلوب للحسن بن محمد الدیلمی،
ط: النجف ۱۳۵۳ هـ کنز جامع الفوائد ص ۴۸۳.

۳- المعالم الزلفی لهاشم البحرانی ص ۲۴۹ ط: ایران ۱۲۸۸ هـ

۴- کنز جامع الفوائد ص ۳۳۴، بحار الانوار ۳۲۰/۲۳ (چاپ سابق الذکر).

به زمین نازل شده و گروهی دیگر به آسمان باز می‌گردند»^۱.
 خداوند پاک و منزّه است از اینکه فرشتگان او قبر پرست باشند.
 و در روایت جعلی دیگری می‌گویند: «بال یکی از فرشتگان بسبب قبول نکردن ولایت
 امیرالمومنین شکسته شد. و این بال بهبود نیافت مگر پس از اینکه فرشته آن را به گهواره
 حسین -علیه السلام- کشید و در آن غلتید»^۲.
 همچنین دجالان می‌گویند: «فرشتگان به این سبب به مقام والایی دست یافته‌اند که
 ولایت امام علی بن ابی طالب -علیه السلام- را پذیرفته‌اند»^۳.
 و همچنین در اکذوبه ای دیگر می‌گویند: «آب و غذای فرشتگان صلوات فرستادن بر
 امام علی به ابی طالب -علیه السلام- و یاران و ایشان، و استغفار کردن برای شیعیان
 گنهکار می‌باشد»^۴.

در خاتمه سخن در مورد رکن دوم ایمان به این نتیجه می‌رسیم که در مذهب شیعه نه
 تنها به فرشتگان که بنا بر فرمایش الهی مخلوقاتی گرامی و ارجمند هستند، هیچ احترامی
 گذاشته نمی‌شود، بلکه آن‌ها را خدمتکاران و نوکران حلقه به گوش ائمه و شیعیان
 می‌دانند.

۳- ایمان به کتاب‌های آسمانی

- اهل سنت و جماعت ایمان به تمام کتاب‌های آسمانی را رکنی از ارکان ششگانه
 ایمان می‌دانند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ

۱- بحار الانوار ۳۴۱/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات ص ۲۰ المطبوع بالنجف ۱۳۷۰هـ

۲- بحار الانوار ۳۴۱/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات ص ۲۰ (چاپ سابق الذکر).

۳- تفسیر الحسن العسکری ص ۱۵۳ ط: ایران ۱۳۱۵ هـ الاحتجاج للطبرسی ص ۳۱ تعلیق: محمد باقر
 الخراسانی، مؤسسه الاعمی، بیروت، ۱۴۰۱ هـ بحار الانوار للمجلسی ۳۳۸/۲۶ (چاپ سابق الذکر).

۴- بحار الانوار ۳۴۹/۲۶ (چاپ سابق الذکر).

الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۳۳﴾ [النساء: 136].

«ای مومنین، به خداوند و رسول او و کتابی که بر پیامبر خویش و کتاب‌هایی که از قبل نازل کرده ایمان آورید. و بدانید هر کس به خداوند و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران او و به روز قیامت کفر می‌ورزد سخت به گمراهی و ضلالت افتاده است.»

اهل سنت و جماعت در رابطه با وحی الهی ایمان دارند که بر کسی جز پیامبران وحی نازل نمی‌شود و با توجه به این مسأله بر این اعتقاد و باور هستند که نزول وحی الهی با وفات خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وسلم) به پایان رسیده است.

- پس از این می‌پردازیم به بررسی اعتقاد شیعه در مورد این رکن از ارکان ایمان. در مذهب شیعه این اعتقاد وجود دارد که بر ائمه نیز کتاب‌هایی آسمانی نازل گشته که مخصوص شیعیان می‌باشند. ما در اینجا برخی از این کتاب‌ها را نام برده و به اختصار در مورد آن‌ها سخن خواهیم راند.

مصحف فاطمه

شیعه اعتقاد دارد این کتاب یعنی مصحف فاطمه، پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر دختر ایشان فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است.

در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» گفته شده:

«... پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فاطمه را چنان غم و اندوهی فرا گرفت که کسی جز خداوند از مقدار آن خبر ندارد. به همین سبب خالق مهربان فرشته‌ای را برای آرامش بخشیدن و تسکین دادن بر ایشان نازل کردند. فاطمه (علیها السلام) این مسأله را با امیر المومنین -علیه السلام- در میان گذاشتند. امیر المومنین -علیه السلام- به ایشان گفتند: هنگامیکه وجود فرشته را حس کردی و صدایش را شنیدی مرا با خبر ساز، پس از گذشت مدتی فرشته بسراغ فاطمه (علیها السلام) آمد. ایشان امیر المومنین -علیه

السلام- را با خبر ساختند و امیرالمومنین نیز هر آنچه از فرشته می شنیدند آن را می نوشتند. تا اینکه بالاخره به مرور زمان از آن نوشته ها کتابی گرد آمد. در این کتاب هیچ سخنی از حلال و حرام به میان نیامده بلکه در مورد آنچه در آینده رخ می دهد صحبت شده است»^۱.

آن دجالی که این روایت را از خود جعل کرده سبب نازل شدن فرشته و سخن گفتن در مورد آنچه اتفاق می افتد را آرامش دادن تسکین بخشیدن به فاطمه -رضی الله عنها- ذکر کرده است. اما این دجال دروغگو از این نکته غافل بوده که چگونه می توان فاطمه -رضی الله عنها- را با مطلع ساختن از آنچه در آینده رخ می دهد که کشته شدن ناجوانمردانه همسر و فرزند برومند ایشان نیز جزئی از آن است، تسلی بخشید؟! و همچنین چگونه امکان دارد فاطمه -رضی الله عنها- بر علم غیب مطلع گردند در حالیکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چیزی از علم غیب نمی دانسته اند؟ آیا ایشان از پدر بزرگوار خود برتر و افضلتر بوده اند؟!

در مورد حجم این مصحف خیالی می گویند: سه برابر قرآن مجید می باشد.^۲ روایات مکذوبه ای که در مورد این مصحف صحبت می کنند چون از دروغ و کذب سرچشمه گرفته اند، تناقض و اختلاف در همه آن ها دیده می شود. بعنوان مثال در روایت قبلی گفته شد این مصحف پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است.^۳ اما با کمال تعجب می بینیم که در روایت دیگری در مورد

۱- اصول الکافی للکلینی ۲۴۰/۱ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه: ۱۳۸۸. بحار الانوار للمجلسی ۴۴/۲۶ (چاپ سابق الذکر) بصائر الدرجات ص ۴۳ (چاپ سابق الذکر).

خمینی در وصیت نامه خود می گویند: ما مفتخریم که مصحف فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از ماست.

۲- اصول الکافی ۲۳۹/۱ (چاپ سابق الذکر).

۳- اصول الکافی ۲۴۰/۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار ۴۴/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات

مصحف فاطمه گفته می‌شود این مصحف را رسول الله (صلی الله علیه وسلم) املاء می‌کرده و علی بن ابی طالب آن را می‌نوشته اند.^۱ می‌بینیم که در این روایت بر خلاف روایت سابق ادعا می‌شود این مصحف را املاء کرده و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- آن را نوشته است. معلوم نیست چگونه امکان دارد مصحفی بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شود اما رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن را املاء کنند؟

و در روایتی دیگر در مورد اهمیت و ارزش مصحف فاطمه گفته می‌شود: «در این مصحف چیزی از آنچه در قرآن هست وجود ندارد. این مصحف ما را از دیگران بی‌نیاز و آن‌ها را به ما محتاج می‌سازد».^۲

آیا می‌توان تصور کرد هدف آنانیکه روایاتی را با این مضمون از خود جعل کرده‌اند چیزی جز کاستن ارزش و اهمیت قرآن مجید نزد شیعیان بوده است؟

شکی نیست که هدف اساسی آن‌ها این بوده که ارزش و اهمیت قرآن مجید را کاهش دهند و بجای آن شیعیان را به مصحفی خیالی دلخوش سازند که بجز در اکاذیب کلینی و مجلسی و... در جای دیگری هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود. به همین سبب نیز در این روایت دروغین گفته شد این مصحف ما را از همه بی‌نیاز و آن‌ها را به ما محتاج می‌گرداند.

پس از این نگاهی می‌اندازیم به روایتی که در آن محتویات این مصحف خیالی بیان شده است. در این روایت که در کتاب «دلایل النبوه» ذکر گشته گفته می‌شود مصحف فاطمه شامل این مسائل می‌باشد: «اخبار آنچه در هر یک از آسمان‌ها می‌گذرد و بیان تعداد فرشتگان و سایر موجودات آسمان‌ها و بیان نام پیامبران و تعداد آن‌ها. و اسامی افراد هر قومی که پیامبران بسوی آن‌ها مبعوث گشتند. و ذکر نام آنانیکه به پیامبران ایمان

ص ۴۳ (چاپ سابق الذکر).

۱- بحار الانوار ۴۲/۲۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات ص ۴۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- اصول الکافی ۲۴۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

آوردند و آنانیکه به آن‌ها کفر ورزیدند. اسامی ائمه و بیان آنچه آن‌ها بدست خواهند آورد.

اسامی تمام مخلوقات و بیان آجال آن‌ها. اسامی بهشتیان و دوزخیان. آیات و احکامی که در قرآن و تورات و زبور بیان شده‌اند بیان تعداد تمام درختان دنیا^۱.
و در همین روایت گفته می‌شود تمام این مسائل تنها در دو صفحه اول این کتاب ذکر شده اند^۲.

معلوم نیست طول و عرض صفحات مصحف فاطمه به چه اندازه است و این مصحف در کجا نگه داری می‌شود؟

و همچنین بایستی پرسید اگر واقعاً ائمه از این همه علوم و دانستنی‌ها آگاه بودند و می‌دانستند که در آینده چه اتفاقاتی رخ خواهد داد، پس چرا از این علم غیب در راه استرداد امامت خود بر ضد کسانی که دجالان آن‌ها را غاصبین می‌نامند، استفاده نکردند؟! و چرا امام مهدی که بنابر این روایات از علم ما کان و یکون مطلع است از سرداب بدر نمی‌آید و بنابر آنچه در مذهب تشیع ذکر شده از اهل سنت و جماعت انتقام نمی‌گیرد؟!

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم اگر سخن از حقیقت و صدق بدور باشد همواره در آن اختلاف و دوگانگی به چشم می‌خورد. این مسأله در مورد روایاتی که درباره مصحف فاطمه صحبت می‌کنند، صدق می‌کند. بعنوان مثال در کتاب «دلایل النبوه» روایتی وجود دارد که کیفیت نزول مصحف فاطمه را به گونه‌ای دیگر توصیف می‌کند. در این روایت گفته می‌شود: «این مصحف بطور کامل در یکبار توسط سه فرشته یعنی جبریل و اسرافیل و میکائیل از آسمان نازل شده است. این فرشتگان هنگامیکه از آسمان به زمین رسیدند فاطمه -رضی الله عنها- را در حال نماز خواندن یافتند. آن‌ها تا پایان نماز در کنار ایشان

۱- دلایل النبوه لمحمد بن جریر بن رستم الطبری ص ۲۷-۲۸. (بایستی توجه کرد این طبری، شیعی مذهب بوده است و نباید او را با مؤلف کتاب تفسیر و تاریخ که سنی بوده اشتباه گرفت).

۲- دلایل النبوه لمحمد بن جریر رستم الطبری ص ۲۷-۲۸.

ایستادند. پس از آن آن‌ها به فاطمه -رضی الله عنها- گفتند: ای فاطمه، خداوند بر شما سلام می‌فرستد. سپس مصحف را در دامن ایشان قراردادند^۱. در این روایت گفته می‌شود مصحف بصورت کامل و آماده توسط سه فرشته بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است. در حالیکه در روایات پیشین گفته شد این مصحف را علی بن ابی طالب -رضی الله عنها- نوشته‌اند.

کتاب آسمانی با مهره‌های طلائی

پس از این می‌پردازیم به سخن در مورد کتاب آسمانی دیگری که بجز در روایات جعلی دروغپردازان در جای دیگری هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود. در مورد این کتاب آسمانی خیالی روایتی در مراجع تشیع وجود دارد به این مضمون: «ابا عبدالله صادق -علیه السلام- می‌فرمایند: خداوند قبل از وفات پیامبر کتابی بر ایشان نازل کردند و خطاب به ایشان فرمودند: ای محمد! این کتاب، وصیت تو به نجیب اهل بیت تو است. رسول الله فرمودند: ای جبریل، نجیب اهل بیت من کیست؟ جبرائیل در جواب گفتند: نجیب اهل بیت تو علی بن ابی طالب -علیه السلام- است. بر این کتاب مهرهایی طلائی وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه وآله این کتاب را به علی -علیه السلام- سپردند و او را امر کردند که در طول زندگی خود تنها یک مهر از این مهرها را بکشایند و به آنچه در آن نوشته شده عمل کنند. علی -علیه السلام- اینکار را انجام دادند. سپس ایشان کتاب را به فرزند خود حسن -علیه السلام- سپردند. ایشان نیز مهری از مهرها را باز کرده و به دستور العمل‌های آن عمل کردند. سپس ایشان کتاب را پس از خود به حسین -علیه السلام- سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند. در این مهر نوشته شده بود: به همراه گروهی از پیروان خود بسوی شهادت بشتاب. آن‌ها هرگز به شرف شهادت نائل نخواهند گشت مگر در رکاب تو. جان و زندگی خود را فدای خالق خود ساز. حسین -علیه

۱- دلایل النبوه لمحمد بن جریر بن رستم الطبری ص ۲۷-۲۸.

السلام- به این تعالیم جامه عمل پوشاندند و این کتاب را پس از خود به علی بن الحسین -علیهما السلام- سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند. در این مهر نوشته شده بود: سکوت بر گزین و در خانه به عبادت خالق خود پرداز تا آن هنگام که مرگ به سراغت آید. ایشان نیز به این فرمان جامه عمل پوشاندند و کتاب را پس از خود به محمد بن علی -علیه السلام- سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند و در آن این عبارت را یافتند: به افتاء و تعلیم مردم روی آور و از هیچکس جز خداوند واهمه ای نداشته باش. بدانکه دست هیچ آزار دهنده‌ای به تو نخواهد رسید. ایشان پس از خود این کتاب را به من سپردند و من پس از گشودن یکی از مهرها این عبارت را در آن یافتم: به افتاء و تعلیم و نشر علوم اهل بیت خود پرداز. و بر اعمال پدران صالح خویش مهر تأیید گذار و از کسی جز خداوند واهمه ای نداشته باش. من نیز به آنچه امر شده ام جامه عمل پوشانده ام و پس از خود این کتاب را به موسی بن جعفر خواهم داد. او نیز آن را به امام پس از خود خواهد سپرد تا اینکه مهدی -علیه السلام- قیام کنند^۱. قبل از نقد این روایت دروغین بجا است به آنچه که می‌توان از جملات نخستین این روایت نتیجه گرفت، اشاره‌ای داشته باشیم. در ابتدای این روایت هنگامیکه از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خواسته می‌شود این وصیت را به نجیب اهل بیت خویش بپارند ایشان از جبرئیل -علیه السلام- پرسیدند نجیب اهل بیت من کیست؟ این پرسش پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دال بر این مسئله است که ایشان هرگز علی بن ابی طالب را به عنوان جانشین و خلیفه خود انتخاب و به مردم معرفی نکرده‌اند. پس تمام روایات موجود در مصادر و مراجع شیعه که در آن‌ها گفته شده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) همواره علی بن ابی طالب را به عنوان جانشین خویش به مسلمانان معرفی می‌کرده‌اند چیزی جز کذب و افتراء نیست. چون اگر این روایات حقیقت می‌داشتند هرگز پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نمی‌پرسیدند نجیب

۱- بحار الانوار ۳۶-۱۹۲-۱۹۳ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۷۶ (چاپ سابق

الذکر). امالی الصدوق ص ۲۴۰. امالی الشیخ ص ۲۸۲، اصول الکافی ۱/۲۸۰ (چاپ سابق الذکر).

اهل بیت من که بایستی این وصیت را به او بسپارم چه کسی است؟ آری، اگر اینگونه روایات حقیقت می‌داشتند دیگر جایی برای این سوال باقی نمی‌ماند.

در این روایت معلوم نیست چگونه برخی از ائمه ملزم به نشر علم و بیان حق گشته‌اند و برخی دیگر به انزواء و گوشه نشینی امر شده‌اند؟ بایستی پرسید آیا علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گوشه نشینی اختیار کردند و یا اینکه با نشر علم و تقوی و پرهیزکاری، بطلان این کتاب خیالی با مهرهای طلایی اش را به همه ثابت کردند؟ زهری -رحمت الله علیه- که یکی از بزرگ‌ترین علمای اهل سنت و جماعت در دوران تابعین می‌باشد در مورد جایگاه علمی این امام گرامی می‌گوید: «من هرگز در بین قریشیان افضل‌تر و فقیه‌تر از ایشان ندیده‌ام»^۱. و در همین رابطه مفید یکی از مشایخ بزرگ شیعه می‌گوید: «فقه‌های عوام ۲ علوم زیادی را از ایشان روایت کرده‌اند. فرمایشات و فتاوی فروانی در مورد احکام و مواعظ و ادعیه و سیرت از ایشان نقل شده که شرح آن‌ها احتیاج به وقت فراوانی دارد»^۳.

و بدین ترتیب می‌بینیم که این روایت دروغین با سیرت و زندگانی ائمه منافات و تضاد دارد.

لوح فاطمه

قبل از هر چیز باید توجه داشت لوح فاطمه و مصحف فاطمه دو کتاب متفاوت هستند. بر اساس روایات دروغین، لوح فاطمه بر خلاف مصحف فاطمه بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نازل گشته و ایشان این لوح را به دختر خود هدیه داده‌اند. دجالان برای اثبات وجود این لوح روایتی از خود ساخته‌اند به این مضمون: «ابا عبدالله (علیه السلام)

۱- الخلاصه للخزرجی ص ۲۷۳.

۲- مراد او فقهای اهل سنت و جماعت می‌باشد.

۳- الارشاد للمفید ص ۲۹۲-۲۹۳ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ الانوار البهیه لعباس القمی ص ۱۱۲ تحقیق: کاظم الخراسانی، دار الاضواء، بیروت، ط: الاولى ۱۴۰۴ هـ

می‌فرمایند: پدرم خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: می‌خواهم مسأله‌ای را از تو بپرسم. چه هنگام تو را تنها خواهم یافت؟ جابر در جواب گفت: هر وقت بخواهید می‌توانید سؤالتان را از من بپرسید. پس از گذشت مدتی روزی پدرم جابر را تنها یافتند و سؤال خود را از او پرسیدند و به او گفتند: ای جابر! مرا از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه وآله دیدی و از آنچه در آن نوشته شده بود با خبر ساز. جابر گفت: روزی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله برای تبریک گفتن به مادرت فاطمه بمناسبت ولادت حسین (علیه السلام) نزد ایشان رفته بودم که لوحی سبز رنگ را در دست ایشان دیدم. گمان بردم این لوح از زمرد باشد. نوشته‌های لوح سفید رنگ بودند. من به ایشان گفتم: ای دختر رسول الله، پدر و مادرم فدایتان شوند، این لوح که در دست شماست چیست؟ ایشان پاسخ دادند: این لوح را خداوند به پدرم و ایشان آن را به من هدیه داده‌اند. در این لوح نام پدرم، همسرم، فرزندم و اوصیاء او نگاشته شده است.

جابر گفت: پس از این سخن، مادرت لوح را به من دادند و من پس از خواندن لوح نسخه‌ای از آن برای خود نگاشتم. پدرم فرمود: ای جابر. آیا می‌توانی آن نسخه را به من نشان دهی؟ جابر گفت: بله. آنگاه پدرم به همراه جابر بسوی منزل او براه افتادند. پس از رسیدن به خانه، جابر پوست نازکی که بر آن نسخه‌ای از لوح نوشته شده بود را از اتاقی به در آورد.

پدرم به او گفتند: ای جابر. به لوح بنگر تا من آنچه را بر آن نگاشته‌ای برایت بخوانم. آنگاه پدرم شروع به خواندن لوح کردند. ایشان حتی در یک حرف نیز اشتباه نکردند. سپس جابر گفت: به خداوند سوگند می‌خورم که دیدم در آن لوح نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم. هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه ونوره وسفیره وحجابه ودلیله. نزل به الروح الامین من عند رب العالمین. عظم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی ۱.

۱- الکافی للکلینی ۲۵۷/۱، ۵۲۸ (چاپ سابق الذکر). الوافی للفیض الکاشانی، ابواب العهود بالحجج و النصوص علیهم صلوات الله علیهم، المجلد الاول ۷۲/۲ المکتبه الاسلامیه، طهران. الاحتجاج للطبرسی

راویان این روایت نیز از آنجائیکه راه دجل و دروغپردازی در پیش گرفته‌اند، هر یک آن را به گونه‌ای که با روایت دیگری اختلاف دارد، نقل کرده است. به عنوان مثال می‌توانید آنچه در کتاب «اکمال الدین» روایت شده را با روایت کتاب «اصول کافی» مقایسه کنید تا خود به اختلاف و دوگانگی موجود بین آن‌ها که دال بر دروغین بودن همگی آن‌ها است، پی ببرید.

دوازده صحیفه که نام ائمه و اوصاف آن‌ها را بیان می‌سازند

در روایتی دروغین که آن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند گفته شده است:

«خداوند دوازده مهر و دوازده صحیفه را بر من نازل کرده‌اند. نام هر امام بر روی مهر او، و اوصاف او بر صحیفه‌اش نگاشته شده است»^۱.

ما نمی‌دانیم چرا کسی پیدا نشده از ابن بابویه قمی که این روایت را در کتاب خود ذکر کرده پرسد اگر واقعاً چنین صحیفه‌هایی از آسمان بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نازل شده بودند آیا کسی از مسلمانان این اجازه را به خود می‌داد که امر الهی را زیر پا گذارد؟ و اگر گفته شود آری سنی‌ها چنین کردند، می‌پرسیم چرا خود شیعیان در تعیین امامان به جان همدیگر افتاده‌اند و به ده‌ها مذهب و گروه‌های مختلف همچون غرایبه، کیسانیه، زیدیه، جارودیه، ناووسیه، سمطیه (شمطیه)، فطحیه، اسماعیلیه، قرامطه، اثنی عشریه و... تقسیم شده‌اند. اگر این صحیفه‌ها حقیقت می‌داشتند و آنگونه که ادعا می‌شود نام و اوصاف ائمه را تعیین می‌کردند هرگز نمی‌بایست چنین اختلافاتی بر سر ائمه بین شیعیان بوجود می‌آمد.

۸۴/۱-۸۵ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه القمی ص ۳۰۱-۳۰۴ (چاپ سابق الذکر).

اعلام الوری للطبرسی ص ۱۵۲ تصحیح و تعلیق علی الغفاری، دارالمعرفه، بیروت ۱۳۹۹ هـ
الاستبصار للکراجکی ص ۱۸ المطبعه العلویه، النجف ۱۳۴۶ هـ

۱- اکمال الدین لابن بابویه القمی ص ۲۶۳ (چاپ سابق الذکر).

در مراجع و مصادر مذهب تشیع نام کتاب‌های آسمانی دیگری نیز ذکر گردیده است که برای آشنایی با این کتاب‌های خیالی می‌توان به این مراجع و مصادر مراجعه کرد. در اینجا ما می‌توانیم به این نتیجه برسیم که دجالان و دکانداران مذهبی چون هیچ اثری از گمشده خود در کتاب آسمانی حقیقی یعنی قرآن مجید نیافتند برای اثبات کجروپها و گمراهی‌های خود راه افسانه و خیال و دروغ‌گویی را در پیش گرفتند. غافل از اینکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: 116].

«بی‌شک آنانیکه بر خداوند دروغ می‌بندند هرگز رستگار نخواهند شد».

بایستی از دجالانی که ادعای وجود چنین کتاب‌های خیالی را دارند پرسیده شود چگونه ممکن است امت اسلامی در طول تاریخ خود، قرآن و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را مو به مو به نسل‌های پس از خود منتقل کند، اما هیچ نامی از این کتاب‌ها به میان نیآورد؟ البته مگر در کتاب‌های اشخاصی همچون کلینی و مجلسی و طبرسی و دار و دسته شان.

آنچه جلب توجه می‌کند این است که خود این دروغ‌پردازان نیز گفته‌های خود را باور ندارند. مگر آقای کلینی خودش این روایت را در کتابش ذکر نکرده که ابا عبدالله گفته‌اند: «خداوند عزوجل سلسله نبوت را با مبعوث داشتن پیامبرتان به پایان رساندند. و دیگر پیامبری پس از ایشان نخواهد شد. و فرستادن کتاب‌های آسمانی را با کتاب شما به پایان رساندند و دیگر کتابی پس از آن نازل نخواهد شد» ۴۱.

و مگر آقای مجلسی کتاب خود را نخوانده‌اند و متوجه نشده‌اند که خودشان روایتی از امام رضا به این مضمون در آن ذکر کرده‌اند که: «شریعت محمد صلی اله علیه و آله تا روز قیامت باطل نخواهد شد. و هر کس پس از ایشان ادعای نبوت کند یا اعتقاد داشته

۱- صحیح الکافی ۳۱/۱ لمحمد الباقر البهبودی، الدار الاسلامیه، ط: الاولى ۱۴۰۱ هـ اصول الکافی

للکلینی ۲۶۹/۱ (چاپ سابق الذکر).

باشد پس از قرآن کتاب دیگری نازل شده، بایستی او را به قتل رساند»؟^۱
 آیا این روایت که خود مجلسی آن را نقل کرده او را مباح الدم نمی‌گردانیده است؟
 علاوه بر این بایستی پرسید این کتاب‌ها و صحیفه‌های خیالی کجا نگه داری
 می‌شوند؟ اگر گفته شود این کتاب‌ها نزد امام مهدی مخفی شده‌اند، این سؤال مطرح
 خواهد شد که اگر قرار می‌بود این کتاب‌ها مخفی نگاه داشته شوند پس نازل شدن آن‌ها
 از آسمان چه فائده ای برای مردم در بر داشته است؟

بایستی دانست حقیقتی که در پس این خیالپردازی‌ها و افسانه‌سرائیها وجود دارد این
 است که چون دکانداران مذهب تشیع خواسته‌اند برای اعتقادات باطل خود مرجع و
 مصدري به پیروانشان معرفی کنند، مدعی وجود چنین کتاب‌های آسمانی شده‌اند تا به
 پیروان فریب خورده خود بگویند معتقداتی که ما با شما در میان گذاشته‌ایم اگر چه در
 قرآن و یا حدیث به آن‌ها اشاره‌ای نشده اما در مصحف فاطمه و لوح فاطمه و... بطور
 مفصل در مورد آن‌ها صحبت شده است.

همچنین دجالان سعی داشته‌اند با استفاده از این نیرنگ به شیعیان خود بگویند شما
 کتاب‌های آسمانی مخصوص به خود دارید. و با استفاده از این ادعای باطل شیعیان را از
 سایر مسلمانان جدا سازند. و همچنین آن‌ها را با دلخوش کردن به کتاب‌های آسمانی
 خیالی از فرا گرفتن قرآن مجید و احکام آن دلسرد گردانند. و بدین ترتیب هم جیب خود
 را پر نگه داشته و هم مسلمانان را از یکدیگر متفرق سازند.

۴- ایمان به پیامبران علیهم الصلاة والسلام

اهل سنت و جماعت پیامبران را برگزیده‌ترین و شایسته‌ترین افراد تاریخ بشریت
 می‌دانند و ایمان دارند هر یک از پیامبران به تنهایی دارای مقام و منزلتی هستند که اگر

۱- بحار الانوار للمجلسی ۲۲۱/۷۹، و ۳۴/۱۱-۳۵ (چاپ سابق الذکر).

مقام و منزلت تمام اولیاء و صالحین را کنار یکدیگر بگذاریم به مقام والای آنها نمی‌رسد. اهل سنت و جماعت استهزاء و اهانت به پیامبران را کفر و خارج شدن از دایره اسلام می‌دانند. معبود بر حق در این رابطه خطاب به منافقین فرموده است:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: 65-66].

«(ای پیامبر به منافقین) بگو: آیا خداوند و آیات و پیامبر او را به استهزاء و تمسخر گرفته بودید. عذر نیاورید، شما اکنون پس از آنکه اظهار ایمان می‌کردید آشکارا مرتکب کفر شدید».

اکنون می‌پردازیم به ذکر آنچه در مصادر و مراجع شیعه نسبت به پیامبران و مقام و منزلت آنها روایت شده است. متأسفانه روایات بسیاری در مراجع شیعه وجود دارند که به مقام والای پیامبران اهانت کرده و منزلت آنها را پایمال می‌سازند. در اینگونه روایات که مصادر موثق و معتمد در مذهب شیعه آنها را روایت کرده‌اند تمام پیامبران، پیروان و شیعیان علی بن ابی طالب شناخته می‌شوند. در روایتی از جبه عرنی گفته شده که: «امیرالمومنین -علیه السلام- فرمودند: خداوند ولایت من را بر اهل زمین و آسمان عرضه کردند. برخی آن را پذیرفتند و برخی دیگر آن را قبول نکردند. یونس (علیه السلام) از جمله کسانی بود که ولایت مرا نپذیرفت و به همین سبب خداوند او را در شکم نهنگ زندانی کرد تا اینکه بالاخره در مقابل ولایت من سر تسلیم فرود آورد»^۱.

ایمان به اینگونه روایات جعلی سبب گشته در مذهب تشیع ائمه جایگاه و منزلتی والاتر از مقام پیامبران علیهم الصلاه والسلام داشته باشند. این مسأله یعنی افضل تر دانستن ائمه از پیامبران به عنوان یکی از اصول مذهب تشیع بشمار می‌رود.^۲

۱- بحارالانوار ۲۶/۲۸۲ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات ص ۲۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- الفصول المهمة فی اصول الائمة (باب ان النبی والائمة الاثنی عشر علیهم السلام) أفضل من سائر المخلوقات من الانبیاء والوصیاء السابقین والملائکه و غیرهم، للحر العاملی ص ۱۵۱ مکتبه

مجلسی یکی از ابواب کتاب بحار الانوار را اینگونه نامیده است: «باب افضلیت ائمه علیهم السلام بر پیامبران و سایر مخلوقات...»^۱. او در این باب هشتاد و هشت روایت جعل کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت داده است.^۲ در اثر اینگونه روایات دروغین است که در مذهب تشیع این اعتقاد وجود دارد که تمام سخنان ائمه وحی الهی هستند.^۳

با ناباوری بایستی قبول کرد بر اساس معتقدات مذهب تشیع، ائمه نه تنها بر پیامبران افضلیت دارند بلکه در این مذهب این اعتقاد وجود دارد که پیامبران بسبب پذیرفتن ولایت ائمه به مقام شایستگی را پیدا نکرد که خداوند او را با دست‌های خود بیافریند و در او از روح خود بدمد مگر به سبب ولایت علی -علیه السلام- و خداوند هرگز با موسی سخن نگفت مگر به سبب ولایت علی -علیه السلام-. و خداوند هرگز عیسی را نشانه‌ای دال بر قدرت خویش قرار نداد مگر به سبب تواضع و فروتنی عیسی در مقابل علی -علیه السلام-»^۴.

ببینید بی‌احترامی و سوء ادب دجالان با کسانی که بندگان برگزیده خداوند متعال هستند به چه درجه رسیده است. آنچه انسان را به تعجب و می‌دارد این است که دجالان در اینگونه روایات دروغین، سبب دست یافتن پیامبران به مقام والا و ارجمند نبوت را ولایت ائمه می‌دانند. در حالیکه پیامبران در زمانی می‌زیسته‌اند که نه تنها از ائمه بلکه از اجداد آن‌ها نیز هیچ نام و نشانی وجود نداشته است! در برخی از اینگونه روایات مقارنه ای بین رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- صورت گرفته و نتیجه این مقارنه این بوده است که علی بن ابی طالب تمام صفات والا و گرامی

بصیرتی، قم، ط. الثالثه.

۱- بحار الانوار ۲۶۷/۲۶ (چاپ سابق الذکر).

۲- بحار الانوار ۲۹۷/۲۶-۲۹۸ (چاپ سابق الذکر).

۳- بحار الانوار ۱۷/۱۵۵، ۲۳۷/۵۴ (چاپ سابق الذکر).

۴- الاختصاص للمفید ص ۲۵۰ مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۰۲ هـ بحار الانوار للمجلسی ۲۹۴/۲۶ (چاپ سابق الذکر).

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را حائز می‌باشد و علاوه بر آن‌ها به او سه صفت حمیده و والا عطا شده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فاقد آن‌ها هستند.

مجلسی یکی از ابواب کتاب خود را به این مسئله اختصاص داده و آن را اینگونه نامیده است: «باب فرمایش رسول الله به علی: تو را به حلیه‌ای آراسته‌اند که من از آن بی‌بهره‌ام»^۱. و در روایت دیگری اینگونه گفته شده است:

«از نور رسول الله صلی الله علیه وآله آسمان‌ها و زمین آفریده شدند. پس رسول الله از آسمان‌ها و زمین برتر و عظیم‌تر هستند. و از نور علی (علیه السلام) کرسی و عرش آفریده شدند. پس علی (علیه السلام) از کرسی و عرش برتر و عظیم‌تر هستند»^۲.

ما می‌دانیم که آسمان‌ها و زمین در مقایسه با کرسی و عرش الهی بسیار کوچک و ناچیز هستند. با توجه به این مطلب، این روایت دروغین می‌خواهد به ما بگوید علی بن ابی طالب از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) والاتر و گرامی‌تر است.

این انحراف عقیدتی در مذهب تشیع به جایی رسیده که در یکی از فرقه‌های این مذهب بنام علبائیه مقام علی بن ابی طالب از مقام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) والاتر و گرامی‌تر دانسته شده است^۳. و فرقه دیگری بنام غرابیه معتقد است خداوند جبریل - علیه السلام - را بسوی علی بن ابی طالب فرستاد. اما جبریل مرتکب خیانت شد و رسالت را به محمد بن عبدالله واگذار کرد.

ما اگر قرآن مجید را از اول سوره فاتحه تا پایان سوره ناس بخوانیم هیچ نام و نشانی از ائمه اثنی عشری در آن نمی‌یابیم. در حالیکه نام پیامبران بارها و بارها در قرآن مجید

۱- بحار الانوار ۸۹/۳۹ (چاپ سابق الذکر). در این مورد می‌توانید به این کتابها نیز مراجعه کنید: عیون اخبار الرضا ص ۲۱۲، مناقب آل ابی طالب ۴۷/۲.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن لهاشم بن سلیمان البحرانی الکتکانی ۲۲۶/۴ ط. طهران، ط. الثانیه.

۳- علبائیه یکی از فرقه‌های مذهب شیعه است. و مؤسس آن علباء بن ذراع دوسی و یا اسدی نام دارد. او رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دشنام می‌داده است. رجال کشی ص ۵۷۱ (در این کتاب این فرقه العلبائیه نامیده شده است) بحار الانوار ۳۰۵/۲۵.

تکرار گشته و مورد مدح و ستایش الهی قرار گرفته‌اند. در سوره النساء آیه ۶۹ می‌بینیم خداوند متعال پیامبران را بر تمام افراد صالح و متقی برتری داده و نام آن‌ها را مقدمه افراد صالح و نیکوکار قرار داده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: 69].

«و آنانیکه خداوند و پیامبر را اطاعت کنند (در فردای قیامت) با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران خواهند بود. یعنی با کسانی که خداوند به آن‌ها نعمت‌های عظیم خود را ارزانی داشته و لطف و عنایت خود را شامل حال آن‌ها ساخته است.»

در این آیه می‌بینیم خداوند متعال بندگان خوشبخت خود که آن‌ها را تحت لطف و مرحمت خویش قرار داده‌اند به چهار گروه تقسیم کرده‌اند. در نخستین و برترین گروه پیامبران قرار دارند و پس از آن‌ها صدیقین و سپس شهیدان و در آخرین گروه بندگان مؤمن و صالحی جای دارند که به مقام سه گروه قبلی نائل نیامده‌اند.

۵- ایمان به روز قیامت

هر انسان مسلمان ایمان دارد که مالک و فرمانروای دنیا و آخرت خداوند متعال است. او است که در فردای قیامت انسان‌ها را مورد محاسبه قرار خواهد داد و نیکوکاران را پاداش و گنهکاران را به عقاب اعمال خود خواهد رساند. آیات بسیاری در قرآن مجید بیانگر این مسأله است که در روز قیامت تمام انسان‌ها از پیامبران گرفته تا سایر افراد بشر همگی از عظمت و کبریای خالق خود هراسان و بیمناک خواهند بود. بعنوان مثال خداوند متعال در سوره عبس می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ ﴿٣٥﴾ وَأَبِيهِ ﴿٣٦﴾ وَصَحْبَتِهِ ﴿٣٧﴾ وَنَبِيِّهِ ﴿٣٨﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ [عبس: 34-37].

«همان روزیکه انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان خود گریزان و فراری خواهد بود. در آن روز هر کس چنان گرفتار و مشغول شأن خود است که به کمک و مساعدت دیگری نتواند پرداخت».

پس از ذکر آنچه که هر انسان مسلمان در مورد روز قیامت به آن ایمان دارد بیایید ببینیم در روایاتی که دجالان سعی کرده‌اند با حيله و نیرنگ آن‌ها را به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نسبت دهند، در مورد آنچه در روز قیامت رخ می‌دهد چه گفته شده است؟

در روایاتی که دجالان در کتاب‌های سرشار از کذب و دروغ خود روایت کرده‌اند، در فردای قیامت مردم همگی تحت حکم و فرمان ائمه خواهند بود و آن‌ها هستند که خلائق را مورد محاسبه قرار خواهند داد. در یکی از این روایات دروغین گفته شده: «در روز قیامت منبری بر پا خواهد شد. سپس مردی در حالیکه فرشته‌ای در طرف راست او و فرشته دیگری در طرف چپ او قرار دارد، بر بالای این منبر می‌رود. آنگاه فرشته‌ای که در طرف راست قرار دارد فریاد بر می‌آورد: ای خلائق! این علی بن ابی طالب، مالک و فرمانروای بهشت است و هر که را خواهد در آن جای می‌دهد. سپس فرشته‌ای که در طرف چپ قرار دارد فریاد بر می‌آورد: ای خلائق! این علی بن ابی طالب مالک و فرمانروای جهنم است و هر که را خواهد به درون آن می‌افکند»^۱.

حر عاملی در این رابطه می‌گوید: «ایمان به اینکه در روز قیامت تمام خلائق را ائمه مورد محاسبه قرار خواهند داد یکی از اصول ایمان به ائمه می‌باشد»^۲.

آیا برای اثبات بطلان اینگونه روایات و اعتقادات هیچ احتیاجی به نقد و بررسی وجود دارد؟ آیا شناعة آن‌ها بزرگ‌ترین دلیل برای اثبات دروغین بودن آن‌ها نیست؟ آیا کسی پیدا نشده از این دجالان دروغپرداز پیرساز اگر قرار باشد تمام این امور را ائمه انجام دهند

۱- بحار الانوار ۲۰۰/۳۹ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات ص ۱۲۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- الفصول المهمه فی اصول الائمه ص ۱۷۱ (چاپ سابق الذکر).

و فرمانرایی بهشت و جهنم آن‌ها باشند، پس خداوند متعال در فردای قیامت چکاره خواهد بود؟ براستی که حتی ابولهب و ابوجهل نیز به این درجه از کفر و الحاد نرسیده بودند. دجلکاران نه تنها خداوند متعال را از برخی از اعمال ویژه خود خلع کرده‌اند بلکه حتی عرش را نیز از ایشان گرفته‌اند. دجالان در پایان یکی از روایات که در مورد روز قیامت سخن می‌راند از زبان ائمه گفته‌اند: «... آنگاه ما بر عرش خداوند می‌نشینیم»^۱.

و در روایات دروغین دیگری که دجالان آن‌ها را نقل کرده‌اند گفته شده است اولین مسأله‌ای که در مورد آن از مرده سؤال می‌شود حب اهل بیت می‌باشد^۲. و اگر مرده به یکی از ائمه ایمان نداشته باشد، او را با گریزی خواهند زد که از شدت آن، قبر او تا روز قیامت بر افروخته از آتش خواهد شد^۳.

ابن بابویه می‌گوید: «بایستی ایمان داشت که اگر به خاطر ائمه نمی‌بود هرگز خداوند متعال زمین و آسمان و بهشت و جهنم را نمی‌آفرید و هرگز آدم و حوا و فرشتگان و سایر مخلوقات را خلق نمی‌کرد»^۴.

در روایتی از روایات دروغین گفته شده: «خداوند بهشت را از نور حسین آفریده است»^۵. و در روایت جعلی دیگری گفته شده: «بهشت قسمتی از مهریه فاطمه بوده است»^۶. معلوم نیست چگونه بهشتی که قسمتی از مهریه فاطمه -رضی الله عنها- بوده می‌تواند از نور فرزند ایشان خلق شده باشد!!

در یکی از روایات کتاب اصول کافی برای بی‌تمایل کردن شیعیان نسبت به فراگیری

۱- تفسیر العیاشی ۳۱۲/۲، البرهان للبحرانی ۴۳۹/۲، بحار الانوار للمجلسی ۳۰۲/۳.

۲- بحار الانوار ۷۹/۲۷ (چاپ سابق الذکر)، عیون اخبار الرضا لابن بابویه ص ۲۲۲ ط. ایران ۱۳۱۸ هـ.

۳- اعتقادات للمجلسی ص ۹۵ مطبوع فی حاشیه الاعتقادات للصدوق.

۴- الاعتقادات للمجلسی ص ۱۰۶-۱۰۷ (چاپ سابق الذکر).

۵- المعالم الزلفی ص ۲۴۹ (چاپ سابق الذکر). نزهه الابرار و منار الانصار فی خلق الجنه و النار لهاشم

البحرانی ص ۳۹۵ ط: ایران ۱۲۸۸ هـ.

۶- المعالم الزلفی لهاشم البحرانی ص ۳۱۷-۳۱۹-۳۵۰ (چاپ سابق الذکر).

قرآن مجید اینگونه پنداشته شده که برای شیعیان پس از مرگ در قبرهایشان کلاس آموزش قرآن مجید تأسیس می‌گردد!!!

در این روایت حفص می‌گوید: «شنیدم موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌فرمایند: آیا انسان، زنده ماندن را دوست دارد؟ من در جواب گفتم: بله. ایشان پرسیدند: چرا؟ من گفتم: برای خواندن (قل هو الله احد) ایشان برای مدتی سکوت اختیار کردند. سپس فرمودند: ای حفص! بر تو است که بدانی هر کدام از پیروان و شیعیان ما که فوت کند و قرآن خواندن بلد نباشد، در قبر به او یاد خواهند داد چگونه قرآن خواندن بلد نباشد، در قبر به او یاد خواهند داد چگونه قرآن را تلاوت کند. چون خداوند متعال دوست دارد جایگاه و مقام آن‌ها را در بهشت فزونی بخشد. و مقام و جایگاه شخص در بهشت به تعداد آیاتی که او بلد باشد بستگی دارد»^۱. شکی نیست هدف حقیقی از جعل چنین روایاتی از بین بردن همت مسلمانان برای تعلیم و تعلم قرآن مجید و دلخوش کردن آن‌ها به اینگونه سخنان بی‌پایه و اساس می‌باشد. بایستی از آقای کلینی که این روایت دروغین را در کتاب خود نقل کرده پرسیده می‌شد فرا گرفتن قرآن مجید که راهنمای بشر برای چگونه زیستن است، پس از مردن چه فایده‌ای برای انسان می‌تواند در بر داشته باشد؟

در مورد حشر خلائق در روز قیامت نیز روایات عجیب و غریبی در مصادر و مراجع موثق و معتبر شیعه! به چشم می‌خورند. در این روایات دروغین گفته می‌شود برخی از شیعیان از بیم و هراس روز قیامت و همچنین از عبور از پل صراط در امان هستند. چون آن‌ها مستقیماً از قبرهایشان وارد بهشت می‌شوند. این گروه از شیعیان شهروندان شهر قم می‌باشند! در یکی از این روایات دروغین گفته می‌شود: «ساکنان قم در قبرهای خود مورد محاسبه قرار گرفته و از آنجا وارد بهشت می‌شوند»^۲. و همچنین می‌گویند: یکی از دروازه‌های بهشت به ساکنان شهر قم اختصاص داده شده است. در این رابطه می‌پندارند

۱- اصول الکافی ۶۰۶/۲ (چاپ سابق الذکر). المعالم الزلفی لهاشم البحرانی ص ۱۳۳ (چاپ سابق الذکر).

۲- بحار الانوار ۲۱۸/۶۰ (چاپ سابق الذکر). الکنی و الألقاب لعباس القمی ۷۱/۳ مطبوعه العرفان، صیدا.

ابو حسن رضا حسن رضا گفته است: «بهشت هشت دروازه دارد که یکی از آن‌ها مخصوص ساکنان قم می‌باشد»^۱. عباس قمی یکی از مشایخ شیعه می‌گوید: «در مدح و ستایش قم و ساکنان آن روایات زیادی از ائمه اهل بیت روایت شده و گفته شده دری از دروازه‌های بهشت بسوی آن گشوده شده است»^۲. و یکی دیگر از مشایخ معاصر شیعه که در دروغگویی مهارت و جرأت بیشتری داشته می‌گوید: «امام رضا (علیه السلام) فرموده‌اند: بهشت هشت دروازه دارد که سه دروازه از آن‌ها مخصوص ساکنین شهر قم می‌باشند»^۳.

اگر چه این روایات دروغین از لحاظ شرعی به چیزی ارزش ندارند اما می‌توانند بیانگر میزان جسارت دجالان در به بازی گرفتن مسلمانان باشند. آن‌ها هر که را خواسته‌اند بهشتی گردانیده‌اند و با هر کس دشمنی داشته‌اند او را در درکات جهنم جای داده‌اند. دجالان در برخی از روایات خویش در مورد ساکنان حرمین یعنی مکه و مدینه گفته‌اند: «اهل مکه آشکارا به خداوند کفر می‌ورزند، و اهل مدینه هفتاد بار از اهل مکه بدتر و خبیث‌تر هستند»^۴.

و در روایت دیگری تمام اهل سنت و جماعت را حیوان دانسته‌اند. در این روایت از قول ابوجعفر محمد باقر -رحمت الله علیه- گفته شده: «... اگر حجابی که بر چشمان شیعیان قرار داده شده کنار زده می‌شود، آن‌ها مخالفان خود را به شکل سگ و خوک و میمون خواهند دید...»^۵.

۱- بحار الانوار ۲۱۵/۶۰ (چاپ سابق الذکر). سفینه البحار لعباس القمی ۴۴۶/۱ مؤسسه الوفاء، بیروت

۲- الکنی و الالقاب لعباس القمی ۷/۳ (چاپ سابق الذکر).

۳- احسن الودیعه لمحمد مهدی الکاظمی ص ۳۱۳-۳۱۴.

۴- اصول الکافی للکلینی ۴۱۰/۲ (چاپ سابق الذکر).

۵- بحار الانوار للمجلسی ۳۰/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

شیعه و قرآن، اهل سنت و قرآن

یکی از نعمت‌های عظیم الهی این است که خداوند متعال بنده خویش را به حال خود رها نساخته تا تنها با کمک گرفتن از عقل و فطرت خود، حق را از باطل و نیکی را از بدی تشخیص دهد. بلکه ایشان بسوی بندگان خود پیامبرانی مبعوث داشته و کتاب‌هایی آسمانی نازل ساخته تا از یکسو بشریت را به صراط مستقیم هدایتگر باشند و از سوی دیگر راه هر گونه عذر و بهانه‌ای بر طغیانگران و سرکشان سد کنند.

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: 165].

«پیامبرانی که نیکوکاران را بشارت و بدکاران را بیم می‌دهند تا مردم هیچ عذر و بهانه‌ای (برای نپذیرفتن و اطلاع نکردن از حق نداشته باشند)»

پس از مبعوث گشتن تمام پیامبران سرانجام زمان بعثت خاتم الانبیاء و سید المرسلین (صلی الله علیه وسلم) فرا رسید. پیامبری که از جانب معبود برحق وظیفه داشتند مردم را بسوی آخرین و کاملترین دین آسمانی فرا خوانند. این دین بر خلاف سایر ادیان آسمانی گذشته، محدود به زمان و مکان خاصی نبود.

عرب و عجم، سفید و سیاه، مرد و زن و حتی جنیان نیز از زمان ظهور این دین تا روز قیامت موظف به اتباع و پیروی از آن گشتند.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158]. «بگو: ای مردم، من

رسول و فرستاده خداوند بسوی همگی شما هستم».

﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَىٰ

الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ۗ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ [الجن: 1-2].

«بگو به من وحی شده گروهی از جنیان آیات قرآن را شنیده و سپس گفته‌اند: براستی

ما قرآن عظیم و شگفت آوری شنیدیم. قرآنی که بسوی نیکی و درستی هدایت می‌کند. ما

به آن ایمان آورده و هرگز کسی را شریک و همتای خالق خود قرار نخواهیم داد». این کتاب عظیم در بر گیرنده اعتقادات اسلامی و همچنین اوامر بسیاری است که ایمان و عمل به آن‌ها سعادت دنیوی و اخروی را به ارمغان می‌آورد. پس برای محفوظ ماندن اسلام، این کتاب عظیم نیز بایستی باقی بماند. اما از آنجائیکه انسان خود به تنهایی توان تحمل چنین مسئولیت بزرگی را نداشت و نمی‌توانست این کتاب را از تحریف و تبدیل محفوظ نگاه دارد (همانگونه که در مورد کتاب‌های آسمانی پیشین نیز نتوانسته بود مانع از تحریف آن‌ها گردد) خالق مهربان، خود محفوظ نگاه داشتن قرآن مجید را تضمین کردند و اسباب آن را فراهم ساختند و این کتاب جاودانی را به صورت متواتر در صدور و بر روی سطور محفوظ نگاه داشتند. خداوند متعال در مورد این مسأله فرموده‌اند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

اهل سنت و جماعت با الهام گرفتن از این فرمایش الهی، ایمان دارند که قرآن مجید در طول تاریخ از هر گزند و تحریفی در امان بوده و خواهد بود.

محفوظ ماندن قرآن مجید از تحریف و تبدیل همواره مانند خاری در چشم دشمنان و بدخواهان اسلام بوده است. آن‌ها همیشه سعی بر این داشته‌اند که محفوظ ماندن قرآن مجید را زیر سؤال برند. چون آن‌ها به خوبی می‌دانند قرآن پایه و اساس دین مبین اسلام می‌باشد، و آن‌ها اگر موفق گردند مسلمانان را نسبت به صحت آن مشکوک سازند، براحتی خواهند توانست آن‌ها را نسبت به دین خود بدبین ساخته و ایمان را در قلب‌هایشان متزلزل گردانند. اما این آرزوی آن‌ها، همواره سرابی بیش نبوده است، چون قرآن مجید

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۗ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿۴۲﴾﴾ [فصلت: 42].

«نا حق و باطل به آن (قرآن) راهی ندارد. چون (قرآن) از جانب معبودی فرو فرستاده

شده که حکیم و ستوده شده از جانب مخلوقات می‌باشد».

شیعه و قرآن

با کمال تأسف بایستی گفت: اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید بر خلاف فرمایشات الهی است. اعتقاد شیعه همانند ادعاهای دشمنان اسلام، قرآن مجید را دستخورده و محرف می‌داند. بنا بر معتقدات شیعه یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان آیات بسیاری را از قرآن حذف کرده و یا آن‌ها را تغییر داده‌اند.

شکی نیست این سخن برای بسیاری از خوانندگان تعجب آور و یا حتی غیر قابل قبول است. اما متأسفانه این سخن یک حقیقت تلخ و رنج آور می‌باشد که علما و بزرگان تشیع در آرزوی رسیدن به روزی که بتوانند آن را بی‌پروا در جهان اسلام اعلان کنند، تا کنون سعی بر کتمان و حتی انکار آن نیز داشته‌اند. اما این اعتقاد چنان در مصادر و مراجع مختلف تشیع ذکر و بر آن مهر صحه گذاشته شده که هیچکس را یارای انکار آن نیست. اکنون ما نظری بر برخی از معتبرترین و مهم‌ترین مراجع و مصادر مذهب شیعه می‌افکنیم تا آنچه را در رابطه با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید بیان داشتیم از زبان خود آن‌ها بشنویم. و بدین ترتیب راه فرار را بر هر انکار کننده‌ای مسدود سازیم.

۱- کتاب کافی

ما قبل از هر سخنی نخست خواننده محترم را با جایگاه و منزلت این کتاب نزد بزرگان شیعه آشنا می‌سازیم.

آقا بزرگ طهرانی یکی از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین علمای مذهب تشیع در مورد این کتاب و مؤلف آن چنین می‌گوید: «این کتاب جلیل‌ترین و ارزنده‌ترین کتاب از چهار کتابی است که اصول مذهب شیعه بر آن استوار گشته است.^۱ کتابی نظیر آن در روایت و

۱- این چهار کتاب عبارتند از: ۱- الکافی ۲- من لا یحضره الفقیه ۳- الاستبصار ۴- التهذیب. که به ترتیب (تقریباً) ۱۶۹۹۰ و ۵۹۶۳ و ۵۵۱۱ و ۱۳۵۹۰ حدیث را شامل می‌گردند. به کتاب لؤلوه البحرین تألیف یوسف بن احمد البحرانی تحقیق السید محمد صادق بحر العلوم × دار النعمان بالنجف ص ۳۹۵ و ۳۹۶ مراجعه گردد.

نقل از آل رسول نوشته نشده است. مؤلف این کتاب ثقه الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی می‌باشد که در سال ۳۲۸هـ فوت کرده است.^۱

یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه یعنی مولی محمد امین ایادی در مورد این کتاب می‌گوید:

«از مشایخ و استادان خود شنیدیم که می‌گفتند کتابی مانند کافی در طول تاریخ اسلام نوشته نشده است»^۲.

ما نیز می‌گوییم بله، کتابی مانند این کتاب که شامل کفر و ضلالت و گمراهی باشد در طول تاریخ اسلام نگاشته نشده است!

در مقدمه کتاب کافی گفته شده:

«برخی از علما و بزرگان معتقدند این کتاب بر امام غائب صلوات الله علیه عرضه شده و ایشان کتاب را پسندیده و فرموده‌اند: این کتاب برای شیعه ما کافی است»^۳.

قمی در مورد مؤلف این کتاب یعنی کلینی چنین می‌گوید:

«مجدد مذهب امامیه در صد سال اول، محمد بن علی الباقر (علیه السلام) و در صد سال دوم، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و در صد سال سوم ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی بوده است»^۴.

پس از آنکه با مقام و منزلت کلینی و کتاب او نزد بزرگان شیعه آشنا شدیم اکنون بیایید ببینیم مجدد مذهب امامیه در قرن سوم! در کتاب بی‌نظیر خود! در مورد قرآن مجید چه می‌گوید.

۱- الذریعه الی تصانیف الشیعه تألیف آقا بزرگ الطهرانی ج ۱۷ ص ۲۴۵.

۲- الکنی و الالقاب تألیف العباس القمی ج ۳ ص ۹۸.

۳- مقدمه الکافی ص ۲۵.

۴- الکنی و الالقاب للعباس القمی ج ۳ ص ۹۹. و همچنین کتاب روضات الجنات للخوانساری ج ۶ ص

در یکی از روایات کتاب کافی گفته شده:

«ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- فرمودند: قرآنی که جبرئیل -علیه السلام- بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد شامل هفده هزار آیه بوده است»^۱.

کلینی با نقل این روایت دروغین، خداوند متعال با به باد مسخره گرفته و ایشان را در جامه عمل پوشاندن به وعده خود در مورد محفوظ نگاه داشتن قرآن مجید ضعیف و ناتوان پنداشته است. چون بنا بر این روایت دروغین در حدود دو سوم قرآن مجید ضایع و پایمال شده است. زیرا قرآن موجود در بین مسلمانان تنها شامل ۶۲۳۶ آیه می‌باشد.

کلینی همچنین روایت جعلی دیگری را از ابو عبدالله (جعفر صادق) نقل می‌کند که در آن ایشان خطاب به یکی از یاران خویش گفته‌اند:

«ما مصحفی (قرآنی) به نام مصحف فاطمه -علیها السلام- داریم. آن‌ها چه می‌دانند مصحف فاطمه -علیها السلام- چیست؟

من گفتم: مصحف فاطمه -علیها السلام- چیست؟

ایشان پاسخ دادند: قرآنی است سه برابر قرآن شما. به خداوند سوگند در آن حتی یک حرف نیز از قرآن شما وجود ندارد»^۲.

اکنون می‌پردازیم به ذکر چند مثال از کتاب کافی در مورد آیاتی که کلینی ادعا می‌کند در آن‌ها تغییر و تبدیل رخ داده است.

توجه: ما آنچه که کلینی مدعی تحریف و یا حذف آن‌ها است را بین دو پرانتز قرار داده‌ایم.

۱- آیه ۱۷۲ از سوره الاعراف در کتاب کافی به این صورت ذکر شده است:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ

۱- الکافی للکلینی ج ۲ ص ۶۳۴ (بخش فضل القرآن).

۲- الاصول من الکافی ج ۱ ص ۲۳۹-۲۴۰.

(وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ)^۱.

«و بیاد آر هنگامیکه پروردگارت از کمر فرزندان آدم ذریت و نوادگان آنها را بر گرفت و آنها را بر خودشان گواه قرار داد و از آنها پرسید آیا من رب شما نیستم (و محمد پیامبر من و علی امیرالمومنین نیست)؟»

۲- و اولین آیه از سوره المعارج را کلینی به این صورت می خواند: «سأل سائل بعداب واقع للكافرين (بولاية علي) ليس له دافع»^۲.

«شخصی عذاب قیامت که وقوع آن حتمی است را خواهان گشت. همان عذابی که هیچ چیز نمی تواند آن را از کافری (به ولایت علی) دور سازد».

۳- کلینی همچنین معتقد است آیه ۲۳ سوره البقره بدین صورت نازل شده است:

«وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا (في ولاية علي)»^۳.

«و اگر شما از آنچه ما (در مورد ولایت علی) بر بنده خود نازل کرده ایم در شک و تردید هستید...».

۴- و آیه ۷۱ سوره الاحزاب را اینگونه می خواند:

«ومن يطع الله ورسوله (في ولاية علي والأئمة بعده) فقد فاز فوزاً عظيماً»^۴.

«و هر آنکس از خداوند و پیامبر او (در مورد ولایت علی و ائمه پس از او) پیروی کند، به پیروزی و رستگاری بزرگی نائل آمده است».

۲- کتاب «تفسیر قمی»:

این کتاب تألیف علی بن ابراهیم بن هاشم القمی می باشد که در سال ۳۰۷ هـ فوت

۱- الکافی للکلینی ج ۱ ص ۴۱۴.

۲- الحجج من الکافی ج ۱ ص ۴۲۴.

۳- الحجج من الکافی ج ۱ ص ۴۱۷.

۴- الحجج من الکافی ج ۱ ص ۴۱۴.

کرده است.

وی از بزرگ‌ترین و مشهورترین روایت نزد علمای شیعه بشمار می‌رود. کلینی مؤلف کتاب کافی روایات بسیاری از او نقل کرده است.

بایستی به این نکته نیز اشاره کرد که قمی از نخستین کسانی بوده که اعتقاد به محرف بودن قرآن مجید را بین شیعیان رواج داده است. اکنون بیابید بینیم شیعه در مورد قمی و کتاب تفسیر او چه می‌گویند:

این کتاب پایه و اساسی برای سایر کتاب‌های تفسیر بشمار می‌رود.

روایات قمی در این کتاب از دو صادق -علیهما السلام- نقل شده‌اند.

به همین سبب آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه می‌گوید:

۱- «این تفسیر در حقیقت تفسیر دو امام صادق -علیهما السلام- است.

۲- قمی در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) می‌زیسته است.

۳- پدر قمی که روایات را برای فرزند خویش نقل کرده، از یاران امام رضا -علیه السلام- بوده است.

۴- نکات عظیمی در مورد فضائل اهل بیت در این کتاب نهفته است. نکاتی که دشمنان اهل بیت^۱ آن‌ها را از قرآن حذف کرده‌اند.

۵- در این کتاب آیات بسیاری که بدون ارشادات و تعالیم اهل بیت نمی‌توان آن‌ها را تفسیر کرد، تفسیر شده‌اند^۲.

پس از آشنا شدن با مقام و منزلت این کتاب و مؤلف آن در مذهب تشیع، اکنون چند مثال از آن ذکر می‌کنیم تا ببینیم چگونه در این کتاب که بزرگان شیعه آن را پایه و اساس تمام کتاب‌های تفسیر مذهب خود می‌دانند، معبود بر حق را در جامه عمل پوشاندن به وعده خود ضعیف و ناتوان دانسته شده است.

۱- مراد از دشمنان اهل بیت، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشد.

۲- مقدمه تفسیر القمی تألیف السید طیب موسوی الجزایری ص ۱۵.

توجه: ما آنچه که قمی مدعی تحریف و یا حذف آن‌ها است را بین دو پرائتز قرار داده‌ایم.

۱- قمی در تفسیر خویش روایتی را به ابو جعفر محمد بن علی الباقر نسبت داده که در آن ادعا شده آیه ۶۴ و ۶۵ سوره النساء بدین صورت نازل شده‌اند:

«ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك (یا علی) فاستغفروا لله واستغفر لهم الرسول لو جدوا الله تواباً رحيماً * فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك (یا علی) فیما شجر بينهم»^۱.

«ای علی) آن‌ها اگر هنگامیکه - با نپذیرفتن حکم تو - به خود ظلم کردند نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر نیز برای آن‌ها طلب آمرزش می‌کرد، خداوند را قبول کننده توبه و مهربان می‌یافتند. به رب تو سوگند (ای علی) آن‌ها تا آن زمانی که تو را در خصومات خود حکم نگردانند ایمان نخواهند آورد».

براستی اگر قمی بهره‌ای از علم و ایمان برده بود حتماً می‌دانست آنکس که پیامبر اسلام است و در آیات الهی مورد خطاب قرار می‌گیرد، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وسلم) است نه علی بن علی طالب -رضی الله عنه-.

۲- قمی آیه ۹۳ سوره انعام را به این صورت میخواند:

«ولو ترى إذ الظالمون (آل محمد حقهم) فی غمرات الموت»^۲.

«و اگر ظالمین و غاصبین (حق آل محمد) را در سكرات و شدائد مرگ ببینی...».

۳- قمی همچنین معتقد است آیه ۲۲۷ سوره الشعراء بدین صورت نازل شده است:

«وسيعلم الذين ظلموا (آل محمد حقهم) أي منقلب ينقلبون»^۳.

«و بزودی آنانیکه (به حق آل محمد) ظلم کردند خواهند دانست به کجا باز خواهند

۱- تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴۲ (ط. النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

۲- تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۱۱ (ط. النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

۳- تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۲۵ (ط. النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

گشت و چه سرنوشتی خواهند داشت».

۴- قمی همچنین معتقد است آیه الکرسی که عظیم‌ترین و ارجمندترین آیه قرآن مجید می‌باشد نیز در مورد تحریف و تبدیل قرار گرفته و به هنگام نزول بدین صورت بوده است:

«(الم) الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الأرض (و ما بينهما) و تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم)»^۱.

بله، این بود نگاهی گذرا بر موضع و اعتقاد یکی از بزرگ‌ترین مفسرین شیعه نسبت به قرآن مجید. این اباطیل و دجل‌ها در کتابی نگاشته شده‌اند که بزرگان شیعه آن را مرجع و منبعی برای هر کتاب تفسیر می‌دانند.

آیا پس از این براهین و استشهادات، کسی را یارای آن خواهد بود که محرف دانستن قرآن مجید توسط شیعه رادروغی محض و افتزایی به مذهب امامیه بدانند؟

۳- کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب»:

این کتاب را نیز یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بنام حاج میرزا حسین بن محمد تقی الدین النوری الطبرسی که در طبرستان بدنیا آمده و در سال ۱۳۲۰هـ در کوفه فوت کرده، نوشته است.

وی که از یاران مجدد مذهب شیعه در قرن سیزدهم یعنی سید شیرازی بشمار می‌رود علاوه بر کتاب «مستدرک الوسائل» در حدود سی کتاب دیگر در علم حدیث و رجال و عقاید به رشته تحریر در آورده است. علاوه بر این، بسیاری از علما و بزرگان مذهب تشیع همچون شیخ عباس قمی مؤلف کتاب «الکنی و الالقاب» و کتاب «منتهی الامال» و شیخ آقا بزرگ طهرانی مؤلف کتاب «أعلام الشیعة» و کتاب «الذریعة إلى تصانیف الشیعة» از تلامیذ و شاگردان او بوده‌اند.

۱- تفسیر القمی ج ۱ ص ۸۴ (النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

طبرسی در زمان حیات خویش شیخ مشایخ نجف بوده است. او با نوشتن کتاب فصل الخطاب که شامل دو هزار روایت از ائمه مبنی بر وقوع تحریف و تبدیل در قرآن می‌باشد، نقاب تقیه را از چهره شیعه کنار زد و ثابت کرد در مذهب تشیع قرآن موجود فاقد اعتبار بوده و محرف و مبدل دانسته می‌شود.

طبرسی با این کتاب خود، سروصدای عظیمی در بین بزرگان و علمای شیعه که وقت را برای اظهار و آشکار ساختن این اعتقاد بسیار زود می‌دانستند، بپا کرد و آن‌ها را سخت آشفته و پریشان ساخت.

پس از این مقدمه اکنون برای آشنایی بیشتر با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید به ذکر برخی از سخنان طبرسی و همچنین آیاتی که او مدعی صورت پذیرفتن تحریف در آن‌ها است می‌پردازیم.

طبرسی در کتاب خود از قول جزائری می‌گوید:

«بزرگان و علما همگی بر صحت روایات متواتره دال بر صورت پذیرفتن تحریف و تغییر در قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند»^۱. او همچنین روایتی را به امام صادق -رحمت الله علیه- نسبت داده که در آن از قول ایشان گفته شده:

«اگر قرآن همانگونه که نازل شده تلاوت می‌شد، شما نام‌های ما را در آن می‌یافتید»^۲.
طبرسی در این کتاب خود می‌گوید:

«بدون شک و تردیدی سوره ولایت از قرآن حذف شده است: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا

بالنبي والولي الذین بعثناهما یدیانکم إلی صراط المستقیم...»^۳.

۱- فصل الخطاب ص ۳۰، و کتاب «اعلام الشیعه» لآقا بزرگ الطهرانی. قسمت دوم ج ۱ ص ۵۴۳.

۲- فصل الخطاب للنوری الطبرسی ص ۱۴.

۳- فصل الخطاب للنوری الطبرسی.

ترجمه آیه خیالی: «ای مؤمنین، به پیامبر و ولی ای که ما آنها را بسوی شما فرستاده ایم ایمان بیاورید. آنها شما را به راه راست هدایت می‌کنند...».

اکنون می‌پردازیم به ذکر چند مثال از آیاتی که طبرسی مدعی صورت پذیرفتن تحریف در آنها است.

توجه: ما آنچه طبرسی مدعی تحریف و یا حذف آنها است را بین دو پرانتز قرار داده‌ایم.

۱- آیه ۲۳۸ از سوره البقره:

«حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى (وصلاة العصر) وقوموا لله قانتين»^۱.

۲- آیه ۴۳ از سوره آل عمران:

«يا مريم اقنتي لربك واسجدي (شكراً لله) وارکعي مع الراكعين»^۲.

۳- آیه ۶۷ از سوره المائده:

«يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك (في علي) وإن لم تفعل (عذبتك عذاباً اليماً)»^۳.

۴- آیه ۱۱۵ از سوره طه:

«ولقد عهدنا إلى آدم من قبل (كلمات في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من

ذريتهم)»^۴.

۵- آیه ۲۷ و ۲۸ از سوره الفجر:

«يا أيها النفس المطمئنة (إلى محمد ووصيه والأئمة من بعده) ارجعي إلى ربك راضية

(بولاية علي) مرضية (بالثواب)»^۵.

۶- آیه ۷ از سوره الشرح:

۱- فصل الخطاب للنورى الطبرسى ص ۲۰۷.

۲- فصل الخطاب للنورى الطبرسى ص ۲۱۴.

۳- فصل الخطاب ص ۲۳۱، تفسير القمى ۱۰/۱-۱۷۱/۱.

۴- فصل الخطاب ص ۲۵۸.

۵- فصل الخطاب ص ۲۹۰.

«فإذا فرغت فانصب (عليا للولاية)»^۱

براستی که رکاکت این الفاظ و عبارات و دور بودن آنها از بلاغت زبان عربی خود مشت محکمی بر دهان طبرسی و همفکرانش می‌باشد. پس از اینکه این سه مرجع را به عنوان نمونه و مثال ذکر کردیم، بایستی بگوییم: سایر مراجع و مصادر مذهب تشیع همچون کتاب «البرهان فی تفسیر القرآن» نوشته سید هاشم بحرانی و کتاب «مرآة العقول» نوشته ملا باقر مجلسی و کتاب «الانوار النعمانیة» نوشته نعمت الله جزائری و کتاب «تفسیر الصافی» نوشته نعمت الله جزائری و کتاب «تفسیر الصافی» نوشته فیض کاشانی، همگی مدعی صورت پذیرفتن تحریف و تبدیل در قرآن مجید هستند. و ما را همان بس که جزائری اعتقاد به وقوع تحریف در قرآن را مورد اجماع و اتفاق نظر تمام علمای شیعه می‌داند.^۲

در اینجا جا دارد به این نکته اشاره کنیم که برخی از علماء و بزرگان شیعه که وقت را برای اظهار و اعلان این اعتقاد فاسد و باطل مناسب نمی‌بینند، همواره سعی کرده‌اند به انکار این مسأله پرداخته و بگویند ما شیعیان قرآن موجود را کامل و به دور از تحریف و تبدیل می‌دانیم.

اما حقیقت این است که این سخن چیزی جز تقیه و دورویی نیست. و هرگز نمی‌تواند بر مسأله‌ای که مانند آفتاب روشن و واضح است، سرپوش گذارد. علاوه بر این ما با در نظر گرفتن مطالبی که اکنون به ذکر آنها می‌پردازیم، به راحتی می‌توانیم به دورویی و تقیه کردن این دسته از علمای شیعه پی ببریم.

۱- روایات جعلی و دروغینی که بر وقوع تحریف در قرآن دلالت دارند، در مراجع و مصادر مذهب تشیع به حد تواتر رسیده‌اند. محدث بزرگ شیعه نعمت الله جزائری می‌گوید: «علما و بزرگان همگی در مورد صحت روایات متواتره دال بر

۱- فصل الخطاب ص ۲۹۱.

۲- فصل الخطاب ص ۳۰، و «أعلام الشیعه» لآقا بزرگ الطهرانی. قسمت دوم ج ۱ ص ۵۴۳.

وقوع تحریف در قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند»^۱.

۲- روایات دروغینی که دلالت بر وقوع تحریف در قرآن دارند، بر خلاف سخنان این دسته از بزرگان شیعه، همگی منسوب به ائمه هستند.

۳- این دسته از بزرگان شیعه که راه تقیه و دورویی را در پیش گرفته‌اند، هرگز از مراجع و کتاب‌هایی که شامل این گمراهی‌ها و ضلالت‌ها است برائت نجسته و آن‌ها را باطل نمی‌دانند. بلکه این مراجع و مصادر تا به امروز در تمام حوزه‌های علمیه تشیع تدریس می‌شوند.

۴- تمام این سردمداران شیعه همچون قمی و خوئی، خود در مؤلفات خویش بصورت بسیار ماکرانه و غیر مستقیم سعی بر اثبات ادعای وقوع تحریف در قرآن داشته‌اند. بعنوان مثال قمی که در یکی از سخنان خود می‌گوید: «آنکس که بگوید ما معتقد به وقوع تحریف در قرآن هستیم، دروغگو می‌باشند». خود در کتاب «الخصال» این حدیث دروغین را روایت می‌کند: «جابر جعفی می‌گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در روز قیامت سه چیز از مردم شکایت می‌کنند. قرآن و مسجد و عترت. قرآن می‌گوید: الهی! مرا تحریف کرده و پاره پاره ام ساختند...»^۲.

پس می‌بینیم سخنان این عده از علمای شیعه که وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود انکار می‌کنند، چیزی جز تقیه و نیرنگ بازی نیست.

اکنون که ثابت گردید اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید یکی از اعتقادات مذهب تشیع بشمار می‌رود، جا دارد مقداری نیز در مورد خطورت این اعتقاد سخن بگوییم.

ما باید بدانیم آنانیکه چنین اعتقادی را ساخته و پرداخته و آن را از اعتقادات مذهب

۱- فصل الخطاب ص ۳۰، و «اعلام الشیعه» لآقا بزرگ الطهرانی. قسمت دوم ج ۱ ص ۵۴۳.

۲- الخصال للقمی ص ۸۳. ط: ایران ۱۳۰۲ هـ

تشیع قرار داده‌اند از یک سو سلاح خطرناکی به دست دشمنان اسلام داده و از سوی دیگر توهینی بزرگ به خداوند متعال و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران و اهل بیت ایشان کرده‌اند. سلاحی که آن‌ها به دست دشمنان اسلام داده‌اند این است که به آن‌ها این امکان را داده‌اند که الهی بودن اسلام موجود را زیر سؤال برده و خطاب به مسلمانان بگویند کتاب آسمانی شما مورد تحریف و تغییر قرار گرفته است. پس دین شما هیچ تفاوتی با یهودیت و نصرانیت محرف و مبدل ندارد. و اگر شما توانایی محفوظ نگاه داشتن احادیث را نیز فاقد بوده اید. و بدین ترتیب نمی‌توانید ادعا کنید دین شما دینی است آسمانی، بلکه این دین ساخته و پرداخته دست بشر می‌باشد.

علاوه بر این، اعتقاد به تحریف قرآن راه را بر انسان‌های گنهکار و ضعیف النفس باز می‌کند تا هر عملی می‌خواهند انجام دهند. و اگر مورد سرزنش و ملامت قرار گرفتند در جواب بگویند: شما به چه حقی مرا به ادای نماز و روزه و زکات و حج و... امر می‌کنید و دزدی و شراب خواری و زنا و... را بر من حرام می‌گردانید؟ این احکام در قرآن دستخورده وجود دارد و شما از کجا میدانید این احکام در قرآن حقیقی نیز وجود داشته باشند؟ شاید این احکام در قرآن حقیقی منسوخ شده باشند.

از جانب دیگر همانگونه که می‌دانیم قرآن مجید معجزه‌ای است جاودانی که خالق مهربان آن را تا روز قیامت حجتی بر مشرکین و کفار قرار داده‌اند. اما بر اساس اعتقادات شیعه، این معجزه جاودانی نمی‌تواند بر کفار و مشرکین حجت باشد. چون این کتاب مورد تحریف و تغییر قرار گرفته و با سخنان بشر در هم آمیخته شده است.

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید توهینی به خداوند متعال محسوب می‌گردد. چون او در فرمایشات خود به مسلمانان وعده داده است که قرآن مجید را از هر تحریف و گزند مصون نگاه دارند^۱. پس بدین ترتیب ایمان داشتن به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن بمعنی ناتوان دانستن معبود بر حق در

جامه عمل پوشاندن به وعده خویش می‌باشد.

این اعتقاد همچنین توهینی به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است. در یکی از کتاب‌های معتبر شیعه ذکر شده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برخی از آیات و احکام را تنها به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- یاد داده‌اند. و مجموع این آیات و احکام را مصحف (قرآن) علی نامیده‌اند.^۱

این گفته باطل به صورت غیر مستقیم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را متهم به خیانت به اسلام و مسلمین می‌کند. چون وظیفه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این بوده که دین اسلام را به همه بشریت ابلاغ کنند و کسی را مستثنی قرار ندهند. خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: 28].

«و ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای اینکه عموم مردم را بشارت و بیم دهنده باشی».

و در آیه دیگری خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان به حد تمام و کمال رساندم...».

بنابراین فرمایش، دین در دسترس همه مردم قرار گرفته و هیچ آیه و یا حکمی از آن مخفی و محرمانه نگاه داشته نشده است.

اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را نیز به خیانت متهم می‌کند. این اتهام اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را نیز شامل می‌شود چون بنا بر ادعاهای دجالان قرآن کامل و حقیقی تنها نزد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- وجود داشته و ایشان پس از خود آن را به ائمه سپرده تا اینکه بالاخره آخرین آن‌ها قرآن کامل و حقیقی را با خود بر داشته و درون سردابی مخفی گشته و معلوم نیست کی از آن خواهد آمد.

و بدین ترتیب دجالان و دروغپردازان اهانتی بس عظیم به علی و فرزندان ایشان روا داشته‌اند. چون با شنیدن این اراجیف این سؤال در ذهن هر شنونده ای مطرح میگردد که چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان خلافت ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم- قرآنی را که دجالان کامل می‌دانند به مردم نشان ندادند تا آن‌ها را از گمراه شدن باز دارند؟ ممکن است نادانی در جواب این سؤال بگوید: ایشان از جان خود می‌ترسیده‌اند. اهل سنت و جماعت هرگز چنین جوابی را در مورد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- که یکی از بزرگ‌ترین قهرمانان و حق‌گویان تاریخ اسلام بوده‌اند قبول نخواهند کرد. و علاوه بر این با شنیدن جواب مذکور، باز این سؤال مطرح می‌گردد که چرا ایشان در زمان خلافت خویش چنین کاری را انجام ندادند و چندین نسخه از همان قرآنی که دجالان آن را کامل و حقیقی می‌دانند تهیه نکردند و آن‌ها را به سرتاسر جهان اسلام نفرستادند تا دیگر کسی نتواند چنین قرآنی را منکر شود؟

این سؤال فقط می‌تواند دو جواب داشته باشد. ما یا بایستی علی بن ابی طالب را خائن و دشمن اسلام بدانیم. و حاشا که ایشان چنین باشند. و یا اینکه با ایمان کامل بپذیریم قرآن موجود همان قرآنی است که از آسمان بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نازل گشته و خداوند متعال او را از هر گزند محفوظ نگاه داشته است. و سخنان و ادعاهای دجالانی همچون کلینی و قمی و طبرسی و سایر همکاران دغل کارشان چیزی جز نیرنگ و اراجیف نیستند.

بلکه، برادر و خواهر گرامی! این اعتقاد علما و بزرگان شیعه در مورد قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمانان می‌باشد. کتاب که خداوند متعال آن را هدایتگر قرار داده تا بشریت را به راه مستقیم هدایت کند. کتابی که خداوند متعال محفوظ ماندن آن را از هر گونه تحریف و دستخوردگی بعهد گرفته و فرموده‌اند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم.»

آیا پس از شنیدن این فرمایش الهی، کسی می‌تواند ادعا کند قرآن مجید تحریف شده و دستخورده است؟

اما اگر تعصب و خودخواهی انسان را کور کند، هر مسأله‌ای ممکن است رخ دهد. همانگونه که این دجالان را کور کرده و مانع از آن شده این فرمایشات الهی را بشنوند:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾﴾ [البقرة: 2].

«این کتاب که بدون هیچ شک و تردیدی (از جانب خداوند نازل شده) راهنمای پرهیز کاران است».

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِن بَيْن يَدَيْهِ وَلَا مِن خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّن حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [فصلت: 42].

«هرگز ناحق به قرآن راه نخواهد یافت. چون قرآن فرو فرستاده شده ای است از جانب معبودی حکیم و ستوده شده از جانب مخلوقات».

اهل سنت و جماعت از مدعیان وقوع تحریف در قرآن مجید می‌خواهند نسخه‌ای از قرآنی که آن را کامل و حقیقی می‌دانند، به آن‌ها بدهند تا آن را راهنمای خود قرار داده و از تعالیم آن پیروی کنند و در صورت عاجز ماندن در مقابل این درخواست بایستی بدانند که پیرو هوی و هوس و تعصب خود هستند.

﴿قُلْ فَاتَّبِعُوا مَن يَكْتَبُ مِن عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أهدىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾﴾ فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ ﴿٥٠﴾﴾ [القصص: 49-50].

«به آن‌ها بگو اگر راست می‌گویید کتابی از جانب خداوند بیاورید که را از قرآن و تورات بهتر هدایت کند تا من از آن پیروی کنم. اگر آن‌ها نتوانستند در خواست تو را بر آورده سازند بدانکه از هوی نفس خود پیروی می‌کنند».

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾﴾ [البقرة: 111].

«بگو اگر راست می‌گویید دلیل و برهان خود را ارائه دهند».

پس از آشنایی با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید، این سؤال پیش خواهد آمد که چرا بزرگان این مذهب ادعا کرده‌اند قرآن مجید مورد تحریف و دستخوردگی قرار گرفته

است؟

این سؤال چند جواب دارد که عبارتند از:

۱- در مذهب تشیع اعتقاد به ولایت و امامت ائمه رکنی عظیم از ارکان این مذهب دانسته شده و منکر آن در زمره کافران قرار می‌گیرد. کلینی دجال روایتی را از زراره کذاب نقل کرده که در آن گفته شده: «ابو جعفر -علیه السلام- فرمود: اسلام بر پنج رکن بنا شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره می‌گوید: به ایشان گفتم عظیم‌ترین و مهم‌ترین این رکن کدام است؟ ایشان پاسخ دادند: ولایت»^۱. اینگونه روایت دروغین که بیانگر جایگاه عظیم ولایت و امامت در مذهب تشیع می‌باشد این سؤال را مطرح می‌سازند که: چرا قرآن مجید تمام ارکان دین را بیان داشته و در آیات بسیاری مسلمانان را به نماز و زکات و روزه و حج امر کرده اما کوچک‌ترین اشاره‌ای به مساله ولایت که بنا بر اعتقادات مذهب تشیع چنین جایگاه عظیمی دارد، نکرده است؟

این مساله خود مهر بطلانی است بر یکی از بزرگ‌ترین اصول مذهب تشیع. و بیانگر این مساله می‌باشد که اعتقاد به ولایت ائمه چیزی جز بافته دجالان و دغل کاران نیست. اما دجالان که در مقابل این سؤال ساده، بی‌جواب و حیران مانده بودند، برای فرار از رسوایی، از خدا نترسیده و خجالت نکشیدند و آخرین کتاب آسمانی را محرف و دستخورده دانستند تا به پیروان ساده اندیش خود بگویند قرآن کامل و حقیقی به مساله ولایت و امامت ائمه ما اشاره کرده است. اما یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن سوره‌ها و آیات را از قرآن موجود حذف کردند.

پس یکی از علت‌های محرف دانستن قرآن مجید این بود که در آن هیچ اشاره‌ای به مسأله‌ای که سردمداران تشیع ادعا می‌کنند بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ارکان دین می‌باشد، نشده است. و روشن است که مساله بیانگر بطلان این اعتقاد می‌باشد.

۱- الکافی فی الاصول ص ۱۸ ج ۲ ط طهران، ص ۳۶۸ ج ۱ ط الهند.

۲- مساله دیگری که بزرگان شیعه را بر آن داشت تا قرآن مجید را محرف و دستخورده بدانند، وجود آیات بسیاری در مدح و ستایش یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد^۱. این آیات مانند تیشه ای است که ریشه ادعاهای باطل دجالان در مورد مرتد شدن یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از بیخ و بن می کند. دجالان برای مقابله و رویارویی با این آیات و فرمایشات الهی تصمیم گرفتند آن‌ها را جعلی و ساختگی معرفی کنند تا به راحتی بتوانند آن‌ها را زیر پا گذاشته و مقام والای یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را منکر شوند.

۳- یکی از افتخارات یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به ویژه ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم اجمعین- این است که قرآن مجید که تا قبل از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سبب ادامه داشتن نزول وحی الهی به صورت پراکنده و بر اساس ترتیب نزول آیات نوشته می شد، در عهد خلافت آن‌ها قرآن جمع آوری شد. و آن‌ها به افتخار بزرگی نائل آمدند و اجر و ثواب فراوانی برای خود کسب کردند. این مساله نیز به نوبه خود حاقدان و کینه توزان را بر آن داشت تا صحت قرآن مجید و بدور ماندن آن از تحریف و دستخوردگی را زیر سؤال برند تا به خیال خام خود بتوانند این افتخار بزرگ را از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سلب کنند.

۴- محرف دانستن قرآن بهانه‌ای است که به دجالان این فرصت را می دهد که از احکام آن شانه خالی کنند. چون محرف دانستن قرآن مجید صحت تمام فرمایشات و احکام الهی موجود در آن را زیر سؤال می برد.

دجالان برای رسیدن به این هدف خود علاوه بر این ادعای باطل، به جعل برخی روایات نیز پرداخته‌اند. در روایتی از کتاب کافی گفته شده: «مردی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و خطاب به ایشان گفت: ای رسول الله. من نماز گزاران را دوست

۱- برخی از این آیات را ما در مبحث « شیعه و یاران رسول الله (صلی) » ذکر کرده ایم.

دارم اما خود نماز نمی‌خوانم. و روزه داران را دوست دارم اما خود روزه نمی‌گیرم. رسول الله صلی الله علیه و اله خطاب به مرد فرمودند: تو در روز قیامت با آن‌هایی خواهی بود که دوستشان داری»^۱.

آیا چنین روایت دروغینی مسلمانان را به ترک شریعت اسلامی دعوت نمی‌کند؟ آری. یکی دیگر از علت‌های محرف دانستن قرآن مجید، زیر پا گذاشتن احکام و دستورات آن است.

شیعه و سنت (احادیث) رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و احادیثی که از ایشان روایت شده است را در کنار قرآن مجید، اولین مصدر از مصادر تشریح اسلامی می‌دانند. مراد اهل سنت و جماعت از حدیث و سنت، گفتار و کردار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) و مهر صحه گذاشتن ایشان بر عمل و یا سخنی است که احدی از یاران ایشان انجام و یا بر زبان رانده باشد. معبود بر حق در مورد سخنان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: 3-4].

«او هرگز تحت تاثیر هوی و هوس و خواهش‌های نفسانی سخنی بر زبان نمی‌راند. سخنان او چیزی جز وحی‌ای که بر او نازل می‌شود نیست.»

خداوند متعال در قرآن مجید بارها مسلمانان را به پیروی از سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) امر کرده و اطاعت و فرمانبرداری از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را اطاعت از خود معرفی کرده است. خداوند متعال در سوره المائدة آیه ۹۲ می‌فرماید:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ [المائدة: 92].

«از خداوند و از پیامبر اطاعت کنید.»

و در سوره النساء آیه ۸۰ فرموده است:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: 80].

«هر کس فرمایشات پیامبر را اطاعت کند، از خداوند فرمانبرداری کرده است.»

و همچنین خداوند متعال در سوره الحشر آیه ۷ فرموده است:

«آنچه را پیامبر فرمانتان دهد جامه عمل بپوشانید و از آنچه بر حذرتان دارد بپرهیزید.»

سنت و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در رابطه با قرآن مجید و وظائف متعددی را ایفا می‌کند. سنت، آن دسته از آیاتی که برای فهم و درک صحیح آن‌ها احتیاج به توضیح بیشتری وجود دارد را توضیح می‌دهد. و در مواردی دیگر مجمل را تفصیل و مطلق را مقید و عام احکامی را بنا مینهد که در قرآن هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. پس از این مقدمه و آشنایی با موضع اهل سنت و جماعت در قبال فرمایشات و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، اکنون نگاهی به موضع شیعه نسبت به این مسأله می‌افکنیم.

شیعه و سنت (حدیث)

در مذهب تشیع نیز سنت و حدیث مصدری از مصادر شریعت هستند. اما آنچه که در این مسأله بین اهل سنت و تشیع اختلاف قرار داده، این است که بجز مقدار بسیار اندکی از آنچه در مذهب تشیع حدیث محسوب می‌شوند، سایر روایات این مذهب منسوب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) نیستند، بلکه اقوال و گفتار ائمه می‌باشند. آشکار است که اهل سنت و جماعت هرگز این اقوال و گفته‌ها را بعنوان حدیث نخواهند پذیرفت. اما تشیع اعتقاد دارد اقوال و گفته‌های ائمه، همانند فرمایشات خداوند و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هستند و همان مقام و منزلت را در شریعت حائز می‌باشند. تشیع در تعریف سنت می‌گوید: «گفتار و یا کردار و یا تقریر (صححه گذاشتن) معصوم را سنت می‌نامند»^۱. و ما بخوبی می‌دانیم در معتقدات شیعه، ائمه نیز مانند پیامبران معصوم دانسته می‌شوند.

این بدان معنا است که در مذهب تشیع گفتار و کردار ائمه جزئی از سنت که مصدری از مصادر تشریح اسلامی است، قلمداد می‌گردد.

ابن بابویه در مورد ائمه و اقوال آن‌ها گفته است: «فرمایشات آن‌ها فرمایش خداوند، و

۱- الاصول العامه للفقهاء المقارن لمحمد تقی الحکیم ص ۱۲۲ دار الاندلس، بیروت، ط: الاولى.

اوامر آنها اوامر خداوند، و اطاعت از آنها اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنها نافرمانی از خداوند است. آنها هرگز سخنی بر زبان نمی‌رانند مگر اینکه از جانب خداوند و از وحی ایشان باشد»^۱. و همچنین شارح کافی گفته است: «بر هر کس که فرمایشی از ابو عبدالله -علیه السلام- شنیده باشد روا است که آن را به پدر ایشان و یا به یکی از اجداد شان نسبت دهد. و بهتر این است که آن را به خداوند نسبت دهد و بگوید خداوند چنین فرموده است»^۲. بنا بر این سخن آقای مازندرانی، دروغپردازی و افترا بستن به دیگران عملی جائز و روا می‌باشد. آقای مازندرانی می‌گوید: می‌توان سخن هر یک از نوادگان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را به ایشان نسبت داد. و حتی می‌شود سخنان بشر به خداوند متعال نسبت داده شود و بدین ترتیب «تشیع اقوال و کردار و تقاریر ائمه اثنی عشر را جزئی از سنت قرار داده است»^۳.

بایستی دانست سنت محسوب کردن اقوال و کردار و تقاریر ائمه، علاوه بر معصوم دانستن آنها، از دو مساله اعتقادی دیگر نیز سر چشمه گرفته است که هر دو مانند اعتقاد به عصمت ائمه بی‌پایه و اساس و باطل هستند. این دو مساله اعتقادی عبارتند از:

۱- ایمان داشتن به اینکه ائمه علم و دانش خود را از طریق وحی الهی و الهام کسب کرده‌اند. کلینی مؤلف کتاب اصول کافی می‌گوید: «علمی که ائمه از طریق الهام کسب می‌کنند مانند نقطه‌هایی هستند که بر قلب آنها نقش می‌بندند»^۴.

و در مورد ایمان داشتن به اینکه بر ائمه نیز مانند پیامبران وحی نازل می‌شود تشیع می‌گوید: «فرشتگان نزد ائمه آمده و وحی الهی را به آنها می‌رسانند»^۵. شیعه این علم که

۱- الاعتقادات لابن بابویه ص ۱۰۶ ط: ایران ۱۳۲۰ هـ

۲- شرح جامع (علی الکافی) للمازندرانی ۲/۲۷۲ المکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۴ هـ

۳- سنه اهل البيت لمحمد تقی الحکیم ص ۹ دار الزهراء، بیروت، ط: الثانيه ۱۴۰۲ هـ

۴- اصول الکافی للکلینی ۱/۲۶۴ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط:

الثالثه: ۱۳۸۸ هـ

۵- بحار الانوار للمجلسی ۳۵۵/۲۶ و ما بعدها، احیا التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثه ۱۴۰۳ هـ بصائر

بنابر اعتقادات خویش، ائمه آن را از طریق وحی الهی و الهام کسب کرده‌اند را علم حادث نام نهاده است.

بزرگان و سردمداران تشیع به این درجه از غلو و افراط بسنده نکرده و به ائمه مقام و منزلتی والاتر از پیامبران - علیهم السلام - عطا کرده‌اند. چون شیعه اعتقاد دارد نزول وحی الهی بر ائمه مرهون اراده و خواست امام می‌باشد. کلینی یکی از ابواب کتاب خود را به اثبات این مساله اختصاص داده و آن را اینگونه نامیده است: «ائمه - علیهم السلام - هر گاه اراده کنند که مسأله‌ای را بدانند، آن را خواهند دانست»^۱.

این در حالی است که ما می‌دانیم نازل شدن وحی الهی بر پیامبران به مشیئت و اراده الهی صورت می‌پذیرفته و بدون اراده و مشیئت الهی حتی اگر پیامبر آرزوی نازل شدن وحی را در سینه داشته، وحی نازل نمی‌شده است. این مساله در سیرت و زندگینامه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نیز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال: همانگونه که در سوره کهف آیه ۲۳ به این مساله اشاره شده هنگامیکه از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در مورد قصه اصحاب کهف پرسیده شد ایشان به این امید که حتما وحی الهی در این مورد نازل خواهد شد، بدون گفتن ان شاء الله (اگر خداوند بخواهد) جواب دادن را به فردا موکول کردند. اما خداوند متعال پانزده روز بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وحی نازل نکرد تا به ایشان تذکر داده شده باشد که نازل شدن وحی تنها به مشیئت و اراده الهی صورت می‌پذیرد. و به همین صورت به هنگام رخ دادن قصه افک، خداوند متعال به مدت یک ماه بر رسول الله - صلی الله علیه وسلم - وحی نازل نکرده و ایشان را از حقیقت ماجرا آگاه نساخت.

این مساله یعنی ایمان داشتن به نازل شدن وحی الهی بر ائمه، اولین اصل باطلی است که شیعه بر اساس آن اقوال ائمه را همانند فرمایشات خداوند و فرمایشات رسول الله -

الدرجات للصغار ص ۶۳ المطبوع بالنجف ۱۳۷۰ هـ

۱- اصول الکافی للکلینی ۲۵۸/۱ (چاپ سابق الذکر).

صلی الله علیه وسلم - بشمار می آورد.

۲- مساله دیگری که باعث گشته شیعه برای اقوال ائمه مقام و منزلت و ارزشی مانند ارزش کلام معبود بر حق و کلام رسول الله - صلی الله علیه وسلم - قائل شود، ایمان داشتن به این است که ائمه علوم و دانش فراوانی را به ارث برده‌اند. محمد بن حسین آل کاشف الغطا در مورد این اعتقاد باطل چنین می گوید: «احکام اسلامی به دو قسمت تقسیم می شوند. قسمت اول آن احکامی هستند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آن‌ها را از یاران خود کتمان کرده و نزد اوصیاء خویش به ودیعه گذاشته‌اند تا هر وصی بنا بر احتیاج زمان خود مقداری از این احکام را به مردم یاد دهند و بقیه آن را به وصی پس از خود بسپارند»^۱. کلینی نیز در این رابطه گفته است: «ائمه علم و دانش رسول الله و سایر پیامبران و اوصیاء قبل از خود را به ارث برده‌اند»^۲. و در روایتی دروغین ادعا شده علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - چنین گفته‌اند: «ای مردم! بدانید که رسول الله صلی الله علیه وآله هزار حدیث را پنهانی با من در میان گذاشته‌اند که هر حدیث هزار باب و هر باب هزار کلید دارد»^۳.

مجلسی که گویا مردم را از نعمت دین و عقل بی بهره دانسته است، در یکی از گفته‌های خود ادعا می کند رسول الله - صلی الله علیه وسلم - حتی پس از وفات نیز علوم را به علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - آموخته‌اند. او یکی از ابواب کتاب خود را اینچنین نامیده است: «باب علوم و دانشی که رسول الله صلی الله علیه وآله به هنگام

۱- اصل الشیعه لمحمد حسین ال کاشف الغطا ص ۷۷.

۲- اصول الکافی للکلینی ۱/۲۲۳-۲۲۶ (چاپ سابق الذکر)

۳- بحار الانوار للمجلسی ۱۲۷/۴۰ (چاپ سابق الذکر). الخصال لابن بابویه ۱۷۴/۲ تصحیح: علی اکبر

وفات و پس از آن به امیرالمومنین علی (علیه السلام) آموختند»^۱. و در روایت باطلی که به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده شده ادعا شده ایشان فرموده‌اند: «ای علی! هنگامیکه من فوت کردم مرا غسل داده و در کفن قرار ده. آنگاه مرا بنشان و هر چه می‌خواهی از من بپرس و آن‌ها را بنویس»^۲. و بدین ترتیب آقای کلینی و مجلسی و سایر همکارانشان با این دروغ‌پردازی‌ها، خود را رسوا ساخته و روایات خویش را به سخنانی طنز آمیز شبیه ساخته‌اند که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد.

سردمداران تشیع همچنین اعتقاد دارند ائمه کتابی بنام «دیوان الشیعه» در اختیار داشته‌اند. این کتاب را «ناموس» و همچنین «سمط» نیز نامیده‌اند. آن‌ها می‌گویند: در این کتاب اسامی تمام شیعیان ذکر شده است. و هر کس نام او در این کتاب نباشد از اهل جهنم خواهد بود. در روایتی گفته شده: «زنی به نام حبابه الوالیبه می‌خواهم بدانم آیا او واقعاً از شیعه و پیروان شما است یا خیر؟ ابا عبدالله (علیه السلام) از زن می‌پرسند نام او کیست؟ زن نام برادر زاده خود را می‌گوید. ابا عبدالله (علیه السلام) زنی را صدا می‌زنند و به او می‌گویند: فلانه، ناموس را بیاور. پس از چند لحظه زنی در حالیکه کتاب بزرگی را در دست دارد وارد اتاق شده و پس از گذاشتن کتاب بر زمین آن را باز می‌کند. ابا عبدالله (علیه السلام) نگاهی به صفحات کتاب می‌اندازند و ناگهان خطاب به آن زن می‌فرمایند: بله. این خود او است. نام او و نام پدرش اینجا نوشته شده است»^۳.

دجالان ادعا می‌کنند ائمه کتاب دیگری نیز به نام «وصیه الحسین» داشته‌اند که در آن، علم و دانشی که بشر از آغاز خلقت تا روز قیامت به آن احتیاج دارد، ثبت و نوشته شده

۱- بحار الانوار للمجلسی ۲۱۳/۴۰-۲۱۸ (چاپ سابق الذکر).

۲- بحار الانوار للمجلسی ۲۱۳/۴۰ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات للصفار ص ۸۰ (چاپ سابق الذکر).

۳- بحار الانوار للمجلسی ۱۲۱/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات للصفار ص ۴۶ (چاپ سابق الذکر).

است ۱. آن‌ها همچنین ائمه را صاحب کتابی به نام «الجفر الابيض» می‌دانند و می‌گویند این کتاب شامل زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم و مصحف فاطمه و تمام مسائل حلال و حرام و هر آنچه انسان به آن احتیاج دارد می‌باشد ۲.

بدین ترتیب ما می‌بینیم سنت دانستن و واجب الاتباع پنداشتن اقوال و گفتار ائمه از دو اصل اعتقادی سرچشمه گرفته که هر دو آن‌ها نه تنها بی‌پایه و اساس هستند بلکه باطل بودن آن‌ها نمایان و آشکار است. نکاتی که بر بی‌پایه و اساس بودن این دو اصل دلالت دارند عبارتند از:

۱- این ادعاهای باطل مدعی استمرار داشتن نزول وحی الهی پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشند. در حالیکه ادله نقلی و عقلی خلاف این مساله را ثابت می‌کنند و تمام مسلمانان بر این مساله اتفاق نظر دارند که نزول وحی الهی با وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به پایان رسیده است. و همچنین این مساله نیز مورد اتفاق است که وحی الهی تنها بر پیامبران نازل می‌شود. مفید که یکی از علمای قرن پنجم مذهب تشیع می‌باشد بر این گفتار مهر صحه گذاشته و می‌گوید: «آن کس که اعتقاد داشته باشد پس از پیامبر بر کسی وحی نازل شده، در دامان کفر افتاده است» ۳.

۲- بنابراین اعتقاد باطل، دین مبین اسلام در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نشده است. در حالیکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: 3]. «امروز دینتان را برایتان کامل گردانیدم».

۳- این اعتقاد باطل، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را متهم می‌کند که بسیاری از

۱- اصول الکافی للکلینی ۳۰۴/۱ (چاپ سابق الذکر)

۲- بحار الانوار للمجلسی ۳۷/۲۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۴۱ (چاپ سابق الذکر).

۳- اوائل المقالات لمحمد بن محمد الکبری الملقب بالمفید ص ۳۹ مکتبه الداوری، قم، ایران.

احکام دین را از مسلمانان کتمان کرده و آن‌ها را مخفی نگاه داشته‌اند. در حالیکه معبود بر حق خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾

[المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه را بر تو نازل شده [به مردم] ابلاغ کن. و اگر از انجام این کار سرباززنی رسالت الهی را به مردم نرسانده‌ای».

و همچنین خداوند متعال خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ [النحل: 64].

«ما این کتاب [قرآن] را بر تو فرو نفرستاده‌ایم مگر برای اینکه حق و حقیقت را برای

مردم در مورد آنچه با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند، روشن سازی».

۴- اگر ادعای دجالان در مورد اینکه ائمه چنین کتاب‌ها و علوم‌ی را در اختیار

داشته‌اند و بر آن‌ها وحی نازل می‌شده حقیقت می‌داشت، می‌بایست روند تاریخ با

توجه به این ادعا، غیر از روند کنونی می‌بود. چون تشیع اعتقاد دارد ائمه، خلفا و

جانشینان بر حق رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده‌اند. اما سنی‌ها خلافت و

امامت را از آن‌ها غصب کرده‌اند. بایستی از کسانی که چنین اعتقادی دارند پرسیده

شود چرا ائمه با استفاده از وحی و این علم و دانش بی‌حد و حصر، خلافت را از

غاصبین پس نگرفتند؟

و اگر بر ائمه وحی نازل می‌شده و آن‌ها بر هر حادثه و رویدادی که در کون و هستی

رخ می‌داده مطلع و آگاه بوده‌اند، پس این ادعای تشیع که برخی از ائمه ناجوانمردانه

توسط سنی‌ها مسموم شده‌اند، چیست؟

و اگر امام غائب وجود خارجی می‌داشت و بر او وحی نازل می‌شد و بر آنچه که تا

روز قیامت رخ می‌دهد مطلع می‌بود، پس چرا او تا به امروز خود را پنهان نگاه داشته و

مسلمانان و یا حداقل پیروان خویش را از وحی الهی و از کتاب‌هایی که در اختیار دارد،

محروم نگاه داشته است؟

اگر این کتاب‌های خیالی که بنا بر روایات و ادعاهای مصادر تشیع ذکر هر مساله حلال و حرامی در آن به میان آمده وجود خارجی می‌داشتند، آیا بر ائمه تشیع واجب نمی‌گشت مردم و یا حداقل شیعیان را از تفصیل آن‌ها آگاه سازند مگر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بیش از چهارسال خلیفه تمام مسلمانان نبودند؟ پس چرا ایشان در دوران خلافت خویش هیچ سخنی از این کتاب‌ها به میان نیاورده و نسخه‌ای از آن‌ها را در اختیار مسلمانان قرار ندادند تا آن‌ها حلال و حرام دین خود را بخوبی بشناسند؟ این سؤال تنها می‌تواند دو جواب داشته باشد. یا اینکه بایستی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- یکی از شجاعترین و دلاورترین قهرمانان تاریخ اسلام را خائن به اسلام و مسلمانان دانست و یا اینکه به حقیقت اعتراف کرده و وجود چنین کتاب‌های خیالی و افسانه‌ای را انکار کرد. بایستی دانست آنانیکه چنین اعتقادات باطلی را به خورد مذهب تشیع داده‌اند خواسته‌اند از ارزش و منزلت قرآن مجید و سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که مصدر اول شریعت اسلامی هستند کاسته و بجای آن شیعیان را به کتاب‌هایی دلخوش کنند که بجز در افسانه و خیال در جای دیگری نمی‌توان اثری از آن‌ها یافت.

شیعه و مرویات یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

شیعه با باطل دانستن روایاتی که توسط یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از ایشان روایت شده، خود را از نعمت پیروی از سنت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) محروم ساخته است. محمد حسین آل کاشف الغطا یکی از مراجع معاصر شیعه در این رابطه می‌گوید: «شیعه هیچ روایتی را قبول ندارد مگر روایاتی که توسط اهل بیت نقل شده باشند... اما روایاتی که اشخاصی همچون ابوهریره و سمره بن جندب و عمرو بن العاص آن‌ها را نقل کرده‌اند نزد شیعه به اندازه پشه ای نیز ارزش ندارند^۱.

۱- اصل الشیعه و اصولها لمحمد حسین ال کاشف الغطاء ص ۷۹.

با در نظر داشتن این نکته که شیعه از بین تمام اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تنها سخن و گفتار دوازده تن را بعنوان سنت و حدیث می‌پذیرد، و از بین این دوازده تن تنها امام علی و حسنین -رضی الله عنهم اجمعین- رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیده‌اند. و از بین آن‌ها تنها علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سن تمیز رسیده بوده‌اند، در خواهیم یافت این ادعا که احادیث مذهب تشیع را اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رعایت کرده‌اند، ادعایی پوچ و بی‌اساس است. چون نه تنها علی بن ابی طالب بلکه هیچیک از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نمی‌توانسته است شبانه روز خود را با ایشان سپری کرده و تمام فرمایشات و ارشادات ایشان را شنیده و آن‌ها را به گوش مسلمانان برساند. علاوه بر این موضوع در برخی از موارد رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، علی بن ابی طالب را بعنوان سفیر و فرستاده خود به اینطرف و آنطرف می‌فرستادند. و در غزوه تبوک پیامبر (صلی الله علیه وسلم) علی بن ابی طالب را به بعنوان جانشین خویش در مدینه باقی گذاشتند. در تمام این موارد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- از دیدن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و از شنیدن فرمایشات و ارشادات ایشان که در رابطه با مسائل و حوادثی که رخ می‌دادند فرموده می‌شد محروم می‌ماندند. علاوه بر این مساله، برخی از ارشادات و تعالیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد مسائلی هستند که تنها در چهار چوب زندگانی زناشویی رخ می‌دهند و کسی جز همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از ارشادات ایشان در مورد این مسائل آگاه نمی‌شدند. پس کسی که می‌خواهد در تمام شئون زندگی خویش از تعالیم و ارشادات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پیروی کند باید به روایت تمام یاران و همسران ایشان که در اوقات مختلف در کنار ایشان بوده‌اند عمل کند. با توجه به این مساله می‌توان گفت اهل سنت و جماعت که با الهام گرفتن از فرمایشات معبود بر حق^۱ تمام صحابه کرام را در نقل فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

۱- ما برخی از این فرمایشات الهی را در مبحث «شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)» ذکر

وسلم) امین دانسته‌اند، تنها کسانی هستند که از نعمت احادیث و ارشادات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به حد تمام و کمال بر خوردار بوده و تمام احکام مذهب خویش را بر پیه کتاب و سنت بنا نهاده‌اند.

برخی از روایات موجود در مصادر مذهب تشیع نیز بر این نکته مهر صحه گذاشته‌اند که تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در نقل فرمایشات ایشان امین بوده و هرگز بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) افترا نبسته‌اند. در یکی از این روایات گفته شده: «ابن حازم می‌گوید: به ابا عبدالله -علیه السلام- گفتم: مرا از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله با خبر سازید. آیا آنان بر پیامبر صلی الله علیه وآله افترا بسته‌اند یا اینکه راست گفته و امین بوده‌اند؟ ابا عبدالله -علیه السلام- در جواب فرمودند: آن‌ها امین بوده و راست گفته‌اند»^۱.

کرده ایم.

۱- اصول الکافی للکلینی ۶۵/۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۲۲۸/۲ (چاپ سابق الذکر)

مصادر و مراجع اساسی روایات و احادیث مذهب شیعه اثنی عشری

اکنون ما مقداری در مورد مصادر و مراجع روایات شیعه سخن گفته و سپس به نقد و بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

بایستی دانست کتاب‌هایی که در مذهب شیعه اثنی عشری مصادر روایات و احادیث این مذهب محسوب می‌شوند هشت کتاب هستند که آن‌ها را «الجوامع الثمانية ۱» می‌نامند. این هشت کتاب عبارتند از:

- ۱- کتاب «الکافی» تألیف محمد بن یعقوب کلینی (ت ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) ۲.
- ۲- کتاب «من لا یحضره الفقیه» تألیف محمد بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ هـ) ۳.
- ۳- کتاب «تهذیب الاحکام» ۴. و
- ۴- کتاب «الاستبصار» ۵. این دو کتاب اخیر تألیف محمد بن حسن طوسی (ت

۱- مفتاح الکتب الاربعه لمحمود بن مهدی الموسوی ۵/۱ الناشر: دار الکتب العلمیه، قم، ایران، مطبعه الاداب، النجف، ۱۳۹۸ هـ

۲- الذریعه لاقا بزرگ الطهرانی ۲۴۵/۱۷، دار الاضواء، بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۳ هـ مستدرک الوسائل للنوری الطبرسی، المكتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۲ هـ وسایل الشیعه للحر العاملی ۷۱/۲۰ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ

۳- روضات الجنات للخوانساری ۲۳۰/۶-۲۳۷ تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، المطبعه الحیدریه ۱۹۵۰ م. اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۰/۱ مطبعه بن زیدون، دمشق.

۴- مستدرک الوسائل للنوری الطبرسی ۳ / ۷۱۹ (چاپ سابق الذکر). الذریعه لاقا بزرگ الطهرانی ۵۰۴/۴ (چاپ سابق الذکر).

۵- الذریعه لاقا بزرگ الطهرانی ۱۴/۲ (چاپ سابق الذکر). اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

۳۶۰هـ) هستند.

پس از قرن یازدهم مؤلفات دیگری نیز نگاشته شده و به این چهار مصدر قدیمی افزوده شدند که از بین آن‌ها چهار کتاب، مورد تایید علمای شیعه قرار گرفتند و آن‌ها را «المجامیع الأربعة المتأخرة» نامیدند. این چهار مصدر عبارتند از:

۱- کتاب «الوافی» تالیف محمد بن مرتضی معروف به محسن فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱هـ).

۲- کتاب «بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار» تالیف محمد باقر مجلسی (ت ۱۱۱۰هـ یا ۱۱۱۱هـ)

۳- کتاب «وسائل الشيعة إلى تحصیل مسألة الشريعة» تالیف محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴هـ).

۴- کتاب «مستدرک الوسائل» تالیف حسین نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰هـ).

نقد و بررسی «الجوامع الثمانية»

بایستی دانست سردمداران مذهب تشیع برای پر جلوه دادن چتته خالی خود سعی کرده‌اند با در هم آمیختن مصادر قدیمی، تعداد مصادر خویش را زیاد جلوه دهند. بعنوان مثال ما می‌بینیم که کتاب «الوافی» در مذهب شیعه مصدر و مرجعی مستقل محسوب می‌گردد، در حالیکه این کتاب چیزی جز مجموعه ای از چهار کتاب قدیمی یعنی «الکافی» و «التهذیب» و «الاستبصار» و «من لا یحضره الفقیه» نیست. پس چگونه می‌توان آن را مصدري مستقل بشمار آورد؟

همچنین می‌بینیم که کتاب «الاستبصار» را مصدري مستقل معرفی کرده‌اند در حالیکه مولف کتاب، خود در مقدمه آن به این نکته اعتراف می‌کند که کتاب «الاستبصار» خلاصه و مختصری از کتاب «تهذیب الاحکام» می‌باشد^۱.

۱- الاستبصار للطوسی

و در مورد کتاب «بحارالانوار» بایستی گفت: این کتاب نخست در بیست و پنج جلد نوشته شد. اما هنگامیکه مؤلف، جلد اخیر را قابل تقسیم یافت آن را به دو جلد تقسیم کرد تا کتاب را به بیست و شش جلد برساند. پس از آن گروهی از معاصرین کتاب‌های دیگری همچون «جنه الماوی» تالیف نوری طبرسی و «هدایه الاخبار» تالیف مسترحمی را به آن اضافه کردند تا اینکه بالاخره این کتاب را از بیست و پنج جلد به صد و ده جلد رساندند. جالب است بدانید نخستین جلد این کتاب شماره صفر را بر خود دارد!

ما قبلاً به این نکته اشاره کردیم که چهار مصدر اخیر مذهب شیعه پس از قرن یازدهم هجری تالیف شده‌اند. آخرین کتاب از این چهار مصدر، کتاب «مستدرک الوسائل» تالیف طبرسی می‌باشد که در آن بیست و سه هزار حدیث جدید از ائمه روایت شده است.

کسی نمی‌داند آقای طبرسی این همه احادیث جدید را از کدام گنجینه یافته است؟! اگر این روایات با اسنادی متصل روایت شده‌اند پس چرا هیچکس در طی این قرون متمادی آن‌ها را تدوین نکرده است؟ و اگر در کتاب‌هایی تدوین شده‌اند، این کتاب‌ها در این مدت چندین قرن کجا گم شده بودند؟ حتی در صورت پذیرفتن گم شدن آن‌ها بایستی حداقل ذکر و نامی از آن‌ها در مراجع و مصادر قدیمی شیعه به میان می‌آمده است. مگر در روایات شیعه ادعا نشده که کتاب اصول کافی را به امام غائب نشان داده‌اند و او در مورد آن گفته است: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»؟

مسأله ای که هر انسانی را به تعجب و می‌دارد این است که اینهمه روایات چگونه و از کجا مانند قارچ از زمین سر بر آورده و ظاهر شده‌اند؟

جواب صحیح این سوال این است که گروهی دجال دروغپرداز این کتاب‌ها و روایات را از خود تراشیده و آن‌ها را به مشایخ قدیمی نسبت داده‌اند. و این مسأله مخصوصاً در دوران حکومت صفویه به اوج خود رسید. البته این نکته ناگفته نماند که جعل روایات نه تنها در مراجع و مصادر متأخره، بلکه حتی در چهار مصدر نخستین مذهب تشیع نیز به

چشم می خورد. به عنوان مثال آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه» ۱ و محسن عاملی در کتاب «أعیان الشیعه» ۲ گفته اند: عدد احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» به ۱۳۹۵۰ حدیث می رسد. این در حالی است که خود آقای طوسی در کتاب «عده الاصول» گفته است عدد احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» بیش از ۵۰۰۰ حدیث می باشد. این سخن طوسی بدین معنا است که عدد احادیث و روایات این کتاب حد اکثر به ۶۰۰۰ روایت می رسد و از این عدد تجاوز نمی کند. پس بایستی از آقا بزرگ تهرانی و محسن عاملی پرسید چگونه عدد روایات و احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» به مرور زمان بیشتر و بیشتر شده و از مرز دو برابر نیز فراتر رفته است؟!

و به همین صورت می بینیم بزرگان و سردمداران تشیع در مورد کتاب «الروضه» که جزئی از کتاب «الکافی» است و شامل مجموعه ای از ابواب می باشد، با یکدیگر اختلاف نظر دارند که آیا آن را کلینی تألیف کرده و یا پس از او به کتاب «الکافی» اضافه شده است.^۳

و در رسوایی دیگری، شیخ شیعه یعنی طوسی (ت ۳۶۰ هـ) می گوید: «کتاب کافی مشتمل بر ۳۰ کتاب می باشد...»^۴.

اما شیخ دیگر شیعه حسین بن حیدر کرکی عاملی (ت ۱۰۷۶ هـ) می گوید: «کتاب کافی مشتمل بر ۵۰ کتاب است»^۵.

سخن آقای حسین بن حیدر کرکی عاملی بیانگر این مطلب است که از قرن پنجم تا قرن یازدهم، بیست کتاب بر کتاب «اصول الکافی» زیاد شده که هر کتاب شامل ده ها باب

۱- الذریعه لآقا بزرگ الطهرانی ۵۰۴/۴ (چاپ سابق الذکر)

۲- اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۸/۱ (چاپ سابق الذکر)

۳- روضات الجنات للخوانساری ۱۱۸/۶-۱۷۶ (چاپ سابق الذکر)

۴- الفهرست للطوسی ص ۱۶۱ مؤسسه الوفاء، بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۳ هـ

۵- روضات الجنات للخوانساری ۱۱۴/۶ (چاپ سابق الذکر)

و هر باب شامل مجموعه ای از روایات و احادیث جعلی و تقلبی است که دجالان در طی چندین قرن برای دست یافتن به اهداف خویش آن‌ها را جعل کرده و به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند.

خوشبختانه از آنجائیکه این روایات جعلی از کذب و دروغ سرچشمه گرفته‌اند، مانند سایر سخنان دروغین می‌توان به وضوح تضاد و اختلاف را در میان آن‌ها مشاهده کرد. شیخ شیعه طوسی به این رسوایی بزرگ اعتراف کرده و از وجود این مسأله اظهار ناراحتی و افسردگی می‌کند و می‌گوید: «وجود تناقض و اختلاف فراوان در میان روایات، سبب گشته بسیاری از شیعیان مذهب خود را رها سازند»^۱.

راویان احادیث و روایات شیعه

با توجه به این مسأله که هیچیک از مؤلفین کتب احادیث شیعه، ائمه را ندیده و بطور مستقیم از آن‌ها چیزی نشنیده‌اند، می‌خواهیم در این مقام مقداری در مورد آنانیکه بنا بر ادعاهای تشیع روایات را از ائمه نقل کرده‌اند صحبت کنیم و ببینیم راویان روایات شیعه چگونه اشخاصی بوده‌اند.

نخست به شیخ شیعه و مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعه، یعنی طوسی گوش فرا می‌دهیم تا با مؤلفین و مصنفین مصادر شیعه بهتر آشنا شویم. طوسی می‌گوید: «بی‌شک بسیاری از مصنفین و مؤلفین ما اعتقادات باطل و فاسدی داشته‌اند. اما بایستی دانست کتاب‌های آن‌ها معتبر و معتمد می‌باشند»^۲. گویا آنچه نزد شیخ شیعه برای معتبر دانستن کتاب شرط است، این است که مؤلف آن شیعه مذهب متعصب باشد، و لو اینکه اعتقاداتی فاسد و باطل در سینه داشته باشد. جالب است بدانیم طوسی روایات اشخاصی

۱- تهذیب الاحکام للطوسی

همچون: زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب -رحمت الله علیه- که از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد را باطل و مردود می داند^۱. و علمای دیگری در مذهب تشیع همچون ابن غضائری و ابن مطهر حلی که از علمای شیعه در علم رجال می باشند گفته اند: «معیوب و مخدوش بودن دینداری راوی حدیث، هیچ تاثیری بر صحت حدیثی که او روایت می کند ندارد»^۲. بنابراین گفته بزرگان علم رجال شیعه، می توان سخنان اشخاص فاسق و فاجر را پذیرفت که فلان امام را دیده اند و شنیده اند که او چنین و چنان گفته است!

بینید این دجالان چگونه حقیقت را واژگون و معکوس ساخته و سخنان و روایات اشخاص فاجر و فاسق را پذیرفته و آن را ارشادی الهی قرار می دهند. اما در مورد روایات یاران رسول الله که در راه اسلام از جان و مال خود گذشتند و مورد مدح و ستایش خداوند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قرار گرفتند می گویند: «روایات اشخاصی همچون ابو هریره و سمره بن جندب و عمرو بن العاص نزد شیعه به اندازه پشه ای نیز ارزش ندارند»^۳.

اکنون بیاید با راویان روایات شیعه یعنی آنانیکه ادعا می کنند روایات را مستقیماً از ائمه شنیده اند، بیشتر آشنا شویم.

یکی از بزرگ ترین راویان روایات شیعه جابر جعفی می باشد. حر عاملی در مورد او می گوید: «جابر صدو چهار حدیث روایت کرده است. تعداد روایات او از حضرت امام باقر -علیه السلام- هفتاد هزار حدیث می باشد»^۴. با در نظر گرفتن این مطلب که مجموع

۱- الاستبصار للطوسی ۱/ ۶۵-۶۶ (چاپ سابق الذکر).

۲- رجال الحلی للحلی ص ۱۳۷ مطبعه الحیدریه، النجف، ط: الثالثه ۱۳۸۱ هـ

۳- اصل الشیعه و اصولها لمحمد حسین آل کاشف الغطاء ص ۷۹.

۴- وسایل الشیعه للحر العاملی ۲۰/ ۱۵۱ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت،

ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ

روایات کتب اربعه شیعه ۴۴۲۴۴ حدیث می باشد می توانیم به بزرگی تعداد احادیثی که جابر جعفری از ائمه روایت کرده پی ببریم. تعداد این احادیث و روایات در حدود سه برابر مجموع احادیثی است که در چهار کتاب مقدمه شیعه روایت شده است. بنا براین می توان جابر جعفری را یکی از بزرگترین روایانی دانست که اعتقادات و عبادات مذهب تشیع بر پایه روایات او بنا شده اند.

پس از آشنایی با جابر جعفری و پی بردن به حجم احادیثی که او روایت کرده، بیایید ببینیم اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی کسانی که دجالان سنگ آنها را به سینه می زنند، در مورد جابر و روایات او چه گفته اند. در کتاب رجال کشتی از زراره بن اعین روایت شده است که: «از ابا عبدالله -علیه السلام- در مورد روایات جابر پرسیدم. ایشان در جواب فرمودند: من بیش از اینکه او را نزد پدر خود ندیدم. و تا بحال نزد من نیز نیامده است»^۲.

امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- با این فرمایش و افشاگری خویش ستونی عظیم از ستون های مذهب تشیع را در هم می ریزند و آشکار می سازند که جابر جعفری دجال و دروغگویی بیش نیست که هفتاد هزار حدیث را از کسی روایت می کند که بیش از یکبار او را ندیده است.

خوئی که این سخن و افشاگری امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- به مزاجش نچسبیده، مانند عادت همیشگی بزرگان شیعه این سخن را از باب توریه و تقیه قلمداد کرده است^۳.

مساله بسیار مهم دیگری که در مورد جابر جعفری راوی بزرگ مذهب تشیع وجود دارد این است که نجاشی (ت ۴۵۰) در مورد روایات او گفته است: «روایات جابر در

۱- اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

۲- رجال کشی ص ۱۹۱ تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، ط: طهران.

۳- معجم رجال الحدیث للخوائی ۲۵/۵ منشورات: مدینه العلم، ایران، ط: بیروت، الثالثه ۱۴۰۳ هـ

مورد مساله حلال و حرام اندک هستند»^۱. اما خوئی در مورد روایات جابر می گوید: «در کتب اربعه روایات بسیاری در مورد مساله حلال و حرام از جابر روایت شده است»^۲. این اختلاف صدو هشتاد درجه‌ای بین سخن نجاشی و گفته خوئی رسوایی دیگری را برای دجالان به ارمغان آورده است. قصه این رسوایی از این قرار است که پس از جابر جعفری کذاب، دروغگویانی از او زرنگتر پا بر عرصه وجود نهاده و احادیثی از اهل بیت جعل کرده و روایت آن را به جابر جعفری نسبت داده‌اند. و بدین ترتیب مرویات جابر جعفری در مورد مسائل حلال و حرام که در زمان نجاشی اندک بوده است، پس از مرگ جابر رفته رفته بیشتر گشته تا اینکه بالاخره به مقداری رسیده که بنابر گفته خوئی مکان وسیعی را در کتب اربعه شیعه به خود اختصاص داده است.

با توجه به آنچه در مورد جابر جعفری و مرویات او گفته شد، می‌توانیم پی ببریم بسیاری از اختلافات موجود بین تشیع و اهل سنت مخصوصاً در مسائل عقیدتی از کجا سر چشمه گرفته و چه کسانی با افترا بستن به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پایه گذار اینگونه اعتقادات باطل که با قرآن مجید و سنت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اختلاف دارند، بوده‌اند.^۳

پس از جابر جعفری به سراغ یکی از بزرگترین روایان شیعه یعنی زراره بن اعین (ت ۱۵۰هـ) می‌رویم.

طوسی^۴ و نجاشی^۱ و ابن مطهر^۲ و برخی دیگر از بزرگان شیعه^۳ او را موثق و معتمد

۱- الرجال للنجاشی ص ۱۰۰ط: ایران.

۲- معجم رجال الحدیث للخوئی ۲۶/۴ (چاپ سابق الذکر).

۳- امام ابو حنیفه ررحمه الله- در باره جابر جعفری می فرماید: «من دروغگو تر از جابر جعفری کسی را ندیده ام». و ایوب سختیانی ررحمه الله- می فرماید: او کذاب است. وزائده ررحمه الله- می فرماید: او کذاب و معتقد به رجعت است. و نیز می فرماید: «او رافضی است، و به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم دشنام میدهد». (میزان الاعتدال للذهبی ۲ / ۱۰۳-۱۰۷).

۴- الفهرست للطوسی ص ۱۰۴ (چاپ سابق الذکر). رجال الطوسی ص ۲۰۱، ۳۵۰ تحقیق: محمد

دانسته‌اند. و یکی از بزرگ‌ترین علمای معاصر شیعه یعنی موسوی در مورد زراره می‌گوید: «ما با وجود به عمل آوردن تحقیقات و پژوهش‌های فراوان نتوانستیم در مصادر و مراجع خود از تهمت‌هایی که به زراره بن‌اعین و محمد بن مسلم و مؤمن طاق و غیره زده می‌شود هیچ اثر و نشانه‌ای بیابیم. و در نتیجه دانسته شد این تهمت‌ها چیزی جز بهتان و افتراء نیستند و تنها از تعصب و عداوت سر چشمه گرفته‌اند»^۴. متأسفانه آقای موسوی بجای اینکه راه صدق و راستی را در پیش بگیرد مانند عادت همیشگی بزرگان و علمای مذهب تشیع راه تقیه و دروغ‌گویی در پیش گرفته و سعی بر انکار مسأله‌ای دارد که مانند روز روشن و نمایان است. ما برای کم کردن زحمت تحقیق و پژوهش از آقای موسوی، چند روایت از کتاب رجال کشی را به او هدیه می‌دهیم تا خوانندگان محترم با ماهیت زراره و همچنین کذاب بودن آقای موسوی آشنا گردند.

در کتاب رجال کشی از ابا عبدالله جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل قول شده که: «زراره از یهود و نصاری نیز بدتر است»^۵. و در روایت دیگری از جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل شده که: «هیچکس به اندازه زراره سبب رخنه پیدا کردن بدعت و گمراهی به دین اسلام نشده است. لعنت خداوند بر او باد»^۶. و در روایت دیگری نقل شده که روزی امام جعفر صادق سه بار زراره را لعنت کردند و سپس فرمودند: «خداوند قلب

صادق بحر العلوم المطبعه الحیدریه ۱۹۶۱م.

۱- رجال النجاشی ص ۱۳۲-۱۳۳ ط: ایران

۲- رجال الحلی ص ۷۶ (چاپ سابق الذکر)

۳- وسائل الشیعه للحر العاملی ۱۹۶/۲۰ (چاپ سابق الذکر). جامع الرواه لمحمد بن علی الاردبیلی، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۳ هـ

۴- المراجعات للموسوی ص ۳۱۳.

۵- رجال کشی ص ۱۶۰ (چاپ سابق الذکر).

۶- رجال کشی ص ۱۴۹ (چاپ سابق الذکر).

زراره را واژگون ساخته است»^۱.

افشاگری و بدگویی امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- سبب گشت زراره بن اعین در فرصت‌هایی که آن‌ها را مناسب می‌یافت به ایشان توهین کرده و ایشان را دروغگو و کذاب معرفی کند^۲. زراره اهانت به امام جعفر صادق را به جایی رسانده که در یکی از مجالس خود در مورد ایشان می‌گوید: «از ابا عبدالله در مورد مساله تشهد پرسیدم... آنگاه هنگامیکه از نزد او بر خاستم بادی نثار ریشش کردم و به خود گفتم: او هرگز رستگار نخواهد شد»^۳. این بود ماهیت حقیقی یکی از بزرگان راویان مذهب تشیع.

ما نمی‌دانیم چگونه با وجود اینکه امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- بارها زراره را لعنت کرده و خطر او را بر اسلام از خطر یهود و نصاری نیز بیشتر دانسته‌اند، آقایانی همچون طوسی و نجاشی و ابن مطهر او را موثق و معتمد دانسته و روایات او را صحیح می‌دانند. و همچنین نمی‌دانیم چگونه آقای موسوی دروغگو این جرات را به خود داده است که سخنان امام جعفر صادق را انکار کرده و تهمت زدن به زراره را سرچشمه گرفته از عداوت و تعصب اهل سنت و جماعت بداند.

در پایان سخن و پس از آشنایی با این دو راوی و دجال بزرگ یعنی جابر جعفی و زراره بن اعین ۴ که قسمت عظیمی از احادیث کتب شیعه از آن‌ها روایت شده است می‌توانیم پی ببریم آن دسته از معتقدات مذهب تشیع که با اعتقادات سایر مسلمانان اختلاف دارند مانند اعتقاد به محرف بودند قرآن مجید و مرتد شدن یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و معصوم دانستن ائمه و اعتقاد به تقیه و خمس و ازدواج موقت و... از کجا آب می‌خورند و چه کسانی این اعتقادات باطل را به خورد مذهب شیعه داده‌اند.

۱- رجال کشی ص ۱۶۰ (چاپ سابق الذکر).

۲- رجال کشی ص ۱۵۸ (چاپ سابق الذکر).

۳- رجال کشی ص ۱۵۹ (چاپ سابق الذکر).

۴- ما این دو راوی را به عنوان مثال ذکر کردیم. و بایستی دانست سایر راویان احادیث شیعه همچون احمد بن محمد مروزی و اسماعیل بن جابر جعفی و برید بن معاویه عجلی و حریر بن عبدالله سجستانی نیز ماهیتی بهتر از جابر و زراره نداشته‌اند.

شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، اهل سنت و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را به خاطر جان فشانیها و ایثار گریهای آنها در راه اسلام، دوست داشته و احترام شایانی را برای آنها قائل هستند. خداوند متعال در قرآن مجید آنها را مورد مدح و ستایش خود قرار داده اند.^۱ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز در بسیاری از فرمایشات خویش از صحابه کرام تمجید کرده و مسلمانان نسل های آینده را به حق شناسی و قدردانی از آنها گوشزد کرده اند.

شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

دشمنان اسلام همواره سعی بر آن داشته اند که احکام و تعالیم اسلامی را فاقد اعتبار جلوه دهند. آنها برای دست یافتن به این هدف، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که این احکام و تعالیم را از پیامبر الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده و به گوش مسلمانان نسل های آینده رسانده اند، نشانه رفتند تا با بی اعتبار ساختن آنها، روایاتی را که آنها از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نقل کرده اند فاقد اعتبار سازند. به همین سبب وجود سخنان و عباراتی اهانت آمیز در مورد یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در کتابها و تالیفات دشمنان اسلام هرگز باعث تعجب و شگفتی نمی گردد. اما اهانت و تکفیر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) توسط کسانی که خود را پیرو اسلام حقیقی و مدافعان اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می دانند انسان را متحیر و شگفت زده می سازد. آری، بزرگان و سردمداران تشیع از دیرباز به امروز سعی بر آن داشته اند که یاران پیامبر

۱- ما برخی از این آیات را در مبحث × یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در قرآن مجید × ذکر خواهیم کرد.

(صلی الله علیه وسلم) و ناصران حقیقی ایشان را مورد اهانت قرار داده و آنها را منافق و دشمنان اسلام معرفی کنند. آنها در این عمل شیعی خود گوی سبقت را از تمام دشمنان اسلام ربوده‌اند. کشی دجال در روایتی دروغین از قول ابو جعفر می‌گوید: «پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله تمام مسلمانان بجز سه نفر مرتد گشتند. از ایشان پرسیدم: این سه نفر چه کسانی بودند؟ ایشان فرمودند: مقداد بن اسود و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی»^۱. این سه یار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز از دشنام و بدگوییهای سردمداران تشیع در امان نبوده‌اند. کشی در کتاب خود روایتی را نقل کرده که در آن گفته شده: «روزی در مجلس امیر المؤمنین علی (ع) سخن از تقیه به میان آمد. ایشان فرمودند: اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان می‌گذرد مطلع بود، او را می‌کشت»^۲. همچنین در این کتاب از ابو بصیر به نقل از ابا عبدالله روایت شده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «ای سلمان! اگر آنچه تو بر آن مطلع هستی به مقداد گفته شود، کافر خواهد شد. و ای مقداد، اگر آنچه تو بر آن مطلع هستی به سلمان گفته شود، کافر خواهد شد». و بدین ترتیب می‌بینیم که در مذهب تشیع تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کافر و مرتد بشمار می‌روند.

دجالان در این عمل شیعی و ناپسند خود، توجه خاصی به دو خلیفه بعد از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- مبذول داشته‌اند. آنها این دو یار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دو صنم (بت) قریش نامیده و دعایی را به سب و لعن آنها اختصاص داده‌اند که آن را دعای صنمی قریش (دو بت قریش) نامیده‌اند. در قسمتی از این دعا گفته می‌شود: «الهی! بر دو بت و جبت و طاغوت و دروغگوی قریش و دختران آنها لعنت فرست. همانانیکه دستور تو را سر پیچی و وحی و نعمت تو را انکار و پیامبرت را عصیان و دینت را تغییر و کتابت را تحریف و به

۱- رجال کشی ص ۱۲ و ۱۳.

۲- رجال کشی ص ۱۷.

دشمنان مهر ورزیدند و...»^۱. دجالان در مورد اجر و پاداش این یاوه سرایی روایتی را به امام سجاد -رحمت الله علیه- نسبت داده‌اند که در آن گفته شده: «هر کس این دعا را در بامداد بخواند، خداوند هفتاد هزار حسنه به او عطا خواهد کرد و از هفتاد هزار گناه او در خواهد گذشت و مقام و منزلت او را هفتاد بار فزونی خواهد بخشید»^۲.

جزائری در مورد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است: «در روایات ذکر شده خلیفه اول در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله بتی را که در زمان جاهلیت می‌پرستیده با ریسمانی به گردن خود آویزان کرده و آن را زیر لباس خویش پنهان می‌ساخته و سجده‌های خود را در حقیقت برای این بت بجا می‌آورده است. تا اینکه بالاخره پس از فوت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنچه را در قلبهایشان مخفی نگاه داشته بودند، آشکار ساختند»^۳.

و دجال دیگری در مورد عمر فاروق -رضی الله عنه- گفته است: «عمر، حاصل ارتباط نامشروع عبدالمطلب با زنی روسپی بوده است»^۴. و در روایت دیگری چنین گفته‌اند: «در روز قیامت شیطان در حالی که با هفتاد زنجیر از آهن جهنم به سوی محشر کشانیده می‌شود ناگهان مردی را پیش روی خود می‌بیند که با صدو بیست زنجیر از آتش جهنم در بند کشیده شده است. شیطان که از دیدن این صحنه شگفت زده شده خود را به او می‌رساند و از او می‌پرسد مگر تو چه گناهی مرتکب شده ای که سزاوار عذابی دردناکتر از عذاب من گشته‌ای؟ در حالیکه من بوده ام که تمام خلائق را به گمراهی گشاندم. عمر به شیطان پاسخ می‌دهد: گناه من این بوده که خلافت را از علی غصب کردم»^۵. آیا جعل

۱- مفتاح الجنان للشیخ عباس قمی ص ۱۱۴ ط ایران.

۲- ضیاء الصالحین لمحمد صالح الجواهری ص ۵۱۳.

۳- الانوار النعمانیة للجزایری ۱۱۱/۲.

۴- الطرائف فی معرفه الطوائف لابن طاوس ص ۴۰۱، و کتاب سلیم بن قیس العامری ص ۸۹.

۵- الانوار النعمانیة للجزایری ۸۱/۱-۸۲.

کنندگان اینگونه روایات از این نکته غافل بوده‌اند که اگر لطف و رحمت الهی شخصی مانند عمر بن الخطاب را برای فتح ایران و بسیاری از سرزمینهای دیگر مهیا نمی‌ساخت، آن‌ها مانند نیاکان خویش، پیشانی خود را در برابر آتش بر زمین می‌نهادند. شاید در حقیقت همین مساله آن‌ها را به خشم آورده و در درون آن‌ها آتش بغض و کینه برافروخته است. اما چون از اعتراف به این حقیقت خجالت کشیده‌اند، مساله خلاف را بهانه‌ای برای گرفتن انتقام و دشنام دادن به فاروق اسلام قرار داده‌اند.

بشکست عمر پشت هربران اجم را برباد فنا داد رگ و ریشه جم را
این عربده برغصب خلافت زعلی نیست با آل عمر کینه قدیم است عجم را
و در روایت و یا بهتر است بگوییم اضحوکه ای دیگر گفته شده: «روزی امام علی (ع) در حالیکه کمانی در دست داشتند، عمر را در یکی از کوچه‌های مدینه دیدند. ایشان خطاب به عمر فرمودند: ای عمر! شنیده‌ام به یاران من ناسزا می‌گویی. عمر در جواب به امام علی گفت: بزرگ‌تر از دهانت صحبت نکن. امام علی (ع) فرمودند: الان سزایت را کف دستت می‌گذارم. آنگاه ایشان کمانی را که در دست داشتند به زمین انداختند. کمان ناگهان تبدیل به اژدهای عظیمی گشت که برای بلعیدن عمر دهان خود را گشوده بود. عمر با دیدن این صحنه بسیار هراسان گشت و به گریه و زاری پرداخت و فریاد برآورد: الله الله یا ابا حسن. قول می‌دهم دیگر به یاران شما بد نگویم. با شنیدن این سخن امام علی (ع) دست خود را به اژدها زدن و آن را بار دیگر به کمان تبدیل کردند. عمر که از این حادثه بسیار مرعوب گشته بود، هراسان به خانه خود باز گشت»^۱.

بغض و کینه دجالان نسبت به فاروق اسلام و خاموش کننده آتش مجوسیت به جایی رسیده که قاتل ایشان یعنی ابو لؤلؤ مجوسی را بابا شجاع الدین لقب داده‌اند.^۲

۱- کتاب الخرایج و الجرایح للراوندی ص ۲۰.

۲- الکنی و الاقاب لعباس القمی ۵۵/۲.

در کتاب کافی که از معتبرترین کتب شیعه بشمار می‌رود ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما* اینگونه توصیف شده‌اند: «آن دو، پلید و ملعون و جبت و طاغوت بودند. آن‌ها فرعون و هامان این امت هستند. نفاق و دشمنی آن‌ها با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ضرورشان بر اسلام از همه بیشتر بوده است»^۱. همچنین در این کتاب مملو از اکاذیب و افتراءات در مورد این دو ابر مرد تاریخ اسلام گفته شده: «آن دو پیر مرد در حالی مردند که از گناهان خویش توبه نکرده و بلایی را که بر سر امیر المؤمنین آوردند به باد فراموشی سپرده بودند. پس لعنت خداوند و فرشتگان و تمام خلایق بر آن‌ها باد»^۲. ما نمی‌دانیم در مورد این همه اکاذیب و ادعاهای باطل و متضاد موجود در مراجع و مصادر مذهب تشیع چه بگوییم. در روایتی ادعا می‌شود علی چنان قدرتی داشته که کمان خود را به ازدهایی غول پیکر تبدیل می‌کرده و در روایتی دیگر او را به انسانی زبون و ناتوان تبدیل می‌کنند که تحت ظلم و ستم ابوبکر و عمر قرار گرفته است.

اینگونه روایات قلب انسان مؤمن را می‌گدازد و او را به تعجب و امیدوار می‌دارد که چگونه افرادی این اجازه را به خود می‌دهند که در مورد یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اولین حاملان لوای اسلام اینگونه خیره سر و گستاخ باشند. در همین کتاب در مورد عائشه و حفصه -رضی الله عنهما- دو همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته شده: «آن دو، کافر و منافق بوده و در آتش جهنم جاودان خواهند بود»^۳. و دجال دیگری در مورد عثمان بن عفان -رضی الله عنه- همسر دو تن از دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی رقیه و ام کلثوم -رضی الله عنهما- (که بعد از وفات یکی با دیگرش ازدواج نموده بود) گفته است: «او شخصی ملعون بود که عمر خود را بر باطل سپری کرد»^۴.

۱- الکافی للکلینی ۴۴/۱.

۲- الکافی «کتاب الروضه» ۳۲۳/۱۲ (شرح جامع للمازندرانی).

۳- الکافی للکلینی ۱۹۱/۳.

۴- حدیقه الشیعه للمقدس الاردیبلی ص ۲۷۵.

مجلسی که هیچ بهره ای از علم و ادب نبرده است در مورد داماد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته: «هر کس معتقد باشد عثمان مظلوم به قتل رسید، گناه او از گناه عبادت کنندگان گاو بنی اسرائیل نیز بیشتر است»^۱.

این اهانت‌ها همانگونه که در گذشته در بین بزرگان و سردمداران تشیع رایج بوده، امروز نیز در مؤلفات و سخنرانی‌های آن‌ها بسیار به چشم می‌خورند. خمینی در کتاب کشف الاسرار در مورد کسانی که در راه رسیدن به خشنودی الهی از جان و مال خود چشم پوشی کردند، گفته: «... همان یارانی که هیچ هدفی جز ملذات دنیوی و دست یافتن به کرسی فرمانروایی مد نظر آن‌ها نبوده است. همان کسانی که قرآن را وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به اهداف فاسد خود قرار دادند. حذف کردن آیات دال بر خلافت امام علی (ع) و تحریف قرآن و دورنگاه داشتن همیشگی آن از دسترس مسلمانان و بر جا گذاشتن این ننگ و عار بر پیشانی اهل اسلام برای آن‌ها کار آسان و ساده‌ای بوده است. تهمتی که آن‌ها در مورد تحریف تورات و انجیل به یهود و انصاری می‌زنند، گریبانگیر خود آن‌ها نیز هست»^۲. و در سخنی دیگر می‌گوید: «ما اکنون به ذکر مخالفت ورزی عمر با قرآن مجید می‌پردازیم تا روشن سازیم سرپیچی و مخالفت ورزیدن با قرآن برای آن‌ها کار آسان و ساده‌ای بوده است. ما براین نکته تاکید می‌کنیم که اگر قرآن صریحا در مورد امامت سخن می‌راند، آن‌ها با آن مخالفت می‌ورزیدند»^۳.

محمد رضوی در کتاب «کذابوا علی الشیعه» عمر را دشنام داده و او را لعنت می‌کند. عبدالله انصاری در کتاب «مع الخطیب فی خطوطه العریضه» در صفحه ۴۴ و ۴۸ گروهی از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دروغگو دانسته و آن‌ها را دشمنان اسلام معرفی می‌کند.

۱- حق الیقین للمجلسی ص ۲۷۰.

۲- کشف الاسرار للخمینی ص ۱۱۴.

۳- کشف الاسرار للخمینی ص ۱۳۵.

سردمداران تشیع در چند سال اخیر با سعی و تلاش فراوان کتاب بنام «ثم اهتدیت (آنگاه هدایت شدم)» نوشته محمد تیجانی را به زبان‌های مختلف ترجمه و آن را در سر تا سر جهان مجاناً توزیع کرده‌اند. نویسندگان در این کتاب از سرگذشت خود به هنگام صوفی بودن سخن گفته و سپس قصه روی آوردن خود به مذهب تشیع را بیان می‌سازد. او در این کتاب که خدا می‌داند برای نوشتن آن چه مبلغ عظیمی را دریافت کرده، به دشنام دادن و اهانت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پرداخته و آن‌ها را مرتد دانسته است. او در کتاب خود می‌گوید: «یاران پیامبر، ایشان را ناراحت و خشمگین ساخته و بر ایشان تعدی کردند. آن‌ها گمراه گشتند و حق رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بجا نیاورده و به ایشان احترام نگذاشتند. چیزی جز سرکشی و عناد نمی‌دانستند. آن‌ها اوامر خالق خود را زیر پا گذاشتند»^۱. «آن‌ها خود را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برتر می‌دانستند. شایسته هیچگونه احترامی نیستند. افرادی نادان را اجیر کردند تا احادیثی ساختگی و جعلی در مورد فضیلت آن‌ها از خود بسرایند»^۲. «عمر از تقوی و پرهیزکاری به دور بوده و از عقاب الهی نمی‌ترسیده است»^۳. «یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به کفر و الحاد خود باز گشته و شایسته ثواب و مغفرت نیستند. آن‌ها از جهاد دست کشیده و به دنیا دل باختند»^۴. ما بخوبی می‌دانیم تاریخ فتوحات اسلامی مشت محکمی است بر دهان تیجانی و همفکران او. چون بیشترین فتوحات اسلامی در زمان یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مخصوصاً در ایام خلافت سه خلیفه اول صورت پذیرفته است. وی همچنین در کتاب خود می‌گوید: «دین را عوض

۱- ثم اهتدیت للتیجانی ص ۸۸-۸۹.

۲- ثم اهتدیت للتیجانی ص ۹۲-۹۳.

۳- ثم اهتدیت للتیجانی ص ۹۹.

۴- ثم اهتدیت للتیجانی ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

کردند و مانند بنی اسرائیل گفتند شنیدیم و سرپیچی کردیم»^۱. «عائشه سنت رسول خدا را تغییر داد»^۲.

براستی که آقای تیجانی گمراهی را با هدایت اشتباه گرفته و می‌پندارد دشنام دادن و لعنت فرستادن بر کسانی که دین مبین اسلام پس از رحمت و لطف الهی با سعی و کوشش آن‌ها استوار گشته است، هدایت نام دارد. او هنگام صوفی بودن نیز فاصله زیادی با شیعه‌گری نداشته است. چون این دو فرقه در امور بسیاری همچون پرستیدن اموات، تقدیس اولیاء، تبریک جستن به قبرها، بدعت و نوآوری در عبادات و... با یکدیگر مشابهت کامل دارند. به همین سبب مورخ شهیر ابن خلدون در مقدمه کتاب تاریخ خود می‌گوید: «اگر مذهب تشیع نمی‌بود فرقه‌ای بنام صوفی بوجود نمی‌آمد».

دشنام دادن و لعنت فرستادن بر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و منافق دانستن آن‌ها، یکی از بزرگ‌ترین علت‌های بروز اختلاف بین اهل سنت و شیعه می‌باشد. اهل سنت و جماعت با دفاع کردن از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از یک سو به فرمایشات الهی و تعالیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) جامه عمل پوشانده و از این ابر مردان تاریخ اسلام قدردانی کرده و از سوی دیگر توطئه کسانی که می‌خواهند بدینوسیله به اسلام عزیز ضربه بزنند را نقش بر آب می‌سازند. دشمنان اسلام بخوبی می‌دانند زیر سؤال بردن تدین و امانتداری یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که تنها نقل کننده قرآن و حدیث به نسل‌های پس از خود می‌باشند، باعث بی‌اعتبار شدن پایه و اساس دین مبین اسلام یعنی قرآن و سنت می‌گردد.

پس از آشنا شدن با موضع شیعه نسبت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، اکنون جا دارد این سؤال را مطرح کنیم که چه کسی علمدار دشنام دادن به صحابه کرام بوده و برای اولین بار تخم این هرزه‌گویی را کاشته است؟

۱- ثم اهدیت للتیجانی ص ۱۰۷.

۲- ثم اهدیت للتیجانی ص ۱۰۹.

بایستی دانست علمدار این توطئه بر علیه اسلام کسی نبوده مگر عبدالله بن سبأ یهودی الاصل. او که خود را مسلمان و مدافع حقوق اهل بیت وانمود می ساخت، در نهان برای ایجاد فتنه و تفرقه بین مسلمانان سعی و کوشش می کرد. این حقیقت را حتی بزرگان و سردمداران تشیع قبول داشته و به آن اعتراف کرده اند. نوبختی یکی از علمای شهیر شیعه در این رابطه گفته است: «عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که علناً به ابوبکر و عمر و عثمان و سایر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داده و از آن‌ها برائت می جست. وی ادعا می کرد امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) او را به چنین کاری امر کرده اند. هنگامیکه امیرالمومنین (ع) از این ادعا با خبر شدند دستور دستگیری او را داده و سپس حکم قتل او را صادر کردند. اما کسانی که در مجلس ایشان حضور داشتند با شنیدن این حکم فریاد بر آوردند که ای امیرالمومنین، شما چگونه می خواهید شخصی را به قتل برسانید که مردم را بسوی محبت ورزیدن به شما دعوت می دهد؟»^۱. نوبختی همچنین می گوید: «عبدالله بن سبأ به هنگام یهودی بودن معتقد به جانشینی یوشع بن نون پس از موسی بود. و پس از مسلمان شدن امام علی بن ابی طالب (ع) را وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله دانست. عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که واجب بودن امامت علی بن ابی طالب (ع) را علناً در بین مردم تبلیغ می کرد. به همین سبب نیز می باشد که مخالفین شیعه معتقد هستند تشیع از یهودیت سر چشمه گرفته است»^۲.

اکنون که موضع شیعه را نسبت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دانستیم و با پرچمدار این توطئه و فتنه آشنا شدیم» برای اثبات باطل بودن سخنان و ادعاهای سردمداران تشیع نگاهی به قرآن مجید و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و همچنین سخنان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان می اندازیم تا با موضع دین مبین اسلام نسبت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آشنا گردیم.

۱- فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۹ و ۲۰-۴۴ و ۴۵. و کتاب المقالات و الفرق للقمی ص ۲۰.

۲- فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۹ و ۲۰-۴۴ و ۴۵. و کتاب المقالات و الفرق للقمی ص ۲۰.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در قرآن مجید

خداوند متعال در سوره توبه فرموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولُو الْأَرْحَامِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾﴾
[التوبة: 100].

«خداوند از پیشگامان مهاجرین و انصار و آنانیکه به آنها اقتدا کردند، راضی و خشنود گشت. و آنان نیز از فضل و پاداش الهی راضی و خرسند گشتند. خداوند برای آنها باغ‌ها و بوستان‌هایی مهیا ساخته که از زیر درختان آن رودها جاری است. آنها در این باغ‌ها و بوستان‌ها جاودان هستند. برآستی که این سرنوشت پیروزی و سعادت بزرگی است.»

خالق آسمان‌ها و زمین همچنین فرموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ﴿۲۹﴾﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خداوند است. و یاران او در مقابل کافران بسیار پر صلابت و استوارند. و با یکدیگر مهربان و رحیم هستند. آنان را همواره در رکوع و سجود (نماز خواندن) بینی که فضل و خشنودی الهی را طالبند. نشانه آنها در صورت و پیشانی شان است که سجده‌های بسیار آن را از خود بر جا گذاشته است.»

خداوند متعال در سوره فتح آیه ۱۸ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مومنین هنگامیکه در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود گشت.»

این بیعت را بیعت رضوان می‌نامند. و سبب انعقاد آن این بوده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در سال ششم هجری به همراه تقریباً ۱۴۰۰ تن از یاران خود برای ادای عمره

بسوی مکه براه افتادند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قبل از رسیدن به مکه، عثمان به عفان -رضی الله عنه- را بعنوان نماینده و سفیر خود نزد مشرکین مکه فرستادند تا به آن‌ها اطمینان خاطر دهند که هدف مسلمانان از این سفر، جنگ و خونریزی نیست بلکه آن‌ها فقط برای ادای عمره بسوی مکه آمده‌اند.

مشرکین مکه برای مشورت در این مورد، عثمان بن عفان را برای مدتی نزد خود نگاه داشتند. این مسأله شایعاتی را در مورد کشته شدن عثمان بر سر زبان‌ها انداخت. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن این شایعات، یاران خود را زیر درختی جمع کرده و از آن‌ها بیعت گرفتند که در صورت حقیقت داشتن این شایعات با مشرکین مکه وارد جنگ شوند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در هنگام بیعت گرفتن، دست راست خود را بلند کرده و فرمودند: این دست عثمان است. و آن را به نشانه بیعت در دست دیگر خود قرار دادند. اما پس از مباحه دیری نیابید که عثمان بن عفان بسوی مسلمانان باز گشته و دانسته شد خبر بشهادت رسیدن ایشان شایعه ای بیش نبوده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد این بیعت گفته است: «بیش از ۱۴۰۰ تن در حدیبیه در زیر درختی با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت کردند. خداوند در این آیه خشنودی و رضایت خود را از آن‌ها بیان داشته و می‌فرماید از صدق و اخلاصی که در قلب آن‌ها وجود داشته با خبر بوده و پیروزی و فتح قریب الوقعی را به آن‌ها پاداش داده است»^۱. و در سوره حشر معبود بر حق مهاجرین را مومنینی توصیف می‌کند که در راه دست یافتن به رضایت الهی از خانه و کاشانه و اموال خود چشم پوشیدند. و انصار را مومنینی معرفی می‌کند که با ایثار و فداکاری از برادران مهاجر خود استقبال کردند. در این آیات معبود بر حق مهاجرین را اهل صدق و یقین و انصار را اهل رستگاری و فلاح معرفی کرده است. و در سوره آل عمران خداوند متعال خطاب به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اینگونه فرموده است:

۱- منهاج السنه النبویه لابن تیمیه (تحقیق رشاد سالم) ۲ / ۱۵-۱۶.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110].

«شما بهترین و برگزیده‌ترین امتی هستید که [برای نشر دین و هدایت مردم] پیا خاستند».

اگر چه این آیه تمام مسلمانان را مورد خطاب قرار می‌دهد، اما شکی در این مسأله نیست که اولین مخاطبان این فرمایش الهی، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هستند.

هر کدام از ما به هنگام تلاوت قرآن مجید، علاوه بر آیاتی که آن‌ها را ذکر کردیم، با آیات بسیاری بر خورد می‌کند که همگی بیانگر مقام والا و شامخ یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشند.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در احادیث

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در بسیاری از فرمایشات خویش مسلمانان را به مقام برجسته و والای یاران خود متذکر شده و از آن‌ها خواسته‌اند در مورد صحابه کرام کمال ادب و حق شناسی را رعایت کنند. اما از آنجائیکه این فرمایشات در مراجع و مصادر اهل سنت ذکر شده و نزد سردمداران تشیع غیر قابل قبول هستند، ما به آن‌ها اشاره‌ای نخواهیم داشت.

نگاهی به زندگینامه و سیرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، حقیقت غیر قابل انکاری را روشن می‌سازد که همانا فداکاری و از جان گذشتگی یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در کنار و در صف ایشان می‌باشد. این یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودند که در سالهای نخست ظهور اسلام بار سنگین دعوت اسلامی را بر دوش خود حمل کرده و در مقابل دنیای کفر و الحاد قرار گرفتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و آن‌ها شب و روز را با یکدیگر سپری کرده و در شادیها و غم و غصه یکدیگر شریک بودند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با دختران برخی از آن‌ها همچون ابوبکر و عمر ازدواج کردند. و برخی از آن‌ها همچون عثمان و علی با دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

وسلم) پیوند زناشویی بر قرار ساختند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مدت ۲۳ سال پیامبری خویش، معلم آنها بوده و توانستند آنها را بر اساس تعالیم اسلامی پرورش داده و از آنها امتی بسازند که در طول تاریخ بی نظیر بوده است.

در برخی از مراجع و مصادر تشیع روایاتی منسوب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وجود دارند که بر این سخنان مهر صحه می گذارند. در یکی از این روایات گفته شده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مدح انصار -رضی الله عنهم اجمعین- اینچنین فرموده‌اند: «الهی، انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آنها را بیامرز»^۱. و در روایت دیگری از قول ایشان گفته شده: «ابوبکر شنوایی من و عمر بینایی من و عثمان قلب من است»^۲.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در اقوال امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان

پس از شنیدن مدح و ستایش الهی در مورد یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و پس از آشنایی با برخی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و پس از آشنایی با برخی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مورد آنها، اکنون نگاهی می افکنیم به برخی از مصادر و مراجع شیعه تا با موضع امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان نسبت به صحابه کرام -رضی الله عنهم اجمعین- آشنا گردیم.

امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در مورد اولین حاملان لوی اسلام اینچنین گفته‌اند: «ما -در میدان کارزار- با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودیم. پدران، پسران، برادران، عموهای خویش را کشتیم. این خویشاوند کشی ما را ناخوش نمی نمود، بلکه بر ایمانمان می افزود، که در راه راست پا بر جا بودیم، و در سختیها شکیبا، و در

۱- منهج الصادقین لفتح الله الکاشانی ۴/۲۰. کشف الغمه الاردبیلی ۱/۲۲۴.

۲- عیون اخبار الرضا لابن بابویه القمی ۱/۳۰۳ ط طهران.

جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می‌جستند، و چون دو گاو نر سروتن هم را می‌خستند. هر یک می‌خواست جام مرگ را به دیگری بپیماید و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود، و گاه دشمن گوی پیروزی را می‌ربود. چون خداوند ما را آزمود و صدق ما را مشاهده فرمود، دشمن ما را خوار ساخت و رایت پیروزی ما را بر افروخت. چندانکه اسلام به هر شهر و دیار رسید، و در حکومت آن در آفاق پایدار گردید...»^۱.

امیرالمومنین -ضی الله عنه- در سخنی دیگر یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را اینگونه توصیف کرده‌اند: «همانا یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم. کسی را نمی‌بینم که همانند آنان باشد. روز را ژولیده مو، گرد آلود به شب می‌رساندند. و شب را به نوبت، در سجده یا قیام به سر می‌بردند. گاه پیشانی بر زمین می‌سودند و گاه گونه بر خاک. از یاد معاد چنان نا آرامی می‌نمودند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند. میان دو چشمشان چون زانوی بز ان پینه بسته بود، از طول ماندن در سجود. اگر نام معبود بر حق برده می‌شد چنان می‌گریستند که گریبان‌هایشان تر می‌گردید. و می‌لرزیدند چنانکه درخت، روز تند باد لرزید، از عذابی که بیم آن داشتند و پاداشی که تخم آن در دل می‌کاشتند»^۲.

و هنگامیکه ایشان از دوری و جدایی از آن‌ها، احساس افسردگی و دل‌تنگی می‌کنند اینگونه می‌گویند: «کجایند مردانی که به اسلامشان خواندند و آن را پذیرفتند. و قرآن خواندند و معنی آن را به گوش دل شنفتند؟ به کارزارشان بر انگیختند و آنان همچون ماده شتر که به بیچه خود روی آرد، شیفته آن گردیدند. شمشیرها از نیام در آوردند و گروه گروه و صف در صف روی به اطراف زمین کردند. بعضی نجات یافتند و بعضی مردند. نه مژده زنده ماندن زندگان را شنفتند و نه آنان را بر مردگان تعزیت گفتند.

۱- نهج البلاغه (بتحقیق صبحی سالم) ص ۹۱، ۹۲ ط بیروت.

۲- نهج البلاغه (بتحقیق صبحی صالح) ص ۱۴۳ ط دار الکتب بیروت ۱۳۸۷، الارشاد للمفید ص ۱۲۶.

چشمانشان از گریه تباه، شکم‌هایشان از روزه لاغر، و به پشت چسبیده. لب‌هایشان از دعا خشک، و پژمرده گردیده، رنگ‌ها زرد از شب زنده داری، بر رخسارشان گرد فروتنی پدیدار. برادران من اینان اینانند که رفته‌اند، و ماراست که تشنه دیدارشان بپاییم و بر جدایی آنان دست حسرت به دندان بخاییم»^۱.

در روایت دیگری گفته شده است: «شخصی قریشی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و به ایشان گفت: من در خطبه شنیدم شما فرمودید: الهی، ما و اعمال مان را صالح و نیکو گردان همانگونه که خلفای راشدین و اعمال آن‌ها را صالح و نیکو گردانیدی. ای امیر المؤمنین، منظور شما از خلفای راشدین چیست؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند: منظورم دو حبیب من، و دو عموی تو، ابوبکر و عمر، دو پیشوای هدایت، دو شیخ اسلام دو ابر مرد قریش، و دو شخصی که بایستی پس از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به تعالیم و سنت آن‌ها اقتدا کند از گمراهی مصون خواهد بود. و هر کس پیرو آن‌ها گردد به صراط مستقیم هدایت شده است»^۲.

شما خود در مورد دجالانی که این روایات را در کتاب‌ها و مؤلفات خود به ثبت می‌رسانند و سپس ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- را کافر و منافق می‌دانند، قضاوت کنید. آیا آن‌ها پیرو علی هستند یا نوکر حلقه به گوش عبدالله بن سبا یهودی؟

در روایتی منسوب به علی بن ابی طالب و زبیر بن العوام -رضی الله عنهما- نقل شده که آن‌ها علت برگزیده شدن ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- به خلافت را اینگونه بیان داشته‌اند: «ما ابوبکر را شایسته‌ترین فرد برای خلافت یافتیم. او یار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در غار بوده است. ما منزلت سن و تجارب او را می‌دانستیم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در زمان حیات خویش ایشان را به امامت نماز گزاران برگزیدند»^۳.

۱- نهج البلاغه (بتحقیق صبحی صالح) ص ۱۷۷، ۱۷۸.

۲- تلخیص الشافی للطوسی ۴۲۸/۲.

۳- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ۳۳۲/۱.

روایات بسیاری در مراجع شیعه به ثبت رسیده که همگی نشان می‌دهند علی بن ابی طالب، ابوبکر صدیق را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانسته‌اند. در یکی از این روایات گفته شده: «هنگامیکه امیر المؤمنین (ع) در بسته مرگ بودند به ایشان گفته شد: ای امیر المؤمنین، چرا شما وصیت نمی‌کنید و مردم را از جانشینی خود آگاه نمی‌سازید؟ امیر المؤمنین (ع) در جواب فرمودند: چگونه من دست به کاری بزنم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) انجام نداده‌اند؟ اما بر شما است که بدانید اگر خداوند متعال خیر و صلاح امتی را بخواهند، بهترین فرد آن‌ها را خلیفه آن‌ها قرار خواهند داد. همانگونه که پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شایسته‌ترین فرد امت، خلیفه شد»^۱.

پس از شنیدن سخنان علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه-، بیایید به موضع و سخنان یکی از بزرگ‌ترین سردمداران تشیع یعنی نعمت الله جزائری گوش فرا می‌دهیم و سخنان او را با فرمایشات امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- مقایسه کنیم. و ببینیم آیا بزرگان تشیع واقعا پیروان علی بن ابی طالب هستند یا اینکه از هوی و هوس و تعصب کورکورانه خود پیروی می‌کنند؟

نعمت الله جزائری در یکی از یاوه سرانیهای خود که در آن ماهیت حقیقی خویش و سایر سردمداران تشیع را فاش ساخته است می‌گوید: «ما با آن‌ها نه در مورد خداوند هم عقیده هستیم و نه در مورد پیامبر و نه در مورد امام. چون آن‌ها می‌گویند خالق ما آن کسی است که خلیفه پیامبرش، ابوبکر می‌باشد. به همین سبب ما نه این خدا را قبول داریم و نه این پیامبر را. بلکه می‌گوییم: آن خدایی که خلیفه و جانشین پیامبرش ابوبکر باشد، خداوند ما نیست و آن پیامبر نیز پیامبر ما نمی‌باشد»^۲.

۱- الشافی للشریف المرتضی ص ۱۷۱ ط النجف.

۲- الانوار النعمانیة للجزائری ۲/۲۷۹.

ما از آقای نعمت الله جزائری به خاطر افشا ماهیت حقیقی خود و اثبات اینکه ایشان و سایر همکارانشان به معبود بر حق و به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) ایمان ندارند، تشکر می‌کنیم.

مساله دیگری که بیانگر وجود صمیمیت و برادری بین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و سایر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مخصوصاً سه خلیفه اول می‌باشد، ازدواج خلیفه دوم عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب می‌باشد. این مساله را هیچ دجالی نمی‌تواند انکار کند. چون قصه این ازدواج در بسیاری از مراجع و مصادر تشیع به ثبت رسیده است.^۱ ما از میان این روایات بی‌حد و حصر، روایتی را از شرح نهج البلاغه انتخاب کرده‌ایم. در این روایت گفته شده: «عمر بن الخطاب قصد فرستادن پیکی بسوی پادشاه رومیان را داشت. ام کلثوم همسر او با مطلع شدن از این خبر، مقداری عطر به چند دینار خریداری کرده و آن را در دو شیشه ریخته و به همراه پیک برای همسر پادشاه روم هدیه فرستاد. به هنگام بازگشت پیک، و همسر پادشاه آن دو شیشه را پر از جواهرات کرده و برای ام کلثوم فرستاد. هنگامیکه این جواهرات به دست ام کلثوم رسید او آن‌ها را از شیشه بدر آورده و جلو خود گذاشت و به آن‌ها خیره شد. در همین هنگام عمر وارد خانه شد و با دیدن جواهرات ماجرای آن‌ها را از همسر خود پرسید. ام کلثوم قصه را برای عمر تعریف کرد. عمر پس از شنیدن قصه به ام کلثوم گفت: این جواهرات متعلق به بیت المال مسلمین می‌باشند. ام کلثوم در جواب گفت: اما این جواهرات را در مقابل هدیه‌ای که فرستادم به من بخشیده‌اند. عمر به او گفت: پدرت

۱- می‌توان برای آشنایی با این روایات، به این کتابها مراجعه کرد: تاریخ یعقوبی ۱۴۹/۲ و ۵۰. الفروع من الکافی ۳۴۶/۵. تهذیب الاحکام للطوسی ۲۶۲/۹. الشافی للسید المرتضی ص ۱۱۶ و تنزیه الانبیاء ص ۱۴۱. مناقب ال ابی طالب لابن شهر اشوب ۱۶۲/۳. کشف الغمه فی معرفه الأئمه للاربیلی. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ۱۲۴/۳. حدیقه الشیعه للاردبیلی. مجالس المؤمنین للشوشتری ص ۷۶ و ۸۲. الانوار النعمانیه للجزائری. بحار الانوار للمجلسی ص ۶۲۱. منتهی الامال للقمی ۱۸۶/۱.

را بین خود حکم قرار می‌دهیم. آن‌ها داستان را برای امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) تعریف کردند. ایشان پس از شنیدن آنچه رخ داده خطاب به دختر خود فرمودند: سهم تو از این جواهرات به اندازه قیمت عطری است که فرستاده‌ای و بقیه این جواهرات متعلق به بیت المال مسلمین می‌باشد. چون هدیه تو را پیک مسلمانان با خود حمل کرده است»^۱.

علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را نیز بسیار دوست داشته و برای ایشان احترام شایانی قائل بوده‌اند. این احترام و صمیمیت به حدی بوده که به هنگام آشوب فتنه گران بر علیه عثمان عفان -رضی الله عنه-، علی بن ابی طالب دو فرزند خود حسن و حسین را مأمور حفاظت از خانه ایشان قرار داده بودند. مسعودی داستان بشهادت رسیدن عثمان بن عفان -رضی الله عنه- را اینگونه بیان می‌کند: «هنگامیکه امام علی (ع) از توطئه آشوبگران برای قتل رساندن عثمان آگاه شدند فرزندان خود حسن و حسین را مسلح به خانه عثمان فرستادند و آن‌ها را مأمور حفاظت از خانه گردانیدند. سایر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نیز فرزندان خویش را به خانه عثمان فرستادند. اما آشوبگران از جمله محمد بن ابی بکر توانستند از بالای دیوار به داخل خانه راه یابند. محمد بن ابی بکر هنگامیکه خود را به عثمان رساند ریش او را با دست خود گرفت. در این هنگام عثمان به او گفت: ای محمد به خداوند سوگند اگر پدرت زنده می‌بود و تو را در این حالت می‌دید سخت شرمنده می‌گشت. با این سخن عثمان، محمد بن ابی بکر ریش او را رها ساخت و از اتاق خارج گشت. سپس دو تن دیگر از آشوبگران وارد اتاق شده و عثمان را که مشغول تلاوت قرآن بود بقتل رساندند. در این هنگام همسر عثمان با صدای بلند فریاد بر آورد امیرالمومنین کشته شد. حسن و حسین و چندتن از بنی امیه سراسیمه خود را به اتاق رساندند. اما دیگر کاری از آن‌ها ساخته نبود. همگی سخت گریستند. خبر کشته شدن

عثمان بسرعت به امام علی (ع) و طلحه و زبیر و سعد و سایر مهاجرین و انصار رسید. همگی سراسیمه خود را به خانه عثمان رساندند.

امام علی (ع) با غم و اندوه فراوان وارد خانه شد و حسن و حسین را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و به آنها گفتند: چگونه آشوبگران توانستند در حالیکه شما از خانه محافظت می‌کردید امیرالمومنین را به قتل برسانند؟ سپس از فرط ناراحتی سیلی محکمی به حسن و ضربه‌ای به سینه حسین زدند و به محمد بن طلحه پر خاش کرده و عبدالله بن زبیر را لعنت کردند^۱.

علی بن ابی طالب در گفتاری مهاجرین را مورد مدح و ستایش قرار داده و گفته‌اند: «مهاجرین فضائل بیشماری دارند. امیدوارم خداوند آنها را بهترین پاداش عطا فرماید»^۲. و در سخن دیگری که تمام ادعاهای دجالان را باطل می‌سازد فرموده‌اند: «من شما را به احترام نهادن به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و به حقی که آنها بر گردن شما دارند متذکر می‌شوم. آنها یاران و مددکاران پیامبر شما بودند. هیچ مسأله جدید و مستحدثی به دین اضافه نکرده و با هیچ مبتدعی سازش نکردند. آری رسول الله صلی علیه و آله مرا به احترام نهادن به آنها متذکر شدند»^۳.

و حسن بن علی -رضی الله عنهما- در سخنی گفته‌اند: «روزی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ابوبکر مانند سمع و شنوایی من است»^۴.

مجلسی یک از بزرگ‌ترین دشمنان اهل سنت می‌گوید: «حسن بن علی در صلح خود با معاویه، از او تعهد گرفتند که به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سنت خلفای راشدین عمل کند»^۱.

۱- مروج الذهب للمسعودی ۳۴۴/۲ ط بیروت.

۲- نهج البلاغه بتحقیق صبحی صالح ۳۸۳.

۳- حیاة القلوب للمجلسی ۶۲۱/۲.

۴- عیون الاخبار ۳۱۳/۱ و معانی الاخبار لابن بابویه القمی ص ۱۱۰ ط ایران.

امام محمد باقر -رحمت الله علیه- ابوبکر را صدیق دانسته و از سنت ایشان در در فتوهای خود بهره می‌جسته‌اند. در یکی از مراجع تشیع گفته شده: «شخصی نزد امام محمد باقر (ع) پاسخ دادند: این کار اشکالی ندارد. ابوبکر صدیق نیز شمشیر خود را زیور می‌داده‌اند. شخصی با شنیدن این سخن تعجب کرده و پرسید: چگونه شما او را صدیق لقب می‌دهید؟ امام فوراً از جای خود برخاسته و رو به قبله کردند و فرمودند: بله، صدیق امیدوارم خداوند متعال در دنیا و آخرت هیچ سخنی از سخنان آنکس که به ایشان صدیق لقب ندهد را تصدیق و قبول نکنند»^۲.

امام محمد باقر -رحمت الله علیه- در سخنی دیگر گفته‌اند: «من منکر فضیلت عمر نیستم، اما ابوبکر را از ایشان افضل تر می‌دانم»^۳.

فرزند برومند امام محمد باقر یعنی امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- در پاسخ به شخصی که از ایشان در مورد ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- پرسید، گفته‌اند: «آن دو، امامانی عادل بودند که زندگی خود را بر حق سپری کرده و بر آن دنیا را بدرود گفتند. رحمت خداوند بر آنان باد»^۴.

و در پاسخ به زنی که همین سؤال را مطرح کرده است گفته‌اند:

«ای زن! بر تو واجب است که آن دو را دوست داشته و به آن‌ها احترام بگذاری. زن بار دیگر می‌پرسد: و در روز قیامت بگویم شما مرا به دوست داشتن و احترام گذاشتن به آن‌ها امر کردید؟ امام (ع) پاسخ دادند: بله»^۵.

۱- جلاء العیون للمجلسی ۳۹۳/۱ ط طهران. الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه لابن الصبغ ص

۱۶۳. منتهی الامال للعباس القمی ص ۳۱۴.

۲- کشف الغمه لعلی بن عیسی الاربلی ۱۴۷/۲.

۳- الاحتیاج للطبرسی ص ۲۳۰.

۴- احقاق الحق للشوشتری ۱۶/۱ ط مصر

۵- الکافی الروضه ۱۰۱/۸.

امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- در سخن دیگری در مورد عثمان بن عفان -رضی الله عنه- گفته‌اند: «هر روز سپیده دم ندا دهنده‌ای از آسمان ندا بر می‌دهد: ای مردم! بدانید علی و پیروان او رستگار هستند. و به هنگام غروب ندا دهنده دیگری ندا بر می‌دهند: ای مردم! بدانید عثمان و پیروان او رستگار هستند»^۱.

امام حسن عسکری -رحمت الله علیه- در بیان مقام و منزلت یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته‌اند: «روزی موسی -علیه السلام- از خالق هستی پرسید: آیا در میان یاران من باشند؟ خداوند متعال پاسخ دادند: ای موسی! مگر نمی‌دانی فضیلت و برتری یاران محمد بر یاران سایر پیامبران مانند فضیلت و برتری محمد بر سایر پیامبران می‌باشد؟»^۲.

امام حسن عسکری -رحمت الله علیه- در سخنی دیگر مسلمانان را از بغض و کینه داشتن نسبت به یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر حذر داشته و گفته‌اند: «اگر کسی بغض و کینه آل محمد و یاران گرامی ایشان و یا حتی احدی از آنها را در دل پروراند، خداوند متعال او را به عذابی دچار خواهد ساخت که اگر این عذاب بر تمام خلایق نازل شود همگی را هلاک خواهد کرد»^۳.

با شنیدن اینگونه روایات بایستی از کسانی که خود را شیعه امام حسن عسکری می‌پندارند و در عین حال یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را لعنت کرده و آنها را کافر و منافق می‌دانند پرسید آیا نمی‌خواهید از عاقبت و خیم خود بهراسید و به بارگاه الهی توبه کنید؟

۱- الکافی فی الفروع ۲۰۹/۸.

۲- تفسیر الحسن العسکری ص ۶۵ ط الهند. البرهان لهاشم البحرانی ۲۲۸/۳ (لفظ روایت از کتاب البرهان نقل شده است).

۳- تفسیر الحسن العسکری ص ۱۹۶.

آری، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بسیار دوست داشته و برای آنها احترام شایانی قائل بوده‌اند. آنها برای بزرگداشت و قدردانی کردن از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برخی از فرزندان خود را به نام‌های آنها، نام نهاده‌اند. اما متأسفانه اکثریت شیعیان از این حقیقت بی‌اطلاع هستند. و سردمداران تشیع نیز با مکر و حيله سعی دارند با مخفی نگاه داشتن این حقیقت شیعیان را از برادری و محبتی که بین اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران ایشان وجود داشته است بی‌اطلاع نگاه دارند. علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- برای بزرگداشت و قدردانی کردن از بهترین یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سه تن از فرزندان خود را ابوبکر و عمر و عثمان نام نهادند.^۱ حسن بن علی -رضی الله عنهما- نیز صاحب دو فرزند بنام‌های ابوبکر و عمر بوده‌اند.^۲ اصفهانی در کتاب خود می‌گوید: «ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی طالب از جمله کسانی بود که در کربلا به شهادت رسید. او را عقبه بن غنوی به قتل رساند».^۳

و مجلسی گفته است: «عمر بن حسن در کربلا بشهادت رسید».^۴

حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز دو فرزند بنام‌ها ابوبکر و عمر داشته‌اند.^۵ مسعودی می‌گوید: «از فرزندان امام حسین (ع) سه تن در کربلا بشهادت رسیدند: علی اکبر و عبد الله صبی و ابوبکر».^۱

۱- اعلام الوری للطبرسی ص ۲۰۳، الارشاد للمفید ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳، مقاتل الطالبین لابی

الفرج الاصفهانی ص ۱۴۲، کشف الغمه للاریلی ۲/۶۴، جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸.

۲- اعلام الوری للطبرسی ص ۲۱۳، تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۸، مقاتل الطالبین للاصفهانی ص ۱۱۹ و ۸۷،

منتهی الامال للقمی ۱/۲۴۰.

۳- مقاتل الطالبین للاصفهانی ص ۸۷ و ۱۱۹، اعلام الوری للطبرسی ص ۲۱۳، تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۸،

منتهی الامال للقمی ۱/۲۴۰.

۴- جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸.

۵- التنبیہ و الاشراف للمسعودی ص ۲۶۳، جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸.

جای بسی تعجب و شگفتی است که شیعیان هر ساله در تاسوعا و عاشورا خود را به خاک و خون می‌کشاند اما حتی از اسم فرزند ابوبکر و عمر بن حسن کوچک‌ترین اطلاعی ندارد این مساله روشن کننده این نکته است که دجالان عمامه به سر سعی دارند برای حفظ منافع دنیوی خویش این شخصیت‌ها را از تاریخ بزدایند تا مبادا شیعیان به صمیمیت و محبتی که بین تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وجود داشته است پی ببرند. چون در این صورت بازار دجالان کساد خواهد شد و بسیاری از حقائق روشن خواهند گشت. امام زین العابدین -رحمت الله علیه- نیز دختری بنام عائشه داشته اند.^۲ و همچنین گفته شده کنیه ایشان ابوبکر بوده است.^۳ موسی بن جعفر ملقب به کاظم نیز یکی از فرزندان خود را ابوبکر نامیده اند.^۴ ایشان همچنین صاحب دختری بنام عائشه بوده اند.^۵ علی بن محمد هادی نیز دختری بنام عائشه داشته‌اند.^۶

پس از آشنایی با این حقایق می‌خواهیم بپرسیم چرا ما نمی‌توانیم در تمام دنیا، یک فرد شیعه مذهب را پیدا کنیم که حداقل به تاسی از کسانی که خود را شیعه و پیرو آن‌ها می‌داند، یکی از فرزندان خود را ابوبکر و یا عمر و یا عائشه نام نهاده باشد؟

۱- التنبیه و الاشراف للمسعودی ص ۲۶۳، جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸

۲- کشف الغمه للاربعی ۹۰/۲.

۳- کشف الغمه للاربعی ۷۴/۲.

۴- کشف الغمه للاربعی ۲۱۷/۲.

۵- الارشاد للمفید ص ۳۰۲ و ۳۰۳، الفصول المهمه لابن الصباغ ص ۲۴۲، کشف الغمه للاربعی ۲۳۷/۲.

۶- کشف الغمه للاربعی ۳۳۴/۲، الفصول المهمه لابن الصباغ ص ۲۸۳.

شیعه و اهل بیت،

موضع اهل سنت و جماعت نسبت به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت بنا بر توصیه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همواره با دیده احترام و تقدیر به اهل بیت ایشان نگریسته و آنها را به نیکی یاد می‌کنند. و معتقد هستند بد گفتن و بی‌احترامی به آنها علامتی بر گمراهی و ضلالت انسان می‌باشد. اهل سنت و جماعت تمام کسانی که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ارتباط خویشاوندی دارند همچون همسران و فرزندان و عموها و فرزندان آنها را از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌دانند.

آیا همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از اهل بیت ایشان هستند؟

ما اگر بر ای یافتن جواب این سؤال به زبان عربی مراجعه کنیم و به آن آیاتی از قرآن مجید که در آنها کلمه «اهل» بکار برده شده نظری بیافکنیم، می‌توانیم پی ببریم همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نخستین کسانی هستند که از اهل بیت ایشان محسوب می‌گردند.

در فرهنگ‌های زبان عربی در مورد معنی کلمه «اهل» اینگونه گفته شده است:

«اهل امر یعنی مسئولین امر. اهل خانه یعنی ساکنین خانه. اهل مذهب یعنی پیروان آن.

اهل مرد یعنی همسر او»^۱.

زمخشری در این رابطه می‌گوید: «تاهل یعنی (آن مرد) ازدواج کرد»^۲.

۱- القاموس للفيروز آبادی ص ۴۳۲ ج ۳ فصل الهمزة و الباء باب اللام ط البابی الحلبي مصر ۱۹۵۲ م.

۲- اساس البلاغه للزمخشری ص ۱۱ ط مصر ۱۹۳۵ م.

خلیل بن احمد نیز در مورد معنی کلمه «اهل» می‌گوید: «اهل مرد، همسر او است. و تاهل بمعنی ازدواج می‌باشد»^۱.

در فرهنگ‌های زبان فارسی همچون فرهنگ معین نیز در مورد معنی «تاهل» گفته شده: «زناشویی کردن، زن گرفتن، دارای عیال و اولاد شدن».

پس از دانستن این مطلب که در زبان عربی اساسی‌ترین معنی کلمه «اهل» همسر می‌باشد، بیایید نظری بر آیات قرآن مجید بیافکنیم و ببینیم این کلمه در قرآن مجید به چه معنایی بکار برده شده است.

خداوند متعال در سوره هود در مورد قصه ابراهیم -علیه السلام- می‌فرماید:

﴿وَأَمْرَأْتُهُ وَ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَابْشَرْنَا بِهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَوَيْلَ لِيَ عَالِدٌ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾﴾ [هود: 71-73].

«(در آن حال) همسر ابراهیم ایستاده بود. او (از شنیدن خبر فرا رسیدن عذاب قوم لوط) لبخندی بر لب زد. ما او را به فرزندى بنام اسحاق و از اسحاق به نوه ای بنام یعقوب بشارت دادیم. همسر ابراهیم گفت: وای بر من، آیا ممکن است من که زنی سالخورده و دارای شوهری پیر هستم، فرزندى به دنیا آورم؟ براستی این مسأله بسیار شگفت‌انگیز است. فرشتگان به او گفتند: آیا از کار و اراده خداوند تعجب می‌کنی؟ رحمت و برکات خداوند بر شما باد ای اهل بیت».

در این آیه بوضوح می‌بینیم که چگونه همسر ابراهیم -علیه السلام- بعنوان اهل بیت ایشان معرفی شده و در مورد ایشان ضمیر جمع مذکر «علیکم» بکار برده شده است.

همچنین خداوند متعال در مورد قسمتی از داستان زندگی موسی -علیه السلام- فرموده

است:

۱- مقایس اللغة لابی الحسین احمد بن فارس زکریا ج ۱ ص ۱۵۰ ط بیروت.

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۚ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ [القصص: 29].

«هنگامیکه موسی مدت مورد اتفاق را (در خدمت شعیب) به پایان رساند، با همسر خود (بسوی مصر) براه افتاد. او در راه، آتشی را از جهت کوه طور مشاهده کرد. او به اهل خود گفت: من آتشی مشاهده کرده‌ام. شما اینجا منتظر باشید (تا من خبری کسب کنم)».

در این آیه نیز می‌بینیم خداوند متعال به هنگام سخن در مورد همسر موسی -علیه السلام- از او بعنوان اهل موسی یاد می‌کند. چون بنابر اقوال تمام مفسرین مراد از اهل موسی، همسر ایشان می‌باشد. زیرا هیچکس دیگری در این سفر به همراه ایشان نبوده است.

طبرسی یکی از مفسرین شیعه در مورد تفسیر قول خداوند در سوره نمل: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ﴾ [النمل: 7]. می‌گوید: «موسی به همسر خود، یعنی دختر شعیب گفت...»^۱. و در سوره احزاب نیز می‌بینیم خداوند متعال از همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بعنوان اهل بیت ایشان نام برده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَّ أُمَتَّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۖ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ مَا وَعَىٰ وَرَسُولُهُ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ

اللَّهُ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾
 وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾
 [الأحزاب: 28-34].

«ای پیامبر، به همسران خود بگو: اگر به دنبال زندگی دنیوی و خوشیهای آن هستید، بیایید تا شما را متاعی داده و به نیکی طلاقتان دهم. و اگر خداوند و پیامبر و آخرت را خواهانید، بدانید خداوند برای آن عده از شما که راه احسان و نیکو کاری پیش گیرند اجر و پاداش عظیمی مهیا ساخته است. ای همسران پیامبر، هر آنکس از شما مرتکب گناه و معصیتی گردد، عذاب و عقاب او، دو برابر عقاب دیگران خواهد بود و این کار برای خداوند بسیار سهل و میسور است.

ای همسران پیامبر، هر آنکس از شما فرمانبردار او امر خداوند و پیامبر گردد و عمل صالح و نیکو انجام دهد، پاداش او را دو برابر خواهیم داد و برای او (در بهشت) رزق و روزی نیکویی مهیا ساخته ایم.

ای همسران پیامبر، اگر شما راه تقوی و پرهیزکاری پیش گیرید هرگز همانند سایر زنان صالحه نخواهید بود (بلکه مقام و منزلتی رفیع تر خواهید داشت). شما هرگز با لطافت و ناز سخن مرانید، تا مبدا آنکس که دلش بیمار (هوی و هوس) است به طمع افتد. بلکه بر شما است که با متانت و شایستگی سخن گوید. و در خانه هایتان بنشینید و هرگز بدن خود را همانند تبرجی که در زمان جاهلیت صورت می گرفت مکشوف مسازید. نماز بپا دارید و زکات دهید و از خداوند و پیامبر او فرمانبرداری کنید. ای اهل بیت پیامبر، همانا خداوند می خواهد گناه و معصیت را از شما دور سازد و پاک و منزهتان گرداند. بر شما است آنچه از آیات و احادیث که در خانه هایتان تلاوت می شود را خوانده و بیاد بسپارید. برآستی که خداوند بر همه چیز آگاه بوده و به تمام امور دانا است».

در این آیات نیز می‌بینیم خداوند متعال پس از اینکه در چند آیه ارشاداتی را خطاب به همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیان داشته است، در آیه شماره ۳۳ آن‌ها را با عبارت «اهل بیت» مورد خطاب قرار می‌دهد که این خود مهر تأییدی است بر اینکه همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در طلیعه اهل بیت ایشان قرار دارند.

البته بوده‌اند و هستند دجالانی که ظالمانه و مغرضانه سعی بر آن دارند که زیر پا گذاشتن مدلولات کلمات عربی و با نادیده گرفتن آیات بسیاری از قرآن مجید، همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از دایره اهل بیت ایشان خارج سازند. بعنوان مثال آن‌ها در مورد آیه ۳۳ سوره احزاب می‌گویند اگر مراد از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همسران ایشان می‌بودند پس چرا آن‌ها با صیغه مؤنث «عنکن» و «یطهرکن» مورد خطاب قرار نگرفته‌اند؟

جواب اینگونه سؤال‌ها بسیار آسانتر از آن است که بتوان تصور کرد مطرح کنندگان آن پاسخ آن را ندانند. این ضمایر به این سبب بصورت مذکر بکار رفته‌اند چون در مورد کلمه «اهل» که مذکر مجازی است بکار برده شده‌اند. در آیات پیشین نیز دیدیم به هنگام سخن در مورد همسر ابراهیم و همسر موسی -علیها السلام- ضمیر مذکر بکار برده شد. و علاوه بر این همه ما می‌دانیم در قرآن مجید هنگامیکه مردان و زنان با هم مورد خطاب قرار می‌گیرند از صیغه جمع مذکر استفاده می‌شود. در این آیه نیز چون اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هم مردان را شامل می‌گردد و هم زنان، از ضمیر جمع مذکر استفاده شده است.

البته هر انسان حقیقت جویی که تعصب را از خود دور سازد با نگاهی به آیات پیشین که در آن‌ها چندین بار صریحا عبارت «ای همسران پیامبر» تکرار شده، براحتی می‌تواند به این نکته پی ببرد که همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در طلیعه اهل بیت ایشان قرار دارند.

شیعه و اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

در مذهب تشیع در رابطه با اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تقسیم بندی بسیار عجیبی وجود دارد که معلوم نیست بر چه پایه و اساسی شکل گرفته است. در این تقسیم بندی ظالمانه بر روی نام هر کس از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که از او خوش شان نیامده خط سرخی کشیده شده است. در مذهب تشیع از بین تمام اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تنها علی و فاطمه و حَسَنین را برسمیت می‌شناسند. در این مذهب بجز حسنین سایر فرزندان علی همچون محمد بن حنیفه، ابوبکر، عمر، عثمان، عباس، جعفر از اهل بیت شناخته نمی‌شوند. و به همین صورت بر نام تمام فرزندان حسن -رضی الله عنه- خط سرخ کشیده شده است. در این مذهب بسیاری از فرزندان عموهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مورد سب و شتم قرار گرفته‌اند.

پس از این به بررسی تفصیلی موضع شیعه نسبت به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌پردازیم. در این سخن ثابت خواهد شد آنانیکه با پوشیدن لباس حب اهل بیت گروه بسیاری را شیفته و پیرو خود کرده‌اند، روبه صفتانی هستند که حتی به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز احترام نگذاشته و اهانت‌های بسیاری نسبت به آن‌ها روا داشته‌اند.

۱- اهانت دجالان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم)

ما در سایر قسمت‌های این کتاب به برخی از روایات شیعه که متضمن اهانت‌هایی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) است، اشاره کرده‌ایم. و در اینجا تنها به روایاتی اشاره می‌کنیم که در آن‌ها به ناموس و شرف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) اهانت شده است.

روایاتی در مصادر معتبر شیعه وجود دارند که همسر محبوب پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی ام المؤمنین عائشه صدیقه را به عمل شنیع زنا متهم می‌سازند.^۱ حتی در برخی از این روایات مکذوبه گفته شده مهدی به هنگام ظهور، حد شرعی را بر همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پیاده کرده و او را به جزای عمل خویش خواهد رساند.^۲

اینگونه روایات جعلی و دروغین اهانت‌های زیادی را در بطن خود جای داده‌اند. این روایات شخصیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) را زیر سؤال می‌برند. اگر این ماجرا حقیقت می‌داشت چگونه بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) روا می‌بود عائشه صدیقه را به همسری خود نگاه دارند؟ آیا پست‌ترین و زبون‌ترین مردان در صورت بروز چنین واقعه ای همسر خود را طلاق نمی‌دهند؟

ممکن است دجالی برای فرار از این روسیاهی بگوید شاید پیامبر از حقیقت این ماجرا مطلع نشده‌اند؟

در جواب چنین سختی بایستی گفت اگر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که همواره وحی الهی بر ایشان نازل می‌شده، از حقیقت این ماجرا در مورد همسر خویش آگاه نشدند، شما از کجا حقیقت این ماجرا را دانستید؟ آیا پذیرفتن چنین سخنی، اهانتی به خداوند متعال نیست؟ اگر این ماجرا حقیقت می‌داشت چرا خداوند متعال پیامبر خود را از آن آگاه نساخت تا این رسوایی را از خود پاک سازند؟ و چرا خداوند متعال آیاتی چند از سوره نور را به اثبات براءت ام المؤمنین عائشه صدیقه اختصاص داده و درآیه بیست و ششم این سوره فرموده است: زنان ناپاک و ناشایست در خور مردانی اینچنین‌اند و زنان صالحه و شایسته در خور مردانی به همین صفات هستند. آیا هیچ انسان مسلمانی می‌تواند والعیاذ بالله بگوید پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) ناپاک و ناشایست بوده‌اند؟

۱- تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۳۷۷/۲.

۲- تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۳۷۷/۲.

آری، آنانیکه به صحت اینگونه روایات جعلی ایمان دارند، بطور غیر مستقیم بر این سخن مهر تأیید گذاشته‌اند. خداوند متعال در اثبات برائت عایشه صدیقه می‌فرماید:

﴿الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيُّونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [النور: 26].

«زنان ناپاک و پلید شایسته و در خور مردانی ناپاک و پلیدند. و مردان زشتکار و ناپاک شایسته و در خور زنانی بدکار و پلیدند. و زنان پاک و صالحه لایق مردانی اینچنین و مردان متقی و صالح لایق زنانی بدین صفت‌اند. این پاکیزگان و نیکوکاران از بهتانی که در مورد آن‌ها گفته می‌شود پاک و منزّه‌اند. آنان را از جانب خالقشان آمرزش و رزقی نیکو مهیا گشته است.»

آیا صحیح دانستن چنین روایاتی اهانتی به خداوند متعال که عائشه صدیقه و سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را در آیه ششم سوره احزاب، امهات (مادران) مؤمنین لقب داده‌اند نیست؟

علاوه بر آنچه ذکر شد، شخصیت و شرف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) در روایات دیگری نیز مورد اهانت و بی‌احترامی قرار گرفته است. در یکی از این روایات گفته می‌شود: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و عائشه تنها یک لحاف داشتند که آن را به هنگام خوابیدن بر روی خود پهن می‌کردند. برخی از شب‌ها که امام علی (ع) نیز با آن‌ها می‌خوابیدند رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خود را بین آندو قرار می‌دادند و اگر نیمه‌های شب می‌خواستند از جای خود برخیزند، لحاف را مقداری بر آمده کرده و با این بر آمدگی بین عائشه و امام علی (ع) فاصله ایجاد می‌کردند»^۱.

ببینید چگونه این دجالان بنام حب اهل بیت، اینچنین اهانت بزرگی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) روا داشته‌اند. آیا پست‌ترین و زبون‌ترین انسان‌ها این اجازه را به خود می‌دهد که مردی نا محرم را در زیر لحافی که او و همسرش قرار دارند، جای دهد؟

و پس از آن نیمه‌های شب خود بر خیزد و آن مرد را با همسر خویش در زیر لحاف تنها گذارند؟ آری این است حال و روز روایات مصادری که شیعه آن‌ها را معتبر و موثق می‌داند!

روایت دیگری از این روایات دروغین و اهانت‌آمیز را می‌خوانیم تا ثابت گردد حب اهل بیت بهانه‌ای است برای ضربه زدن به اسلام. در این روایت گفته شده: «روزی علی بن ابی طالب (ع) به خانه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتند. ایشان ابوبکر و عمر را در آنجا یافتند. امام علی (ع) در مکانی که بین پیامبر و عائشه وجود داشت، نشستند. در این هنگام عائشه به ایشان گفت: مگر جایی جز ران من و ران رسول الله گیر نیاوردی؟ پیامبر با شنیدن این سخن خطاب به عائشه فرمودند: بس کن عائشه!»^۱. اهانتی که در این روایت به ناموس و شخصیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) روا شده است، روشنگر حقد و کینه آن کسانی است که اینگونه روایات را از خود ساخته و آن‌ها را در کتاب‌های خویش نگاشته‌اند.

۲- اهانت دجالان به همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

ما در سخنان پیشین خود با استدلال به آنچه در زبان عربی مقرر گشته و با ذکر مثالهایی از قرآن مجید ثابت کردیم نخستین کسانی که از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) محسوب می‌گردند، همسران ایشان می‌باشند. و همچنین گفتیم خداوند متعال در آیه ششم سوره احزاب همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را امهات (مادران) مؤمنین لقب داده‌اند. پس بر هر شخصیتی که خود را مؤمن می‌داند واجب است احترام شایانی را نسبت به امهات مؤمنین قائل گردد.

اما متأسفانه در مذهب تشیع نه تنها هیچ احترامی به امهات المومنین گذاشته نمی‌شود بلکه از هر گونه بدو ناسزا گفتن به آن‌ها کوتاهی نمی‌گردد. همانگونه که قبلاً نیز اشاره

۱- البرهان فی تفسیر القرآن لهاشم البحرانی ج ۴ ص ۲۲۵.

کردیم در این مذهب، محبوبترین همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی عائشه صدیقه متهم به ارتکاب فعل حرام گردیده است.^۱ و در روایات جعلی و دروغین دیگر، به ایشان تهمت‌های دیگری نیز زده شده است. در یکی از این روایات گفته شده: «روزی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خانه عائشه اشاره کردند و فرمودند: سر چشمه کفر از اینجا است».^۲

و همچنین این دجالان ادعا می‌کنند عائشه و حفصه -رضی الله عنهما- سعی داشتند پیامبر را مسموم کرده و ایشان را به قتل برسانند.^۳

آیا هیچ انسان عاقلی می‌تواند اینگونه روایات دروغین را بپذیرد؟

این روایات نه تنها به امهات المؤمنین توهین می‌کنند بلکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) را نیز مورد اهانت قرار می‌دهند. اگر اینگونه روایات حقیقت می‌داشتند و عائشه صدیقه همانگونه که روایات شیعه توصیف می‌کنند بودند، طلاق ندادن او را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۳- اهانت دجالان به فرزندان رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

بزرگ‌ترین اهانتی که دجالان به دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌کنند این است که آن‌ها را فرزندان ایشان نمی‌دانند. حسن الامین می‌گوید:

«مؤرخین ذکر کرده‌اند پیامبر چهار دختر داشته‌اند. اما اگر ما روایات تاریخی را مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند آن‌ها بجز فاطمه زهرا (ع) دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده‌اند. آن‌ها احتمالاً دختران خدیجه از همسر قبلی او می‌باشند».^۴

۱- تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۳۷۷/۲.

۲- وصول الاخیار الی اصول الاخبار للحسین العاملی ص ۷۹.

۳- حیاة القلوب للمجلسی ۷۰۰/۲.

۴- دائره المعارف الاسلامیه الشیعہ ج ۱ ص ۲۷ ط دار المعارف للمطبوعات بیروت.

۴- اهانت دجالان به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه-

در این قسمت خواهیم دید که حتی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نیز از توهین و بدگویی دجالان در امان نبوده‌اند. و این مسأله ثابت کننده این نکته است که ادعای دفاع از اهل بیت چیزی جز نیرنگ و حيله برای رسیدن به هدفی پلید که همانا ضربه زدن به اسلام می‌باشد، نیست. نخست با گستاخی تمام، ادعا کردند تمام کردند تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان مرتد شدند. و گفتند ما عاشقان پر و پا قرص اهل بیت پیامبر هستیم. و پس از آن با مکر و حيله و بطور غیر مستقیم به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز اهانت کردند. و بدین ترتیب به تمام شخصیت‌های تاریخ اسلامی اهانت شده تا اعتبار و احترام آن‌ها را نزد مسلمانان از بین ببرند.

در اولین مثال خواهیم دید دجالان چگونه سعی کرده‌اند با یک تیر دو نشان بزنند. آن‌ها در این روایت از یک سو برخی از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچون ابوبکر را ظالم و مزدور معرفی می‌کنند و از سوی دیگر از علی بن ابی طالب مردی ترسو و زبون می‌سازند که حتی جرأت دفاع از خود را نیز ندارد. در این روایت که از قصه به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- سخن می‌گوید آمده است:

«هنگامیکه امام علی (ع) از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، ابوبکر قنغذ را به سراغ ایشان فرستادند. قنغذ و یارانش به خانه امام علی (ع) حمله کرده و وارد آن شدند. امام علی (ع) به محض دیدن آن‌ها به سراغ شمشیر خود رفتند. اما آن‌ها ایشان را گرفته و طنابی به گردن ایشان انداختند و امام (ع) را به طرف در کشیدند. فاطمه (ع) خواستند جلوی آن‌ها را بگیرند. اما قنغذ ملعون با شلاقی که در دست داشت ضربه محکمی به ایشان زد و امام علی (ع) را با کشیدن طنابی که به گردن ایشان انداخته بود نزد ابوبکر برد»^۱.

بینید چگونه این روایت دروغین از علی بن ابی طالب یکی از بزرگ‌ترین سرداران تاریخ اسلام شخصیتی زبون و خوار می‌سازد. این در حالی است که در برخی از روایات

دروغین دیگر چنان در قدرت و توانایی علی بن ابی طالب افراط و زیاده روی می‌کنند که از او شخصیتی خیالی می‌سازند.

و در روایتی دیگر اهانت به علی بن ابی طالب را به فاطمه -رضی الله عنها- نسبت می‌دهند.

آن‌ها می‌گویند: «هنگامیکه بین فاطمه و ابوبکر بر سر میراث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اختلاف حاصل شد و امام علی (ع) خود را از این اختلاف دور نگاه داشتند و هیچ کمکی به فاطمه نکردند، فاطمه با ناراحتی و عصانیت به ایشان گفتند: ای فرزند ابی طالب! مشیمه نوزاد به تن کرده و در معرض اتهام جا خوش کرده‌ای و...^۱. در این روایت دروغین به هر سه تن از این شخصیت‌های بزرگ اسلامی توهین شده است. ابوبکر شخصی ظالم و غاصب، فاطمه زنی پرخاشگر و علی مردی ناتوان و ترسو معرفی شده‌اند.

و در رابطه با قصه ازدواج عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب -رضی الله عنهم اجمعین-، سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را متهم به پذیرفتن ذلتی کرده‌اند که حتی پست‌ترین و زبون‌ترین انسان‌ها نیز به آن تن در نخواهند داد. در کتاب حدیقه الشیعه گفته شده: «امام علی (ع) هرگز نمی‌خواستند دختر خود ام کلثوم را به عمر دهند، اما ترس از عمر سبب شد ایشان عموی خود عباس را وکیل کردند تا ام کلثوم را به عقد عمر در آورد»^۲. و می‌گویند: ابا عبدالله در این رابطه گفته‌اند: «ان ذلک فرج غصبنه = آن فرجی بود که آن را از ما غصب کردند»^۳.

۱- الامالی للطوسی ص ۲۵۹، حق الیقین للمجلسی ص ۲۰۳ و ۲۰۴ الاحتجاج للطبرسی.

۲- حدیقه الشیعه للمقدس الاردبیلی ص ۲۷۷.

۳- الکافی فی الفروع ج ۲ ص ۱۴۱ ط الهند.

آیا برای اثبات دروغین بودن اینگونه روایات هیچ احتیاجی به دلیل و برهان است؟ آیا زندگانی امیرالمومنین علی بن ابی طالب سردار رشید اسلام، ثابت کننده این مسأله نیست که طوسی و کلینی و مجلسی و طبرسی، دروغگویان و دجالانی بیش نیستند؟ مگر بنا بر روایات و اعتقادات باطل مذهب شیعه عمر -رضی الله عنه-، منافق و کافر نبوده است؟ پس چگونه ترس از انسانی کافر و منافق سبب شد علی بن ابی طالب دختر خود را به ازدواج او در آورند؟ آیا پست‌ترین انسان‌ها به چنین ذلت و خواری تن در خواهند داد؟

و در روایاتی دیگر امیرالمومنین را به انسانی دنیا دوست و در پی پست و مقام معرفی می‌کنند که در راه رسیدن به این هدف، شخصیت والای خویش و خانواده خود را پایمال می‌سازد. در یکی از این روایات گفته شده: «هنگامیکه پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مردم با ابوبکر بیعت کردند، امام علی (ع) شب هنگام فاطمه را بر الاغی نشانند و دست دو فرزند خود را گرفتند و به در خانه تمام یاران پیامبر رفتند و از آن‌ها در راه رسیدن به خلافت کمک خواستند. اما هیچکدام از یاران به ایشان کمکی نکردند»^۱. و در روایت دیگری علی بن ابی طالب را شخصیتی منزوی و گوشه نشین معرفی می‌کنند. در این روایت گفته می‌شود: «هنگامیکه علی -علیه السلام- دریافتند مردم از نصرت و یاری رساندن به ایشان خودداری می‌کنند و همگی به دور ابوبکر جمع شده‌اند و او را خلیفه خود می‌دانند، گوشه نشینی و انزوا را برگزیدند»^۲.

و در اهانتی دیگر به سردار رشید اسلام می‌گویند فاطمه -رضی الله عنها- هرگز ایشان را به عنوان همسر خویش نمی‌پسندیده و همواره از ازدواج با ایشان ناخشنود بوده است. در روایتی در این رابطه گفته شده:

۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۲، ۸۳

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۳

«روزی پس از اینکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دختر خویش فاطمه را به ازدواج امام علی بن ابی طالب در آوردند برای دیدن ایشان به خانه آن‌ها رفتند. ایشان فاطمه را در خانه گریان یافتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) علت گریه را از فاطمه (ع) جویا شدند و سپس فرمودند: ای فاطمه، به خداوند سوگند اگر در میان خویشاوندان من کسی بهتر از وجود می‌داشت من هرگز تو را به او نمی‌دادم. بر تو است که بدانی من و تو را به او نداده‌ام بلکه خداوند تو را به عقد او در آورده است»^۱. پس از شنیدن این روایات دروغین و دانستن این مطلب که دجالان برای ضربه زدن به اسلام حتی از توهین نمی‌کنند، جا دارد به مطلبی که تا حدودی به مسأله ربط دارد اشاره کنیم. از آنجائیکه اهانت‌های موجود در این روایات به اندازه‌های تشیع و زشت هستند که هیچ انسان مسلمانی نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد لذا برخی از شیعیان که اطلاع چندانی از جایگاه و منزلت کتاب‌های آقایان کلینی و سلیم بن قیس و مجلسی و... در مذهب تشیع ندارند، می‌گویند ما اینگونه روایات را قبول نداریم و آن‌ها را صحیح نمی‌دانیم. این گفته و سخن آن‌ها بسیار نیکو و صحیح است. اما در این رابطه مسأله‌ای وجود دارد که آن‌ها بایستی به آن توجه کنند و آن را مد نظر خود داشته باشند. این مسأله این است که صحیح و یا غیر صحیح دانستن روایت و حدیث انتخابی نیست و به سلیقه و انتخاب اشخاص بستگی ندارد. بلکه محدثین و راویان حدیث برای قبول کردن صحیح دانستن روایت شروطی را مقرر داشته‌اند که اگر این شروط در روایتی وجود داشته باشد آن روایت صحیح می‌باشد و بر هر شخص واجب می‌گردد به صحت آن یقین حاصل کند و در صورت عدم وجود یکی از این شروطها، روایت غیر صحیح می‌باشد. بعنوان مثال محدثین اهل سنت و جماعت برای پذیرفتن و صحیح دانستن حدیث، وجود پنج شرط را در آن لازم دانسته‌اند و در غیر این صورت آن حدیث نزد آن‌ها صحیح نمی‌باشد. در اینجا می‌خواهیم به آن عده از اشخاص شیعی مذهب که روایات توهین آمیز موجود در مراجع خود نسبت به

۱- الفروع من الکافی.

امیرالمومنین علی بن ابی طالب را قبول نداشته و آن‌ها را غیر صحیح می‌دانند بگوییم: این روایات همگی در مراجع و مصادر و توسط مؤلفینی ذکر گردیده اند که همگی در مذهب شیعه موثق و معتمد هستند. بعنوان مثال برخی از این روایات در کتاب اصول کافی روایت شده‌اند. و در مورد این کتاب علمای شیعه معتقدند که به امام زمان نشان داده شده است و او در مورد آن گفته است: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»^۱.

از این سخنان، ما می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که آن اشخاص شیعی مذهب که این روایات توهین آمیز، آن‌ها را نسبت به صحت برخی از روایات موجود در مراجع و مصادر خود و همچنین نسبت به معتبر بودن شروط مقرر گشته توسط محدثین مذهب تشیع مشکوک ساخته، بایستی نسبت به سایر روایات موجود در این مراجع و مصادر نیز با تامل و تدبر بیشتری برخورد کنند. چون همان روایاتی که آن احادیث اهانت آمیز را روایت کرده‌اند و با همان شروط غیر صحیح، سایر احادیث مراجع شیعه را نیز نقل کرده‌اند.

۵- اهانت دجالان به فاطمه - رضی الله عنها - بانوی زنان بهشتی

در برخی از روایات مصادر مذهب تشیع اهانت‌های بزرگی به دختر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شده است. در این روایات ایشان را به مرتکب شدن اعمالی متهم می‌سازند که حتی معمولی‌ترین زنان نیز از انجام دادن این اعمال خجالت می‌کشند. در یکی از این روایات گفته می‌شود: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باغی را به امام علی بن ابی طالب بخشیدند. علی بن ابی طالب (ع) آن باغ را فروختند و مبلغ بدست آمده را بین فقراء و مساکین مدینه تقسیم کردند و چیزی از آن برای خود بجا نگذاشتند. هنگامیکه علی بن ابی طالب (ع) به خانه باز گشتند فاطمه - علیها السلام - به ایشان گفتند: ای پسر عمو! آیا باغ پدرم را فروختی؟

امام علی (ع) گفتند: بله.

فاطمه به ایشان گفتند: پس پولش را چه کردی؟

علی (ع) در جواب گفتند: پول را به کسانی بخشیدم که دوست ندارم دست دراز کردن مقابل دیگران آنها را خوار و ذلیل گرداند.

فاطمه با ناراحتی به ایشان گفتند: من گرسنه هستم، بچه‌هایم گرسنه هستند و تو خودت نیز گرسنه هستی. آیا یک در هم از این اموال به من و بچه‌هایم نمی‌رسید؟ سپس فاطمه محکم لباس علی (ع) را چسبیدند. علی (ع) به ایشان گفتند:

ای فاطمه! مرا رها کن. اما فاطمه (ع) به ایشان گفتند: تا پدرم در مورد من و تو قضاوت نکرده تو را رها نخواهم ساخت. در این هنگام جبریل بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نازل شد و به ایشان گفت: ای محمد! خداوند بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: از جانب من به علی سلام برسان و به فاطمه بگو: هرگز اجازه نداری علی را از صدقه دادن و کمک به مستمندان بازداری»^۱.

آیا فاطمه -رضی الله عنها- که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایشان را «سیده نساء اهل الجنة» معرفی کرده‌اند چنین زنی بوده که به شوی خود پرخاش کند و لباس او را دو دستی بچسبند؟ ما هرگز نمی‌توانیم به سبب روایات دروغین کلینی و مجلسی و نشاپوری بپذیریم که فاطمه -رضی الله عنها- چنین اخلاق ناپسندی داشته‌اند.

و در روایت دروغین دیگری در مورد بانوی زنان بهشتی می‌گویند: «فاطمه (ع) برای گرفتن فدک به سراغ ابوبکر و عمر رفتند و با آنها مشاجره کرده و شیون و فغان براه انداختند و چنان سر و صدای بزرگی بپا کردند که تمام مردم دور آنها جمع شدند»^۲.

آیا ذره‌ای حب اهل بیت و احترام به آنها در قلب کسیکه اینچنین روایاتی را می‌پذیرد و راویان آنها را دروغگو نمی‌پندارد، وجود دارد؟ هرگز. آیا فاطمه -رضی الله عنها-

۱- روضه الواعظین للفتال النیسابوری ج ۱ ص ۱۲۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۳

کسی بوده که برای امول دنیوی شخصیت خود و پدر بزرگوار خویش و شوهر دلاور خود را بر باد دهند؟ هرگز.

و در روایت دروغین دیگری دجالان می‌پندارند: «روزی فاطمه (ع) یقه عمر را گرفتند و او را محکم به طرف خود کشیدند»^۱. گفته‌اند: «اگر از آزار و اذیت علی دست نکشی موهایم را پریشان می‌کنم و گریبانم را می‌درم»^۲.

ببینید این دجالان چگونه به تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان توهین کرده‌اند. آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) پس از بیست و سه سال صبر و بردباری و تلاش اینچنین افرادی پرورش داده‌اند؟ افرادی که بنا بر معتقدات تشیع بیش از نود و نه در صد از آن‌ها به محض وفات ایشان از اسلام مرتد شدند و مبدل به انسان‌هایی ظالم و غاصب گشتند. و افراد اندک باقیمانده نیز انسان‌هایی خوار و زبون و دنیا پرست بوده‌اند آیا با این وجود هیچ شکی در قلب انسان باقی می‌ماند که هدف این دجالان چیزی جز ضربه زدن به اسلام و از بین بردن آن بوده است؟

۶- اهانت دجالان به حسن بن علی - رضی الله عنهما -

حسن بن علی - رضی الله عنهما - نیز آزار و اذیت‌های فراوانی را از جانب آنانیکه ادعای پیروی از ایشان و پدر بزرگوارشان می‌کردند، متحمل شدند. مهمترین علت این آزار و اذیت‌ها صلح و مباحثات ایشان با معاویه - رضی الله عنهما - بود. این مساله که باعث یکپارچگی امت اسلامی گشت به اندازه ای برای برخی از دجالان تلخ و ناگوار بوده که حتی برخی از آن‌ها سعی بر انکار این مساله داشته‌اند. اما این صلح مساله کوچک و کم اهمیتی نبود که کسی بتواند آن را انکار کند. به همین سبب

۱- الکافی فی الاصول.

۲- تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۶۷. الروضه من الکافی ج ۸ ص ۲۳۸

این حادثه عظیم تاریخی حتی در مراجع و مصادر مذهب تشیع نیز به ثبت رسیده است. در یکی از روایات مربوط به این واقعه گفته شده:

«معاویه نامه‌ای برای حسن بن علی صلوات الله علیهما فرستاد و در آن از ایشان خواست به اتفاق حسین بن علی و پیروان پدرشان نزد او آیند. قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز به همراه آن‌ها بسوی شام حرکت کرد. هنگامیکه آن‌ها نزد معاویه رسیدند، او خطاب به امام حسن بن علی (ع) گفت: ای حسن! برخیز و با من بیعت کن. امام حسن بن علی (ع) برخاستند و با او بیعت کند. سپس معاویه از امام حسین بن علی (ع) خواست که با او بیعت کند. امام حسین (ع) نیز برخاستند و با او بیعت کردند. پس از آن معاویه قیس را مورد خطاب قرار داد. اما قیس نگاهی به امام حسین بن علی (ع) انداخت و منتظر فرمان ایشان ماند. در این هنگام امام حسن بن علی (ع) برخاستند و به او گفتند: ای قیس، با او بیعت کن. قیس با شنیدن این سخن برخاست و با معاویه بیعت کرد»^۱.

این عمل حکیمانه حسن بن علی -رضی الله عنهما- یعنی صلح و مبیعت ایشان با معاویه سبب گشت بسیاری از دجالان و پیروان دروغین از ایشان ناراحت شده و اهانت‌های فراوانی به ایشان روا دارند. این در حالی است که بنا بر معتقدات مذهب تشیع ائمه معصوم هستند و هرگز امکان ندارد مرتکب عمل خطا گردند و اشتباه کنند. پس می‌بینیم دجالان خود نیز به اعتقاداتی که به خورد مذهب تشیع داده‌اند، هیچ ایمانی ندارند.

کسی از ابو جعفر روایت می‌کند و می‌گوید: «شخصی از یاران امام حسن بن علی (ع) بنام سفیان بن ابی لیلی نزد ایشان آمده و خطاب به ایشان گفت: سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنین. امام حسن بن علی (ع) به او گفتند: مگر من چکار کرده‌ام که مرا ذلیل کننده مؤمنین می‌نامی؟

سفیان گفت: خود را از اداره امور امت خلع کردی و آن را به دست این طاغی سپردی تا بر خلاف قوانین الهی حکم کند.^۱

و شخص دیگری از شیعیان بنام جراح بن سنان با نیزه خود ضربه‌ای به ران ایشان زده و آن را تا استخوان پاره کرد. و این مساله سبب گشت ایشان را تا مدائن بر روی تخت حمل کنند.^۲

این رفتار ناپسند و نالایق آنانیکه شرارتهای خود را در پست پرده حب اهل بیت مخفی کرده بودند، حسن بن علی -رضی الله عنهما- را بسیار غمگین و افسرده ساخت. ایشان غم و غصه دل خود را به این صورت بیان می‌دارند: «به خداوند سوگند من معاویه را بر این‌هایی که می‌گویند ما شیعه و پیرو تو هستیم ترجیح می‌دهم. این‌ها قصد کشتن مرا داشتند و اموالم را ربودند. به خداوند سوگند اگر از معاویه پیمانی بگیرم و در بین زن و فرزندان خود با عزت و شرف و در امن و امان زندگی کنم بهتر از این است که او مرا بکشد و خانواده ام در بدر گردند. به خداوند سوگند اگر من با معاویه وارد جنگ شوم همین‌هایی که می‌گویند ما شیعه و پیرو تو هستیم گردنم را خواهند گرفت و مرا تحویل او خواهند داد».^۳ این روایت طبرسی بیانگر رفتار شنیع و ناپسند آنانی است که خود را پیرو و شیعه حسن بن علی -رضی الله عنهما- می‌دانستند. خشم و کینه آن‌ها نسبت به این نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به درجه‌ای رسیده است که هر کدام از فرزندان ایشان که ادعای امامت کند را کافر می‌دانند.

۱- رجال کشی ص ۱۰۳.

۲- كشف الغمه للاربعی ص ۵۴۰-۵۴۱، الارشاد للمفید ص ۱۹۰، الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه للحر العاملی ص ۱۶۲ ط طهران.

۳- الاحتیاج للطبرسی ص ۱۴۸.

۷- اهانت دجالان به حسین بن علی رضی الله عنهما

حسین بن علی نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یکی از دو سروان جوانان اهل بهشت نیز از پیمان شکنی شیعیان در امان نبوده‌اند. همانگونه که تاریخ گواهی می‌دهد کسانی که ادعای پیروی از ایشان را داشتند پیوسته با نامه‌های خود از ایشان می‌خواستند نزد آنان یعنی به شهر کوفه روند تا آن‌ها ایشان را امام و رهبر خود قرار داده و در صف او شمشیر زنند. اما همانگونه که نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به وعده‌های بی‌ارزش آن‌ها دلخوش کردند و نزد آنان رفتند، آن‌ها عهد و پیمان خود را زیر پا گذاشتند و ایشان را بی‌یار و یاور رها ساختند.

جا دارد قبل از هر چیز نگاهی به مصادر شیعه بیافکنیم و ببینیم که چگونه در این مصادر کوفیان پیمان شکن به خاطر این پیمان شکنی و فریفتن نوه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بجای توییح و سرزنش مورد تحسین و تمجید قرار گرفته‌اند.

در روایتی منسوب به امام جعفر -رحمت الله علیه- در مورد شیعیان کوفه اینچنین گفته شده است: «ولایت ما را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و شهرها عرضه کردند، اما هیچکدام از آن‌ها مانند اهل کوفه به آن ایمان نیاوردند»^۱.

پس از اینکه دانستیم بنا بر روایات شیعه اهل کوفه بهترین و با وفاترین شیعیان محسوب می‌گردند، بیایید ببینیم آن‌ها چه بلایی بر سر اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آوردند.

آنها در حدود صد و پنجاه نامه برای حسین بن علی -رضی الله عنهما- فرستادند و خطاب به ایشان نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. از شیعیان حسین بن علی خطاب به امیر المؤمنین حسین بن علی بن ابی طالب. سلام خدا بر شما باد. بدانید مردم منتظر قدم

۱- بصائر الدرجات للصفار الجزء الثاني الباب العاشر.

شما هستند و بجز شما هیچکس را به خلافت قبول ندارند. پس بسوی ما بشتابید ای فرزند رسول الله. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»^۱. و در نامه‌ای دیگر چنین نوشته: «باغبان سر گشته و میوه‌ها رسیده‌اند. اگر اراده کنید می‌توانید بسوی سربازانی دلاور و یکپارچه آید. والسلام»^۲.

پس از اینکه اینگونه نامه‌های فریبنده یکی پس از دیگری بدست حسین بن علی - رضی الله عنهما- رسید، ایشان تصمیم گرفتند پسر عموی خویش مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع به کوفه بفرستند. هنگامیکه مسلم به کوفه رسید «مردم کوفه به دور او جمع گشته و در حالیکه اشک دید گانشان سرازیر بود، با او بیعت کردند»^۳.

مسلم پس از گذراندن چند روز در کوفه نامه‌ای به این مضمون برای حسین بن علی -رضی الله عنهما- فرستاد: «بدانید که صد هزار شمشیر آماده فرمانبرداری از شما است. تاخیر به هیچ وجه روا نیست»^۴.

این نامه‌های فریبنده، حسین بن علی را فریب داد و ایشان به اهل کوفه و نصرت آن‌ها دلخوش کردند و در حالیکه بسیاری از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ایشان را نصیحت کردند که مانند برادر بزرگوار خود عمل کنند و فریب پیروان دروغین را نخورند، اما بالاخره ایشان از مکه خارج شده و بسوی کوفه حرکت کردند. کوفیان که مساله را جدی و خطرناک دیدند دیری نپایید که عهد و پیمان‌های خود را به باد فراموشی سپردند و امام حسین و یاران اندک ایشان را بدون کوچک‌ترین نصرتی رها ساختند. حسین بن علی هنگامیکه متوجه خیانت پیروان دروغین خود شدند خطاب به آن‌ها چنین گفتند:

۱- کشف الغمه للاریلی ج ۲ ص ۳۲. الارشاد للمفید ص ۲۰۳.

۲- الارشاد للمفید ص ۲۰۳، ایضاً اعلام الوری للطبرسی ص ۲۲۳ و اللفظ له.

۳- الارشاد للمفید ص ۲۰۵، ایضاً ص ۲۲۰.

«ای اهل کوفه! من به اینجا نیامدم مگر پس از آنکه شما برایم نامه‌ها فرستادید و از من خواستید بسویتان بشتابم که شما را امام و پیشوایی نیست. ای اهل کوفه! اگر شما همچنان بر عهد و پیمان خود پایدارید، من نزد شما هستم و اگر از عهد و پیمان خود پشیمانید و از آمدن من اندوهگین، من به همان جایی که آمدم باز خواهم گشت»^۱.

ای کاش شیعیان و پیروان دروغین به عهد و پیمان شکنی خود بسنده می‌کردند. اما آنگونه که تاریخ می‌گوید آن‌ها نقش بسیار بزرگی در قتل ایشان و یارانشان ایفا کردند. محسن امین می‌گوید: «بیست هزارتن از اهل عراق با امام حسین بیعت کردند. اما دیری نپایید که به او خیانت کرده و بر علیه ایشان شورش کردند و ایشان را به قتل رساندند»^۲.

خیانت پیروان دروغین به اینجا نیز ختم نگردید. یعقوبی می‌گوید: «آن‌ها خیمه‌ها را غارت کرده و به همسران ایشان اهانت‌ها روا داشتند و آن‌ها را به کوفه بردند. هنگامیکه آن‌ها به کوفه رسیدند زنان کوفه همگی از خانه‌هایشان بدر آمده و به گریه وزاری پرداختند. در این هنگام علی بن حسین فرمودند: «این‌ها بر ما می‌گیرند، در حالیکه قاتلین ما خود آن‌ها هستند»^۳.

۸- اهانت دجلان به علی بن حسین (زین العابدین) - رحمت الله علیه -

علی بن حسین فرزند برومند حسین بن علی و ملقب به امام زین العابدین نزد این دجلان شخصی خوار و زبون می‌باشد که برای حفظ جان خود حاضر است به هر ذلت و خواری تن در دهد. در کتاب اصول کافی در مورد علی بن حسین -رحمت الله علیه- این روایت ذکر شده است: «هنگامیکه یزید بن معاویه برای ادای حج از مدینه می‌گذشت مدتی را در این شهر استراحت کرد. او به هنگام اقامت خود در مدینه یکی از قریشیان را

۱- الارشاد للمفید ص ۲۲۴.

۲- اعیان الشیعه لمحسن الامین القسم الاول ص ۳۴.

۳- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۳۵.

به حضور خود طلبید و به او گفت: آیا به این مسأله اعتراف داری که تو بنده من هستی و اگر بخواهم می‌توانم تو را بفروشم و یا اینکه تو را همچنان بنده خود نگاه دارم؟ مرد قریشی به او گفت: به خداوند سوگند که اصل و نسبت تو از اصل و نسب من والاتر و ارجمندتر نیست. و پدر تو نیز از پدر من والاتر نبوده و تو نیز از من بهتر و برگزیده‌تر نیستی. پس چگونه خود را بنده تو بدانم؟ یزید به او گفت: به خداوند سوگند اگر دستور مرا نپذیری گردنت را خواهم زد. مرد به او گفت: کشتن من هرگز از کشتن حسین بن علی هولناک‌تر و دردناک‌تر نخواهد بود. یزید با شنیدن این سخن امر کرد سر مرد را از گردنش جدا کنند.

آنگاه یزید دستور داد علی بن حسین (امام زین العابدین) را احضار کردند و از ایشان همان چیزی را خواست که از مرد قریشی خواسته بود. علی بن حسین -علیهما السلام- خطاب به او فرمود: اگر به آنچه می‌گویی گردن نهم مرا نیز مانند آن مرد خواهی کشت؟ یزید گفت: بله، علی بن حسین با شنیدن این سخن خطاب به یزید گفت: به آنچه از من خواستی گردن می‌نهم. من بنده‌ای ناگزیر هستم. تو می‌توانی مرا بنده خود نگاه داری و یا اینکه مرا بفروشی!'

بینید چگونه دلاوری و شجاعت امام زین العابدین -رحمت الله علیه- را از انسان‌های معمولی نیز کمتر می‌دانند و ایشان را متهم می‌کنند که به ذلت و خواری بنده بودن تن در داده‌اند.

علاوه بر این، به مادر امام زین العابدین نیز اهانت کرده‌اند. در یکی از روایات گفته شده: «تمام مردم پس از قتل حسین بن علی مرتد گشتند مگر پنج تن که عبارتند از ابو خالد کابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطیع و جابر بن عبدالله و شبکه همسر

حسین بن علی^۱ نمی‌دانیم چرا نام شبکه را ذکر کرده‌اند، اما نام مادر علی بن حسین یعنی شهربانو از لیست مؤمنین حذف شده است!

۹- اهانت دجالان به امام محمد باقر و فرزند بزرگوارشان

امام محمد باقر و فرزند ایشان افتراءات و بهتان‌های زیادی را از جانب پیروان دروغین خود متحمل شده‌اند. چون دجالان و دروغپردازان تمام کذب‌ها و روایات جعلی خود را به آن‌ها نسبت داده و مذهب خود را جعفری نام نهاده‌اند و تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر آن‌ها شکسته‌اند. علاوه بر این امام محمد باقر را شخص ترسویی می‌دانند که برای حفظ مصلحت خویش فتوای دروغین می‌داده و محرمات را حلال می‌گردانیده است. می‌گویند: ایشان فتوی می‌داده: «گوشت آنچه که باز و چرخ بکشند حلال است. در حالیکه در حقیقت گوشت آنچه که این دو بکشند حرام می‌باشد»^۲.

زراره بن اعین که یکی از بزرگ‌ترین راویان احادیث شیعه می‌باشد به ایشان توهین کرده و در مورد ایشان می‌گوید: «او پیرمردی است که نمی‌داند چگونه باید با خصم خود مجادله کند»^۳.

و در مورد امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- می‌گویند: هفتاد زبان داشته و با هر کس بنا بر مصلحت خویش سخن می‌گفته است. در روایتی دروغین از زبان ایشان می‌گویند: «من به هفتاد زبان سخن می‌گویم، و می‌توانم هر سخن را به گونه‌ای توجیه کنم»^۴.

بینید چگونه این دجالان با این روایت‌های دروغین خود می‌خواهند لقب این امام جلیل را از ایشان بگیرند و بجای صادق، ایشان را بوقلمون صفت لقب دهند.

۱- مجالس المؤمنین للشوشتری، المجلس الخامس ص ۱۴۴ ط طهران.

۲- الفروع من الکافی ج ۶ ص ۲۰۸، باب صید البزاه والصقور و غیر ذلک.

۳- الاصول من الکافی.

۴- بصائر الدرجات للصفا الجزء السادس.

زراره دروغگو که یکی از بزرگ‌ترین راویان مذهب شیعه می‌باشد، ایشان را به گفتن سخنانی متهم می‌کند که هر انسان شریف و محترم از بر زبان آوردن آن شرمسار می‌گردد. کسی از زراره نقل می‌کند که: «به خداوند سوگند اگر تمام سخنانی را که از ابا عبدالله شنیده‌ام بر زبان آورم، آلت‌های تناسلی مردان از شنیدن آن‌ها منتصب خواهند شد»^۱.

۱۰- اهانت دجالان به موسی بن جعفر - رحمت الله علیه -

موسی بن جعفر - رحمت الله علیه - و مادر ایشان نیز مورد اهانت پیروان دروغین خود قرار گرفته‌اند. در روایتی از روایات دجالان چنین گفته شده است:

«روزی این عکاشه به خدمت ابوجعفر و ابوعبدالله رفت. و در اثنای سخن خود از ابوجعفر پرسید: چرا ابا عبدالله تا به امروز ازدواج نکرده است؟ در این هنگام ابو جعفر در حالیکه کیسه ای در دست داشتند گفتند: دیری نخواهد پایید که برده فروشی از اهل بربر به اینجا خواهد آمد و ما با پولی که در این کیسه وجود دارد از آن برده فروش کنیزی برای ابا عبدالله خواهیم خرید.

پس از سپری شدن چند روز بار دیگر این عکاشه نزد ابوجعفر می‌رود. ابوجعفر با دیدن ابن عکاشه به او می‌گویند: برده فروشی که چند روز پیش در مورد او صحبت کردم به این شهر رسیده، شما کیسه پول را بردارید و با آن، کنیزی از آن برده فروش بخرید.

ابن عکاشه کیسه را برداشته و نزد برده فروش می‌رود. اما برده فروش به او می‌گوید که تمام کنیزها را فروخته و بجز دو کنیز بیمار، کنیز دیگری برای او باقی نمانده است. ابن عکاشه آن دو کنیز را می‌بیند و یکی از آن دو را به هفتاد دینار می‌خرد و نزد ابوجعفر می‌برد. ابوجعفر هنگامیکه کنیز را می‌بیند از او نامش را می‌پرسند. کنیز می‌گوید: نام من حمیده است. ابوجعفر به او می‌گویند: حمیده در دنیا و محموده در آخرت. ای کنیز به من بگو آیا بکر هستی؟ کنیز می‌گوید: بله. ابوجعفر به او می‌گویند: چطور چنین چیزی امکان

دارد در حالیکه این برده فروشان به هیچ کنیزی رحم نمی‌کنند؟ کنیز می‌گوید: این برده فروش نیز چندین بار قصد داشت به من دست درازی کند. اما هر بار هنگامیکه میان دو پای من می‌نشست و تا عملی کردن هدف خود فاصله ای نداشت خداوند مردی را با ریش و مویی سفید را در آنجا حاضر می‌کرد و آن مرد چنان برده فروش را کتک زد که راهی جز گریز برای او باقی نمی‌ماند. پس از شنیدن سخنان کنیز ابوجعفر رو به فرزند خود می‌کند و می‌گویند: ای جعفر، این زن را برای خود بگیر. و چیزی نگذشت که این زن بهترین انسان روی زمین یعنی موسی بن جعفر را بدنیا آورد»^۱.

ببینید چگونه در این روایت، مادر موسی بن جعفر را کنیزی قرار می‌دهند که در دست برده فروشان پاس کاری می‌شده و چندین بار نیز چیزی نمانده بوده که برای فروش هوی و هوس خود را با او تا آخرین مرحله پیش ببرد. آیا هیچ انسان عاقل و شرافتمندی پیدا نشده که از این راویان دروغگو بپرسد مگر امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- نتوانستند با زنی آزاده و شریف از بنی هاشم و یا از خاندانی دیگر ازدواج کنند تا مجبور نگردند مادر فرزند خود را کنیزی قرار دهند که برده فروش هر بلایی خواسته بر سر او در آورده است؟

و در روایتی دیگر ابو بصیر (او یکی از بزرگ‌ترین مشایخ شیعه می‌باشد)، در روایتی جعلی می‌گوید: امام جعفر صادق در مورد او گفته‌اند: اگر امثال این‌ها نمی‌بودند آثار نبوت از بین می‌رفت. «رجال الکشی ص ۱۵۲») موسی بن جعفر را متهم به دنیا پرستی و حریص بودن بر اموال دنیوی می‌کند. در این روایت حماد بن عثمان می‌گوید: «روزی من و ابن ابی یعفور و شخص دیگری به حیره رفته بودیم. در آنجا موضوع سخن ما به دنیا و ملذات آن کشیده شد. در این هنگام ناگهان ابوبصیر مرادی گفت: اگر امامتان آن را به چنگ آورد، همه آن را نصیب خود خواهد ساخت»^۲.

۱- الاصول من الکافی کتاب الحججه، باب مولد موسی بن جعفر ج ۱ ص ۴۷۷.

۲- رجال کشی ص ۱۵۴.

۱۱- اهانت دجالان به علی بن موسی رحمت الله علیه

به علی بن موسی -رحمت الله علیه- نیز اهانتی شده همانند اهانتی که به پدر ایشان شده است. چون در مورد علی بن موسی نیز می‌گویند مادر ایشان کنیزی در دست برده فروشان بوده است.^۱

و همچنین می‌گویند: «ایشان فتوا می‌داده‌اند که مرد می‌تواند آلت تناسلی خود را در دبر همسر خویش فرو برد»^۲. در حالیکه این عمل شنیع حتی در روایات کتب شیعه نیز حرام دانسته شده است.^۳

همچنین می‌گویند: علی بن موسی عاشق پروپا قرص دختر عموی مأمون بوده است.^۴ و بدین ترتیب می‌بینیم که هیچیک از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از اهانت‌ها و زخم زبان‌های کسانی که خود را پیرو بر حق آن‌ها می‌دانند، در امان نبوده‌اند.

موضع اهل بیت نسبت به پیروان دروغین خود

اولین کسیکه به این پیروان دروغین مبتلی گردید، امیرالمومنین علی بن ابی طالب چهارمین خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود. ایشان همواره از پیمان شکنی و حيله گریهای آن‌ها دل‌تنگ و افسرده بودند و از آن‌ها گله‌های فراوان داشتند. در خطبه‌ای از نهج البلاغه از زبان ایشان در مورد پیروان دروغین خود اینچنین نقل شده است: «آه از دست شما! که از سرزنتان به ستوه آمدم. آیا به زندگانی این جهان به جای زندگانی جاودان دل خوش کردید و ذلت را به جای عزت پسندیدید؟ هر گاه شما را به جهاد دشمنان می‌خوانم، چشمانتان در کاسه می‌گردد که گویی به گرداب مرگ اندرید. و یا در

۱- عیون اخبار الرضا لابن بابویه ج ۱ ص ۱۷، ۱۸. الاصول من الکافی للکلینی ج ۱ ص ۴۸۶.

۲- الاستبصار للطوسی باب اتیان النساء ما دون الفرج ج ۳ ص ۳۴۳.

۳- به بخش «شیعه و ازدواج موقت» مراجعه شود.

۴- عیون اخبار الرضا لابن بابویه ص ۱۵۳، ۱۵۴.

فراموشی و مستی بسر می‌برید. در پاسخ سخنانم در می‌مانید، حیران و سرگردانید. گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه‌اید. نمی‌دانید و از خرد بیگانه‌اید. من دیگر هیچگاه به شما اطمینان نکرده و شما را پشتوانه خود نینگارم و در شمار یار و مددکار نپندارم. شترانی را مانند مهار گشاده. چراننده خود را از دست داده، که چون از سویی شان فراهم کنند، از دیگر سو پیرا کنند»^۱.

و در سخنی دیگر در ماندگی و خذلان پیروان خود را چنین بیان می‌سازند:

«تا چند با شما راه مدارا بسپارم! آنسان که با شتر بچه مدارا کنند. یا جامه فرسوده‌ای که چون شکاف آن را از سویی به هم آرند از سوی دیگر گشاید. هر گاه دسته‌ای از سپاهیان شام بر سرتان آید به خانه می‌روید و در به روی خود می‌بندید و چون سوسمار در سوراخ می‌خزید و یا چون کفتار در لانه می‌آرمید. به خداوند سوگند آنکس را که شما یاری دهید خوار است و آن را که شما بر او حمله آرید نشانه تیر شکسته سوفار. به خداوند سوگند که در مجلس بزم بسپارید و فراهم، و زیر پرچم رزم نا چیز و کم»^۲.

و در خطبه‌ای دیگر، افسردگی و دل شکستگی خود را چنین بیان می‌سازند:

«جز کوفه که کار بست و گشاد (فرمانروایی) آن با من است برای من نمانده. ای کوفه، اگر جز تو که گرد بادهای آشوبت بر خاسته است در فرمان من نباشد، پس خداوند تو را زشت کند... شنیده‌ام بسر به یمن در آمده است. به خداوند سوگند، می‌بینم که این مردم به زودی بر شما چیره می‌شوند، که آنان بر باطل خود فراهمند و شما در حق خود پراکنده. شما امام خود را در حق نافرمانی می‌کنید و آنان در باطل پیرو امام خویش‌اند. آنان با حاکم خود کار به امانت می‌کنند، و شما کار به خیانت. آنان در شهرهای خود درستکارند و شما فاسد و بدکار. اگر کاسه چوبینی را به شما بسپارم می‌ترسم آویزه آن را ببرید. الهی! اینان از من خسته‌اند و من از آنان خسته. آنان از من به ستوه‌اند و من از آنان

۱- نهج البلاغه خطبه ۳۴ (فی استنفار الناس الی اهل شام).

۲- نهج البلاغه خطبه ۶۹.

دل شکسته. پس بهتر از آنان را مونس من دار، و بدتر از من را بر آنان بگمار. الهی! دل‌های آنان را بگذار، چنانکه نمک در آب گدازد»^۱.

و در خطبه‌ای دیگر اینچنین از مدعیان محبت خود گله کرده و خشم خویش را بر آنان آشکار می‌سازند:

«ای کسانی‌که به مردان شباهت دارید ولی مرد نیستید. ای کم خردان ناز پرورده، کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم که به خداوند سوگند پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خداوند مرگتان دهد! که دلم از دست شما پر خون است و سینه ام مالا مال خشم شما مردم دون، که پیایی جرعه اندوه به کامم می‌ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری، کار را بهم در می‌آمیزید، تا آنجا که قریش می‌گوید: پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی‌داند. خداوند پدران‌شان را مزد دهد. کدامیک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم، و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است. اما، آن را که فرمان نبرند سر رشته کار از دستش برون است»^۲.

پس از این بیابید ببینیم، حسن بن علی -رضی الله عنهما- در مورد پیروان خود چه گفته‌اند. ایشان نیز از آنانی‌که خود را شیعه اهل بیت دانسته و ادعای محبت آن‌ها را سرپوشی برای اعمال باطل خود قرار داده‌اند، بسیار گله کرده و از آن‌ها برائت جسته‌اند. در یکی از معتبرترین کتاب‌های شیعه نقل شده که ایشان گفته‌اند: «به خداوند سوگند من معاویه را بر این‌هایی که می‌پندارند شیعه من هستند ترجیح می‌دهم. این‌ها قصد به قتل رساندن مرا داشتند و اموال را به تاراج بردند»^۳.

۱- نهج البلاغه خطبه ۲۵.

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۷.

۳- الاحتجاج للطبرسی ص ۱۴۸.

و در روایتی دیگر شیعیان خود را اینچنین توصیف می‌کنند: «این‌ها با وجود اینکه می‌گویند قلبهای ما با شماست، شمشیرهایشان را بر علیه ما کشیده‌اند»^۱.

حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز از دغل‌کاری‌های شیعیان خود بی‌بهره نبوده‌اند. ایشان به وعده‌های آن‌ها دلخوش کرده و گمان بردند باطن آن‌ها نیز مانند گفته‌هایشان می‌باشد. اما دیری نپایید که آن‌ها حقیقت خود را اظهار کرده و ایشان را تنها و بی‌یار و یاور رها ساختند. ایشان در یکی از روایات اینچنین از آن‌ها گله می‌کنند:

«ای شیت بن ربعی و ای حجار بن ابحر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث (اینها گروهی از شیعیان حسین بن علی بوده‌اند)! مگر برایم نامه نفرستادید که میوه‌ها رسیده و باغ‌ها سرسبز گشته‌اند و خود را سربازانی دلاور و متحد معرفی کردید؟»^۲.

و در سخنی دیگر ایشان از شدت دغل‌کاری‌های شیعیان خود به اظهار گله اکتفا نکرده، بلکه دست خود را بسوی آسمان بلند کرده و بر علیه آن‌ها ادعا می‌کنند و می‌گویند: «الهی آن‌ها را فرقه فرقه گردان و در بینشان اختلاف بیافکن و ولات امور را از آن‌ها خشنود مساز. ما را فرا خواندند تا یاریمان دهند اما هنگامیکه نزدشان آمدیم به ما حمله کردند و به قتلمان رساندند»^۳.

و فرزند بزرگوار حسین بن علی، یعنی امام زین العابدین شیعیان خود را به یهود و نصاری تشبیه می‌کنند و از آن‌ها و اعمال ناپسندشان براءت می‌جویند. در کتاب رجال الکشی از زبان ایشان چنین نقل شده است: «یهودیان چنان در محبت به عزیر افراط ورزیدند که در نهایت آن گفته و اعتقاد باطل را نسبت به او پیدا کردند. پس نه آن‌ها از عزیر هستند و نه عزیر از آن‌ها. و نصاری چنان در محبت به عیسی افراط ورزیدند که در نهایت آن گفته و اعتقاد باطل را نسبت به او پیدا کردند. پس نه آن‌ها از عیسی هستند و

۱- الاحتیاج للطبرسی ص ۱۴۹.

۲- الارشاد للمفید ص ۲۳۴.

۳- الارشاد للمفید ص ۲۴۱.

نه عیسی از آن‌ها. و ما نیز به همین مسئله مبتلی گشته‌ایم. گروهی از شیعیان ما چنان در محبت به ما افراط خواهند کرد که در نهایت آن اعتقادی را که یهودیان در مورد عزیر و نصاری در مورد عیسی پیدا کردند، آن‌ها در مورد ما پیدا خواهند کرد. پس نه آن‌ها از ما هستند و نه ما از آن‌ها»^۱.

و امام محمد باقر -رحمت الله علیه- چنان از شیعیان خود دلتنگ و مأیوس بوده‌اند که در مورد آن‌ها گفته‌اند: «اگر تمام مردم شیعه ما می‌بودند، سه چهارم آن‌ها در مورد ما شک داشتند و یک چهارم دیگر را انسان‌هایی احمق تشکیل می‌دادند»^۲.

و موسی بن جعفر -رحمت الله علیه- در مورد شیعیان خود می‌گویند: «اگر شیعیان خود را تحت آزمایش و امتحان قرار دهم در بین آن‌ها بجز انسان‌های مرتد چیز دیگری نخواهم یافت. و اگر بخواهم آن‌ها را برای خود پاک و خالص بگردانم از هزار نفر یکی نیز باقی نخواهد ماند. آن‌ها فقط بلد هستند بر کرسی خود تکیه زنند و بگویند ما شیعه علی هستیم»^۳.

این بود سخنان و گفته‌های اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد آنانیکه حب اهل بیت را دستاویزی برای خود قرار داده‌اند تا تحت این سرپوش هر بلایی که بخواهند بر سر دین بیاورند.

۱- رجال کشی ص ۱۱۱.

۲- رجال کشی ص ۱۷۹.

۳- الروضه من الکافی ج ۸ ص ۲۲۸.

شیعه و امامت، اهل سنت و امامت

آنچه بطور خلاصه می‌توان در رابطه با اعتقاد اهل سنت و جماعت در مورد مسأله امامت و خلافت گفت این است که اهل سنت و جماعت تعیین خلیفه و امام و اطاعت از او را واجب توسط آیات و یا احادیث از قبل مشخص و معین شده‌اند را باطل و مردود می‌دانند.^۱

شیعه و امامت

امامت و خلافت در مذهب تشیع رکنی از ارکان اسلام بشمار می‌رود. در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» در اینمورد اینگونه گفته شده: «ابوجعفر (ع) فرمودند: اسلام بر پنج رکن استوار گشته است: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و بر هیچ رکنی مانند رکن ولایت تأکید نشده است. اما مردم چهار رکن را پذیرفته‌اند و از قبول رکن ولایت سرباز زده‌اند»^۲. می‌بینیم در این روایت چگونه دجالان مهم‌ترین رکن اسلام یعنی شهادتین را حذف کرده و بجای آن مسأله امامت و ولایت را قرار داده‌اند.

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در رابطه با موضع اهل سنت و جماعت نسبت به مسأله خلافت و امامت می‌توان به این کتابها مراجعه کرد:

(۱) الأحكام السلطانية لابی یعلی محمد بن الحسین الفراء الحنبلی.

(۲) الاحكام السلطانية للماوردی.

(۳) الموسوعة الفقهية، وزارة الاوقاف والشئون الاسلامية بدولة الكويت ۲۱۵/۶.

۲- اصول الكافي كتاب الايمان و الكفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲ رقم ۳

و در روایت دروغین دیگری گفته شده: «مهمترین اصل از اصول دین که خداوند پیامبر خود را برای تبلیغ آن مبعوث داشته، اصل امامت می‌باشد»^۱.

محمد حسین آل کاشف الغطا یکی از بزرگ‌ترین مراجع معاصر شیعه در مورد مفهوم امامت می‌گوید: «امامت مانند نبوت منصبی است الهی. یعنی همانگونه که خداوند از میان بندگان خود کسانی را به نبوت بر می‌گزیند و معجزاتی را به آن‌ها عطا می‌فرماید. به همین صورت کسانی را برای منصب امامت انتخاب کرده و پیامبر خود را امر می‌کند که او را پس از خود به امامت مردم منصوب دارد»^۲.

کلینی در همین رابطه در کتاب خود می‌گوید: «امامت عهد و پیمانی است الهی»^۳. این سخنان بیانگر این مطلب هستند که در مذهب تشیع امامت و نبوت هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. و امام همان ویژگی‌ها و خصوصیات را دارا است که پیامبر از آن برخوردار است.

موجوده نتیجه گرفته می‌شود یافتن تفاوت بین نبوت و امامت عمل بسیار دشواری است که در هر صورت خالی از اشکال و نقد نخواهد بود»^۴. مجلسی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «ما هیچ مانعی در توصیف آن‌ها (ائمه) به مقام نبوت نمی‌یابیم مگر مراعات مسأله خاتمه یافتن نبوت. در حالیکه عقل ما هیچ تفاوتی بین نبوت و امامت و امامت نمی‌یابد»^۵.

بررسی بیشتر در مورد این موضوع ما را به این نتیجه می‌رساند که دجالان پس از همانند و مساوی دانستن نبوت و امامت، پا را از این نیز فراتر نهاده و مقام و منزلت

۱- ودائع النبوه لهادی الطهرانی ص ۱۱۵ مکتبه دار العلم ۱۳۹۱ هـ

۲- اصل الشیعه و اصولها ص ۵۸.

۳- اصول الکافی للکلینی ۲۲۷/۱ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه: ۱۳۸۸ هـ

۴- بحار الانوار للمجلسی ۸۲/۲۶ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثه، ۱۴۰۳ هـ

۵- بحار الانوار ۸۲/۲۶ (چاپ سابق الذکر).

امامت را از نبوت عظیم‌تر و بزرگ‌تر دانسته‌اند. روایات بسیاری در کتاب اصول کافی بر این اعتقاد صحه گذاشته‌اند.^۱ نعمت الله جزائری در این رابطه می‌گوید:

«مقام و منزلت امامت عامه عظیم‌تر و بزرگ‌تر از منزلت نبوت و رسالت می‌باشد»^۲.

پس از این جا دارد به برخی از روایات که دجالان در مورد جایگاه و منزلت امامت و ولایت از خود تراشیده و در کتاب‌های خویش نگاشته‌اند، اشاره داشته باشیم. در یکی از این روایات گفته شده است: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) صد و بیست بار به معراج رفته‌اند، و در هر بار خداوند متعال ولایت امام علی (ع) و سایر ائمه را بیش از دیگر فرائض و واجبات دین بر ایشان تأکید کرده‌اند»^۳.

و در روایت دروغین دیگری گفته شده است: «روزی جبرئیل نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمده و به ایشان گفت: ای محمد! خداوند بر شما درود می‌فرستد و می‌فرماید: من هفت آسمان و موجودات آن را خلق کرده‌ام و هفت زمین و مخلوقات آن را آفریده‌ام. در میان تمام هستی هیچ جایی با شکوه‌تر و مقدس‌تر از ما بین رکن و مقام وجود ندارد. اما بدانکه اگر بنده‌ای از بندگان من از آغاز آفرینش در این مکان به عبادت و پرستش من مشغول بوده باشد ولی ولایت و امامت علی را نپذیرد، من او را در آتش جهنم خواهم افکنم»^۴.

۱- اصول کافی للکلینی ۱/۱۷۵ (چاپ سابق الذکر).

۲- زهر الفریع ص ۱۲.

۳- الخصال لابن بابویه ص ۶۰۰-۶۰۱ تصحیح: علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، طهران ۱۳۸۹ هـ. بحارلأنوار للمجلسی ۶۹/۲۳ (چاپ سابق الذکر).

۴- امالی الصدوق لابن بابویه القمی ص ۲۹۰ ط: ایران ۱۳۰۰ هـ بحار الأنوار للمجلسی ۶۹/۲۳ (چاپ سابق الذکر)

و در روایت دیگری گفته شده: «هر کس به ولایت ما ایمان داشته باشد، نماز و روزه و زکات و حج او مقبول خواهند بود. و هر کس ولایت ما را نپذیرد، خداوند متعال هیچیک از اعمال او را قبول نخواهد کرد»^۱.

و در روایت دیگری که دجالان آن را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند گفته شده: «اگر احدی از شما در روز قیامت با حسناتی به اندازه کوه‌های عظیم در بارگاه الهی حاضر گردد، اما ولایت علی بن ابی طالب را قبول نکرده باشد خداوند او را درون آتش جهنم خواهد افکند»^۲.

و در روایت دیگری که باز دجالان آن را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند ادعا شده که حتی توحید و یکتا پرستی نیز بدون ایمان به ولایت ائمه اثنی عشر مقبول واقع نخواهد شد. در این روایت گفته شده: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: هر کس لا اله الا الله بگوید از اهل بهشت خواهد بود. در این هنگام دو تن از یاران ایشان گفتند: ای رسول الله، همه ما همواره قول لا اله الا الله بر زبان داریم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در جواب فرمودند: اما شهادت لا اله الا الله فقط از این شخص و پیروانش پذیرفته خواهد شد. آنگاه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دستشان را بر سر علی بن ابی طالب گذاشتند»^۳.

بنا بر آنچه از اینگونه روایات نتیجه گرفته می‌شود، می‌توانیم پی ببریم که در مذهب تشیع شهادت لا اله الا الله بدون ایمان به ولایت ائمه، بیهوده و بدون فائده خواهد بود. حویزی در تفسیر خود روایت مضحکی را ذکر کرده که شنیدن آن ما را به این نتیجه خواهد رساند که دجالان برای رسیدن به اهداف خود به هر نیرنگ و دجلی متوسل می‌شوند. حتی اگر این دجل و دروغ متضمن توهین به پیامبران خدا باشد.

۱- اصول الکافی ۴۳۷/۱ (چاپ سابق الذکر).

۲- امالی الشیخ الطوسی ۳۱۴/۱.

۳- بحار الانوار ۲۰۱/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

اکنون این روایت مضحک را با یکدیگر می‌خوانیم: «روزی عبدالله بن عمر نزد امام زین العابدین (ع) رفته و خطاب به ایشان گفت: ای فرزند حسین. آیا تو هستی که می‌گویی یونس بن متی بسبب قبول نکردن ولایت جدت دچار آن بلا گشت و نهنگ او را بلعید؟ امام (ع) فرمودند: بله. امیدوارم مادرت به داغتش بنشیند.

ابن عمر به ایشان گفت: اگر راست می‌گویی این مسأله را به من ثابت کن.

در این هنگام امام زین العابدین (ع) دستور دادند چشمان من (راوی قصه) و ابن عمر را با پارچه‌ای بستند. پس از مدتی پارچه را باز کردند. ما ناگهان خود را در کنار ساحل عظیمی یافتیم. ابن عمر با ترس و لرز خطاب به امام گفت: ای آقای من. خون من در گردن شما خواهد بود. شما را سوگند می‌دهم به من آسیبی نرسانید.

در این هنگام امام زین العابدین (ع) با صدایی بلند نهنگی را نزد خود فرا خواندند پس از چند لحظه ناگهان نهنگی همانند کوهی بزرگ سر از آب بدر آورده و گفت: لبیک، لبیک، ای ولی خدا. امام زین العابدین (ع) خطاب به نهنگ فرمودند: تو کیستی؟ نهنگ پاسخ داد: من همان نهنگی هستم که یونس بن متی را بلعید. امام (ع) خطاب به او فرمودند: ما را از قصه او آگاه ساز. نهنگ در مورد قصه یونس بن متی چنین گفت: ای آقای من. هرگز خداوند پیامبری را به نبوت مبعوث نداشته مگر اینکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرضه کرده است. هر کدام از آن‌ها که ولایت شما را پذیرفته، نجات یافته است و هر کدام از قبول آن سرباز زده و یا در آن درنگ کرده است به بلاهایی همچون اشتباه آدم، و در شرف غرق قرار گرفتن نوح و آتش گرفتن ابراهیم، و در چاه افکنده شدن یوسف و بیماری ایوب و خطای داود دچار شده است. یونس نیز هنگامیکه به پیامبری مبعوث گشت خداوند به او وحی کرد که: ای یونس! امیرالمومنین را ولی و امام خود قرار ده!'.^۱

۱- تفسیر نور الثقلین لعبد الله بن جمعه الحویزی ۴۳۵/۳ تصحیح و تعلیق: هاشم المحلاتی، المطبعة

پس از آشنایی با مقام و منزلت و ولایت ائمه اثنی عشر در مذهب تشیع، جا دارد از کسانی که این اعتقاد را به خورد این مذهب داده‌اند بپرسیم: اگر اعتقاد شما در مورد ولایت و امامت صحیح می‌بود و ایمان به امامت ائمه اثنی عشر از نماز و روزه و سایر ارکان دین مهم‌تر بوده و حتی توحید و یکتاپرستی نیز بدون ایمان به ولایت بی‌ارزش می‌بود، پس چرا در قرآن مجید سخنی از آن به میان نیامده است؟ در حالیکه آیات بسیاری از قرآن مجید در مورد نماز و روزه و حج و... سخن گفته‌اند. اما امامت ائمه اثنی عشر حتی در یک آیه نیز ذکر نشده است. آیا این خود دلیلی بر بطلان این اعتقاد دروغین نیست؟

کسانی که بطلان این اعتقاد را نمی‌پذیرند گویا به صورت غیر مستقیم می‌گویند خداوند این مسأله را از اکثریت مسلمانان پوشیده نگاه داشته تا در فردای قیامت آن‌ها را به درون آتش جهنم بیافکند.

ممکن است کسی ادعا کند ایمان به امامت ائمه اثنی عشر در قرآن مجید ذکر شده است اما سنی‌ها آیات مربوط به آن را از قرآن پاک کرده‌اند. این ادعا علاوه بر اینکه مخالفی صریح با آیه شماره ۹ سوره الحجر دارد که در آن خداوند متعال محفوظ ماندن قرآن کریم را از هر گونه تحریف و دستخوردگی بعهده گرفته‌اند، همچنین این سؤال را به دنبال خواهد داشت که چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان خلافت خویش این آیات را بار دیگر در قرآن مجید به ثبت نرساندند؟ و یا اینکه چرا سایر ائمه من جمله مهدی موهوم یک نسخه از این قرآن کامل را به شیعیان ندادند تا حجتی دال بر حقانیت آن‌ها باشد و سبب گردد سنی‌ها نیز اعتقاد را بپذیرند و تمام مسلمانان در یک صف بر علیه دشمنان خود قرار گیرند؟

درماندگی دجالان در پاسخ دادن به اینگونه سؤال‌ها آن‌ها را بر آن داشت که پیروان فریب خورده خویش را از بحث و مناقشه کردن با مخالفان بر حذر دارند و آن‌ها را امر کنند ایمان به امامت ائمه اثنی عشر را بین خود مخفی نگاه دارند و در مورد آن با کسی سخن نگویند. و همچنین مانند عادت همیشگی خود برای مقدس جلوه دادن این مسأله،

دست به جعل چندین روایت زده و آن‌ها را به ائمه نسبت دادند. در یکی از این روایات گفته می‌شود: «ایمان به ولایت را خداوند مخفیانه با جبریل در میان گذاشتند. و جبریل مخفیانه با محمد و محمد با علی و علی نیز مخفیانه این مسأله را با آنانیکه خداوند مقدر کرده بود، در میان گذاشتند. اما شماها امروز می‌خواهید آن را بین مردم افشاء کنید»^۱. و در روایتی دیگر گفته شده: «... راز ما را افشاء نسازید»^۲. شارح کافی در شرح این روایت می‌گوید: «مراد از راز، مسأله امامت و ولایت می‌باشد»^۳.

آیا بیم و هراس دجالان از رو شدن دستشان دلیلی بر دروغین و بی‌پایه و اساس بودن سخنان آن‌ها نیست؟ اگر ایمان به ولایت و امامت چنین جایگاه عظیمی در دین می‌داشت چرا می‌بایست سعی شود در جوی تاریک و سیاه و بطور مخفیانه بین مردم تبلیغ شود؟ و چرا خداوند آن را مخفیانه با جبریل -علیه السلام- در میان گذاشته است؟ مگر والعیاذ بالله خداوند نیز از ابوبکر و عمر می‌ترسیده است؟

براستی که اینگونه اعتقادات چنان بی‌پایه و اساس و واهی هستند که هر انسان عاقل غیر متعصب می‌تواند به دروغین بودن آن‌ها پی ببرد.

نکته بسیار مهمی که در رابطه با این مسأله بایستی به آن اشاره کرد این است که بنابر اعترافات مراجع و مصادر مذهب تشیع اولین کسی که پرچمدار چنین مفهومی از امامت بوده است، عبدالله بن سبأ یهودی الأصل می‌باشد. در بسیاری از مراجع شیعه گفته شده: «ابن سبأ اولین کسی بود که فرضیت امامت علی بن ابی طالب (ع) را بین مردم تبلیغ می‌کرد و از دشمنان ایشان براءت می‌جست و آن‌ها را کافر می‌دانست. این بدان سبب بود که ابن سبأ، یهودی الأصل بوده و در زمان یهودیت خویش یوشع بن نون را وصی موسی

۱- شرح جامع للمازندارانی ۱۲۳/۹ المکتبه الاسلامیه ، طهران ۱۳۸۴ هـ

۲- اصول الکافی ۲۲۲/۲ (چاپ سابق الذکر).

۳- شرح جامع للمازندارانی ۱۱۹/۹ (چاپ سابق الذکر).

می‌دانست و پس از اسلام همین اعتقاد را در مورد علی بن ابی طالب (ع) پیدا کرد»^۱. بزرگان مذهب تشیع این اعتقاد ابن سبأ یهودی الأصل را پسندیده و آن را اصلی عظیم از اصول مذهب خود قرار دادند. ابن بابویه قمی می‌گوید: «شیعه امامیه معتقد است هر پیامبری، وصی ای دارد که او را به امر خداوند پس از خود جانشین خویش می‌سازد»^۲. جا دارد به این نکته نیز اشاره کنیم که سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- هنگامیکه از توطئه و دسیسه‌های ابن سبأ آگاه گشتند نخست تصمیم گرفتند فرمان قتل او را صادر کنند، اما ترس از بوجود آمدن فتنه و آشوب سبب شد تنها به تبعید ابن سبأ به مدائن اکتفا کنند. البته در برخی از مراجع شیعه گفته شده علی بن ابی طالب -رضی الله عنه-، ابن سبأ را به قتل رساندند^۳.

رد بر تشیع در مورد منصوص دانستن امامت ائمه اثنی عشر

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم شیعه معتقد است منصب امامت و خلافت منصبی است الهی. یعنی اینکه امامان نیز مانند پیامبران از جانب خداوند انتخاب شده و به این منصب گماشته می‌شوند. در این رابطه علاوه بر سخنان پیشین گفته شده: «امت اسلامی به هیچ وجه حق ندارد کسی را برای امامت انتخاب کند. بلکه بایستی برای تعیین امام نص شرعی وجود داشته باشد»^۴.

۱- رجال کشی ص ۱۰۸ × ۱۰۹ تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، ط: طهران. المقالات و الفراق للقمی ص ۲۰ تصحیح و تعلیق: محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری، طهران ۱۹۶۳ م. فرق الشیعه للنوبختی ص ۲۲ دار الاضواء، بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۴ هـ. الزینه للزاری ص ۳۰۵ تحقیق: عبدالله السامرائی، ضمن کتاب الغلو الفرق الغالیه، مطبعه الحکومه، بغداد ۱۳۹۲ هـ.

۲- عقائد الصدوق لابن بابویه القمی ص ۱۰۶.

۳- رجال کشی ص ۱۰۷ (چاپ سابق الذکر).

۴- الفصول المهمه فی اصول الائمه للحر العاملی ص ۱۴۲ مکتبه بصیرتی، قم، ط: الثالثه. نهج المسترشدین ص ۶۳.

و در مورد اینکه چه کسانی پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به امامت برگزیده شدند شیعه معتقد است «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) علی و فرزندان ایشانرا برای امامت تعیین کرده‌اند»^۱.

از آنجائیکه این اعتقاد باطل مانند اکثر دروغپردازی‌های دجالان، اهل بیت خود دانستند در برابر کسانی که سعی داشتند از آن‌ها سوء استفاده کنند، قد علم کرده و آن‌ها را در برابر مسلمانان افشاء سازند. **بعنوان مثال** اینگونه که مصادر و مراجع شیعه به این مسأله اعتراف کرده‌اند، هنگامیکه خبر دروغپردازی‌ها و گزافه‌گویی‌ها **شیطان طاق**^۲ در مورد الهی دانستن منصب امامت علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان، به گوش زید بن علی فرزند امام زین العابدین -رحمت الله علیهم اجمعین- رسید، ایشان شیطان طاق را نزد خود فراخوانده و خطاب به او گفتند: «به من خبر رسیده که تو به مردم می‌گویی در آل محمد، امامانی واجب الطاعه وجود دارند.

مؤمن طاق گفت: بله. و پدر شما نیز یکی از این امامان بوده است.

زید بن علی به مؤمن طاق گفتند: پدرم هر گاه می‌خواستند لقمه ای به دهانم گذارند نخست آن را سرد می‌کردند تا مبدا لقمه دهانم را بسوزاند. آیا امکان دارد ایشان از گرمی لقمه بر من اشفاق کنند اما از افکنده شدن من در آتش جهنم نهراسند و این مسأله اعتقادی را با من در میان نگذارند؟ مؤمن طاق در جواب گفت: ایشان نمی‌خواستند شما

۱- اصول الکافی للکلینی باب «ما نص الله و رسوله علی الائمه» ۲۸۶/۱ و ما بعدها.

۲- نام او محمد بن علی بن النعمان ابو جعفر الاحول می‌باشد که تقریباً در سال ۱۶۰ هـ هلاک گردید. دجالان او را مؤمن الطاق می‌نامند. گفته شده از جمله ضلالت و گمراهی‌های او اعتقاد به این بوده که خداوند متعال قبل از رخ دادن هر حادثه و رویدادی هیچ اطلاعی از آن ندارد. رجال کشی ص ۱۸۵، رجال النجاشی ص ۲۴۹، لسان المیزان ۳۰۰/۵-۳۰۱، فرق الشیعه للنوبختی ص ۷۸، سفینه البحار ۳۳۳/۱.

را از این مسأله آگاه سازند چون می‌ترسیدند شما آن را نپذیرید و در نتیجه ایشان نتوانند در روز قیامت شفیع شما گردند»^۱.

در این روایت دیدیم چگونه یکی از بزرگان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی زید بن علی بن حسین -رحمت الله علیهم اجمعین-، الهی دانستن منصب امامت علی بن ابی طالب و فرزندان و نوادگان ایشان را، سر چشمه گرفته از دروغپردازی‌ها و اکاذیب شیطان طاق دانسته‌اند. مسأله دیگری که در این روایت بایستی به آن توجه شود اهانت‌هایی است که به صورت غیر مستقیم به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روا شده است. در این روایت نخست امام زین العابدین -رحمت الله علیه- متهم به کتمان آنچه که شیعه آن را یکی از بزرگ‌ترین اصول دین می‌داند شده‌اند.

و همچنین در این روایت ایمان فرزند ایشان ضعیف تر از ایمان انسان‌های معمولی دانسته شده است. معلوم نیست اگر این اعتقاد، صحیح و بر حق می‌بود چه چیز می‌توانست زید بن علی را از ایمان آوردن به امامت پدر بزرگوارشان باز دارد؟

امام جعفر الصادق -رحمت الله علیه- نیز در مقابل گزافه‌گویی‌های شیطان طاق و سایر حيله گران ساکت ننشسته و مردم را از آن‌ها و افکار گمراه کننده شان بر حذر داشته‌اند. در کتاب «رجال الکشی» گفته شده: «هنگامیکه خبر دروغپردازی‌ها و گزافه‌گویی‌های مؤمن الطاق در مورد مسأله امامت به امام جعفر الصادق (ع) رسید، ایشان فرمودند: اگر کسی بخواهد با او بحث و مناقشه کند براحتی از پس او بر می‌آید. [راوی حدیث می‌گوید:] از امام (ع) پرسیدم: چگونه؟ ایشان فرمودند: از او می‌پرسد آیا این مسأله (یعنی اعتقاد به الهی بودن منصب ائمه) را از احدی از امامان خود شنیده‌ای؟ اگر او پاسخ مثبت دهد مرتکب بهتان و افتراء شده است. و اگر پاسخ منفی دهد بایستی به او گفته شود: چگونه مردم را به ایمان آوردن به مسأله‌ای فرا می‌خوانی که آن را از هیچیک

۱- رجال کشی ص ۱۸۷ (چاپ سابق الذکر).

از امامان نشنیده‌ای؟^۱». در ادامه این روایت گفته شده راوی از امام اجازه می‌خواهد این سخن را به گوش شیطان الطاق برساند. امام در جواب او می‌گویند: آن‌ها چنان خود را به این مسأله آلوده ساخته‌اند که توانایی پذیرفتن حق را ندارند. (راوی حدیث می‌گوید): سخن امام را به ابو جعفر أحول (مؤمن الطاق) رساندم. او پس از شنیدن سخنان امام گفت: به خداوند سوگند ایشان راست فرموده‌اند. هیچ چیز جز تعصب مانع از بازگشت من به حق نگشته است.^۲

لازم به تذکر است در این دجل و فریبکاری هشام بن حکم نیز همکار و هم پیمان شیطان طاق بوده است.

اگر چه حجت و پاسخ اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی کسانی که دجالان سنگ آن‌ها را به سینه می‌زنند، آنهم در روایاتی که خود مصادر و مراجع مذهب تشیع آن‌ها را روایت کرده‌اند، ما را از اثبات بطلان این اعتقاد بی‌نیاز می‌سازد اما تفصیل و توضیح بیشتر در اینمورد می‌تواند حقیقت را بیشتر و بهتر روشن سازد. بنابر این ما اکنون با استدلال به قرآن مجید و برخی از روایات موجود در مراجع شیعه، بی‌پایه و اساس بودن این مسأله را بیشتر روشن می‌سازیم. خداوند متعال در سوره النساء آیه ۵۹ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: 59].

«ای مؤمنین، خدا و پیامبر را اطاعت کرده و از اولیاء امور خود فرمانبرداری کنید.»
می‌بینیم در این آیه خداوند متعال هیچ اشاره‌ای به تعداد و اسامی اولیاء امور مسلمانان یعنی همان ائمه و خلفا نکرده‌اند. این مسأله این سؤال را مطرح میکند که چگونه امکان دارد مسأله‌ای که شیعه آن را از نبوت نیز مهم‌تر می‌داند، اینگونه در قرآن مجید که هدایتگر مسلمانان می‌باشد، مورد اهمال قرار گیرد و کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن

۱- رجال کشی ص ۱۹۰-۱۹۱ (چاپ سابق الذکر).

۲- رجال کشی ص ۱۹۰-۱۹۱ (چاپ سابق الذکر).

نشود؟ این خود دلیلی است بر اینکه اعتقاد به وجود نص و فرمایشی از جانب خداوند که دال بر تعداد و اسامی ائمه مسلمین باشد، اعتقادی است که دجالان از خود تراشیده و آن را به خورد مذهب تشیع داده‌اند.

خداوند متعال همچنین در سوره النساء آیه ۱۶۵ می‌فرماید:

﴿لَئِنَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: 165].

«تا مردم پس از ارسال پیامبران هیچ حجت و بهانه‌ای نداشته باشند».

از این فرمایش الهی نتیجه گرفته می‌شود که با مبعوث گشتن پیامبران و خاتمه یافتن نبوت، هیچ حجت دیگری بر مردم باقی نمانده است. و همانگونه که می‌بینیم در این آیه هیچ نامی از ائمه به میان نیامده است. پس این ادعا که ائمه اثنی عشر حجتی الهی هستند، ادعایی پوچ و بی‌پایه و بی‌اساس می‌باشد.

در کتاب نهج البلاغه نیز که یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین کتاب‌های مذهب تشیع می‌باشد، هیچ اشاره‌ای به عدد و اسامی ائمه نشده است. نباید این مسأله را نادیده گرفت که اعتقاد داشتن به وجود نص در مورد امامت ائمه اثنی عشر و معین دانستن تعداد و اسامی آن‌ها یکی از علت‌های اساسی از خود تراشیدن اعتقاد به مهدی افسانه‌ای می‌باشد. چون از آنجائیکه عمر این عده از ائمه در شرف انتها بود، شیعه ناچار گشت آخرین امام خود را شخصیتی افسانه‌ای با عمری خیالی قرار دهد تا مذهب تشیع هرگز فاقد امام معصوم (!) نگردد.

از دیگر براهینی که دلالت بر عدم وجود نص در مورد تعداد و اسامی ائمه دارند، اختلاف شدید موجود در بین مذاهب مختلف شیعه در رابطه با تعداد ائمه می‌باشد. اگر واقعا فرمایشی الهی و یا حدیثی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وجود داشت که امامت مسلمانان را پس از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به دوازده امام مذهب تشیع واگذار می‌گردد، پس چرا خود شیعیان در این مورد یعنی در مورد مسأله‌ای که آن را یکی از بزرگ‌ترین اصول دین اسلام می‌دانند به چندین فرقه تقسیم شده‌اند؟ فرقه اسماعیلیه

فقط هفت امام دارند. آن‌ها برای اثبات بر حق بودن خود به روایتی که در برخی از مراجع شیعه ذکر گردیده است استدلال می‌کنند. در این روایت گفته شده: «هفتمین ما، قائم ما است»^۱.

روایات دیگری در مراجع و مصادر شیعه وجود دارند که بر اساس آن‌ها تعداد ائمه شیعه سیزده تن می‌باشد. در یکی از این روایات ابو جعفر از جابر روایت می‌کند که: «روزی هنگامیکه نزد فاطمه -علیها السلام- رفته بودم لوحی را نزد ایشان مشاهده کردم که اسامی اوصیاء از نوادگان ایشان در آن نگاشته شده بود. من تعداد آن‌ها را دوازده تن یافتم که آخرین آن‌ها قائم و سه تن از آن‌ها نامشان محمد و سه تن دیگر نامشان علی بود»^۲.

آشکار است دجالانی که این روایت را از خود ساخته‌اند بیشتر از عدد ده یعنی تعداد انگشتان دستشان شمردن بلد نبوده‌اند. و چون عددی که در این روایت ذکر شده از ده بیشتر است آن‌ها اینگونه گیج شده و در حل مسأله اشتباه کرده‌اند. اگر امامانی که از فرزندان فاطمه هستند، دوازده تن باشند پس با علی بن ابی طالب که همسر فاطمه -رضی الله عنها- می‌باشد چه خواهند کرد؟ آیا این دجالان نمی‌دانند دوازده به اضافه یک می‌شود سیزده؟ پس آن‌ها یا سیزده امامی هستند و یا اینکه علی ابن ابی طالب سردار رشید اسلام را بعنوان امام خود قبول ندارند.

اما ابن بابویه که گویا کمی بهتر از دیگر همکارانش شمردن بلد بوده است، متوجه این روسیاهی شده و برای فرار از آن در تاریکی‌های شب و در پس پرده عبارت «نوادگان

۱- رجال کشی ص ۳۷۳ (چاپ سابق الذکر).

۲- اصول الکافی للکلینی ۵۳۲/۱ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۲۶۴ المطبعه الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ. الارشاد للمفید ص ۳۹۳ مؤسسه الاعلمی، بیروت ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ. الغیبه للطوسی ص ۹۲ مکتبه الالفین، الکویت.

ایشان» را از روایت جعلی پاک کرده است.^۱ غافل از اینکه اشتباه و روسیاهی دیگری در این روایت وجود دارد که دست آنها را رو می‌کند. این روسیاهی این است که در روایت گفته شده تنها نام سه تن از دوازده امام علی می‌باشد. در حالیکه ما می‌دانیم بجز علی ابن ابی طالب تعداد امامانی که نامشان علی است، سه تن می‌باشد. یعنی علی بن حسین، علی بن موسی و علی بن محمد. پس بنابراین، مذهب شیعه اثنی عشری یا بایستی یکی از چهار امامان علی نام خود را از امامت خلع کند و یا اینکه خود را مذهب شیعه ثلاث عشری بنامد.

کلینی نیز در کتاب خود روایتی ذکر کرده که از آن نتیجه گرفته می‌شود تعداد امامان مذهب تشیع سیزده تن می‌باشد. در این روایت گفته شده «رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به امام از نوادگانم و تو ستون‌های زمین هستیم. خداوند بوسیله ما زمین را از زلزله و ویرانی محفوظ نگاه داشته است. اگر این دوازده تن از نوادگانم از بین روند زمین بی‌درنگ زلزله ای هولناک فرا خواهد گرفت تمام موجودات به قعر آن فرو خواهند رفت»^۲. می‌بینیم بنا بر این روایت نیز تعداد امامان مذهب تشیع بایستی سیزده تن باشد. طوسی و نجاشی نیز در کتاب‌های خود به این مسأله اشاره کرده‌اند که گروهی از شیعیان سیزده امامی هستند.^۳

آنچه باعث شگفتی است، این است که هر کدام از این مذاهب و فرقه‌ها ادعا می‌کنند مذهب خود را بر پایه احادیث متواتر بنا کرده‌اند و بنابراین ادعا سایر مذاهب شیعه را باطل و گمراه می‌دانند. و بدین ترتیب ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ [الأحزاب: 25]. «خداوند مومنین را از جنگیدن بی‌نیاز و آسوده ساخت»^۴.

۱- به کتاب الخصال لابن بابویه ص ۴۷۷-۴۷۸ مراجعه شود.

۲- اصول الکافی للکلینی ۵۳۴/۱ (چاپ سابق الذکر).

۳- الغیبه للطوسی ص ۱۳۷ (چاپ سابق الذکر). رجال النجاشی ص ۳۴۳ ط: ایران.

۴- مراد از ذکر این آیه در این مقام این است که خداوند با به جان هم افکندن گروه‌های مختلف شیعه

اگر واقعاً یکی از این مذاهب تنها یک حدیث صحیح در تأیید مذهب خود می‌داشت، آیا به این اندازه تفرقه و جدایی در بین آن‌ها بروز می‌کرد؟ جای هیچ شک و تردیدی نیست که بوجود آمدن فرقه‌ها و مذاهب متعدد و مختلف در مسأله‌ای اعتقادی (و نه اجتهادی مانند بسیاری از احکام فقهی) خود دال بر اینکه است که هیچکدام از آن‌ها از قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سر چشمه نگرفته‌اند.

یکی دیگر از مسائلی که ادعای منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر را درهم می‌ریزد، عدم ذکر آن در قرآن مجید می‌باشد. شیعه امامت را همانند نبوت دانسته و منکر امامت را از منکر نبوت نیز بدتر می‌پندارد. این در حالی است که در قرآن مجید نام و وصف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ذکر شده اما هیچ سخنی در مورد هیچکدام از ائمه به میان نیامده است.

و همچنین در قرآن مجید نه تنها در مورد ارکان اسلام و ایمان بلکه حتی در مورد بسیاری از مسائل اخلاقی همچون تشویق به راستگویی و امانت داری و بر حذر داشتن از کذب و خیانت و... صحبت شده است. اما می‌بینیم که در آن کوچک‌ترین صحبتی در مورد مسأله امامت که شیعه معتقد است بدون ایمان به آن حد، توحید و یکتا پرستی نیز هیچ ارزشی ندارد، نشده است.

آیا این مسأله خود بیانگر آن نیست که ایمان به امامت ائمه اثنی عشر را بزرگان شیعه از خود بافته و با تکلف فراوان سعی دارند آن را به خورد دیگران دهند؟ بزرگان شیعه که برای این سؤال ساده، جوابی نیافتند بار دیگر به ادعاهای پوچ و بی‌اساس روی آوردند. آن‌ها می‌گویند: ایمان به امامت ائمه اثنی عشر در قرآن مجید ذکر شده بود اما یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آیات مربوط به آن را از قرآن حذف کردند.

این ادعای پوچ و بی‌اساس از یکسو با وعده الهی در مورد محفوظ ماندن قرآن مجید از هر گونه تحریف و دستخوردگی تضاد و منافات دارد و از سوی دیگر این فرصت را به دشمنان اسلام می‌دهد که مسلمانان را نسبت به تمام مسائل دین مشکوک سازند. آن‌ها با تمسک جستن به چنین اعتقادی می‌توانند بگویند ممکن است واجب بودن روزه ماه رمضان و زکات و حج و... منسوخ شده باشد اما یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن آیات ناسخه را از قرآن حذف کرده‌اند. و ممکن است... آری با پذیرفتن چنین اعتقادی هرگز نمی‌توان به هیچیک از ارکان و اصول دین اطمینان داشت.

حاشا که خداوند متعال دین جاوید و پایرجای اسلام را چنین متزلزل و انحراف پذیر قرار دهد.

برخی از بزرگان و سردمداران شیعه برای به کرسی نشاندن ادعاهای خود در مورد منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر، به روایت صحیحی که در مراجع اهل سنت ذکر شده است، استدلال کرده‌اند.

در این روایت جابر رضی الله عنه می‌گوید:

«رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: اسلام تا دوازده خلیفه همچنان عزیز و پرتوان خواهد ماند». سپس ایشان سخنی فرمودند که من متوجه آن نشدم. آن را از پدرم پرسیدم، او گفت که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «همگی آن‌ها از قریش خواهند بود»^۱.

اشکار است این روایت هیچ ارتباطی با آنچه بزرگان شیعه در صدد آن هستند، ندارد.

چون:

۱- صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش و الخلفه فی قریش ۱۴۵۳/۲. و همچنین روایاتی به همین معنا در صحیح البخاری، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف ۱۲۷/۸ و سنن ابی داود، اول کتاب المهدی ۴/۴۷۱ ذکر شده است.

اولاً: در روایت از این دوازده تن بعنوان خلیفه نام برده شده است در حالیکه هیچکدام از ائمه شیعه بجز علی ابن ابی طالب و فرزند برومند ایشان حسن بن علی آنهم برای مدت کوتاهی به خلافت نرسیدند. پس مراد از این دوازده تن نمی‌تواند ائمه شیعه باشد.

ثانیاً: در روایت ابی داود ذکر شده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همین رابطه فرمودند: «امت اسلامی همگی فرمانبردار و مطیع اوامر آنها خواهند بود».

این در حالی است که ما می‌دانیم حتی در دوران خلافت علی بن ابی طالب و فرزند ایشان حسن بن علی، هیچگاه همگی امت اسلامی مطیع و فرمانبردار آنها نبودند.

علاوه بر این حتی خود فرقه‌های مختلف شیعه نیز در مورد امامت برخی از ائمه با یکدیگر اختلافات شدیدی دارند.

ثالثاً: در روایت ذکر شده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «اسلام در زمان خلافت آنها همچنان عزیز و پرتوان باقی خواهد ماند».

این در حالی است که بزرگان شیعه ادعا دارند اسلام در زمان ائمه ناتوان و ذلیل بوده و گروهی ظالم و کافر بر مسلمانان حکم می‌رانند.

بنا بر این می‌بینیم این حدیث هرگز نمی‌تواند مستمسکی برای بزرگان شیعه در اثبات ادعاهای خود باشد.

با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که ادعای منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر، ادعایی پوچ و بی‌اساس می‌باشد که حتی فرقه‌های مختلف شیعه نیز در مورد آن با یکدیگر اختلافات شدیدی دارند.

اکنون پس از آشنایی با اعتقاد شیعه در مورد منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر و پی بردن به واهی بودن این اعتقاد، جا دارد با تفصیلی بیشتر در مورد اعتقاد شیعه در رابطه با امامت و خلافت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سخن بگوییم.

همانگونه که می‌دانیم شیعه اعتقاد دارد خلافت و امامت مسلمانان پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بنابر نصوصی شرعی به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه-

واگذار شده و هر کس از پذیرفتن این مسأله سر باز زند کفر ورزیده و از دایره اسلام خارج شده است.

اکنون بیایید ببینیم شیعه برای اثبات این ادعای خود به چه نصوصی استدلال کرده و سپس خواهیم دید آیا این دلیل‌ها می‌توانند مستمسکی برای شیعه باشند یا خیر؟

طوسی که در مذهب شیعه به شیخ طائفه ملقب گشته در این رابطه می‌گوید:

«مهمترین و واضح‌ترین دلیل از قرآن مجید برای اثبات امامت علی بن ابی طالب (ع) پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، این فرمایش الهی است.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ [المائدة: 55].

«هر آینه ولی شما خداوند و پیامبر و مؤمنانی‌اند که نماز بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و همواره خاشع و فروتن می‌باشند».

البته مفسرین شیعه قسمت آخر آیه را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند. آن‌ها در تفسیر این قسمت می‌گویند: «... مؤمنانی که نماز بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

طبرسی در مورد این آیه می‌گوید: «این آیه بدون هیچ شک و تردیدی واضح‌ترین دلیل بر امامت علی بن ابی طالب (ع) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می‌باشد»^۲.

علمای شیعه در رابطه با استدلال به آیه می‌گویند: «تمام مفسرین و محدثین عامه و خاصه بر این مسأله متفق القول هستند که این آیه در مورد امام علی بن ابی طالب (ع) نازل شده و در مورد قصه ایشان که در اثنای نماز انگشتر خود را به فقیری دادند سخن می‌گوید. قصه این ماجرا در کتب صحاح سته اهل سنت نیز روایت شده است. و

۱- تلخیص الشافی للطوسی ۱۰/۲ تعلیق: حسین بحر العلوم، دار الکتب الاسلامیه، قم، ط: الثالثه

۱۳۹۴هـ

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن للطبرسی، دار مکتبه الحیاه، بیروت ۱۲۸/۲.

همانگونه که می‌دانیم کلمه «إنما» بنا بر اقوال تمام علمای زبان عربی برای حصر بکار برده می‌شود و همچنین می‌دانیم کلمه «ولی» به معنای امام و خلیفه می‌باشد^۱.

پس از آشنا شدن با آنچه که بزرگان شیعه آن را مهم‌ترین و واضح‌ترین دلیل خود در این مسأله می‌دانند، به نقد و بررسی استدلال به این آیه می‌پردازیم تا آشکار گردد این آیه بزرگان شیعه را به هدف و غایت خود نمی‌رساند.

قبل از هر چیز بایستی دانست این ادعای بزرگان شیعه که دلیل خود را آیه ای از قرآن مجید دانسته‌اند، ادعایی است پوچ و بی‌اساس. چون همانگونه که می‌بینیم در این آیه هیچ نام و نشانی از احدی برده نشده، و آنچه که شیعه بعنوان دلیل خود ارائه داده است، روایتی است که ادعا می‌کند سبب نزول این آیه را روشن می‌سازد. پس استدلال آن‌ها به روایت می‌باشد و نه به آیه ای از قرآن مجید.

پس از روشن شدن این مطلب، اکنون خواهیم دید که حتی این روایت نیز نمی‌تواند دلیلی برای بزرگان شیعه باشد. ما در این رابطه می‌گوییم:

۱- قبل از هر چیز بایستی دانست این ادعای بزرگان شیعه که تمام علمای اهل سنت این روایت را صحیح دانسته‌اند، چیزی جز کذب و افتراء نیست. بلکه عکس این ادعا صحیح می‌باشد. یعنی اینکه تمام محدثین اهل سنت بر جعلی بودن این روایت اتفاق نظر دارند^۲. و بایستی دانست ذکر این روایت توسط برخی از مفسرین همچون ثعلبی و واحدی هرگز دال بر صحت آن نمی‌باشد. و همچنین بایستی توجه داشت این ادعا که این روایت در کتب سته حدیث اهل سنت روایت شده است، چیزی جز دروغ محض و عوام فریبی نیست. چون این روایت در هیچیک از این کتابها یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و

۱- حق الیقین لعبد الله شبر ۱۴۴/۱ دار الاضواء، بیروت، ط: الاولی ۱۴۰۴ هـ عقائد الامامیه الاثنی

عشریه للزنجانی ۸۱/۱-۸۲.

۲- منهاج السنه النبویه لابن تیمیه ۱۱/۷ (تحقیق الدكتور محمد رشاد سالم).

سنن ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه روایت نشده است. شکی نیست که این مسأله بر دجالان پوشیده نبوده، اما هدف آن‌ها از این کذب و افتراء این بوده که از یکسو عوام اهل سنت را فریب دهند و از سوی دیگر به پیروان خود بگویند سنی‌ها خود به بر حق بودن ما اعتراف دارند اما تعصب، آن‌ها را از پذیرفتن حق باز داشته است.

۲- استدلال به این آیه، مخالف با یکی از اساسی‌ترین معتقدات مذهب اثنی عشری می‌باشد. چون همانگونه که علمای شیعه در استدلالات خود به این نکته اشاره کرده‌اند، کلمه «إنما» در زبان عربی برای حصر بکار برده می‌شود. و بدین ترتیب اگر بخواهیم این آیه را آنگونه که بزرگان شیعه می‌پندارند تفسیر کنیم بایستی از آن‌ها بخواهیم امامت را تنها منحصر به علی بن ابی طالب بدانند و از اعتقاد با امامت سایر ائمه دست بکشند. و مسلم است بزرگان شیعه هرگز به قبول آنچه که خود مقرر داشته‌اند تن در نخواهند داد.

۳- بایستی توجه داشت خداوند متعال هرگز کسی را مورد مدح و ستایش قرار نمی‌دهند مگر اینکه شخص عملی واجب و یا مستحب انجام داده باشد. و همه ما میدانیم صدقه دادن و کمک به فقراء و مستمندان در اثنای نماز نه تنها مستحب نیست بلکه باعث انشغال شخص نماز گزار خواهد شد و او را از خشوع و حضور قلب باز خواهد داشت. حتی برخی از اهل علم انشغال به اینگونه اعمال را سبب بطلان نماز می‌دانند. پس چگونه ممکن است علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در اثنای نماز چنین کاری انجام دهند و آنگاه مورد مدح و ستایش الهی نیز قرار گیرند؟!

۴- این قصه دروغین با آنچه در سیرت و زندگینامه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- ذکر شده تضاد و اختلافی آشکار دارد. چون ایشان در زمان حیات رسول

الله (ع) زندگی ساده‌ای داشته و هرگز اموال ایشان به حد نصاب زکات نمی‌رسیده است.

۵- اگر این آیه می‌خواست علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به امامت و ولایت مسلمانان منصوب سازد آشکارا نام ایشان و یا حداقل یکی از صفات و ویژگی‌های مخصوص ایشان را ذکر می‌کرد تا هیچگونه شک و تردیدی در مورد این مساله برای مسلمانان باقی نماند و حجت الهی بر تمام مردم اقامه شده باشد.

۶- مساله بسیار مهم دیگری که باطل بودن استدلال سردمداران شیعه در این آیه را ثابت می‌کند این است که کلمه «ولی» بر خلاف ادعاهای آن‌ها به معنی خلیفه و یا امام نیست.

کلمه «ولی» که از مصدر «ولایت» (به فتح واو) مشتق می‌شود به معنی یار و نصرت رسان می‌باشد. و آنچه به معنی امام و خلیفه است کلمه «والی» و «متوالی» است که از مصدر «ولایت» (به کسر واو) مشتق شده است.

مطمئناً این نکته بر بزرگان شیعه پوشیده نبوده است، اما آن‌ها خواسته‌اند از تشابهی که بین کلمه «ولی» و کلمه «والی» وجود دارد، و همچنین از جهل بسیاری از مردم نسبت به زبان عربی سوء استفاده کرده و کلمه «ولی» که به معنی یار و نصرت رسان را به خلیفه و امام معنی کنند.

خداوند متعال از چند آیه قبل از آیه ۵۵ این سوره، مومنان را از موالات و محبت ورزیدن نسبت به کفار و دشمنان بر دین حذر داشته و در این آیه فرموده است، آنانیکه مومنین بایستی به آن‌ها محبت بورزند و به نصرت آن‌ها بشتابند خداوند متعال (او را دوست بدارند و دینش را نصرت دهند) و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و تمام مومنین می‌باشند. به همین سبب در آیه گفته شده است ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ تا محبت ورزیدن و نصرت رسانی تمام مومنین را شامل گردد.

در نهایت می‌بینیم این آیه نه تنها هیچ ربطی به امامت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان ایشان ندارد، بلکه اصلاً در مورد مسأله امامت و خلاف سخن نمی‌گوید. و بدین ترتیب به این نتیجه می‌رسیم که آنچه مذهب تشیع بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دلیل خود در اثبات ولایت و خلافت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌داند، کوچک‌ترین ربطی به این مسأله ندارد و استدلال به آن دلالت بر این نکته دارد که بزرگان شیعه برای اثبات این ادعای خود بضاعتی در چپته خویش ندارند.

پس از بررسی این دلیل جا دارد به ذکر سایر ادله بزرگان شیعه بپردازیم و آن‌ها را نیز مورد بررسی قرار دهیم تا آشکار گردد این دلیل‌ها هیچ ربطی به احقیقت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت مسلمانان پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ندارند.

قبل از هر چیز بایستی احادیثی که بزرگان مذهب تشیع در این رابطه به آن‌ها استدلال کرده‌اند را به دو دسته تقسیم کرد.

دسته اول احادیثی هستند جعلی و دروغین که در اصطلاح حدیث آن‌ها را موضوع می‌نامند. ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه می‌گوید: «دروغپردازی در احادیث فضائل را شیعه پایه گذاشته است»^۱. ما در بررسی خود به این دسته از احادیث هیچ اشاره‌ای نخواهیم داشت.

دسته دوم احادیثی هستند صحیح که در مورد مقام و شخصیت والای علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سخن می‌گویند اما هیچ اشاره‌ای به خلافت و امامت ایشان ندارند. بزرگان مذهب تشیع با تکلیف فراوان سعی دارند این دسته از احادیث در مورد بسیاری از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچون ابوبکر و عمر و عثمان و... رضی الله عنهم أجمعین نیز روایت شده‌اند. در مورد این از احادیث بایستی گفت اهل سنت و

۱- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ۱۳۴/۲.

جماعت هرگز منکر مقام و شخصیت والای داماد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و خلیفه چهارم مسلمانان نیستند. و به همین سبب این احادیث را در مراجع و مصادر خود روایت کرده‌اند. اما اهل سنت هرگز اینگونه احادیث را دال بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت نمی‌دانند. چون احادیث بسیاری نیز در بیان فضیلت سایر صحابه -رضی الله عنهم أجمعین- روایت شده‌اند. و ذکر فضیلت شخص هرگز نمی‌تواند به تنهایی دال بر خلیفه و امام بودن او باشد.

اکنون ما به ذکر و بررسی برخی از این احادیث می‌پردازیم:

۱- در کتاب صحیح بخاری -رحمت الله علیه- حدیثی به این مضمون روایت شده است: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به هنگام غزوه تبوک علی را در مدینه به جانشینی خود منصوب داشتند. اما علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- خطاب به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفتند: ای رسول الله! آیا می‌خواهید مرا در بین زنان و کودکان باقی بگذارید؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در جواب فرمودند: ای علی! آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری مبعوث نخواهد شد»^۱. ابن حزم -رحمت الله علیه- در مورد استدلال علمای مذهب تشیع به این حدیث می‌گوید: «این حدیث هرگز نمی‌تواند دال بر ولایت و امامت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باشد. و تشبیه علی به هارون هرگز بیانگر این نیست که ایشان خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشند. چون همانگونه که می‌دانیم هارون خلیفه و جانشین موسی -علیه السلام- نبوده، بلکه یوشع بن نون یعنی همسفر ایشان بود که پیشوا و رهبر بنی اسرائیل گشت. و به همین صورت پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، همسفر ایشان در هجرت از مکه به مدینه یعنی ابوبکر صدیق خلیفه مسلمانان

۱- صحیح البخاری مع الفتح، کتاب المغازی، باب غزوه تبوک ۱۲/۸ (ح ۴۴۱۶).

شدند. و همچنین این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که هارون -علیه السلام- پیامبر بوده، در حالیکه علی بن ابی طالب پیامبر نبوده است.

تمام این امور بیانگر این مسأله هستند که مراد از تشبیه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هارون -علیه السلام-، خویشاوندی و قرابتی است که ایشان با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) داشته‌اند همانگونه که بین موسی و هارون -علیهما السلام- نیز قرابت و خویشاوندی وجود داشت و آن دو برادر یکدیگر بودند. و در مورد آنچه سبب گشت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این سخن را خطاب به علی بن ابی طالب بفرمایند، بایستی گفت: هنگامیکه ایشان و یاران ایشان -رضی الله عنهم اجمعین- عازم غزوه تبوک بودند، علی بن ابی طالب را به جانشینی خود در مدینه برگزیدند. این مسأله سبب گشت علی بن ابی طالب مورد زخم زبان منافقین قرار بگیرند و در مورد ایشان گفته شود که خود را بین زنان و کودکان جای داده و در غزوه شرکت نکرده است. هنگامیکه این زخم زبان‌ها به گوش پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید ایشان با این فرمایش خود علی بن ابی طالب را دلداری دادند. البته انتخاب شدن علی بن ابی طالب به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به هنگام غزوه تبوک هرگز دال بر این مسأله نیست که ایشان جانشین و خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان خواهد بود. چون همانگونه که می‌دانیم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قبل و پس از این غزوه اشخاص دیگری را نیز در مدینه به جانشینی خود گماشته‌اند^۱. به عنوان مثال رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عبدالله بن ام مکتوم را حداقل چهار بار و سباع بن عرفطه غفاری را دو بار و عثمان بن عفان را حداقل یک بار و عبدالله بن رواحه را یکبار و همچنین اشخاص دیگری را در سایر غزوات، جانشین خود در شهر مدینه قرار داده بودند. اما هیچیک از این استخلافها و جانشینی‌ها نه تنها بیانگر احقیت این اشخاص به امامت و خلافت نیستند بلکه حتی

۱- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل لابن حزم الظاهری ۱۵۹/۴-۱۶۰ تحقیق: محمد ابراهیم نصر،

عبدالرحمن عمیره، شرکه مکتبات عکاظ، السعودیه، ط: الاولی ۱۴۰۲ هـ

افضلیت و برتری آن‌ها بر دیگران را نیز ثابت نمی‌کنند. همچنین این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که مصادر اهل سنت و جماعت همانگونه که این حدیث که در آن علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هارون -علیه السلام- تشبیه شده را روایت کرده‌اند، احادیث صحیح دیگری را نیز روایت کرده‌اند که در آن‌ها رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- را به ابراهیم و عیسی -علیهما السلام- و عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- را به نوح و موسی -علیهما السلام- تشبیه کرده‌اند.^۱ و جای هیچگونه شکی نیست که هر یک از این چهار پیامبر -علیهم السلام- دارای مقام و منزلتی والاتر از هارون -علیه السلام- هستند. و در این احادیث هر کدام از ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- به دو پیامبر تشبیه شده‌اند، در حالیکه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- تنها به یک پیامبر تشبیه شده است.

۲- روایت دیگری که بزرگان شیعه آن را یکی از مهم‌ترین حجت‌های خود می‌شمارند، روایت غدیر خم می‌باشد. مجلسی در مورد این روایت می‌گوید: «ما و مخالفانمان^۲ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌ایم که ایشان در غدیر خم در جمع مسلمانان فرمودند: ای مردم! آیا من نزد مؤمنین، از خود آن‌ها نیز مقام و محبوبیت افزونتری ندارم؟ پاسخ داده شد: بله، ای رسول الله، آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. الهی، هر آنکس او را دوست بدارد، دوست بدار. و با آنکس که با او دشمنی ورزد، دشمنی ورز. و هر آنکس که او را نصرت دهد، یاری رسان. و هر آنکس از نصرت او امتناع ورزد را خذلان ده»^۳. می‌توان گفت: تقریباً تمام

۱- مسند الامام احمد بن حنبل ۳۸۳/۱ (ح ۳۶۳۲) دار الدعوه. المستدرک للحاکم ۲۱/۳-۲۲، مکتبه و مطابع النصر، الرياض.

۲- مراد او اهل سنت و جماعت می‌باشد.

۳- بحار الانوار للمجلسی ۲۲۵/۳۷ (چاپ سابق الذکر).

مفسرین شیعه در تفسیر آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه از جانب خالق تو بر تو نازل شده را به مردم ابلاغ کن...». این روایت را ذکر کرده و می‌گویند پس از نزول این آیه بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این سخن را در بین مسلمانان ایراد داشتند.

اکنون ما به بررسی این روایت پرداخته و با نظر علمای اهل سنت و جماعت در مورد صحت و یا غیر صحیح بودن این روایت آشنا می‌گردیم.

نخست بایستی به این نکته اشاره شود این ادعا که علمای اهل سنت و جماعت همگی بر صحیح بودن این روایت متفق القول هستند، چیزی جز دروغ و افتراء نیست. بعنوان مثال ابن حزم -رحمت الله علیه- در این مورد می‌گوید: «... حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، بواسطه راویان معتبر روایت نشده است»^۱. و همچنین از امام بخاری و ابراهیم حربی نقل شده که آن‌ها این حدیث را ضعیف می‌دانسته‌اند^۲. و بایستی به این نکته نیز توجه شود که آن عده از اهل علم که این حدیث را صحیح دانسته‌اند به این مسأله اشاره کرده‌اند که گروهی از راویان مغرض و غیر موثق عبارت و جملات غیر صحیح به متن صحیح این حدیث اضافه کرده‌اند. امام ترمذی -رحمت الله علیه- از متن سابق الذکر این حدیث تنها عبارت «هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است» را صحیح دانسته است. و شیخ الاسلام ابن تیمیه -رحمت الله علیه- در این رابطه می‌گوید: «این قول منصوب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم): هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. اهل علم آن را روایت کرده‌اند اما در مورد صحت آن بین آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد»^۳.

۱- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل لابن حزم ۴/۲۲۴ (چاپ سابق الذکر).

۲- منهاج السنه النبویه لابن تیمیه ۴/۸۶، نشر: مکتبه الرياض الحدیثه

۳- منهاج السنه لابن تیمیه ۴/۸۶ (چاپ سابق الذکر).

شیخ الاسلام همچین می گوید: «اما این گفته: [الهی، هر آنکس او را دوست بدارد، دوست بدار و با آنکس که با او دشمنی ورزد، دشمنی ورز و هر آنکس که او را نصرت دهد، یاری رسان و هر آنکس از نصرت او امتناع ورزد را خذلان ده]. تمام محدثین آن را چیزی جز دروغ و افتراء نمی دانند»^۱. شیخ الاسلام در سخنان خود این نکته را روشن می سازد که روایات متضمن عبارات اخیر نه تنها از لحاظ سند فاقد اعتبار و بی ارزش هستند، بلکه حتی تاریخ نیز بر دروغ بودن آن‌ها مهر صحه گذاشته است. ایشان در بیان این سخن می گویند: «همه ما می دانیم آنانیکه در جنگ صفین در صف علی بن ابی طالب شمشیر می زدند به نصرت و پیروزی نرسیدند. و همچین اشخاص همچون سعد بن ابی وقاص در جنگ شرکت نکردند و علی بن ابی طالب را یاری نرساندند، اما خداوند آن‌ها را خذلان نداد. و گروهی دیگر همچون معاویه و بنی امیه بر علیه او جنگیدند اما تحت نصرت الهی قرار گرفتند و توانستند سرزمینهای زیادی از بلاد کفار را فتح کنند»^۲. «و اما این عبارت: [و با آنکس که با او دشمنی ورزد دشمنی ورز]. با تعالیم دین مبین اسلام تضاد است. چون خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید اخوت و برادری ایمانی بین مومنین حتی در صورت بروز اختلاف و کینه و درگیری همچنان پابرجا و استوار باقی خواهد ماند»^۳. شیخ الاسلام ابن تیمیه در ادامه سخنان خود می گوید: «در صورت صحیح

۱- منهاج السنه لابن تیمیه ۱۶/۴ (چاپ سابق الذکر).

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام ۴/۱۸/۴ ط: الاولی ۱۳۹۸ هـ

۳- منهاج السنه لابن تیمیه ۱۶/۴ (چاپ سابق الذکر). مراد شیخ الاسلام آیه شماره ۹ سوره الحجرات می باشد. در این آیه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ ظَاهِرًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾ [الحجرات: 9]. «چنانچه دو گروه از مومنین با یکدیگر به جنگ و نبرد برخاستند، بر شما است که بین آنها دوستی و مودت برقرار سازید». از این فرمایش الهی نتیجه گرفته می شود که دو گروه مؤمن نیز ممکن است با یکدیگر وارد جنگ و نبرد گردند و با این وجود خداوند متعال آنها را دو گروه مؤمن نامیده اند. و در آیه بعدی خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: 10]. مومنین برادران یکدیگرند و بایستی بین آنها صلح و مودت برقرار گردد.

ندانستن این روایت دیگر جای هیچ بحث و مناقشه ای باقی نخواهد ماند. و در صورت صحیح و معتبر دانستن عبارت [من کنت مولاہ فعلی مولاہ] نیز نمی توان آن را بر اُحقیقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت و امامت دانست. چون کلمه «مولی» از «موالات» یعنی یاری رساندن و دوست داشتن که در نقطه مقابل معادات و دشمنی قرار دارد، مشتق شده است. و این مساله یعنی دوست داشتن برادر مسلمان و یاری رساندن به او، در مورد تمام مسلمانها صدق می کند. و این حدیث ثابت کننده ایمان حقیقی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بوده و از هر مومن و مسلمان می خواهد علی بن ابی طالب را دوست داشته و ایشان را یاری رساند. و این فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر گمراهی و ضلالت خوارج و نواصب که نسبت به علی بن ابی طالب کینه و دشمنی می ورزند دلالت دارد!.

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح گردد که چرا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در این فرمایش تنها نام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را ذکر کرده اند در حالیکه همانگونه که گفته شد موالات و دوست داشتن و یاری رساندن به مسلمانان در مورد تمام انسانهای مسلمان صدق می کند؟

جواب این سؤال در حادثه ای نهفته است که سبب گشت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این سخن را ایراد فرمایند. این حادثه از این قرار بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قبل از حجة الوداع، گروهی از مسلمانان را به یمن اعزام داشتند و علی بن ابی طالب را بعنوان امیر سپاهیان برگزیدند. در طی این سفر بین علی بن ابی طالب و برخی از سپاهیان کدورتی رخ داد که باعث شد آنها پس از بازگشت، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفته و از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- شکایت کنند. این مسأله باعث ناراحتی و افسردگی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گشت و ایشانرا بر آن داشت که به این عده از سپاهیان مقام و منزلت عالی علی بن ابی طالب را متذکر شده و به آنها

بگویند: هر کس مرا دوست دارد بایستی علی را نیز دوست بدارد و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است.

فیروزآبادی مؤلف کتاب «القاموس الحیط» استدلال به این حدیث برای اثبات خلافت علی بن ابی طالب را دال بر جاهلت و نادانی شخص مستدل دانسته و می‌گوید: کلمه «مولی» و «ولی» از مصدر «ولایت» بفتح و او که به معنای دوستی و نصرت می‌باشد، گرفته شده است. و آنچه به معنای امارت و خلافت است «ولایت» به کسر و او می‌باشد و اسم مأخوذ از آن «والی» و «متولی» است.^۱

فیروزآبادی -رحمت الله علیه- با این سخن خود می‌خواهد به این نکته اشاره کند که اگر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌خواستند به مسأله خلافت و امارت اشاره کنند، بجای کلمه «مولی» که در زبان عربی به معنای دوست و یار می‌باشد، کلمه «والی» و یا «متولی» که به معنی خلیفه و امیر است را بکار می‌بردند.

در روایتی نزد اهل سنت و جماعت ذکر شده شخصی به حسن بن حسن بن علی ابی طالب گفت: مگر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خطاب به علی بن ابی طالب نفرمودند: «من كنت مولاہ فعلي مولاہ؟» ایشان پاسخ دادند: به خداوند سوگند اگر مراد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مسأله خلافت و امارت می‌بود، آن را به وضوح برای مردم روشن می‌ساختند. همانگونه که در مسائلی همچون نماز و زکات و روزه و حج چنین کردند. و به مردم می‌گفتند: این شخص، امیر و خلیفه شما پس از وفات من خواهد بود و بر شما است که از او اطاعت کنید. چون پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دلسوزترین شخص بر مسلمانان بودند.^۲

۱- القضاة المشتهر علی رقاب ابن المطهر لمجد الدین الفیروزآبادی، الورقه (۱۳).

۲- الاعتقاد للبيهقي ص ۱۸۲-۱۸۳ تصحيح : احمد محمد مرسى، المطبعة العربية باكستان، وانظر: تهذيب تاريخ دمشق لابن عساکر، هذبہ: عبدالقادر بدران، ۱۶۹/۴ دار المسیره، بیروت.

و در مورد این ادعا بزرگان شیعه که این فرمایش را رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از نازل شدن آیه ۶۷ سوره المائده ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ [المائدة: 67]. فرموده‌اند، بایستی گفت: این ادعا دلالت بر جهل و نادانی و یا مغرض بودن آن‌ها دارد. چون هر شخصی که آشنایی مختصری با تفسیر قرآن مجید و سایر علوم متعلق به آن داشته باشد به خوبی می‌داند ابن آیه بسیار پیش از حجه الوداع نازل شده است.

نکته دیگری که باطل بودن استدلال به این روایت ثابت می‌کند، این است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این فرمایش را در غدیر خم یعنی پس از اینکه در حدود ۲۵۰ کیلومتر از مکه دور شدند ایراد داشتند. اگر مراد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اعلان جانشینی و خلافت علی بن ابی طالب می‌بود در همان ایام حج و در منی و عرفات بیان می‌داشتند تا مسلمانان سایر مناطق همچون یمن و... نیز این فرموده را بشنوند و پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) علی بن ابی طالب را به عنوان خلیفه و امام خود به رسمیت بشناسند.

۳- حدیث دیگری که بزرگان شیعه سعی کرده‌اند آن را به عنوان حجت و دلیلی بر احقیق علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت، قلمداد کنند حدیثی است که در آن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خداوند و پیامبر را دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند»^۱.

این حدیث نیز همانگونه که می‌بینیم هیچ اشاره‌ای به احقیق علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت ندارد. و تنها متضمن گواهی و شهادت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است بر این مساله که علی -رضی الله عنه-، خداوند و رسول او را از صمیم قلب خود دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند. همانگونه که همه ما می‌دانیم این

۱- البخاری کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب ۷/۷۰ (البخاری مع الفتح). مسلم کتاب فضائل الصحابه باب من فضائل علی بن ابی طالب ۲/۱۸۷۱-۱۸۷۳.

صفت نیک و پسندیده نه تنها در علی بن ابی طالب و سایر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، بلکه در هر مسلمان مومن و مسلمانی وجود دارد. آری، هر انسان مومن، خداوند متعال و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دوست دارد خداوند نیز او را دوست می‌دارد. و در مورد اعطاء پرچم به دست ایشان، بایستی بگوییم: این مسأله نیز هرگز دال بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت نمی‌باشد. چون اگر ما بخواهیم اسامی سایر یارانی که در دیگر غزوات پرچمدار بوده‌اند را ذکر کنیم بایستی چندین صفحه از این کتاب را به ذکر اسامی آنها اختصاص دهیم. و این مسأله را هر مسلمانی که آشنایی مختصری با سیرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و غزوات ایشان داشته باشد، به خوبی می‌داند.

در اینجا جا دارد این سؤال را نیز مطرح کنیم که چگونه ممکن است هنگامیکه ابوبکر صدیق، عمر بن الخطاب را به جانشینی خود انتخاب می‌کند، انصار و مهاجرین همگی خلافت عمر بن الخطاب را می‌پذیرند و حتی یک نفر نیز از پذیرفتن آن سرباز نمی‌زند، اما هنگامیکه به گمان شیعه پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، علی بن ابی طالب را به عنوان امام و خلیفه تعیین می‌کنند تمام مسلمانان که در صحنه‌های جهاد و پیکار با کافران و مشرکین، از فدا کردن جان خود دریغ نداشتند، از دستور ایشان سرپیچی کرده و آنگونه که دجالان می‌پندارند دین و ایمان خود را بر باد دادند. آیا فرمانبرداری مسلمانان از ابوبکر صدیق بیشتر از فرمانبرداری آنها از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده است؟ بایستی پرسید برای آنها چه تفاوتی داشته است که ابوبکر صدیق خلیفه باشد یا علی بن ابی طالب؟ و یا اینکه به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق چه مصلحت دنیوی را عاید آنها می‌کرده است که در صورت به خلافت رسیدن علی بن ابی طالب آن را از دست می‌دادند؟

پس از آشکار گشتن این مطلب که هیچ نص شرعی در تعیین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت وجود ندارد، می‌توان نتیجه گرفت ادعای منصوص بودن امامت

سایر ائمه نیز باطل و بی پایه و اساس می باشد. به جان هم افتادن گروه‌ها و فرقه‌های مختلف شیعه در تعیین ائمه و تعداد آن‌ها و گمراه دانستن یکدیگر، خود دلیل و برهانی است بر بطلان ادعاهای آن‌ها.

براستی اگر امامت ائمه اثنی عشر منصوص و واجب می بود، پس به چه حقی حسن بن علی -رضی الله عنه- ما پس از آنکه شش ماه امامت و خلافت مسلمانان را بر عهده داشتند و در حدود صد هزار سپاهی به فرمان ایشان بودند، خلافت را به معاویه -رضی الله عنه- واگذار کردند؟ آیا بنابر معتقدات شیعه حسن بن علی با این عمل خویش دین مسلمانان را بر باد ندادند و پیمان و فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را زیر پا نگذاشتند؟

اکنون بیایید ببینیم نظر سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در مورد مسأله امامت چه بوده است؟ یعنی در مورد همان مسأله‌ای که ابن بابویه قمی در مورد آن گفته است: «ما معتقد هستیم هر کس امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه پس از ایشان را انکار کند، مانند کسی است که نبوت تمام پیامبران را انکار کرده است. و هر کس به امامت امیر المؤمنین ایمان داشته باشد اما امامت یکی از ائمه را رد کند، مانند کسی است که به تمام پیامبران ایمان آورده، اما نبوت پیامبر ما محمد (صلی الله علیه وسلم)، را انکار کرده است»^۱. و در مورد همان مسأله‌ای که محدث بزرگ شیعه یعنی کلینی را بر آن داشته که قرآن مجید را تحریف شده بداند و سوگند بخورد که اولین آیه سوره المعارج بدین صورت نازل شده است:

«سأل سائل بعذاب واقع * للكافرين [بولایة علی] لیس له دافع»^۲.

۱- الاعتقادات للقمی ص ۱۱۱ ط: ایران ۱۳۲۰ هـ. این اعتقاد نه تنها اهل سنت را کافر می داند، بلکه حتی گروه‌های زیادی از شیعیان که با شیعه اثنی عشری در مورد تعداد ائمه اختلاف نظر دارند را نیز شامل می شود. به عبارت دیگر بنابر این اعتقاد تمام مسلمانان کافر هستند مگر شیعه اثنی عشری.

۲- کتاب الحجج من الاصول فی الکافی ج ۱ ص ۴۲۲.

«شخصی عذاب قیامت که وقوع آن حتمی است را خواهان گشت. همان عذابی که هیچ چیز نمی‌تواند آن را از منکران و کافران [به ولایت علی] دور سازد».

ما نظر سردار رشید اسلام در مورد مسأله ولایت را یکی از معتبرترین کتابها نزد بزرگان شیعه یعنی کتاب نهج البلاغه روایت می‌کنیم. در این کتاب گفته شده: «هنگامیکه مسلمانان پس از قتل عثمان می‌خواستند با علی بن ابی طالب (ع) بیعت کنند، ایشان خطاب به آن‌ها گفتند: مرا رها سازید و به دنبال شخص دیگری بگردید. من فردی مانند شما هستم. ولی شاید اطاعت و فرمانبرداری من از کسی که او را خلیفه خود می‌کنید بیشتر از فرمانبرداری شما باشد. دستیار و مشتیار بودن من، برای شما بهتر از آن است که امیرتان باشم»^۱.

همچنین در این کتاب ذکر شده است علی بن ابی طالب خطاب به طلحه و زبیر چنین گفته‌اند:

«به خداوند سوگند که من کوچک‌ترین رغبتی در خلافت و ولایت نداشتم. ولی شما مرا به آن وا داشتید و آن را بر من تحمیل کردید»^۲. و در یکی از کتب شیعه ذکر شده است علی بن ابی طالب پس از به قتل رسیدن عثمان خطاب به معاویه بن ابی سفیان چنین نوشتند:

«... سپس مردم به سراغ من آمدند، در حالیکه من خود را به کنار کشیده بودم. مردم از من خواستند به عنوان خلیفه با آن‌ها بیعت کنم. ولی من از درخواست آن‌ها سرباز زدم. آن‌ها گفتند: مردم فقط تو را می‌خواهند. و اگر با آن‌ها بیعت نکنی، امت اسلامی متفرق و پراکنده خواهد گشت. به همین سبب بود که من درخواست آن‌ها را قبول کردم»^۳.

۱- نهج البلاغه خطبه ۹۲ ص ۱۳۶ ط بیروت.

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۰۵.

۳- کتاب صفین انصر بن مزاحم الملقب بالعطار ص ۱۰۵ ط ایران.

و در کتاب دیگری از کتب شیعه از قول علی بن ابی طالب چنین گفته شده است: «... به نزد آمدید، و گفتید با تو بیعت کردیم. من گفتم: هرگز چنین نخواهم کرد. گفتید: بله. گفتم: خیر. هرگز، من دستم را مشت کردم و شما آن را گشودید. من آن را عاقبت کشیدم و شما آن را بسوی خود کشیدید. و بر من هجوم آوردید همانگونه که شتران تشنه به آبشخور خود هجوم می‌کنند. تا بدانجا که گمان کردم شما مرا خواهید کشت. و کار بدانجا رسید که با یکدیگر به جنگ پرداختید. در آن موقع من دستم را گشودم و شما با من بیعت کردید»^۱.

پس از شنیدن این روایات که همگی از مراجع و مصادر شیعه نقل شده‌اند آیا کسی می‌تواند ادعا کند امانت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را خداوند و رسول او بر مسلمانان فرض گردانیده‌اند؟ و هر کس این مسأله را انکار کند کافر می‌باشد؟ اگر آنچه دجالان در مورد ولایت ائمه می‌گویند حقیقت می‌داشت، چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از به شهادت رسیدن عثمان بن عفان -رضی الله عنه-، نخست از پذیرفتن خلافت امتناع ورزیدند؟ این در حالی است که یکی از بزرگان شیعه یعنی ابن مطهر حلی می‌گوید: «هر کس در خواست فسخ کند نمی‌تواند امام باشد. چون اگر امام می‌بود هرگز در خواست فسخ نمی‌کرد»^۲.

آیا جمع بستن بین سخنان علی بن ابی طالب و گفته‌های دجالان این نتیجه را در بر نخواهد داشت که علی بن ابی طالب نیز از جمله کسانی بوده که فرمایشات الهی و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را در مورد مسأله ولایت و امامت زیر پا گذاشته است؟! و آیا این نتیجه بدست نخواهد آمد که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- مصرانه از مسلمانان می‌خواسته است که کافر گردند و به درکات جهنم فرو روند؟!

۱- الارشاد للمفید ص ۱۳۰ × ۱۳۱ ط: الاعلمی بیروت، و ص ۱۴۳ × ۱۴۴ ط: الحیدریه بالنجف.

۲- منهاج الکرامه لابن المطهر ص ۱۹۵.

آری اینگونه اعتقادات، این نتیجه‌گیری‌ها را نیز به دنبال خواهد داشت. و همین نتیجه‌گیری‌های ناشی از اعتقادات باطله بوده که سبب گشته فرقه‌ای از شیعه بنام کاملیه، علی بن ابی طالب سردار رشید اسلام را تکفیر کنند.

آیا این روایات که همگی از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و همگی از مراجع و مصادر معتبر شیعه نقل شده‌اند، مشت محکمی بر دهان یاهو گویانی که می‌گویند علی بن ابی طالب پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای بیعت گرفتن از مردم دست فاطمه -رضی الله عنها- را گرفته و ایشان را در کوچه‌های مدینه خانه به خانه می‌گردانده است، نخواهد بود؟

ممکن است برخی از دجالان برای فرار از روسیاهی اینگونه وانمود سازند که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- از ترس جان خود و روی کار آوردن تقیه، با سه خلیفه پیش از خود بیعت کرده‌اند. این قول نه تنها با شجاعت و دلاوری فراوان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سازگار نیست، بلکه با این گفتار ایشان نیز مخالف است که: «فرمانبرداری و اطاعت از خلیفه مسلمانان بیشتر از فرمانبرداری شما است». چون اگر ایشان ناچار با خلفا بیعت کرده بودند می‌بایست سعی کنند از فرمانبرداری کردن از آنها شانه خالی کنند و یا اینکه فرمانبرداری ایشان همانند سایر مسلمانان باشد، نه اینکه گوی سبقت را از همگی ببرند.

علاوه بر روایاتی که پیش از این ذکر کردیم، در کتاب نهج البلاغه روایات و سخنان دیگری نیز از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- وجود دارند که با تدبر به دور از تعصب می‌توان از آنها نتیجه گرفت که سردار رشید اسلام خود بر عدم وجود نص شرعی در تعیین ایشان به عنوان امام و خلیفه صحه گذاشته‌اند. در این کتاب نقل شده ایشان در نامه‌ای خطاب به معاویه بن ابی سفیان -رضی الله عنه- چنین گفته‌اند: «همان مردم و به همان صورت که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت کرده‌اند. پس کسی که حاضر است نتواند خلیفه دیگری انتخاب کند و آنکس غائب است

تواند این انتخاب را رد کند. شورا از آن مهاجران است و انصار. پس اگر آن‌ها شخصی را به خلافت برگزینند، خداوند از این انتخاب خشنود خواهد بود. آنگاه اگر کسی انتخاب آنان را زیر پا گذارد و یا بدعتی پدید آورد، او را به جمع خود باز می‌گردانند و اگر سرباز زند با او به پیکار بر می‌خیزند چون راهی جز راه مؤمنین در پیش گرفته و خداوند در گردن او در آرد آنچه را که بر خود لازم دارد»^۱.

از این سخنان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نتیجه گرفته می‌شود هیچ نص شرعی در تعیین ایشان بعنوان امام و خلیفه وجود نداشته است. و این مهاجرین و انصار بوده‌اند که ایشان را پس از عثمان بن عفان -رضی الله عنه- به امامت و خلافت برگزیدند.

واضح است اینگونه سخنان، یکی از اساسی‌ترین اعتقادات شیعه که همانا منصوص دانستن ولایت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان ایشان است را درهم می‌ریزند و واهی بودن آن را ثابت می‌کنند.

شیعه و رجعت

شیعه و رجعت (بازگشت)

رجعت که یکی از اصول اعتقادی مذهب شیعه بشمار می‌رود، به معنی ایمان داشتن به این مسأله است که انسان پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز می‌گردد^۲. ابن اثیر می‌گوید: «برخی از عربهای جاهلیت به رجعت ایمان داشته‌اند»^۳. در روایات شیعه در مورد اهمیت

۱- نهج البلاغه نامه ۶.

۲- القاموس للفیروزآبادی ۲۸/۳، مجمع البحرین افخر الدین الطریحی ۳۳۴/۴.

۳- النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۲۰۲/۲.

و منزلت ایمان داشتن به رجعت گفته شده است: «هر کس به رجعت و بازگشت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست»^۱.

طبرسی و حرعاملی و دیگر مشایخ و بزرگان تشیع در این مورد گفته‌اند: «ایمان به رجعت مورد اجماع و اتفاق نظر جمیع شیعیان امامیه می‌باشد»^۲.

بایستی به این نکته توجه داشت که اعتقاد به رجعت را ابن سبأ یهودی مسلمان نما در مذهب تشیع پایه گذاری کرد و پس از او جابر جعفی علمدار این ضلالت و گمراهی بوده است.

صادقی یکی از زرگان معاصر شیعه بر این نکته که ایمان به رجعت از یهودیت و نصرانیت به مذهب تشیع راه پیدا کرده، صحنه گذاشته و این مسأله را نوید و بشارتی برای شیعیان بشمار می‌آورد^۳.

بر اساس این اعتقاد باطل، سه گروه از مردگان قبل از قیامت بار دیگر زنده شده و به دنیا باز خواهند گشت. این سه گروه عبارت‌اند از:

۱- ائمه شیعه.

۲- خلفا و حکام امت اسلامی. همانگونه که می‌دانیم بر اساس اعتقادات مذهب تشیع خلافت و فرمانروایی اسلامی از خصوصیات و ویژگی‌های امامان این مذهب می‌باشد. پس تمام کسانی که در طول تاریخ اسلامی خلافت مسلمانان را عهده دار

۱- من لا یحضره الفقیه لابن بابویه ۲۹۱/۳ دار صعب، دار التعارف، بیروت ۱۴۰۱ هـ و وسائل الشیعه للحر العاملی ۴۳۸/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ تفسیر الصافی للفیض الکاظمی ۳۴۷/۱ (تصحیح حسین الاعلمی) مؤسسه الاعلمی، بیروت. بحار الانوار للمجلسی ۹۲/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعه الثالثه ۱۴۰۳ هـ

۲- مجمع البیان للطبرسی ۲۵۲/۵ دار مکتبه الحیاه، بیروت. الايقاظ من الهجعه للحر العاملی ص ۳۳ المطبعه العلمیه، قم، ایران. نور الثقلین للحویزی ۱۰۱/۴. بحار الانوار للمجلسی ۱۲۳/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعه الثالثه ۱۴۰۳ هـ

۳- رسول الاسلام فی الکتب السماویه ص ۲۳۹-۲۴۱.

بوده‌اند بنا بر معتقدات این مذهب همگی به علت غضب این حق از امامان، غاصب محسوب شده و بایستی مجازات گردند شکی نیست که در مقدمه این گروه سه خلیفه راشد یعنی ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم- قرار دارند که بنا بر اعتقاد رجعت بار دیگر زنده شده و تحت تعذیب و شکنجه قرار گرفته و در نهایت به صلیب کشیده خواهند شد.

۳- آنانیکه در زندگی خویش به درجات والای ایمان نائل آمده‌اند (مراد از این گروه شیعیان می‌باشند). و همچنین آنانیکه در کفر و سرکشی غوطه ور گشتند.

بسیار شگفت‌انگیز است که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دلیلی که بزرگان شیعه برای اثبات این اعتقاد باطل ارائه داده‌اند، این است که هیچ مذهب و فرقه‌ای بجز شیعه امامیه به آن ایمان ندارد. حر عاملی در اینمورد می‌گوید: «هیچ گروه و یا فردی از عوام^۱ به مسأله رجعت ایمان ندارد. و ما بایستی بدانیم هر مسأله‌ای که بدین صورت باشد ایمان داشتن به آن صحیح است»^۲.

بنا بر استنباط عظیم آقای حر عاملی اگر شیعه امامیه بگوید: دو دو تا می‌شود پنج تا و تمام دنیا این مسأله را نپذیرند و با آن مخالفت کنند، این مخالفت دلیلی خواهد بود بر صحت گفتار شیعه امامیه!

بایستی به این نکته اشاره کرد که گروه بسیاری از شیعیان از جمله شیعه زیدیه، به مسأله رجعت ایمانی ندارند و آن را باطل می‌دانند^۳. حتی برخی از شیعیان امامیه نیز رجعت را دجل و دروغ دانسته‌اند^۴.

۱- مراد از عوام تمام مردمان بجز شیعه امامیه می‌باشد.

۲- الایقاظ من الهجه للحر العاملی ص ۶۹.

۳- به کتاب «الزیدیه» نوشته احمد صبحی ص ۷۷ مراجعه شود.

۴- به کتاب «مجمع البیان للطبرسی ۲۵۲/۵» و «بحار الانوار للمجلسی ۱۲۷/۵۳» مراجعه شود.

اگر ما از شیعه بپرسیم هدف و فایده رجعت چیست، پاسخ خواهیم شنید: گرفتن انتقام از سنی‌ها و قتل عام کردن آن‌ها. در روایتی منسوب به ابو عبدالله گفته شده: «گویا من هم اکنون حمران بن أعین و مسیر بن عبدالعزیز را می‌بینم که در بین صفا و مروء شمشیرهای خود را بی‌هدف بر مردم فرود می‌آوردند و آن‌ها را قتل عام می‌کنند»^۱.

می‌توان از اینگونه روایات دروغین به این نتیجه رسید که سرتاسر وجود دجالان را حقد و کینه نفرت به اهل سنت فرا گرفته است. و آن‌ها برای فرو نشاندن شعله‌های کینه، رو به سوی افسانه و خیال نهاده و چنین اعتقاد باطلی را از خود تراشیده‌اند. ما بدون هیچ شک و تردیدی می‌دانیم مراد آن‌ها در اینگونه روایات از کلمه «مردم» تنها اهل سنت و جماعت می‌باشد. چون مطمئناً آن‌ها شیعیان هم کیش خود را نخواهند کشت و از سوی دیگر صهیونیست‌ها و کمونیست‌ها و امپریالیست‌ها نیز که کاری با صفا و مروء ندارند. پس کسی باقی نمی‌ماند مگر آن عده از اهل سنت و جماعت که برای ادای حج و یا عمره در صفا و مروء بسر می‌برند. دجالان می‌گویند به هنگام رجعت بهترین مخلوقات یعنی پیامبران همگی سربازان دست به سینه علی بن ابی طالب خواهند بود^۲. و همچنین می‌گویند: در این هنگام حسین بن علی به حساب و کتاب تمام خلائق رسیدگی می‌کند. در روایتی منسوب به ابو عبدالله گفته شده: «حسین بن علی مسئول رسیدگی به حساب و کتاب مردم قبل از روز قیامت می‌باشد. آنگاه در روز قیامت شایستگان بهشت به بهشت و مستحقین عذاب به جهنم وارد می‌شوند»^۳.

بایستی از دجالی که چنین روایتی جعل کرده پرسیده شود اگر حسین بن علی به حساب مردم رسیدگی خواهد کرد، پس خالق آسمان‌ها و زمین چکاره است؟ براستی که

۱- بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳هـ

۲- بحار الانوار للمجلسی ۴۱/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳هـ

۳- بحار الانوار للمجلسی ۴۳/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳هـ

حتی مشرکین نیز چنین ادعایی نداشته‌اند که معبودات آن‌ها در فردای قیامت به حساب و کتاب مردم رسیدگی خواهند کرد.

رد بر این اعتقاد

برهیچ مسلمانی پوشیده نیست که ایمان داشتن به رجعت مخالفت ورزیدن با نصوص شرعی است. آیات بسیاری در قرآن مجید بر باطل بودن این اعتقاد دلالت دارند. در اینجا ما به ذکر برخی از آیات می‌پردازیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [المؤمنون: 99-100].

«هنگامیکه مرگ احدی از آنان (کافران) فرا رسد، او چنین خواهد گفت: ای رب، مرا به دنیا باز گردان تا در آن عمری که تباه ساختم عملی نیکو انجام دهم. به او پاسخ داده شود: هرگز. این درخواست، سخن بیهوده‌ای است که ثمری نخواهد بخشید و پیش روی آن‌ها برزخی است که تا برپایی قیامت، ادامه خواهد داشت».

خداوند متعال همچنین می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [یس: 31].

«آیا ندیده‌اند و از این مسأله پند و اندرز نگرفته‌اند که چه بسیار امت‌هایی را ما به هلاکت رساندیم. امت‌هایی که دیگر هرگز بسوی آن‌ها باز نخواهند گشت».

و در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا آخِرْنَا إِلَىٰ آجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبُ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ ۖ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ ﴿۴۴﴾﴾ [إبراهیم: 44].

«و مردم را از آن روزی که عذاب فرا رسد بر حذر دار. همان روزی که ظالمین خواهند گفت: پروردگار! اجل ما را مقداری به تأخیر بیافکن تا دعوت ترا اجابت کرده و از پیامبران اطاعت کنیم.

(در آن هنگام به آن‌ها پاسخ داده می‌شود) مگر شما نبودید که قسم می‌خوردید نیستی و نابودی شما را در بر نخواهد گرفت».

این آیات همگی دال بر این هستند که هیچ مرده‌ای تا فرا رسیدن روز قیامت زنده نخواهد شد^۱.

همه ای ما ایمان داریم که انسان پس از مرگ از این دنیا رخت بر بسته و پا به درون عالم برزخ می‌نهد. و سپس در روز قیامت خداوند متعال او را بار دیگر زنده کرده و او را به پاداش و یا جزای اعمال خود می‌رساند.

در پایان سخن جا دارد اشاره‌ای داشته باشیم به روایتی که در یکی از مراجع اهل سنت یعنی مسند امام احمد بن حنبل -رحمت الله علیه- از زبان حسن بن علی -رضی الله عنهما- در رابطه با مردود دانستن اعتقاد به رجعت ذکر شده است.

در این روایت گفته شده عاصم ابن ضمره یکی از یاران علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از به شهادت رسیدن ایشان خطاب به حسن بن علی -رضی الله عنهما- گفت: شیعیان می‌گویند علی بن ابی طالب باز خواهند گشت.

حسن بن علی -رضی الله عنهما- در پاسخ گفتند: آن‌ها دروغ می‌گویند. اگر قرار می‌بود ایشان باز گردند همسرانشان ازدواج نمی‌کردند و ما میراث ایشان را تقسیم نمی‌کردیم^۲.

۱- البته بجز تعداد انگشت شماری از مردگان که در گذشته بنا بر حکمت و اراده الهی زنده شده تا دال بر قدرت خداوند و یا معجزه ای دال بر صدق پیامبری پیامبران همچون عیسی -علیه السلام- باشند.

۲- مسند الامام احمد بن حنبل ۳۱۲/۲ رقم ۱۲۶۵.

شیعه و ظهور

شیعه و ظهور:

بنابر این اعتقاد باطل، شیعه می‌پندارد ائمه و اشخاص دیگر پس از مرگ برای مدتی ظهور کرده و در برابر برخی از اشخاص نمایان می‌شده‌اند.

تفاوت بین ظهور و رجعت در این است که دجالان برای ظهور وقت محدود و معینی تعیین نکرده بلکه آن را به اراده و خواست امام واگذار کرده‌اند. مجلسی یکی از ابواب کتاب خود را به این مسأله اختصاص داده و آن را «باب ظهور ائمه پس از مرگ و اعمال خارق العاده آن‌ها»^۱ نامیده است. در اکذوبه ای در اینمورد گفته شده: «ابا الحسن رضا (ع) پس از رحلت پدرشان با ایشان ملاقات می‌کرده و از ارشادات و وصایای ایشان بهره می‌جسته‌اند»^۲. ودجال دیگری می‌گوید: «روزی خدمت ابا عبدالله (ع) رفتم. ایشان به من گفتند: آیا می‌خواهی ابا جعفر (ع) را ببینی؟ من گفتم: بله. آنگاه ایشان مرا به داخل اتاق فرستادند. هنگامیکه من داخل اتاق رفتم ابا جعفر (ع) را آنجا دیدم»^۳.

در روایتی جعلی دیگری از قول عبایه أسدی گفته شده: «روزی خدمت امیر المؤمنین (ع) رفته بودم که مردی با لباس‌های پاره پاره و خاک آلوده را نزد ایشان یافتم. امیر المؤمنین (ع) رو به او کرده و با او سخن می‌گفتند. هنگامیکه مرد از مجلس خارج شد من

۱- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷-۳۰۴ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ المطبوع بالنجف ۱۳۷۰ هـ

۲- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

۳- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

از امیر المؤمنین (ع) پرسیدم این مرد که بود که شما را اینچنین به خود مشغول کرده بود؟
امیر المؤمنین (ع) فرمودند: آن مرد وصی -علیه السلام- است»^۱.

در اکذوبه دیگری دجالان می گویند: ابا عبدالله گفته‌اند: «گروهی از شیعیان پس از شهادت امیر المومنین (ع) نزد حسن بن علی رفتند. ایشان خطاب به آن‌ها فرمودند: اگر شما امیر المومنین (ع) را ببینید ایشان را خواهید شناخت؟ آن‌ها در جواب گفتند: بله. حسن بن علی (ع) خطاب به آن‌ها فرمودند: پس پرده را کنار زنید. آن‌ها پرده را کنار زده و امیر المومنین (ع) را در آنجا دیدند»^۲.

دروغگویان می گویند: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از رحلت ظهور کرده‌اند تا ابوبکر را به اطاعت و فرمانبرداری از علی امر کنند^۳.

دجالان همچنان می گویند: خداوند هر ساله ابوبکر و عمر را در ایام حج در محل رمی جمرات ظاهر می ساخته‌اند تا ائمه آن‌ها را سنگسار کنند^۴. در روایتی گفته شده: «روزی امام محمد باقر (ع) در محلی غیر از محل رمی جمرات پنج سنگ پرتاب کردند. از ایشان در مورد اینکار پرسیده شد. ایشان در جواب فرمودند: هر ساله در موسم حج آن دو فاسق و غاصب را از قبرهایشان بیرون می آورند. اما هیچکس جز امامی عادل آن‌ها را نمی بیند.

۱- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۵/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۸۱ (چاپ سابق الذکر).

۲- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

۳- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۴/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

۴- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۵/۲۷، ۳۰۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۸۲ (چاپ سابق الذکر).

من دو سنگ به سوی اولی^۱ و سه سنگ بسوی دومی^۲ پرتاب کردم. چون دومی خبیث تر از اولی بوده است»^۳.

از آنجائیکه هیچ مسلمان عاقلی چنین اعتقاد باطلی را نخواهد پذیرفت، ما لزومی به بحث و مناقشه کردن و رد بر این اعتقاد نمی‌بینیم. تنها هدف ما از ذکر این مسأله، آن بوده که تلاعب دجالان و به بازی گرفتن معتقدات اسلامی را افشاء ساخته و آن‌ها را رسوا سازیم.

۴، ۵- مراد از اولی ابوبکر صدیق و از دومی عمر فاروق رضی الله عنهما می‌باشد.

۳- بحار الانوار للمجلسی ۳۰۵/۲۷-۳۰۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۸۲ (چاپ سابق الذکر).

شیعه و طینت، اهل سنت و طینت (سرشت، فطرت)

اهل سنت و جماعت بر این اعتقاد و باور هستند که خالق هستی همه انسان‌ها را بر این فطرت و سرشت آفریده است که پیرو و فرمانبردار او امر الهی باشند. خداوند متعال در سوره روم آیه شماره ۳۰ می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم: 30].

«رو بسوی آئین اسلام آور و از ادیان باطله روی برگردان. (رو بسوی آئین اسلام نهادن و از ادیان باطله روی برگرداندن) همان فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است.»

بایستی توجه داشت که اسلام بمعنای سر تسلیم فرود آوردن در برابر فرمایشات الهی می‌باشد. و بدین ترتیب تمام امت‌هایی که در دوران خود پیرو ارشادات پیامبران خویش بوده‌اند، مسلمان بوده و از فطرت الهی پیروی کرده‌اند.

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح گردد که اگر خداوند تمام انسان‌ها را بر فطرت اسلام یعنی فرمانبرداری از اوامر ایشان خلق می‌کنند پس چرا بسیاری از مردمان در برابر فرمایشات ایشان سرکش و طغیانگر می‌گردند؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) در فرمایشی در رابطه با این مسأله فرموده‌اند:

«هر نوازدادی بر فطرت سلیم متولد می‌شود. سپس این پدر و مادر او هستند که او را یهودی و یا نصرانی و یا آتش پرست می‌سازند»^۱.

همانگونه که در این حدیث شنیدیم هنگامیکه نوزاد چشم به دنیا می‌گشاید فطرت و سرشتی با خود به همراه دارد که او را به یکتاپرستی و اطاعت از او امر الهی امر می‌کند.

۱- اخرجه البخاری (۳۴۱/۱ و ۳۴۸ و ۳۰۸/۳) و مسلم (۵۳/۸) و الطیالسی (۲۳۵۹) و احمد (۳۹۳/۲).

اما اگر پدر و مادر و اطرافیان و همچنین جامعه ای که او در آن بزرگ می‌شود راه کفر و عناد در پیش گرفته باشند، رفته رفته بر این نوزاد اثر می‌گذارند و بر فطرت سلیم او سرپوش کفر و معصیت گذاشته و او را به بیراهه می‌کشاند.

شیعه و طینت (سرشت، فطرت)

مذهب تشیع در رابطه با سرشت و فطرت انسان‌ها نیز اعتقاد عجیب و غریبی برای خود تراشیده است. بنا بر معتقدات این مذهب، خداوند شیعیان را از گلی نیکو و با سرشتی پاک آفریده و در مقابل اهل سنت و جماعت را از گلی بد بو و با سرشتی ناپاک و خبیث خلق کرده است. اما ایشان قبل از آفرینش، این دو گل را درهم آمیخته‌اند. و در نتیجه همین مخلوط گشتن این دو نوع گل می‌باشد که یک فرد شیعی ممکن است در زندگی خود با تأثیر پذیرفتن از گل و سرشت سنی‌ها مرتکب گناه و معصیت گردد و یا یک فرد سنی مذهب با تأثیر پذیرفتن از گل و سرشت شیعیان اعمال صالحه و نیکو انجام دهد. و در همین رابطه شیعه معتقد است در فردای قیامت خداوند افراد را بر اساس سرشت و فطرت آن‌ها پاداش و یا عقاب خواهند داد و کاری به اعمالی که آن‌ها در زندگی خود انجام داده‌اند ندارند. یعنی اینکه در روز قیامت گناهی را که یک فرد شیعی مرتکب گشته چون سبب و علت آن، گل و سرشت بدو ناپاک سنی مذهبان بوده است به گردن سنی‌ها خواهند انداخت. و عبادات و اعمال نیک و پسندیده ای که یک فرد سنی مذهب انجام داده چون سبب و علت آن، گل و سرشت پاک شیعیان بوده است، در میزان حسنات شیعیان قرار خواهند داد.

پس از آشنایی با این ضلالت و گمراهی مضحک بیابید بینیم سبب بوجود آمدن و جای گرفتن آن به عنوان یکی از معتقدات مذهب تشیع چه بوده است.

ما بایستی بدانیم افساد و به بیراهه کشاندن و غرق در گناه کردن آن افراد ساده‌ای که تحت سرپوش حب آل بیت فریب دجالان را خورده‌اند، سهم بسزایی در پدید آمدن چنین اعتقادی داشته است. دجالان با خود تراشیدن این اعتقاد باطل، راه ارتکاب معاصی

و ترک و واجبات دین را بر شیعیان هموار ساخته و آن‌ها را به سوی اتباع از هوی و هوس نفسانی سوق داده و این خوش خیالی را در دل آن‌ها می‌پرورانند که در فردای قیامت گناهان آن‌ها به گردن سنی‌ها انداخته شده و حسنات سنی‌ها را به آن‌ها می‌بخشند و بدین ترتیب آن‌ها نابرده رنج صاحب گنج می‌شوند!

علت دیگر سرسبز کردن چنین اعتقادی را می‌توان از روایات موجود در مراجع و مصادر شیعه دریافت. این روایات شامل سؤال‌ها و جوابهایی است که بین ائمه و برخی از شیعیان صورت گرفته و همگی به این مسأله اعتراف دارند که یک فرد شیعی مذهب همواره در وجود خویش نسبت به بر حق بودن معتقدات خود مشکوک و متردد است. ابن بابویه از ابواسحاق لثی روایت می‌کند که: «به امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر - علیه السلام - گفتم: ای فرزند رسول الله! آیا امکان دارد مؤمن مستبصر^۱ هنگامیکه در تدین و معرفت به کمال رسید، مرتکب زنا گردد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: آیا امکان دارد شراب بنوشد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: آیا امکان دارد مرتکب گناهی از گناهان کبیره و یا فاحشهای از فواحش گردد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: ای فرزند رسول الله. اما من افرادی از شیعیان شما را می‌بینم که شراب می‌نوشند و راهزنی می‌کنند و مرتکب زنا و لواط می‌گردند و ربا خوار هستند و از ارتکاب سایر گناهان و فواحش هیچ‌ی بانی ندارند. آن‌ها همچنین در ادای نماز و زکات و روزه سهل‌انگار بوده و قاطع رَحِم نیز هستند. ای فرزند رسول الله! از شما تقاضا دارم علت این مسأله را برایم روشن سازید.

امام (ع) فرمودند: ای ابراهیم! آیا مسأله دیگری ترا آزرده خاطر ساخته است؟ گفتم: بله. ای فرزند رسول الله. آن دیگری بزرگ‌تر و دردناک‌تر از این‌ها است. امام (ع) فرمودند: آن دیگری چیست؟ گفتم: ای فرزند رسول الله. من دشمنان و اعدای شما^۲ را می‌بینم که

۱- مراد، شخص شیعی مذهب است.

۲- مراد، شخص سنی مذهب می‌باشد. اهل سنت و جماعت را دشمن اهل بیت دانستن چیزی جز افتراء

نماز بسیار می‌خوانند و بسیاری از روزها را روزه دار هستند و زکات اموال خود را می‌پردازند و بر ادای حج و عمره و جهاد حریص هستند و اعمال نیکو انجام داده و به صله ارحام و اداء کردن حقوق برادران مسلمان خود پایبند هستند. و از اموال خود صدقه داده و از شرب خمر و زنا و لواط و سایر فواحش و گناهان پرهیز دارند. ای فرزند رسول الله. از شما تقاضا دارم این مسائل را برایم روشن سازید که والله این افکار خواب را از چشمانم ربوده و فکر مرا همواره به خود مشغول ساخته و قلبم را آزار می‌دهند»^۱.

و شخص دیگری بنام اسحق قمی نزد ابو جعفر باقر رفته و به ایشان می‌گوید:

«فدای شما گردم. من مؤمن موحد^۲ را می‌بینم که هم عقیده من است و ولایت شما را تاج سر خود قرار داده و بین من و او کوچک‌ترین اختلافی وجود ندارد. اما او شراب می‌نوشد و زناکار و هم جنس باز است. و اگر حاجتی از او بخواهم خشم و نفرت چهره‌اش را فرا می‌گیرد. در حالیکه من حاجت خود را نزد ناصبی^۳ که مخالف عقیده من بوده و از مذهب من مطلع است ببرم، با طلاق وجه و بشاشت و لبخند از من استقبال می‌کند و حاجتم را در اسرع وقت بر آورده می‌سازد. همچنین او را بسیار نماز کار، روزه دار و خیر می‌یابم که زکات اموال خود را می‌پردازد و امانت را اداء می‌کند»^۴.

و شخص دیگری بنام ابو بصیر نزد ابو عبدالله آمده و به ایشان می‌گوید: «ای فرزند رسول الله. فدای شما گردم. من نمی‌دانم چرا همواره غم و اندوه بدون اینکه سبب آن را بدانم وجود مرا فرا می‌گیرد».

و بهتان نمی‌باشد.

۱- علل الشرائع لابن بابویه ص ۶۰۶-۶۰۷ المكتبة الحیدریه و مطبعتها، ط: الثالثه: ۱۳۸۵هـ بحار الانوار

للمجلسی ۲۲۸/۵-۲۲۹ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثه ۱۴۰۳ هـ

۲- مراد، فرد شیعی مذهب می‌باشد.

۳- مراد از ناصبی شخص سنی مذهب می‌باشد.

۴- علل الشرائع لابن بابویه ص ۴۸۹-۴۹۰ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۲۴۶/۵-

۲۴۷ (چاپ سابق الذکر).

آری، هنگامیکه بسیاری از صفات الهی نثار ائمه گردند و قرآن که کتاب جاودانی هدایت بشریت است، محرف دانسته شود و سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که راه و روش مسلمان زیستن را به مسلمانان می‌آموزد زیر پا گذاشته شود و دروغگویی را تقیه نام نهاد و آن را نه دهم دین دانست و زناکاری را صیغه نامید و اجری عظیم‌تر از بزرگ‌ترین عبادات برای آن قایل شد و چشم طمع به اجر و ثواب دیگران دوخت و از مرتکب شدن هیچ گناهی به خیال خام اینکه عقاب آن را دیگری متحمل گردد، کوچک‌ترین خوف و بیمی نداشت و..... بایستی که وجدان انسان او را بیازارد و همواره با او در جدال و ستیز باشد. مگر می‌شود عقل و وجدان انسان در مقابل تمام این دجلها و گمراهی‌ها ساکت بنشیند و دم بر نیاورد؟

اکنون بیایید ببینیم چگونه کلاهبرداران دجال خواسته‌اند با جعل روایات و نسبت دادن آن‌ها به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از یکسو فساد و تباهی را بین شیعیان رواج دهند و از سوی دیگر به خیال خام خود جدال و ستیزی را که در وجود یک فرد شیعی مذهب با وجدان او وجود دارد از بین ببرند.

در تتمه روایت مکذوبه ای که قبلاً آن را ذکر کردیم گفته شده:

«امام (ع) در جواب فرمودند: ای اسحق! مگر شما نمی‌دانید از کجا پدید آمده اید؟ گفتم: خیر. ای فرزند رسول الله. شما را به خداوند سوگند می‌دهم مرا از این موضوع با خبر سازید. امام (ع) فرمودند: ای اسحق! هنگامیکه خداوند مخلوقات را آفرید، آبی زلال و گوارا را بر زمینی پاک به مدت هفت شبانه روز جاری ساخت. سپس آب را خشک ساخته و مقداری از بهترین قسمت آن گل را برداشت. این گل ما اهل بیت می‌باشد. پس از آن خداوند قسمت دیگری از پایین آن گل را برداشت که همان گل شیعیان و پیروان ما است. سپس خداوند ما را برای خود برگزید. و اگر گل شیعیان ما با حال باقی می‌ماند هرگز احدی از آن‌ها مرتکب زنا و دزدی و لواط و شراب خواری نمی‌شد. اما خداوند آبی شور را بر زمینی ملعون به مدت هفت شبانه روز جاری ساخت. سپس آب را خشک

ساخته و قسمتی از آن گل که گلی لعنت شده و سیاه و بدبو بود را برداشت و این گل همان گلی است که دشمنان ما^۱ از آن خلق شده‌اند. و اگر خداوند این گل را به حال خود باقی می‌گذاشت شما هرگز آن‌ها را به شکل آدمیزاد نمی‌دیدید و هیچکدام از آن‌ها به شهادتین ایمان نمی‌آورد و احدی از آن‌ها نماز روزه و حج را اداء نمی‌کرد. اما خالق هستی این دو گل یعنی گل شما و گل آن‌ها را درهم آمیخت و با آن دو آب، آن‌ها را مخلوط ساخت. پس ای اسحق! بر تو است که بدانی آن اعمال بد همچون زنا و شراب خواری و سخنان ناپسند که از برادر هم مذهب خود می‌بینی و می‌شنوی از طینت و سرشت او نیست. و به همین صورت آن اعمال صالحه همچون خوش اخلاقی و کثرت نماز و روزه و حج و صدقه که از شخص ناصبی می‌بینی از طینت و سرشت او نیست. من گفتم: ای فرزند رسول الله! پس در روز قیامت چه خواهد شد؟ امام (ع) فرمودند: ای اسحق! مگر می‌شود خداوند متعال نیکی و بدی را در یکجا جمع کند؟ در روز قیامت خداوند آثار و نشانه ایمان را از وجود آن‌ها پاک کرده و آن را به شیعیان و پیروان ما باز می‌گرداند و اثر و نشانه ناصبی را با تمام گناهان مرتکب شده از شیعیان ما برداشته و به دشمنان ما باز خواهد گرداند. و هر چیزی به جای خود باز خواهد گشت. من گفتم: ای فرزند رسول الله! فدای شما گردم آیا حسنات و نیکی‌های آن‌ها در روز قیامت به ما داده شده و گناهان و بدی‌های ما به پای آن‌ها انداخته می‌شود؟ امام (ع) فرمودند: بله. سوگند به خداوند که همین‌گونه است»^۲.

۱- مراد از دشمنان ما و شخص ناصبی اهل سنت و جماعت می‌باشد.

۲- علل الشرائع لابن بابویه ص ۴۹۰-۴۹۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار ۲۴۷/۵-۲۴۸ (چاپ سابق الذکر)

رد بر این اعتقاد

می توان قبح و شناعة این اعتقاد را بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان آن به حساب آورد. این قبح و شناعة به گونه‌ای است که بزرگان و سردمداران تشیع را مجبور ساخت در ایام نخستین سرسبز کردن این اعتقاد آن را بصورت بسیار مخفیانه در بین شیعیان مطرح و تبلیغ کنند. آن‌ها مخفیانه عمل کردن خود را بدین صورت توجیه می‌کردند که: «اگر عوام شیعیان از این اعتقاد آگاه گردند خود را در گناهان و معاصی غوطه ور خواهند ساخت. چون خواهند دانست در روز قیامت گناهان آن‌ها به گردن دیگران خواهد افتاد»^۱. قبح و شناعة گروه اندکی از علمای تشیع همچون المرتضی و ابن ادریس را بر آن داشت که به انکار چنین اعتقادی پردازند^۲. اما انکار آن‌ها نتوانست در مقابل روایات مکذوبه بسیار، خود را مطرح سازد و طولی نکشید که در زیر خروارها روایات دروغین ناپدید گشت.

بایستی دانست کلینی یکی از کسانی است که بزرگ‌ترین نقش را در انتشار یافتن این اعتقاد ایفا کرده است. او یکی از ابواب کتاب خود را «باب سرشت مؤمن و سرشت کافر» نامیده و هفت روایت دروغین را در آن جای داده است^۳. مجلسی نیز یکی دیگر از پرچمداران ترویج این گمراهی و ضلالت بوده است. او یکی از ابواب کتاب خود را «باب سرشت و میثاق^۴» نامیده و در آن شصت و هفت روایت مکذوبه جای داده است.

ما اگر بخواهیم مختصری در رد بر این اعتقاد صحبت کنیم بایستی بگوییم:

۱- الانوار النعمانیة للجزایری ۲۹۵/۱ مؤسسه الاعلمی، بیروت.

۲- الانوار النعمانیة للجزایری ۲۹۳/۱ (چاپ سابق الذکر).

۳- اصول الکافی للکلینی ۲/۲-۶ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط:

الثالثه: ۱۳۸۸ هـ

۴- بحار الانوار للمجلسی ۵/۲۲۵-۲۷۶ (چاپ سابق الذکر).

۱- این اعتقاد مخالف فرمایش الهی است که در آن بیان شده تمام مردم بر سرشت و فطرتی آفریده شده‌اند که آن‌ها را به فرمانبردار بودن از او امر الهی امر می‌کند. معبود بر حق در سوره الروم آیه شماره ۳۰ می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم: 30].

«رو بسوی آئین اسلام آور و از ادیان باطله روی برگردان. (رو بسوی آئین اسلام نهادن و از ادیان باطله روی برگرداندن) همان فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است.»

در این آیه معبود بر حق فرموده است تمام انسان‌ها را بر یک فطرت و سرشت که همان فطرت فرمانبردار بودن از او امر الهی است، آفریده است. این آیه کریمه به ما می‌گوید سخنان سردمداران شیعه که معتقد هستند خداوند فطرت انسان‌ها را به هنگام آفریدن آن‌ها متفاوت قرار داده‌اند، چیزی جز یاوه سرایی و دروغ‌گویی نیست.

۴- براساس این اعتقاد باطل که ساخته و پرداخته سردمداران تشیع می‌باشد، در روز قیامت خداوند اجر و پاداش و نتیجه زحمات گروهی را به گروه دیگری می‌دهند و گناهان و معاصی افرادی را به گردن افراد دیگری خواهند انداخت. آیا این اعتقاد باطل عدل الهی را زیر سؤال نمی‌برد؟ آیات بسیاری در قرآن مجید بر این ادعای دجالان مهر بطلان می‌زنند. خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: 164].

«بار گناه کسی را دیگری به دوش نخواهد گرفت.»

و در آیه دیگری خالق هستی فرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: 38].

«هر شخصی در گرو عملی است که انجام داده است.»

و در سوره الزلزله خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾

[الزلزلة: 7-8].

«هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید. و هر کس به اندازه ذره‌ای مرتکب عمل حرام گردد، به کیفر خود خواهد رسید».

و همچنین خداوند متعال در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾ [المؤمن: 17].

«امروز هر کس در مقابل آنچه (از نیک و بد) انجام داده پاداش و یا عقاب خواهد دید. امروز هیچ ظلم و ستمی در کار نخواهد بود».

شیعه و مهدی، اهل سنت و مهدی

اهل سنت و جماعت با استدلال به احادیثی که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت شده، یکی از علامات کبیره نزدیک بودن بر پاشدن قیامت را قیام مهدی می دانند. مهدی از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد و پس از قیام، رهبر امت اسلامی را بر عهده گرفتن و به نشر اسلام و بسط عدالت در سرتاسر دنیا می پردازد. اما بایستی دانست بین مهدی اهل سنت و مهدی تشیع اختلافات فراوانی وجود دارد. مهم ترین و اساسی ترین این اختلافات عبارتند از:

- ۱- مهدی اهل سنت در زمانی نزدیک به بر پاشدن قیامت متولد خواهد شد. در حالیکه مهدی شیعیان در سال ۲۵۶ هـ به دنیا آمده است.
- ۲- نام مهدی اهل سنت محمد بن عبدالله می باشد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در این رابطه فرموده اند: «اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی خواهد ساخت و مردی از اهل بیت من که نام او و نام پدرش با نام من و نام پدرم یکی است را بر می انگیزد. این مرد دنیا را از عدالت سیراب خواهد ساخت....»^۱

۱- رواه ابو داود برقم ۴۲۸۲ فی المهدی فی اول الكتاب، و الترمذی برقم ۲۲۳۱ و ۲۲۳۲ فی الفتن باب ما جاء فی المهدی و قال الترمذی: هذا حدیث حسن صحیح. و ذکر الحدیث شیخ الاسلام ابن تیمیه فی منهاج السنه (۲۱۱/۴) و اشار الی صحته، و ذكره ایضاً الشیخ الالبانی فی سلسله الاحادیث الصحیحه ۴/۱ برقم ۱۵۲۹

۳- مهدی اهل سنت و جماعت برای بسط عدل و عدالت قیام می‌کند. در حالیکه وظیفه اساسی مهدی شیعیان قتل عام کردن و گرفتن انتقام از یاران رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و سایر اهل سنت و جماعت می‌باشد.^۱

شیعه و مهدی

تمام فرقه‌ها و گروه‌های مختلف تشیع به وجود امامی غائب ایمان دارند. هر گروه در انتظار ظهور دوباره امام خود بسر می‌برد. تنها مسأله‌ای که در این موضوع میان این فرقه‌ها و گروه‌ها اختلاف افکنده است شخصیت این امام نامرئی می‌باشد. زیرا هر کدام از این گروه‌ها، امام برگزیده خود را مهدی منتظر می‌داند.

سبئیه اولین فرقه‌ای از شیعه بشمار می‌رود که امامت را تنها منحصر به علی بن طالب دانسته و ایشان را زنده و غائب از انظار می‌داند. سبئیه می‌گوید: «علی هرگز کشته نشده و تا آن زمان که عرب را تحت فرماندهی خود قرار نداده و عدل و عدالت را در دنیا برقرار نساخته، نخواهد مرد».^۲

اعتقاد به زنده بودن امام پس از فرقه سبئیه به برخی از فرقه‌های کیسانیه مانند کربیه^۳ نیز منتقل گشت. هنگامیکه امام این فرقه یعنی محمد بن حنفیه فوت کرد، آن‌ها وفات ایشان را انکار کرده و گفتند: «محمد بن حنفیه زنده و در کوهی بنام رضوی که بین مکه و مدینه قرار دارد بسر می‌برد. شیری در سمت راست و پلنگی در سمت چپ ایشان قرار دارند که تا فرا رسیدن زمان ظهور از ایشان محافظت خواهند کرد».^۴ این فرقه مدت

۱- این موضوع را در همین مبحث باب «مهدی پس از ظهور» به اثبات خواهیم رساند.

۲- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۹ تصحیح و تعلیق: محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری، طهران ۱۹۶۳م. فرق الشیعه للنوبختی ص ۲۲ دار الاضواء، بیروت، ط:الثالثه: ۱۴۰۴ هـ.

۳- کربیه: فرقه‌ای از شیعه که پیرو ابی کریب ضریر می‌باشند.

۴- مسائل الامامه لعبد الله بن محمد الناشی الاکبر ص ۲۶ تحقیق: یوسف فان، المعهد الالمانی للأبحاث

غیبت امام خویش را هفتاد سال اعلام کرد. اما هفتاد سال سپری گشت و خبر از ظهور امام نشد.

سپس رفته رفته هر فرقه به هنگام در گذشت امام خویش، وفات او را انکار کرده و او را مهدی موعود خود دانسته و در انتظار ظهور و قیام او لحظه شماری می کرد. اما آنچه در این مسأله بین تمام فرقه‌ها و فرقه اثنی عشری اختلاف افکنده این است که تمام این فرقه‌ها، مهدی خویش را اشخاصی قرار می دادند که در بین مردم زندگی کرده و همگان او را دیده بودند. اما فرقه اثنی عشری مهدی خویش را نوزادی قرار داد که نه تنها هیچکس او را ندیده بلکه مقرب‌ترین افراد خانواده او، وجود چنین نوزادی را انکار می کردند. پس از این مقدمه، اکنون در مورد اینکه چگونه ایمان به مهدی غائب به اعتقادات مذهب اثنی عشری رخنه پیدا کرد و به یکی از اساسی‌ترین معتقدات این مذهب مبدل گشت، صحبت می کنیم.

برای پاسخ دادن به این سؤال نخست بایستی اوضاع تشیع را پس از وفات حسن عسکری مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

حسن عسکری که شیعه اثنی عشری او را امام یازدهم خود می داند در سال ۲۶۰هـ فوت کرد و همانگونه که قمی و نوبختی در کتابهای خود گفته‌اند: «هیچ اثر و نشانه ظاهر و آشکار که دال بر صاحب فرزند بودن ایشان باشد دیده نشد. در نتیجه میراث ایشان بین مادر و برادرشان جعفر تقسیم گردید»^۱. این در حالی است که شیعه امامان خویش را حجت خداوند بر مردم می داند^۲. و معتقد است وجود نظم و ثبات در نظام کون و هستی

الشرقیه، بیروت ۱۹۷۱م.

۱- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۲ تصحیح و تعلیق: محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری، طهران

۱۹۶۳ م. فرق الشیعه للنوبختی ص ۹۶ دار الاضواء، بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۴ هـ

۲- اصول الکافی للکلینی ۱/۱۸۸ تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، طهران،

ط: الثالثه: ۱۳۸۸ هـ

بسبب وجود امام می‌باشد. و اگر بر روی زمین امامی وجود نداشته باشد کون و هستی زیر و زبر خواهد شد.^۱

این اعتقاد پس از وفات امام حسن عسکری بدون اینکه فرزندی از خود بجا گذاشته باشد شیعیان را دچار فاجعه ای هولناک ساخت. چون کره زمین بدون وجود امام کما فی السابق حالت طبیعی خود را ادامه داد. و هیچ اثری از نازل شدن بلا و معصیت دیده نشد. و زمین به اندازه یک درجه ریشتر نیز تکان نخورد. این مسأله شیعیان را مات و متحیر ساخت. چون آن‌ها باطل بودن یکی از اساسی‌ترین ارکان اعتقادات خود را با چشمان خویش مشاهده کردند. این مسأله همانگونه که قمی و نوبختی گفته‌اند شیعیان را به چهارده و یا پانزده فرقه و مذهب تقسیم کرد.^۲ هر کدام از این فرقه‌ها در مورد مسأله امامت و مهدی از خود سخنی سرآیدند. گروهی گفتند: «هرگز امکان ندارد امام حسن بن علی بدون بجا گذاشتن فرزند فوت کنند. چون زمین بدون وجود امام دوامی نخواهد آورد. پس ایشان فوت نکرده بلکه غیب شده‌اند و ایشان همان مهدی شیعیان هستند»^۳. گروه دیگری امامت را پس از حسن عسکری به برادر ایشان جعفر منتقل نمودند.^۴ برخی دیگر که این حادثه آن‌ها را مأیوس و ناامید ساخته بود حتی امامت حسن عسکری را نیز به سبب عقیم بودن ایشان باطل دانسته و آن را رد کردند.^۵

۱- مصدر سابق ۱/۱۷۹.

۲- فرق الشیعه للنوبختی ص ۹۶ دار الاضواء ، بیروت، ط:الثالثه ۱۴۰۴. الفصول المختاره للمفید ص ۲۵۸ دار الاضواء بیروت ، ط: الرابعه ۱۴۰۵ -المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۲ تصحیح و تعلیق:

محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری ، طهران ۱۹۶۳ م

۳- فرق الشیعه للنوبختی ص ۹۶ (چاپ سابق الذکر). المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۶ (چاپ سابق الذکر)

۴- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۱۰ (چاپ سابق الذکر).

۵- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۹ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۰۰، ۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

فرقه دیگری گفتند: «بدون هیچ شک و تردیدی امام حسن بن علی مانند پدران خویش فوت کرده‌اند. و این مسأله که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند را هیچکس نمی‌تواند انکار کند. و همچنین بدون هیچ تردیدی ثابت شده ایشان فرزندی از خود بجا نگذاشته‌اند. در نتیجه پس از ایشان امامی وجود نخواهد داشت و سلسله امامت با وفات ایشان به نهایت رسیده است»^۱.

اما فرقه اثنی عشری که از همه این فرقه‌ها زرنکتر بود دست همه را از پشت بسته و این اعتقاد را برای خود تراشید که: «امام حسن عسکری صاحب فرزندی بوده است. اما به سبب ظلم و جور دستگاه حاکمه ایشان مجبور گشتند ولایت این نوزاد را مخفی نگاه دارند»^۲.

و بدین ترتیب شیعیان در مورد مسأله امامت و مهدی به ده‌ها گروه و فرقه تقسیم شدند و هر گروه گفته‌های خود را بر حق دانسته و دیگران را گمراه پنداشتند. و برخی دیگر که در برابر این مسأله مات و مبهوت ماندند و نتوانستند سخنان هیچیک از این فرقه‌ها را بپذیرند گفتند: «این مسأله بر ما پوشیده مانده و ما نمی‌دانیم در مورد آن چه بگوییم؟»^۳.

سردمداران شیعه اثنی عشری بزودی در یافتند که ایمان به مهدی غائب نه تنها راه حلی برای فاجعه ای که گریبانگیر آن‌ها شده خواهد بود بلکه فوائد عظیم دیگری نیز برای آن‌ها به همراه خواهد داشت. به همین سبب آن‌ها با شور و شوق فراوان به تبلیغ و دفاع از این اعتقاد پرداختند. ما قبل از سخن در مورد آنچه سبب گشت سردمداران شیعه

۱- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۷-۱۰۸ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۰۵ (چاپ سابق الذکر).

۲- الارشاد للمفید ص ۳۸۹ مؤسسه الاعلمی بیروت، ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ.

۳- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۱۵-۱۱۶ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۰۸ (چاپ سابق الذکر).

اثنی عشری با شور و شوق فراوان از ایمان به مهدی غائب دفاع کرده و به تبلیغ آن پردازند، نخست این نکته را متذکر می‌گردیم که همواره در طول تاریخ به هنگام بروز انشقاق وجدایی بین گروه‌ها و فرقه‌های منحرف، هر یک از آن‌ها برای محق جلوه دادن خود دیگری را اِفتاء و رسوا می‌سازد. در مورد مسأله‌ای ایمان به غیبت مهدی نیز چون شیعیان به گروه‌ها و فرقه‌های متعددی تقسیم شدند هر یک از آن‌ها حقیقت و ماهیت گروه دیگر را بر ملا ساخت. ما از این افشاگریها می‌توانیم به علت حقیقی دفاع سردمداران فرقه اثنی عشری از ایمان به مهدی غائب پی ببریم. مهم‌ترین این علت‌ها عبارتند از:

۱- پر کردن جیبهای خود از اموال مردمان ساده که به عنوان زکات و خمس و حق امام زمان به نواب و وکلاء روباه صفت امام غائب می‌پرداختند. روایات افشاگرانه فراوانی در بطن مراجع و مصادر تشیع حکایت از این حقیقت دارند. به عنوان مثال فرقه اثنی عشریه در رد بر فرقه‌ای که موسی کاظم را مهدی می‌داند اینچنین گفته است: «به هنگام وفات ابو ابراهیم (امام موسی کاظم) هر یک از نواب و نمایندگان ایشان اموال بی‌کرانی در اختیار داشت. این مسأله سبب شد آن‌ها برای محفوظ نگاه داشتن این اموال نزد خود، مرگ ایشان را انکار کرده و ایشان را مهدی غائب بدانند. زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار و علی بن اُبی حمزه سی هزار دینار در اختیار داشت»^۱.

در برخی از اوقات نیز سردمداران و دجالان یک فرقه برای رسیدن به منصب نمایندگی امام غائب به جان یکدیگر افتاده و همدیگر را اِفتاء و رسوا می‌ساختند. از میان این اشخاص می‌توان محمد بن علی شلمغانی را نام برد. او برای دست یافتن به منصب باییت^۲ با ابوالقاسم حسین بن روح به رقابت شدیدی پرداخت. اما در نهایت از او شکست

۱- الغیبه للطوسی ص ۴۲-۴۳ مکتبه الالفین، الکویت.

۲- بنا بر معتقدات شیعه باب کسی است که با امام غائب رابطه مستقیم داشته و مشکلات و سؤالهای

خورد. و پس از شکست خوردن ماهیت خود و ابا القاسم را اینگونه افشاء کرد: «من و ابو القاسم به خوبی می‌دانستیم بر سر چه با یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کنیم. ما مانند لا شخورانی بودیم که بر سر مردار به جان یکدیگر افتاده باشند»^۱.

۲- بر پا ساختن دولت و حکمتی جدا از خلافت اسلامی.

دجالان برای تجزیه و تضعیف خلافت اسلامی نقشه‌های بسیار کشیده و دسیسه‌های فراوانی بکار گماشتند. اما به فضل الهی به آرزوی پلید خود نرسیدند. در نتیجه از حقیقت فرار کرده و خود را به افسانه و خیال دلخوش ساختند تا بتوانند پیروان خویش را از یأس و ناامیدی نجات داده و آن‌ها را به قیام مهدی و بر پا ساختن حکومتی شیعی امیدوار سازند.

۳- دخول بسیاری از دشمنان اسلام در صف شیعه.

بسیاری از کسانی که به علت‌های گوناگون ظاهراً مسلمان شده اما در باطن همچنان بر ادیان گذشته خود باقی مانده بودند، انضمام به تشیع را فرصتی مناسب برای رویارویی با اسلام یافتند. بسیاری از این اشخاص در ادیان حقیقی خود، معتقد به وجود شخصیتی با مواصفاتی شبیه به مواصفات مهدی شیعه بوده‌اند.

مؤسس و پایه گذار اعتقاد به مهدی غائب در مذهب اثنی عشری

کسیکه نقش اساسی را در پایه گذاری این اعتقاد بعهدہ داشت شخصی است به نام عثمان بن سعید عمری. او که با کمال تستر و در پس پرده گام بر می‌داشت و در ظاهر فروشنده روغن بود به ترویج این اعتقاد در بین شیعیان می‌پرداخت که حسن عسکری فرزند چهار ساله ای داشته که از انظار و دید مردم غیبت شده است^۲. وی که ادعا می‌کرد

مردم را بر او عرضه می‌کند. هر باب برای خود وکلایی دارد که نمایندگان او در بین مردم هستند.

۱- الغیبه للطوسی ص ۲۴۱ مکتبه الالفین، الکویت.

۲- الغیبه للطوسی ص ۲۵۸ مکتبه الالفین، الکویت.

تنها کسی است که با این امام غائب رابطه داشته و مشکلات و سؤال‌های مردم را با او در میان می‌گذارد، از کسانیکه به سخنان او ایمان می‌آوردند اموالی بعنوان زکات و حق امام می‌گرفت.^۱

جای بسی تعجب است که سردمداران شیعه ادعا می‌کنند در مسائل اصولی دین فقط ائمه معصومین^۲ را می‌پذیرند اما در این مسأله بسیار مهم عقیدتی قول شخصی را پذیرفته‌اند که شک و بدبینی عظیمی نسبت به او وجود دارد. بایستی دانست همزمان با عثمان بن سعید اشخاص دیگری نیز مدعی منصب باییت شده و عثمان بن سعید را پس از دروغگو دانستن لعنت کردند. و هر کدام از این مدعیان باییت نامه‌ای از جیب خود به در آورده و با نسبت دادن آن به امام زمان، خود را نماینده بر حق او معرفی کرده و رقبای خویش را تکذیب می‌کرد. طوسی مبحثی از کتاب «الغیبة» را به ذکر اسامی این مدعیان اختصاص داده است.^۳

عثمان بن سعید برای خود نمایندگان و وکلایی تعیین کرده بود که برای امامت امام غائب و باییت او تبلیغات کرده و از کسانیکه فریب آن‌ها را خوردند اموالی جمع آوری می‌کردند. او قبل از وفات خویش، باییت را که در آمد هنگفتی به همراه داشت به نور چشم و فرزند عزیز خود محمد بن عثمان واگذار کرد. اما سایر همکاران کلاهبردار که دندانهای خود را از قبل برای چنین لقمه چرب و نرمی تیز کرده بودند، از پذیرفتن این مسأله سر باز زده و به مخاصمه و ملاعنه با یکدیگر پرداختند. به عنوان مثال هنگامیکه از أحمد بن هلال کرخی پرسیده شد: «چرا باییت محمد بن عثمان را نمی‌پذیری؟ او در

۱- الغیبة للطوسی ص ۲۱۴-۲۱۵ مکتبه الالفین، الکویت. تاریخ الغیبة الصغری لمحمد باقر الصدر ص ۳۹۶-۳۹۷ مکتبه الالفین، ط: الثالثه ۱۴۰۰هـ

۲- لازم به تذکر است اهل سنت و جماعت تنها پیامبران را آنهم در مسائل مربوط به ابلاغ دین معصوم می‌دانند.

۳- الغیبة للطوسی ص ۲۴۴ مکتبه الالفین، الکویت.

پاسخ گفت: من هرگز نشنیدم که امام زمان او را به بابت انتخاب کنند. به او گفته شد: اما دیگران این مطلب را از ایشان شنیده‌اند. او در پاسخ گفت: شما به دنبال آنچه شنیده‌اید بروید. این افراد با شنیدن پاسخ أحمد بن هلال او را لعنت کرده و از او برائت جستند^۱. روایات بسیاری در مراجع و مصادر شیعه سبب حقیقتی این درگیری‌ها و لعنت کردن‌ها را روشن ساخته‌اند. طوسی در کتاب خود می‌گوید: «محمد بن علی بن بلال بابت محمد بن عثمان عمری را نپذیرفت. در نتیجه بین آن دو مشاجرات شدیدی در گرفت. علت این مشاجرات و درگیری‌ها این بود که محمد بن علی حاضر نشد اموالی را که بنام حق امام زمان از شیعیان جمع آوری کرده بود به محمد بن عثمان تحویل دهد. این مسأله سبب گشت گروهی او را لعنت کرده و از او برائت بجویند»^۲.

براستی اگر امام زمانی وجود می‌داشت چرا شیعیان را از محمد بن علی و سایر کلاهبرداران بر حذر نساخت؟ مگر نه این است که بر اساس اعتقادات شیعه امام بر تمام غیبات احاطه دارد؟ پس چرا او شیعیان را از اینکه محمد بن علی و سایر باب‌ها و وکلاء اموال آن‌ها را بالا کشیده و صرف عیش و نوش خود خواهند ساخت مطلع نکرد؟ جواب این سؤال این است که این گروه‌ها و باندهای کلاهبردار با از خود تراشیدن اعتقاد به مهدی غائب سعی کرده‌اند از یکسو بطلان اصل امامت که با نبودن فرزند و خلفی از حسن عسکری آشکار و نمایان گشت را سرپوش نهاده و از سوی دیگر جیب‌های گشاد خود را از اموال مردمان ساده پر سازند.

در سال ۳۰۴ و یا ۳۰۵ هـ محمد بن عثمان نیز پس از در حدود نیم قرن تکیه زدن بر اریکه بابت فوت کرد و منصب پر در آمد بابت را به ابوالقاسم حسین بن روح سپرد^۳.

۱- الغیبه للطوسی ص ۲۴۵ مکتبه الالفین، الكويت.

۲- الغیبه للطوسی ص ۲۴۵ مکتبه الالفین، الكويت.

۳- الغیبه للطوسی ص ۲۲۳ مکتبه الالفین، الكويت. رجال الحلی للحلی ص ۱۴۹ مطبعه الحیدریه،

اما این بار نیز لاشخوران برای بدست یافتن به این منصب به سرو کول یکدیگر پریده و در نهایت همدیگر را رسوا ساختند. همانگونه که قبلاً نیز گفتیم محمد بن علی شلمغانی که از رقیبان سر سخت ابوالقاسم حسین بن روح به شمار می‌رفت پس از شکست خوردن از او، ماهیت و حقیقت خود و ابوالقاسم را اینگونه افشاء ساخت: «من و ابوالقاسم به خوبی می‌دانستیم بر سر چه با یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کنیم. ما مانند لاشخورانی بودیم که بر سر مردار به جان یکدیگر افتاده باشند»^۱. آری، این دجالان کلاهبردار به اسم حق امام زمان از مردم ساده‌اندیش پول جمع آوری کرده و در نهایت برای اینکه این اموال را صرف عیش و نوش خود ساخته و به باب تحویل ندهند، ادعای باییت می‌کردند.

در سال ۳۲۶ هـ ابن روح نیز فوت کرد و در وصیت خود منصب باییت را به ابوالحسن علی بن محمد سمري واگذار کرد. در این تاریخ از غیبت امام غائب در حدود هفتاد سال گذشته و و بنا بر آنچه دجالان پیش از این به شیعیان وعده داده بودند، وقت ظهور او فرا رسیده بود. اما هیچ خبری از ظهور و قیام کسی که شیعیان او را منجی بشریت می‌دانند نشد. این مسأله و همچنین مشاجرات و افشاگریهای مدعیان منصب باییت، سبب فزونی یافتن شک و تردید شیعیان نسبت به حقیقت داشتن شخصیتی بنام امام غائب شد. سمري که از این موضوع بیمناک گشته بود راه احتیاط را در پیش گرفت. به همین سبب همانگونه که مصادر و مراجع شیعه اعتراف کرده‌اند در زمان او نسبت به سه باب قبلی نامه‌ها و رساله‌های کمتری به امام غائب نسبت داده شدند^۲. سمري به مدت سه سال به عنوان باب و نماینده بر حق منجی عالم بشریت! در بین شیعیان فرمانروایی کرد. اما همانگونه که گفتیم در ایام باییت او شیعیان نه تنها نسبت به این منصب بلکه حتی در مورد حقیقت داشتن شخصیتی بنام امام زمان نیز بدبین شده بودند. به همین

۱- الغیبه للطوسی ص ۲۴۱ مکتبه الالفین، الکویت.

۲- تاریخ الغیبه الصغری لمحمد باقر الصدر ص ۴۱۴ مکتبه الالفین، ط: الثالثه ۱۴۰۰ هـ.

سبب علی بن محمد سمري صلاح ندید پس از خویش شخص معینی را به بابت برگزیند. و در جواب این سؤال اطرافیان خود که پس از شما چه کسی به بابت خواهد رسید گفت: «آنچه که تقدیر الهی است اتفاق خواهد افتاد»^۱.

سمري برای کاهش دادن شدت درگیری‌های موجود بین مدعیان منصب بابت نقشه جدیدی ریخت. او تمام دجالان را در این سفره هفت رنگی شریک ساخت. بر اساس رساله ای که سمري آن را به امام زمان نسبت داد پس از وفات او تمام سردمداران و عمامه به سران شیعه نمایندگان امام غائب گفته شده: «برای حل مشکلات و سؤال‌های خود به راویان حدیث (محدثین و علما) مراجعه کنید. آن‌ها حجت من بر شما و من حجت خداوند بر آن‌ها هستم»^۲.

و بدین ترتیب رونده ادعای بابت و ارتباط مستقیم با امام غائب قبل از آشکار شدن کامل حقیقت و رسوا شدن دجالان بسته شد. و آنچه که دجالان آن را غیبت صغری نامیده‌اند به پایان رسید.

زندگی نامه مهدی

بر اساس روایات مصادر و مراجع تشیع مهدی چنان زندگی نامه عجیب و غریبی دارد که هیچ انسان عاقل و دارای فطرت سلیم نمی‌تواند آن را باور کند. ما در اینجا به قصه ازدواج پدر و مادر مهدی، تولد، غیبت، ظهور و آنچه او پس از ظهور انجام می‌دهد اشاره خواهیم کرد.

۱- الغیبه للطوسی ص ۲۴۲ مکتبه الالفین، الکویت.

۲- اکمال الدین لابن بابویه القمی ص ۴۵۱ المطبعه الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ الغیبه للطوسی ص ۱۷۷ مکتبه الالفین، الکویت. الاحتجاج للطبرسی ص ۱۶۳ تعلیق محمد باقر الخراسان مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۰۱ هـ وسایل الشیعه للحر العاملی ۱۰۱/۱۸ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ

ازدواج حسن عسکری و ملیکه مادر مهدی

قصه آشنایی این دو مانند قصه‌های عاشقانه قدیمی است. حسن عسکری که بنا بر معتقدات شیعه مانند سایر ائمه مطلع بر غیب می‌باشد، هر روز خادم خود که او را از اوصاف ملیکه با خبر ساخته و نامه‌ای به زبان رومی به دست او داده به بازار برده فروشان می‌فرستد تا در صورت رسیدن این کنیز او را صاحبش خریداری کند. بالاخره کاروان برده فروشان به شهر رسیده و خادم، ملیکه را دیده و نامه را به او می‌دهد. ملیکه با دیدن نامه شروع به گریه کرده و داستان زندگی خود را برای خادم بازگو می‌کند و به او می‌گوید: وی ملیکه دختر یوشع فرزند قیصر روم می‌باشد. او همچنین می‌گوید: شبی خواب دیده است رسول الله صلی الله علیه و آله نزد مسیح -علیه السلام- رفته و او را برای فرزند خود ابومحمد (حسن عسکری) خواستگاری کرده‌اند. و همچنین شب دیگری خواب دیده مادر حسن عسکری به همراه مریم بنت عمران -علیها السلام- با هزار خادم از خادمان بهشت به دیدن او آمدند. و مریم -علیها السلام- به او گفته: این زن سیده النساء و مادر شوهر تو است. با شنیدن این سخن ملیکه گریه کرده و از ابو محمد -علیه السلام- گله می‌کند که چرا به دیدن او نمی‌آید. و مادر حسن عسکری در جواب به او می‌گوید: فرزند من تا آن زمان که تو بر شرک و کفر خود باقی مانده باشی به دیدن من نخواهد آمد. و بالاخره در پایان این قصه خیالی حسن عسکری و ملیکه که برای مخفی نگاه داشتن هویت خود، نام خویش را نرگس نهاده است به همدیگر می‌رسند^۱.

مهدی در بطن مادر

مهدی در بطن مادر خود نیز قصه عجیب و غریبی دارد. در تمام طول نه ماه باردار بودن ملیکه هیچ اثر و نشانه‌ای از حامله بودن بر او دیده نشده است. حکیمه بنت محمد عمه حسن عسکری می‌گوید: «روزی برای دانستن اینکه آیا ملیکه حامله است یا خیر، او

۱- اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۰۴ المطبعه الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ

را غافلگیر کرده و بر روی او پریده و او را بر شکم و کمر غلتانیدم. اما هیچ نشانه‌ای از حامله بودن در او ندیدم. من نزد امام حسن عسکری رفته و ماجرا را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان در جواب به من گفتند: فردا به هنگام سپیده دم حامله بودن او بر تو آشکار خواهد گشت»^۱.

عجیب تر از این سخن، این است که حتی ملیکه مادر مهدی نیز تا قبل از شب زایمان، از حامله بودن خود بی‌خبر بوده است. در روایتی او به حکیمه چنین می‌گوید: «ای بانوی من، من هیچ نشانه‌ای از حامله بودن بر خود احساس نمی‌کنم»^۲.

ممکن است این سؤال مطرح گردد که چرا سردمداران تشیع دست به جعل چنین روایاتی زده‌اند؟

در جواب این سؤال بایستی گفت: جعل اینگونه روایات برای فرار و خلاصی یافتن از سخنان اهل بیت حسن عسکری از جمله برادر او جعفر می‌باشد که با تمام وجود، صاحب فرزند بودن برادر خود را تکذیب می‌کرده است. اما از آنجائیکه تمام این روایات ساخته و پرداخته دجالان می‌باشند، تضاد و اختلاف در تمام آن‌ها به چشم می‌خورد. به عنوان مثال حکیمه که در روایت سابق الذکر روایت دیگری گفته شده که با جنین در شکم مادر سخن گفته: «من نزد امام حسن عسکری (ع) رفته و از ایشان پرسیدم: جانشین شما از کدامیک از همسرانتان خواهد بود؟ ایشان در جواب فرمودند: از سوسن. من نظری بر تمام کنیزان انداختم. هیچکدام جز سوسن اثری از حامله بودن بر او دیده نمی‌شد»^۳. در روایت جعلی طوسی، حکیمه به مجرد نظر افکندن به ملیکه متوجه وجود جنین می‌گردد. اما در روایت جعلی ابن بابویه حکیمه بر روی ملیکه پریده و او را بر زمین می‌غلتاند ولی هیچ اثری از حامله بودن بر او نمی‌بیند. طوسی در روایت خود ملیکه

۱- اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۹۵-۴۰۰ (باب ما روی فی نرجس ام القائم) (چاپ سابق الذکر).

۲- اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۰۴ (چاپ سابق الذکر).

۳- الغیبه للطوسی ص ۱۴۱ (چاپ سابق الذکر).

را سوسن می‌نامد. اما ابن بابویه نام نرگس بر او می‌نهد. و در روایات دیگری او را ریحانه و صقیل نیز نامیده‌اند. بله، هر دجال کذابی هر چه دلش خواست از خود می‌سراید و آن را به اهل بیت نسبت می‌دهد و مراجع و مصادر اساسی شیعه با آغوش باز و صدر رحب تمام این اکاذیب و اراجیف را در خود جای می‌دهند.

رشد و نمو مهدی

قصه رشد و نمو و بزرگ شدن مهدی نیز بسیار عجیب و به دور از واقعیت می‌باشد. در روایتی از قول حکیمه گفته شده: «پس از چهل روز که از تولد امام گذشته بود به خانه امام حسن عسکری (ع) رفتیم. در آنجا امام مهدی را در حال قدم زدن دیدیم. من که در تمام زندگانیم چهره ای زیباتر از چهره ایشان و زبانی فصیح تر از زبان ایشان ندیده بودم با تعجب به ابو محمد گفتم: آقای من! من هرگز ندیده‌ام نوزادی چهل روزه به این درجه از کمال و رشد رسیده باشد. ایشان در جواب به من گفتند: ای عمه! مگر نمی‌دانی که ما ائمه، در یک روز به اندازه یک سال رشد می‌کنیم!».

معلوم نیست شخصی که در یک روز اندازه یک سال رشد می‌کند اکنون که بنا بر معتقدات شیعه در حدود هزار و دویست سال از عمر او گذشته به چه درجه‌ای از رشد و کمال رسیده است ما نمی‌دانیم چرا کسی در آنزمان از آقای طوسی و ابن بابویه و سایر دروغپردازان نپرسیده آیا چنین معجزه‌ای برای احدی از پیامبران رخ داده تا شما آن را برای احدی از ائمه مدعی شوید؟ و یا اگر چنین تخیلاتی حقیقت می‌داشت خبر آن در سرتاسر دنیا مانند توپ صدا نمی‌کرد و عرب و عجم و یهود و نصاری و... به آن ایمان نمی‌آوردند؟ حال آنکه حقیقت داشتن چنین شخصیتی حتی برای خود شیعیان نیز مشکوک بوده و نزدیکترین وابستگان او، وجودش را تکذیب می‌کنند.

بنا بر معتقدات تشیع این مهدی خارق العاده طولی نمی‌کشد در حالیکه هیچکس او را

ندیده از دید همه مردم غیب می شود.

پدر مهدی از حکیمه می خواهد تا آن زمان که او زنده است در مورد مهدی با کسی سخن نگوید. و پس از وفات او نیز تنها برخی از خواص و نزدیکان را از این موضوع آگاه سازد.^۱

پس از شنیدن این روایت دروغین بایستی به آقایان طوسی و ابن بابویه و سایر دجلکاران در مورد دو مسأله مهم تذکر دهیم. این دو مسأله عبارتند از:

۱- شما در مورد این موضوع که یکی از اساسی ترین معتقدات شیعه می باشد، ادعای زنی غیر معصوم را پذیرفته اید، در حالیکه شما اجماع امت اسلامی را اگر فاقد قول امامی معصوم باشد، بی اعتبار دانسته و به آن پیشیزی اهمیت نمی دهید. آیا این دو موضع گیری مختلف حکایت از تناقضی آشکار در اصول معتقدات شیعه ندارد؟

۲- بر اساس این روایت دروغین حسن عسکری از عمه خود حکیمه می خواهد مسأله تولد مهدی و غیبت او را مخفی نگاه داشته و هیچکس جز برخی از خواص و نزدیکان را از آن با خبر نسازد. این در حالی است که بنا بر معتقدات شیعه کسیکه امام خود را نشناسد، عبادت خداوند را بجا نیاورده و اگر بر این حالت بمیرد، بر کفر و نفاق مرده است.^۲ پس نتیجه این روایت دروغین این است که حسن عسکری از عمه خود خواسته است موضوع مهدی را از شیعیان مخفی نگاه دارد تا همگی آن‌ها خداوند را عبادت نکرده باشند و بر کفر و نفاق بمیرند. و بدین ترتیب آقایان طوسی و ابن بابویه و سایر همکاران دجلکار با نسنجیده دروغ گفتن، دست خود را رو ساخته و ماهیت خویش را برای همگان روشن ساخته‌اند.

۱- الغیبه للطوسی ص ۱۴۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- به اصول الکافی ۱/۱۸۱ و ۱۸۴ مراجعه شود.

زمان غیب شدن مهدی

در مورد زمان غیب شدن مهدی نیز روایات متضاد و متناقضی در مصادر و مراجع شیعه وجود دارند.

در روایت طوسی حکیمه می‌گوید: «پس از اینکه سه روز از ولادت مهدی (ع) گذشته بود مشتاق دیدار ایشان شده و به خانه آنها رفتم. نخست به اتاق سوسن سرزدم ولی هیچ اثری از مهدی (ع) ندیدم. آنگاه نزد ابو محمد -علیه السلام- رفتم اما خجالت کشیدم چیزی از ایشان بپرسم. ایشان خود بدون هیچ مقدمه ای به من گفتند: ای عمه! او تا زمان فرا رسیدن وقت ظهور، در حفظ و رعایت الهی بسر می‌برد»^۱. اما در روایت دیگری گفته شده: «حکیمه پس از هفت روز، دیگر مهدی را ندید»^۲. و در روایت دیگری ادعا شده: «حکیمه هر چهل روز یک بار به دیدن مهدی می‌رفته و حتی چند روز قبل از وفات حسن عسکری نیز ایشان را دیده است»^۳. حکیمه می‌گوید: امام مهدی (ع) را دیدم اما ایشان را نشناختم. من به برادر زاده ام (امام حسن عسکری (ع) گفتم: این شخص که از من خواهی کنار او بنشینم کیست؟ ایشان گفتند: این شخص فرزند نرگس و جانشین من می‌باشد. شما تا چند روز دیگر مرا از دست خواهید داد. بر شما است که از او فرمانبرداری کرده و مطیع امر او باشید»^۴.

و بدین ترتیب هر کس هر چه دل تنگش می‌خواسته گفته و برای مشروعیت بخشیدن به آن، روایتی جعل کرده و شیعیان را مات و مبهوت رها ساخته است. چون بالاخره روشن نشد مهدی پس از سه روز از ولادت خود غیب شده و یا پس از یک هفته و یا پس از چهل روز و یا پس از پنج سال؟ این تناقض آشکار بهترین دلیل برای باطل بودن

۱- الغیبه للطوسی ص ۱۴۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- الغیبه للطوسی ص ۱۴۴ (چاپ سابق الذکر).

۳- در آن هنگام عمر مهدی خیالی بایستی در حدود پنج سال بوده است.

۴- اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۰۵-۴۰۶ (چاپ سابق الذکر).

تمام این اکاذیب می‌باشد.

مکان غیبت مهدی

در مورد مکان غیبت مهدی نیز روایات مراجع شیعه، متضارب و متضاد هستند. در روایتی گفته شده مکان غیبت مهدی مدینه است.^۱ در روایت دیگری او را در کوه رضوی جای داده اند.^۲ و در اکذوبه ای دیگر دره‌های مکه را انتخاب کرده اند.^۳ و در روایاتی که دعاهای زیارت مقامات ائمه را متضمن هستند، مهدی را در سرداب سامراء غیب کرده اند.^۴ و برخی از دجالان معاصر چشمان خویش را بسته و این روایات را نادیده گرفته و گفته‌اند: «در هیچ روایت و یا مرجعی از مراجع شیعه گفته نشده مکان غیبت مهدی سرداب سامراء می‌باشد».^۵ و در برخی از روایات، مهدی را خانه بدوش معرفی کرده و در آن‌ها گفته شده: «امام مهدی مکان ثابت و معینی ندارند. ایشان در بین مردم زندگی کرده و آن‌ها را می‌بینند در حالیکه مردم از دیدن ایشان محروم هستند».^۶

۱- اصول کافی للکلینی ۳۴۰/۱ (چاپ سابق الذکر) الغیبه للنعمانی ص ۱۲۵ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الاولى ۱۴۰۳ هـ بحار الانوار للمجلسی ۱۵۳/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- الغیبه للطوسی ص ۱۰۳ (چاپ سابق الذکر).

۳- تفسیر العیاشی ۵۶/۲ تصحیح و تعلیق: هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبه العلمیه، طهران. البرهان ۸۱/۲-۸۲. بحار الانوار للمجلسی ۳۴۱/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۴- مصالح الزائر لعلی بن طاووس ص ۲۲۹، المزار الکبیر لمحمد المشهدی ص ۲۱۶. بحار الانوار للمجلسی ۱۰۲/۱۰۲-۱۰۳ (چاپ سابق الذکر). کلمه المهدی للشیرازی ص ۴۷۱-۴۷۲ مؤسسه الوفاء بیروت، ط: الثانيه ۱۴۰۳ هـ

۵- البرهان علی وجود صاحب الزمان لمحسن الامین ص ۱۰۲، دار اهل البيت، البحرین.

۶- اصول کافی للکلینی ۳۳۷/۱-۳۳۸ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الاولى ۱۴۰۳ هـ

نام امام غائب

امام غائب تشیع همانگونه که هیچکس از حقیقت تولد، زندگی و مکان وجود او چیزی نمی‌داند نام او نیز جزء اسراری است که نباید فاش گردد. در روایتی گفته شده: «بر شما روا نیست نام ایشان را ذکر کنید»^۱. و در روایتی دیگر پا را از این نیز فراتر نهاده و گفته‌اند: «امام غائب را کسی جز شخصی کافر، به اسم ذکر نمی‌کند»^۲. به همین سبب نیز در برخی از روایات شیعه نام مهدی را بدین صورت ذکر کرده‌اند: م ح م د^۳.

اینچنین روایاتی همگی مخالف این ادعای باطل سردمداران تشیع می‌باشند که ائمه شیعه همگی با ذکر نام و مشخصات از قبل معین شده‌اند^۴. البته از آنجائیکه تمام این روایات جعلی بوده و دجالان خود بر این مسأله واقف هستند در بسیاری از مصادر و مراجع تشیع نام مهدی ذکر شده و به این روایات دروغین اهمیتی داده نشده است.

مدت غیبت مهدی

در مورد مدت غیبت مهدی نیز اقوال و گفته‌های متعدد و مختلفی وجود دارند. در روایتی دروغین منسوب به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- ادعا شده که ایشان در مورد مدت غیبت مهدی فرموده‌اند: «شش روز و یا شش ماه و یا شش سال»^۵. جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که سبب جعل اینگونه روایات، آرامش

۱- اصول الکافی للکلینی ۳۳۳/۱ (چاپ سابق الذکر). الارشاد للمفید ص ۳۹۴ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ اکمال الدین لابن بابویه ص ۶۰۸ (چاپ سابق الذکر).

۲- اصول الکافی للکلینی ۳۳۳/۱ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۶۰۷ (چاپ سابق الذکر)

۳- اصول الکافی للکلینی ۳۲۹/۱ (چاپ سابق الذکر).

۴- می‌توانید در این زمینه به کتاب اصول الکافی باب «ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة واحداً واحداً». ص ۲۸۶/۱ و ما بعد آن مراجعه کنید.

۵- اصول الکافی للکلینی ۳۳۸/۱ (چاپ سابق الذکر).

بخشیدن به قلبهای حیران و سرگردان شیعیان بوده که وفات حسن عسکری بدون بجای گذاشتن خلفی از خود، آنها را مات و مبهوت ساخته. دجالان روایاتی اینچنین از خود سراییده‌اند تا به شیعیان بگویند: مدت غیبت امام زمان بیشتر از شش سال نخواهد بود. شما این مدت اندک را صبر کنید تا امامتان ظهور کرده و دنیا را تحت فرمان خود در آورد.

اما شش سال گذشته و امام غائب همچنان غائب ماند. دجالان ناچاراً شش سال را به هفتاد سال تمدید کردند. و این هفتاد سال نیز سپری شد و آب از آب تکان نخورد. اینبار دجالان وعده صد و چهل ساله ای به شیعیان دادند. اما صد و چهل سال نیز گذشته و امام قیام نکرد. این وعده‌های سرخرمنی که دروغ بودن آنها یکی پس از دیگری آشکار می‌شد شیعیان را نسبت به وجود شخصی بنام امام زمان بیشتر مشکوک ساخت. این مسأله سبب گشت دجالان پس از این، وقتی را برای ظهور امام غائب معین نکنند و ظهور او را به وقت مناسب موکول سازند.^۱ در برخی از روایات صریحاً ذکر شده این وعده‌های سرخرمنی برای داگرم نگاه داشتن شیعیان و به بازی گرفتن آنها بوده است. در یکی از این روایات گفته شده: «اگر به مردم گفته می‌شد امام پس از دویست و یا سیصد سال ظهور خواهند کرد، بسیاری از آنها از اسلام مرتد می‌شدند. به همین سبب به آنها گفته شد غیبت امام زیاد طول نخواهد کشید و ایشان بزودی ظهور خواهند کرد. و بدین ترتیب با دادن وعده‌های فرج و پیروزی قریب، مردم را استوار نگاه داشتند».^۲

۱- اصول کافی (مع شرحه للمازندارانی) ۳۱۴/۶. الغیبه للطوسی ص ۲۶۳ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی ص ۱۹۷ (چاپ سابق الذکر).

۲- اصول کافی للکلینی ۳۶۹/۱ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی ص ۱۹۸ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للطوسی ص ۲۰۷-۲۰۸ (چاپ سابق الذکر) بحار الانوار للمجلسی ۱۰۲/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

علت غیبت مهدی

در مورد علت و سبب غیبت امام غائب گفته شده: «زراره می‌گوید: از ابا عبدالله -علیه السلام- شنیدم که فرمودند: قائم -علیه السلام- قبل از قیام خود، مدتی را غیبت بسر خواهند برد. من از ایشان علت این غیبت را پرسیدم. ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: او می‌ترسد. سپس با دست به نشانه کشته شدن به شکم خود اشاره کردند»^۱.

اما آیا ترس از کشته شدن می‌تواند دلیل قانع کننده ای برای غیبت مهدی باشد؟ همگی ما می‌دانیم بنا بر معتقدات تشیع، ائمه زمان وفات خود را می‌دانند و مرگ آنها پس از موافقت و رضایت شان صورت می‌پذیرد^۲. و همچنین تشیع ادعا می‌کند ائمه از تمام غیبتات گذشته و آینده باخبر بوده و هیچ مسأله‌ای بر آنها پوشیده نیست^۳. با در نظر گرفتن این مطالب چگونه شیعه می‌تواند ادعا کند امامی که مطلع بر هر صغیره و کبیره ای است و می‌داند چه هنگام آجلش به پایان می‌رسد و مردن او پس از موافقت و رضایت او صورت می‌پذیرد از مردن و یا کشته شدن واهمه داشته است؟ مگر آقایان عثمان بن سعید و نور چشم او محمد بن عثمان و ابوالقاسم حسین بن روح و ابوالحسین علی بن محمد سمیری همگی ادعا نمی‌کردند که با امام غائب رابطه مستقیم دارند؟ آیا یک تار مو از سر احدی از آنها کم شد؟

و مگر از زمانی که ادعا می‌شود مهدی در آن غایب شده تا به امروز حکومتها و دولت‌های شیعه مذهب بسیاری زمام قدرت را در دست نگرفته‌اند که همگی مدافعان پرو پا قرص امام زمان بوده‌اند؟

۱- اصول کافی للکلینی ۳۳۸/۱ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی ص ۱۱۸ (چاپ سابق الذکر).

اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۴۹ (چاپ سابق الذکر).

۲- اصول کافی للکلینی ۲۵۸/۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۲۷/۲۸۵ (چاپ سابق الذکر).

۳- اصول کافی للکلینی ۲۶۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

چرا هنگامی که آل بویه بر بغداد تسلط پیدا کردند امام زمان ظهور نکرد؟
و یا چرا هنگامی که شاه اسماعیل صفوی آب رودخانه‌ها را از خون اهل سنت سرخ کرد، خبری از امام زمان نشد؟
و یا چرا هنگامی که کریم خان زند بر روی سکه‌ها نام صاحب زمان را ضرب می‌کرد و خود را نماینده‌ای او می‌دانست، امام غائب از غیبت خود به در نیامد؟
و یا چرا امروز که رهبران ایران خود را نایب امام زمان میدانند و مشتاقانه در انتظار ظهور او هستند، امام زمان ظهور نمی‌کند؟
پس می‌بینیم هیچ دلیل و عذر موجهی برای غیبت مهدی وجود ندارد. و ما می‌توانیم حقیقت این مسأله را از خانواده حسن عسکری از جمله برادر ایشان جعفر بشنویم که با تمام وجود، این مسأله را تکذیب کرده و آن را دروغ محض می‌دانستند.

مهدی پس از ظهور

آ- قوانین و شریعت مهدی:

روایاتی که دجالان در مورد شریعت مهدی از خود جعل کرده‌اند، هدف آن‌ها که همانا دشمنی با اسلام راستین است روشن می‌سازند. ابن بابویه در کتاب اعتقادات می‌گوید: مهدی هنگام ظهور، قوانین اسلامی وراثت را باطل می‌سازد. او ادعا می‌کند امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته است: «خداوند دو هزار سال قبل از خلق اجسام بشر، ارواح آن‌ها را با یکدیگر برادر قرار داد. و هنگامیکه قائم ما قیام می‌کند میراث را براساس همان قرابت و برادری تقسیم خواهد کرد و به برادری نسبی توجهی نخواهد داشت»^۱.

این اکذاوبه نه تنها خروجی از دایره شریعت اسلامی بشمار می‌رود، بلکه مخالف

۱- الاعتقادات لابن بابویه ص ۸۳ ط: ایران ۱۳۲۰ هـ

منطق عقل نیز می‌باشد. چون چگونه مؤاخاتی که بر اساس این اکذوبه دو هزار سال پیش از خلق بشر صورت گرفته و هیچکس از آن کوچک‌ترین اطلاعی ندارد می‌تواند اساس تقسیم میراث به شمار رود؟

این دجالان همچنین می‌گویند: مهدی احکام شریعت اسلامی در مورد گرفتن جزیه از اهل کتاب را زیر پا خواهد گذاشت. آن‌ها در روایتی می‌گویند: «صاحب زمان بر خلاف رسول الله (ص) از اهل کتاب جزیه قبول نخواهند کرد»^۱. و در روایتی کفر آلود و ملحدانه گفته شده مهدی تمام احکام شریعت اسلامی را باطل کرده و قرآن را کنار می‌گذارد. آقای کلینی کذاب در کتاب کافی می‌گوید: «ابو عبدالله (ع) فرمودند: هنگامی که قائم آل محمد قیام کند، بر اساس شریعت داود و سلیمان حکم خواهد راند»^۲.

می‌توان در این گونه روایات، دست مخفی مسلمان نمایان یهودی الاصل را به وضوح مشاهده کرد که برای کاستن مقام و منزلت قرآن مجید و شریعت محمدی، ماکرانه به سعی و تلاش مشغولند. ما نمی‌دانیم چرا کسی پیدا نشده یقه آقای کلینی دجال را بگیرد و به او بگوید مگر مهدی یهودی است که بر اساس شریعت داود و سلیمان حکم براند؟ و در روایتی منسوب به ابو جعفر گفته شده: «قائم، کتاب و قضاوتی جدید با خود به ارمغان خواهند آورد»^۳.

این اراجیف و اکاذیب ملحدانه تضادی آشکار با آیات قرآن مجید دارند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾

[آل عمران: 85].

۱- بحار الانوار للمجلسی ۳۴۹/۵۲ (چاپ سابق الذکر)

۲- اصول الکافی للکلینی ۳۹۷/۱ (چاپ سابق الذکر)

۳- الغیبه للنعمانی ص ۱۵۴ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۵۴/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

الزام الناصب لعلی الیزدی الحائری ۲۸۳/۲ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الرابعه، ۱۳۹۷ هـ

«و هر کس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز دین او از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود».

و همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: 9].

«همانا این قرآن مردم را به بهترین و استوارترین راه هدایت می‌کند».

این روایات دروغین آشکار می‌سازند که هدف دجالان چیزی جز دشمنی با اسلام نیست. و آن‌ها برای دست یافتن به این هدف وسیله‌ای بهتر از سپر قرار دادن حب اهل بیت نیافته‌اند.

ب- وظیفه مهدی:

روایاتی که در مراجع و مصادر تشیع در مورد قیام مهدی ذکر شده‌اند همگی دلالت بر این نکته دارند که ظهور مهدی برای زدودن ظلم و ستم و برپا نمودن عدل و عدالت نیست. بلکه تنها وظیفه او قتل کردن سنی‌ها می‌باشد.

در روایتی گفته شده: «اولین کاری که امام مهدی (ع) انجام می‌دهند این است که آن دو نفر^۱ را از قبرهای خود بدر آورده و آن‌ها را می‌سوزانند. سپس خاکسترشان را در هوا پخش کرده و مسجد را منهدم می‌سازند»^۲. و در روایت دیگری گفته شده: «امام مهدی (ع) بسوی قبر رسول الله (ص) براه می‌افتند. هنگامیکه ایشان به مسجد می‌رسند دیوار قبر را شکسته و آندو^۳ را از قبرهایشان بدر آورده و آن‌ها را لعنت کرده و از آن‌ها براءت می‌جویند. سپس آن‌ها را به صلیب کشیده و پس از آتش زدن اجسادشان خاکستر آن‌ها را

۱- مراد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌باشد.

۲- بحار الانوار للمجلسی ۳۸۶/۵۲ (چاپ سابق الذکر)

۳- مراد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌باشد.

در هوا پخش می‌کنند»^۱.

اینگونه روایات از آتش حقد و کینه‌ای که در سینه دجالان نسبت به این دو ابر مرد تاریخ اسلام فروزان است، خبر می‌دهند.

نه تنها این حقد و کینه بلکه نژاد پرستی نیز در جعل روایات مربوط به مهدی نقش داشته است. در بسیاری از روایات، عربها (بایستی توجه داشت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان همگی عرب بوده‌اند) مورد دشنام قرار گرفته و به آن‌ها وعده قتل عامی که در طول تاریخ بشریت بی‌نظیر باشد داده شده است. نعمانی در روایتی می‌گوید: «حارث بن مغیره و ذریح محاربی می‌گویند: ابو عبدالله -علیه السلام- فرمودند: بین ما و عربها چیزی جر قتل و کستار باقی نمانده است»^۲. اما روایاتی با این مضمون این اشکال را پیش آوردند که با عربهای شیعه مذهب چکار کنند؟ به همین سبب نیز دروغپردازان مجبور شدند روایات دیگری جعل کنند و در آن‌ها به نشر این مطلب پردازند که عربهای شیعه مذهب همگی مگر افراد انگشت شماری از مذهب تشیع روی بر خواهند گرداند.^۳

مهدی شیعه نه تنها ابوبکر و عمر بلکه ام المؤمنین عائشه صدیقه همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را نیز از عدل و انصاف خود بی‌نصیب نمی‌گذارد بنا بر روایتی پوچ و تو خالی «مهدی عائشه را از قبر بدر آورده و آن حدی (عقوبت شرعی) را که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بنا بر رحمت و شفقت خود بر او اجرا نکردند، بر وی پیاده کرده و او را شلاق می‌زند»^۴.

۱- بحار الانوار للمجلسی ۳۸۶/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- الغیبه للنعمانی ص ۱۵۵ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۴۹/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۳- الغیبه للنعمانی ص ۱۳۷ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۱۱۴/۵۲ (چاپ سابق الذکر)

۴- علل الشرائع لابن بابویه ص ۵۷۹-۵۸۰ المكتبه الحیدریه و مطبعتها، ط: الثالثه ۱۳۸۵ هـ بحار الانوار

للمجلسی ۳۱۴/۵۲، ۳۱۵ (چاپ سابق الذکر).

آن دجالی که این اکاذیب را سر هم کرده با یک تیر دو نشانه زده است. او علاوه بر اینکه همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را متهم به مرتکب شدن گناهی کرده که سزاوار شلاق خوردن می‌باشد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را نیز متهم کرده که حدود الهی را زیر پا می‌گذاشته و آن را بر خویشاوندان و آشنایان خود اجرا نمی‌کرده‌اند. این در حالی است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حدیثی که در یکی از مراجع اهل سنت یعنی صحیح امام بخاری روایت شده فرموده‌اند: «به خداوند سوگند، حتی اگر دخترم فاطمه نیز مرتکب سرقت گردد دست او را قطع خواهم کرد»^۱.

پس از خواص، نوبت به عوام اهل سنت و جماعت می‌رسد. مهدی همگی آن‌ها را از لب شمشیر خود می‌گذراند. در روایتی گفته شده: «وای به حال مرجئه^۲. آن‌ها هنگام ظهور قائم ما به چه کسی پناه خواهند برد؟»^۳. و در روایت دیگری گفته شده: «هنگام قیام صاحب زمان، اشخاص ناصبی^۴ را نزد ایشان حاضر خواهند کرد. اگر شخص ناصبی اسلام یعنی ولایت را بپذیرد، صاحب زمان او را رها خواهد ساخت. و اگر از پذیرش ولایت سرباز زند صاحب زمان گردنش را از تن جدا خواهد کرد. مگر در صورتی که ناصبی قبول کند مانند اهل ذمه جزیه بپردازد»^۵. دروغپردازان با جعل اینگونه روایات، تشنگی خود به خون اهل سنت و جماعت را به اثبات رسانده‌اند. آیا با وجود چنین روایات و اعتقاداتی، دعوت بسوی وحدت و یکپارچگی بین اهل سنت و تشیع می‌تواند چیزی جز عوام فریبی و به بازی گرفتن مردم باشد؟ این نکته نیز در این روایت قابل تأمل است که در آن تضادی با روایتی که در آن گفته شد مهدی جزیه نمی‌پذیرد وجود

۱- رواه البخاری کتاب الانبیاء ۱۵۱/۴ و کتاب فضائل الاصحاب باب ذکر اسامه بن زید ۲۱۴/۴.

۲- مراد از مرجئه و ناصبی اهل سنت و جماعت می‌باشد.

۳- الغیبه للنعمانی ص ۱۹۰ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۵۷/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۴- مراد از مرجئه و ناصبی اهل سنت و جماعت می‌باشد.

۵- تفسیر فرات للكوفی ص ۱۰۰ المطبعة الحیدریه، النجف، نشر: مکتبه الداوری، قم. بحار الانوار

للمجلسی ۳۷۳/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

دارد. و این تضادهای بی حد و حصر بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان تمام این اکاذیب و اراجیف هستند.

مهدی موهوم چنان تشنه خون است که در روایتی گفته شده: «کاری جز کشتن ندارد. هیچکس را باقی نمی‌گذارد»^۱. و در روایت دیگری گفته شده: «توبه هیچکس را نمی‌پذیرد»^۲. و در اکذوبه دیگری گفته شده: «صاحب زمان پس از قیام، تمام نوادگان قاتلین حسین -علیه السلام- را به سبب آنچه اجدادشان انجام دادند خواهند کشت»^۳. دجالی که این روایت را جعل کرده گویا نمی‌دانسته است در قرآن آیه ای وجود دارد که معبود بر حق در آن فرموده است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [فاطر: ۱۸]. «و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد».

آری، این مهدی موهوم کاری به بسط دادن عدل و عدالت ندارد. او تنها تشنه خون اهل سنت می‌باشد. در روایتی گفته شده: «اگر مردم می‌دانستند قائم آل محمد چه کشتار و قتل عامی براه خواهند انداخت، بسیاری از آن‌ها آرزو می‌کردند ایشان را نبینند. بسیاری از کسانی که ایشان را می‌بینند خواهند گفت: او از آل محمد نیست. اگر او از آل محمد می‌بود مقداری رحم و شفقت در دل او وجود می‌داشت»^۴.

رد بر افسانه‌های مهدی غائب

از آنچه دانستیم اهل سنت و جماعت به مقتضای نصوص شرعی و دلائل عقلی و حقایق تاریخی، معتقد هستند قصه مهدی غائب چیزی جز افسانه و خیال پردازی نیست. و همچنین دانستیم اهل بیت حسن عسکری و بسیاری از فرقه‌های تشیع نیز وجود مهدی

۱- بحار الانوار للمجلسی ۲۳۱/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- بحار الانوار للمجلسی ۳۴۹/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۳- علل الشرائع لابن بابویه ص ۲۲۹ (چاپ سابق الذکر)، عیون اخبار الرضا لابن بابویه ۲۷۳/۱ ط: ایران

۱۳۱۸ هـ بحار الانوار للمجلسی ۳۱۳/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

۴- الغیبه للنعمانی ص ۱۵۴ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۵۴/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

را تکذیب کرده‌اند.

در اینجا ما به جمع آوری آنچه در لابلای مطالب در رد بر این افسانه ذکر شد، می‌پردازیم:

ما دانستیم شیعه اعتقاد دارد مهدی از زمان طفولیت در سردابی مخفی گشته و از همان هنگام او امام واجب الطاعهٔ مسلمانان می‌باشد. اما اگر به نصوص شرعی مراجعه کنیم خواهیم دانست بنا بر احکام الهی، اگر این طفل وجود خارجی می‌داشت می‌بایست سرپرستی او را به ولی امر او می‌سپردند و تا رسیدن این طفل به سنی که خوب و بد خود را تشخیص دهد از هرگونه حق تصرف در اموال خود محروم می‌ماند. بنا بر این مسأله این سؤال مطرح می‌گردد که چگونه امکان دارد طفلی که احتیاج به تر و خشک کردن دارد و از هرگونه تصرف در اموال خود محروم است، امام معصوم و واجب الطاعهٔ تمام مسلمانان باشد و اعتقاد به امامت او یکی از مهم‌ترین مسائل اعتقادی محسوب گردد؟

نکته قابل توجه دیگر این است که بر اساس قوانین شرعی اگر ولی دختری مفقود گردد، برای حفظ حقوق و مصالح این دختر، صلاحیت ترویج او به حاکم و یا ولی دیگر منتقل می‌گردد. اما اکنون در حدود هزار و دویست سال از مفقود شدن امام غائب شیعیان یعنی کسی که که آنه نجات و رستگاری بشریت را در اتباع و پیروزی از او می‌دانند می‌گذرد و بنا بر اعتقاد آن‌ها مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مصلحت است بر باد رفته است. اما با این وجود امام و ولی مسلمین همچنان در غیبت بسر برده و بزرگ‌ترین مصلحت امت را ضایع ساخته است!

همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد نه تنها اهل سنت و جماعت بلکه گروه عظیمی از شیعیانی که معاصر با این واقعه بوده و می‌دانستند حسن عسکری هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته‌اند، و جود مهدی را تکذیب کرده و آن را دروغ محض می‌دانستند. قمی و نوبختی در اعتراف به این مسأله گفته‌اند: «تشیع بعد از امام حسن عسکری به گروه‌ها و

فرقه‌های زیادی تقسیم گردید که اکثر آن‌ها وجود فرزند را به کلی رد می‌کردند^۱. شیعیانی که برای دست یافتن به حقیقت، به اکاذیب دجالان اعتماد نکرده و خود در این مورد به تحقیق و پژوهش پرداختند، در رابطه با مهدی غائب گفته‌اند: «ما از هر طریق ممکن سعی کردیم اثر و نشانه‌هایی دال بر وجود این فرزند به دست آوریم. اما سعی و تلاش ما بی‌نتیجه ماند. و بایستی توجه داشت اگر روا باشد ما مدعی و جود فرزندی مستور و غائب برای حسن عسکری کردیم، این ادعا در مورد هر مرده بی‌خلفی روا خواهد بود. به عنوان مثال می‌توان در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ادعا کرد که ایشان فرزندی پیامبر از بجا گذاشته‌اند که از دید و انظار مردم مخفی و مستور است»^۲. علاوه بر آنچه گفته شد علمای انساب و مورخین نیز همگی اتفاق نظر دارند که حسن عسکری هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته است.

پس از این، باز نظری بر موضع صریح و محکم اهل بیت حسن عسکری در این مورد می‌اندازیم. طوسی می‌گوید: «پس از وفات حسن عسکری برادر ایشان جعفر برای مدتی از تقسیم شدن میراث جلوگیری کرد تا معلوم شود آیا احدی از همسران و یا کنیزان امام برادر می‌باشد یا خیر؟ و پس از اثبات عدم برادر بودن آن‌ها بود که جعفر به تقسیم میراث پرداخت»^۳. این گفتار طوسی از یکسو دلالت بر تقوی و پرهیز کاری جعفر دارد و از سوی دیگر ثابت کننده این مسأله است که او بر خلاف ادعاهای دجالان آرزو داشته برادر او خلف و فرزندی از خود بجا گذاشته باشد. جعفر پس از اینکه یقین حاصل کرد برادرش هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته است،

۱- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۲-۱۱۶ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنویختی ص ۹۶-۱۱۲ (چاپ سابق الذکر).

۲- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۱۴-۱۱۵ (چاپ سابق الذکر)، فرق الشیعه للنویختی ص ۱۰۳-۱۰۴ (چاپ سابق الذکر)

۳- الغیبه للطوسی ص ۷۵ (چاپ سابق الذکر)

موضع بسیار محکم و شدیدی نسبت به دجالانی که از طریق ادعای وجود مهدی سعی در رسیدن به اهداف دنیوی و اضرار مردم داشتند گرفت. و حاکم وقت را از نقشه‌های شوم و پلید آن‌ها آگاه ساخت.^۱ این دلسوزیها و سینه سپر کردن‌های جعفر در برابر دجالان سبب گردید آن‌ها او را جعفر کذاب لقب داده^۲ و روایات بسیاری در سرزنش و نکوهش او بسرایند. در یکی از این روایات دروغین از قول امام سجاد گفته شده: «گویا من هم اکنون جعفر کذاب را مقابل خود می‌بینم که طاغوت زمان خویش را وادار می‌کند به جستجوی امام غائب که در حفظ و امان الهی سر می‌برد، بپردازد. آنچه جعفر را به این کار واداشته بی‌اطلاعی او از ولادت مهدی و حریص بودن او در به قتل رساندن ایشان برای تصاحب میراث می‌باشد»^۳. او دروغپردازی که این روایات را از خود سراییده چنان در کذب و افتراء غوطه ور بوده که خود نیز ندانسته چه گفته است؟ ما نمی‌دانیم چرا کسی پیدا نشده از این دروغپرداز بپرسد: اگر شما ادعا می‌کنید مهدی وجود داشته اما جعفر از این مسأله بی‌خبر بوده پس چگونه می‌گویید او برای تصاحب میراث در پی قتل مهدی بوده است؟ مگر میشود شخصی در پی قتل انسانی باشد که از وجود و زنده بودن او اطلاعی نداشته باشد؟! به راستی وجود چنین روایتی در مراجع و مصادر که شیعه آن‌ها را از معتبرترین مراجع خود می‌دانند، انسان را به شگفتی و حیرت وادار می‌دارد. البته همان گونه که تا به حال دیده‌ایم سایر روایت‌های موجود در این روایت و مصادر دسته کمی از این روایت ندارند!

در این روایت ادعا شد جعفر برای تصاحب کردن میراث برادر خود وجود مهدی را

۱- سفینه البحار لعباس القمی ص ۱۶۲ مؤسسه الوفاء، بیروت.

۲- اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۱۲ (چاپ سابق الذکر)، اصول الکافی للکلینی ۵۰۴/۱ (هامش ۲) (چاپ سابق الذکر)، مقتبس الاثر للحائری ۳۱۴/۱۴ مؤسسه الاعلمی، بیروت.

۳- اکمال الدین بابویه ص ۳۱۲ (چاپ سابق الذکر). سفینه البحار لعباس القمی ۱۶۲/۱ (چاپ سابق الذکر)

انکار کرده است. اما حقیقت این است که این دجالان بوده‌اند که برای خوردن اموال مردم تحت نام حق و سهم امام، چنین امام موهومی را از خود تراشیده‌اند.

طوسی برای رویارویی و مقابله با جعفر که خار چشم او و سایر همکاران دجل کارش بوده است و می‌گوید: «سخنان جعفر هیچ ارزش و اعتباری ندارد. چون همگی ما میدانیم او معصوم نبوده است. به همین سبب نیز در ادعاها و گفته‌های خود اشتباه کرده است»^۱.

ما در رابطه با این سخن آقای طوسی از ایشان می‌پرسیم: مگر عثمان بن سعید که افسانه مهدی غایب را از خود سرایید و خود را تنها نمانده او معرفی کرد و از این راه اموال بی‌کرانی را از مردمان ساده جمع آوری کرده و در جیب خود ریخت، معصوم بود که این ادعای افسانه‌ای او را به جان و دل شنیدید و آن را یکی از اساسیات اعتقادات تشیع قرار دادید؟ بله، ما هم می‌دانیم جعفر معصوم نبوده است. چون اهل سنت و جماعت کسی جز پیامبران را معصوم نمی‌دانند. اما اگر بخواهیم بین سخنان جعفر و عثمان بن سعید موازنه کنیم، مطمئناً بایستی سخنان جعفر را ارزش و اعتبار بیشتری دهیم. چون او از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشد و علاوه بر این تمام وقائع و شواهد او را تصدیق می‌کنند. در حالی که عثمان بن سعید از اهل بیت نمی‌باشد و در عین حال ابهامات و شبهات فراوانی او را از هر سو احاطه کرده و همچنین او با این ادعا توانست اموال بی‌کرانی را صاحب شده و جاه و منزلت عظیمی در بین شیعیان برای خود کسب کند با توجه به این مسأله آیا می‌توان ادعاهای افسانه‌ای او را پذیرفت و سخنان یکی از چهره‌های برجسته اهل بیت را زیر پا گذاشت؟ آقای طوسی، شما که همیشه سنگ اهل بیت را به سینه می‌زنید چرا در این مورد سخنان آن‌ها را نپذیرفتید؟ آری، شما تا آن زمان خود را پیرو اهل بیت می‌دانید و برای آن‌ها اشک تمساح می‌ریزید که بتوانید از آن‌ها سوء استفاده کنید. اما اگر سخن اُحدی از آن‌ها سد راه شما گردد او را

۱- الغیبه للطوسی ص ۷۵ (چاپ سابق الذکر).

کذاب لقب داده و برای گفته‌های او کمترین ارزش و اعتباری قائل نخواهید شد. همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم نه تنها جعفر بلکه تمام خویشاوندان و نزدیکان حسن عسکری وجود مهدی را تکذیب کرده و آن را دروغ محض می‌دانستند. در روایتی گفته شده: «اسحق بن یعقوب می‌گوید: از محمد بن عثمان عمری خواستم نامه‌ای را که در آن چند سؤال مطرح کرده بودم به خدمت مولانا صاحب زمان برساند. او پس از مدتی نامه‌ای به خط امام زمان (ص) بدست من داد که در آن نوشته شده بود: بایستی در مورد اهل بیت من که وجود مرا تکذیب کرده‌اند بگویم هیچ خویشاوندی و قرابتی بین خداوند و احدی از مردم وجود ندارد. هر کس وجود مرا انکار کند از من نیست و سرنوشت او مانند سرنوشت پسر نوح خواهد بود. و عمویم جعفر و فرزند او مانند برادران یوسف هستند...»^۱.

ما از این روایت می‌توانیم نتیجه بگیریم که اهل بیت حسن عسکری همگی با جعفر هم صدا بوده و وجود مهدی را تکذیب می‌کرده‌اند.

این روایت دروغین دو سؤال را در ذهن بوجود می‌آورد که جعل کننده این روایت یعنی آقای اسحق بن یعقوب بایستی به آن‌ها پاسخ دهد:

اولاً: اگر می‌شود این آقا لطف کند و نام مدرسه‌ای که امام زمان در آن درس خوانده و خواندن و نوشتن فرا گرفته را به ما بگوید. ممکن است ادعا شود فرا گرفتن خواندن و نوشتن از معجزات امام بوده است. بایستی در جواب این ادعا بگوییم: اگر قرار بود کسی با کرامات و معجزات خواندن و نوشتن یاد بگیرد پیامبر گرامی (صلی الله علیه وسلم) از همه اولی‌تر و شایسته‌تر به این معجزه بوده‌اند. اما همگی ما می‌دانیم ایشان تا آخر عمر خود خواندن و نوشتن بلد نبوده‌اند.

۱- اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۵۱ (چاپ سابق الذکر). الاحتجاج للطبرسی ۲/۲۸۳ ط: النجف ۱۳۸۶

هـ و ص ۴۶۹-۴۷۰ ط: بیروت ۱۴۰۱ هـ سفینه البحار لعباس القمی ۱/۱۶۳ (چاپ سابق الذکر).

مقتبس الاثر للحنثری ۳۱۶/۱۴ (چاپ سابق الذکر).

ثانیا: مگر آقای اسحق بن یعقوب قبلا امام غائب را ملاقات کرده و با چشمان خویش خط او را دیده است که اینگونه سفت و محکم می گوید نامه ای که به دست او داده شده به خط امام زمان بوده است؟

علاوه بر روایاتی که پیش از این به آنها استدلال کردیم روایات دیگری نیز در مراجع و مصادر تشیع به چشم می خورند که بطور غیر مستقیم دلالت بر آن دارند که حتی خود حسن عسکری نیز بر این مسأله که صاحب فرزندی نبوده صحه گذاشته اند. به عنوان مثال در روایتی گفته شده حسن عسکری در وصیت نامه خویش، اداره و سرپرستی تمام امور خود از جمله رسیدگی به صدقات و اوقاف را به مادر خویش واگذار کرده وعده ای از رجال برجسته و با تقوی را بر این وصیت شاهد قرار داده اند.^۱

این روایت این سؤال را مطرح می سازد که اگر واقعا حسن عسکری صاحب چنین فرزند خارق العاده ای بودند، چرا او را وصی خود قرار ندادند؟ چون کسیکه بنا بر اعتقادات شیعه امام مسلمین است و ملجأ و پناهگاه آنها می باشد و کون و هستی را تحت اختیار خود دارد، براحتی می تواند سرپرستی و اداره امور پدر خود را نیز بر عهده گیرد. و غیبت او هرگز نمی تواند سد راه این سرپرستی گردد. پس هنگامیکه حسن عسکری مادر خود را برای اداره این امور تعیین می کنند گویا با زبان حال می گویند: من هیچ فرزندی ندارم.

در پایان این مبحث به این نتیجه می رسیم که نه تنها اهل سنت و جماعت ادعای وجود داشتن فرزند خیالی حسن عسکری را رد می کنند بلکه کسانی که شیعیان آنها را رهبران خود می پندارند و همچنین بسیاری از فرقه های تشیع نیز با آنها اتفاق نظر دارند. همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم غیبت طولانی و غیر موجه این امام که بنا بر معتقدات تشیع حجت خداوند بر مردم و بزرگ ترین پیشوا و رهبر امت اسلامی محسوب می گردد، خود دلیلی دیگر بر افسانه ای بودن داستان مهدی منتظر است.

۱- اصول الکافی للکلینی ۵۰۵/۱ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۲ (چاپ سابق الذکر) و همچنین می توانید به کتاب الغیبه للطوسی ص ۷۵ (چاپ سابق الذکر) مراجعه کنید.

شیعه و تقیه، تقیه از دیدگاه اهل سنت و جماعت

ابن حجر عسقلانی یکی از علمای برجسته اهل سنت و جماعت در تعریف تقیه چنین می‌گوید: «دوری جستن و اجتناب ورزیدن از آشکار ساختن معتقدات خویش را تقیه گویند»^۱. تقیه همچنین می‌تواند بر زبان راندن سخنی باشد که شخص در باطن هیچ اعتقادی به آن ندارد. و به همین سبب ابن اثیر تقیه را بدین صورت تعریف کرده است: «وانمود ساختن و اظهار خلاف آنچه شخص در باطن به آن معتقد است را تقیه گویند»^۲. اکنون پس از آشنا شدن با تعریف شرعی تقیه، به ذکر نکاتی بسیار مهم پیرامون این مسأله می‌پردازیم:

۱- انسان مسلمان تقیه و توریه را با مشرکین و کافرانی بکار می‌برد که در صورت برآورده نساختن خواست آنها، او را تحت آزار و اذیت و شکنجه قرار داده و یا حتی ممکن است او را به قتل برسانند.

ابن جریر طبری -رحمت الله علیه- در تفسیر این آیه:

﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهُ﴾ [آل عمران: 28].

«مگر در صورتیکه از آنها (کافران) بهراسید و با آنها راه تقیه و توریه پیش گیرید». گفته است: «تقیه که خداوند متعال آن را در این آیه ذکر کرده است فقط با کفار بکار برده می‌شود و نه با مسلمانان»^۳.

۲- با وجود اینکه تقیه کردن با کافران به هنگام تهدید و آزار و اذیت آنها، مسأله‌ای

۱- فتح الباری بشرح صحیح البخاری لابن حجر العسقلانی ۳۱۴/۱۲ (کتاب الاکراه).

۲- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر لابن الاثیر ۱۹۳/۱.

۳- جامع البیان فی تفسیر القرآن للطبری ۳۱۶/۶ (تحقیق شاکر).

جائز و روا می‌باشد اما آنچه شایسته تر و برازنده تر است که انسان مسلمان در مقابل خواسته‌های نا به حق آن‌ها ایستادگی کرده و تسلیم اوامر کافران نگردد. ابن بطال در این رابطه می‌گوید: «تمام علما بر این مسأله اتفاق نظر دارند که آن مسلمانانی که در مقابل تهدیدات و شکنجه‌های کافران ایستادگی کند و سخنان کفر آلودی را که آن‌ها خواسته‌اند بر زبان خویش جاری نسازد و در این راه جان خود را از دست بدهد، اجر و ثواب افزون تری را صاحب می‌شود»^۱.

زندگانی و سیرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران ایشان همچون ابوبکر صدیق و بلال حبشی و شهادت سمیه مادر عمار و خیب -رضی الله عنهم أجمعین- و مقاومت آن‌ها در برابر شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌های مشرکین، بهترین شاهد برای این مسأله می‌باشد.

۳- تقیه هرگز نباید از چهار چوب زبان فراتر رفته و به اعتقادی قلبی و یا به عمل مبدل گردد.

ابن عباس -رضی الله عنهما- می‌گوید: «کاربرد تقیه فقط در چهار چوب زبان منحصر می‌گردد و قلب بایستی مالا مال ایمان باشد». و ابو العالیة در این رابطه گفته است: «تقیه کردن فقط با زبان می‌باشد، نه با عمل»^۲.

۴- تقیه کردن فقط در حالت ضرورت و تنگنایی بکار برده می‌شود. همانگونه که اگر شخصی از شدت گرسنگی در معرض هلاک شدن باشد، می‌تواند از گوشت مردار و یا خوک استفاده کرده و خود را نجات دهد.

پس از آشنایی مسأله تقیه از دیدگاه اهل سنت و جماعت اکنون به بررسی آن از دیدگاه مذهب تشیع می‌پردازیم.

۱- فتح الباری بشرح صحیح البخاری لابن حجر العسقلانی ۳۱۷/۱۲ (کتاب الاکراه).

۲- جامع البیان فی تفسیر القرآن للطبری ۳۱۴/۶ - ۳۱۵ (تحقیق شاکر)، فتح الباری بشرح صحیح البخاری لابن حجر العسقلانی ۳۱۴/۱۲.

تقیه از دیدگاه مذهب تشیع

بر خلاف آنچه در مورد دیدگاه اهل سنت و جماعت نسبت به مسأله تقیه گفته شد، در مذهب تشیع تقیه که در حقیقت نوعی دورویی و اظهار خلاف حقیقت می‌باشد، اصلی از اصول این مذهب قرار گرفته است. در روایتی از زبان جعفر صادق گفته شده: «اگر بگویم کسی که تقیه کردن را کنار بگذارد مانند کسی است که نماز خواندن را کنار گذاشته، راست گفته‌ام»^۱.

و در روایت دیگری از ایشان نقل قول شده که:

«تقیه کردن نه دهم دین است. و هر کس تقیه نکند دین ندارد»^۲.

و در روایتی منسوب به علی بن موسی الرضا گفته شده:

«کسیکه تقیه نکند ایمان ندارد. و بدانید عزیزترین و محبوبترین شما نزد خداوند

متعال آن کسی است که بیشتر از دیگران راه تقیه و توریه را در پیش گیرد.

از ایشان پرسیده شد که ای فرزند رسول الله! این مسأله تا کی به همین صورت باقی

خواهد ماند؟

ایشان پاسخ دادند: تا آن روزی که قائم ما ظهور کند. و هر کس قبل از قیام امام زمان

۱- السرائر لابن ادریس الحلّی ص ۴۷۹ المطبعه العلمیه، قم، ط: الثانيه، ۱۳۹۰ هـ من لا یحضره الفقیه

لابن بابویه ۸۰/۲ دار صعب، دار التعارف، بیروت ۱۴۰۱ هـ جامع الاخبار لابن بابویه ص ۱۱۰، ط:

ایران ۱۳۵۴ هـ وسایل الشیعه للحر العاملی ۹۴/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث

العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ بحار الانوار للمجلسی ۴۱۲/۷۵-۴۱۴ احیاء التراث العربی،

بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

۲- اصول الکافی للکلینی ۲۱۷/۲ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط:

الثالثه: ۱۳۸۸ هـ المحاسن للبرقی ص ۲۵۹، ط: ایران ۱۳۳۱ هـ وسایل الشیعه للحر العاملی ۶۰/۱۱

تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ بحار الانوار

للمجلسی ۴۲۳/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

تقیه کردن را کنار بگذارد، از ما نخواهد بود»^۱.

ما بایستی بدانیم تقیه در دین مبین اسلام که جهاد و دعوت بسوی حق از اساسیات آن بشمار می‌روند، هرگز یک عادت و سلوک دائم و همگانی نیست. بلکه راه چاره‌ای است موقت برای فرد که با ناچاری و تنگنایی و عاجز بودن از هجرت کردن مقرون است و با از بین رفتن اکراه و فشار کافران، جائز بودن عمل کردن به آن خاتمه می‌یابد. اما تقیه کردن بر اساس معتقدات مذهب تشیع مسأله‌ای است دائمی و همگانی که هر فرد شیعی موظف به عمل کردن به آن می‌باشد. و در غیر این صورت از این مذهب طرد خواهد شد. ابن بابویه در کتاب اعتقادات می‌گوید: «تقیه کردن یکی از واجباتی است که تا زمان قیام امام عصر ترک کردن آن روا نمی‌باشد. و هر کس این واجب را قبل از ظهور ایشان ترک کند از مذهب امامیه مرتد گشته و خداوند متعال و پیامبر و ائمه را سر پیچی کرده است»^۲.

و در اکتوبه‌ای منسوب به حسین بن علی -رضی الله عنهما- گفته شده: «اگر تقیه نمی‌بود، دوست و دشمن ما از همدیگر مشخص نمی‌شدند»^۳.

روایاتی که در مراجع و مصادر مذهب تشیع در مورد تقیه روایت شده‌اند بیانگر این مطلب هستند که یک فرد شیعی مذهب می‌تواند حتی در هنگامیکه هیچ خطر و تهدیدی متوجه او نباشد، با دیگران تقیه کرده و راه دورویی و دروغ‌گویی را در پیش گیرد. در یکی از این روایات جعلی محمد بن مسلم می‌گوید:

«روزی نزد ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- رفتم. ابو حنیفه نیز در مجلس

۱- اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۵۵ المطبعه الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ اعلام الوری للطبرسی ص ۴۰۸ تصحیح و تعلیق علی الغفاری، دار المعرفه، بیروت ۱۳۹۹ هـ کفایه الاثر لابی القاسم الرازی ص ۳۲۳، وسائل الشیعه للحر العاملی ۱/۴۶۵، ۴۶۶ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ

۲- الاعتقادات لابن بابویه ص ۱۱۴-۱۱۵، ط: ایران ۱۳۲۰ هـ

۳- تفسیر العسکری ص ۱۶۲ ط: مطبعه جعفری، الهند.

ایشان حضور داشت. من خطاب به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: فدای شما کردم. دیشب خواب عجیبی دیدم. ایشان فرمودند: چه خوابی دیده‌ای؟ مگر نمی‌بینی بهترین تعبیر کننده خواب در این مجلس حضور دارد. آنگاه با دست خویش به ابو حنیفه تعریف کردم. و او این خواب را برای من تعبیر کرد. ابو عبدالله با شنیدن تعبیر ابو حنیفه فرمودند: والله هدف را نشانه رفتی. پس از مدتی ابو حنیفه بر خاست و از مجلس خارج شد. در این هنگام من خطاب به ابو عبدالله -علیه السلام- گفتم: من از تعبیر این ناصبی هیچ خوشم نیامد. ایشان در جواب فرمودند: خدا تو را بد ندهد. تعبیر ما و آن‌ها هرگز مانند هم نخواهد بود. او خواب ترا اشتباه تعبیر کرد. من به ایشان گفتم: اما شما در حضور او قسم خوردید که هدف را نشانه رفت. ابو عبدالله -علیه السلام- فرمودند: بله من قسم خوردم که او هدف را نشانه رفت اما مراد من هدفی غیر صحیح بود.^۱

براستی که جا داشت آقای کلینی دجال از لقب امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- که دلالت بر صادق بودن و راستگویی ایشان دارد خجالت کشیده و اینگونه روایات دروغین که از ایشان انسانی دورو و منافق صفت می‌سازد را به این امام گرامی نسبت نمی‌داد.

همانگونه که از این روایت جعلی استنباط می‌شود در مذهب تشیع از پیروان خود خواسته شده حتی به هنگام عدم وجود تهدید از طرف دشمنان، راه تقیه و بوقلمون صفتی در پیش گرفته و با گفته‌های خود دیگران را فریب دهند. چون همانگونه که در این روایت دیدیم امام ابو حنیفه -رحمت الله علیه- هرگز خود را داوطلب تعبیر کردن خواب نساختند. بلکه امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- خود از ایشان خواستند که خواب را تعبیر کند. و همچنین همانگونه که همگی می‌دانیم امام ابوحنیفه -رحمت الله علیه- هرگز صاحب قدرت و نفوذ نبوده تا دیگران را تحت فشار خود قرار داده و آن‌ها را تهدید کند.

در روایت دیگری موسی بن اشیم می‌گوید: «روزی خدمت ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- بودم که شخصی وارد مجلس شده و از ایشان سؤالی در مورد آیه ای از قرآن مجید پرسید. ابو عبدالله -علیه السلام- پاسخ سؤال را به شخص گفتند.

چیزی نگذشت که شخص دیگری وارد شده و همان سؤال را از ایشان پرسید. اما اینبار امام جواب دیگری به شخص دادند. این مسأله مرا بسیار آزرده خاطر ساخت. به خود گفتم که چرا ابو قتاده که حتی در مورد یک واو نیز اشتباه نمی‌کرد را در شام ترک کردم و نزد این مرد که مرتکب چنین اشتباه بزرگی می‌شود آمده‌ام؟ در همین فکر بودم که ناگهان شخص ثالثی وارد شده و در مورد همان آیه از امام پرسید. اینبار نیز امام جوابی بر خلاف جوابهای پیشین به شخص دادند. در این هنگام بود که دانستم امام با آن‌ها راه تقیه و توریه را در پیش گرفته است»^۱.

آیا آن دجالی که این روایت را جعل کرده می‌تواند هدفی جز بی‌اعتبار ساختن فتواها و سخنان امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- داشته باشد؟ با وجود چنین روایاتی چگونه می‌توان به فتوهای ایشان اطمینان داشت؟ چگونه می‌توان تشخیص داد کدام فتوا بدون تقیه می‌باشد و کدامیک از باب تقیه گفته شده است؟

آری، دجالانی که چنین روایاتی را از خود ساخته‌اند در پشت پرده حب اهل بیت بزرگ‌ترین توهین‌ها را به آن‌ها روا داشته و از آن‌ها شخصیت‌هایی دورو و بوقلمون صفت ساخته‌اند. در یکی دیگر از این روایات اَبان بن تغلب می‌گوید: «شنیدم ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: پدرم (محمد باقر) با بنی امیه تقیه می‌کرده و به همین سبب بوده که فتوا می‌داده است گوشت آنچه توسط باز و چرخ کشته شوند حلال می‌باشد. اما من تقیه نمی‌کنم و می‌گویم گوشت آنچه باز و چرخ بکشند حرام است»^۲.

این روایت کاذب و دروغین که اهل سنت و جماعت امام جعفر صادق را از آن بریء

۱- الکافی فی الاصول ۱/۱۶۳ ط: الهند.

۲- الفروع من الکافی باب صید البزاه و الصقور و غیر ذلک ۲۰۸/۶ ط: ایران و ۸۰/۲ ط: الهند.

می‌دانند، از پدر بزرگوار ایشان شخصیتی می‌سازد که برای بدست آوردن رضایت و خشنودی خلفای بنی امیه فتوهای باطل میداده است. آیا آقای کلینی هنگامیکه این روایت دروغین را نقل کرده از این نکته غافل بوده که در کتاب خویش حدیثی را از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده که در آن چنین عملی نوعی ارتداد از دین قلمداد شده است. در این روایت ادعا شده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «هر کس پادشاهی را به قیمت خشم و غضب الهی از خود راضی و خشنود سازد، از دایره دین خارج شده است»^۱. و هیچ شکی نیست که فتوا دادن به حلال بودن آنچه خداوند متعال حرام گردانیده است، باعث خشم و غضب شدید الهی خواهد شد.

در مذهب تشیع تقیه کردن با اهل سنت و جماعت یکی از واجبات مذهب بر شمرده شده و بلاد و سرزمین آن‌ها دار التقیه و دولت باطل نامگذاری شده است. در روایتی گفته شده: «... تقیه کردن در دار التقیه واجب است»^۲.

و در روایتی دیگر: «هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، نباید در دولت باطل سخنی بگوید مگر با بکار بردن تقیه»^۳.

دجالان همچنین ادعا می‌کنند امام محمد باقر -رحمت الله علیه- گفته است: «در ظاهر با آن‌ها (اهل سنت و جماعت) بر خورد و رفتاری نیکو داشته باشید، اما در باطن به مخالفت با آن‌ها پردازید»^۴.

و در روایتی منسوب به امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته شده: «هر کدام از

۱- الکافی فی الاصول باب من اطاع المخلوق فی معصیه الخالق ۳/۳۷۳ ط: ایران.

۲- جامع الاخبار لابن بابویه ص ۱۱۰، ط: ایران ۱۳۵۴ هـ بحار الانوار للمجلسی ۴۱۱/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

۳- جامع الاخبار لابن بابویه ص ۱۱۰، ط: ایران ۱۳۵۴ هـ بحار الانوار للمجلسی ۴۱۲/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

۴- الکافی للکلینی ۲/۲۲۰ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثة

شما که با آنها (اهل سنت و جماعت) در صف اول نماز بخواند مانند کسی است که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در صف اول نماز خوانده باشد»^۱.

دجالان حتی به نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز رحم نکرده و از ایشان شخصیتی دورو و منافق صفت ساخته‌اند. در روایتی که افتخار نقل و ثبت آن به آقای کلینی رسیده اینگونه به حسین بن علی -رضی الله عنهما- اهانت شده است: «روزی شخصی منافق^۲ به هلاکت رسید. حسین بن علی صلوات الله علیهما برای خواندن نماز بر جنازه این مرده به همراه تشیع کنندگان حرکت می‌کردند که ناگهان یکی از پیروان خود را دیدند. ایشان خطاب به این یار خویش فرمودند: کجا می‌روی؟»

مرد پاسخ داد: می‌خواهم خودم را از دید مردم پنهان سازم تا مجبور نگردم بر جنازه این منافق نماز بخوانم. حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمودند: به دنبال من بیا و هر چه من گفتم تو آن را تکرار کن.

مرد به هنگام نماز شنید که حسین بن علی صلوات الله علیهما می‌فرمایند: الهی! این مرده را هزاران لعنت فرست و او را به درون آتش جهنم بیافکن و عذاب شدیدت را به او بچشان. او همیشه دشمنانت را دوست داشته و با اولیاء تو دشمنی می‌ورزید و نسبت به اهل بیت پیامبرت در دل خود کینه می‌پروراند»^۳.

ای کلینی دستت شکسته باد که روایاتی اینچنین در مورد اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) جعل کرده و به آنها اهانت کرده‌ای. اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همواره تقوی را شعار زندگی خویش قرار داده بودند نه تقیه و دو رویی. بر اساس همین روایات دروغین آقای حر عاملی بخشی از کتاب خود را «باب وجوب

۱- بحار الانوار للمجلسی باب التقیه ۴۲۱/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ.

۲- مراد از منافق شخص سنی مذهب می‌باشد.

۳- الکافی للکلینی ۹۹/۱ ط: الهمد.

تقیه کردن با عوام^۱ نامیده است.^۲

اینگونه روایات همچنين سرشت و حقیقت کسانی که همواره شعار وحدت بین اهل سنت و تشیع را سر می‌دهند روشن ساخته و تقیه بودن این شعارها را به اثبات می‌رسانند.

بنا بر روایات مصادر شیعه یک فرد شیعه مذهب موظف است حتی با یاران و هم‌کیشان خود نیز راه تقیه و دورویی را پیش گیرد و از صدق و راستی پرهیزد! در یکی از این روایات گفته شده: «به تقیه چنگ زنید و آن را خلق و خوی خود قرار دهید و با دوستان و یاران خویش بکارش برید تا بتوانید براحتی از آن در مقابل دشمنان استفاده کنید. و بدانید هر کس از این فرمایش ما سر باز زند از ما نخواهد بود»^۳.

شکی نیست تقیه با آن تفصیل و جزئیاتی که تشیع به آن ایمان دارد اثری بسیار بد و منفی بر فرد بجا می‌گذارد و سبب می‌شود گفتار فرد با عمل او یکی نبوده و تضادی مستمر بین ظاهر و باطن او وجود داشته باشد.

و اثر منفی دیگری که تقیه بر جامعه تشیع می‌گذارد، انتشار کذب و دروغ‌گویی و خیانت در این جامعه می‌باشد. روایاتی در مصادر شیعه بر این مطلب مهر صحه گذاشته‌اند. در یکی از این روایات گفته شده:

«عبدالله بن یعفر می‌گوید: من به ابا عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- گفتم: من از کسانی تعجب می‌کنم که شما را امام و پیشوای خود نمی‌دانند بلکه فلانی و فلانی را

۱- مراد از عوام، اهل سنت و جماعت می‌باشد.

۲- وسائل الشیعه للحر العاملی ۴۷۰/۱۱ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ.

۳- وسائل الشیعه للحر العاملی ۴۶۶/۱۱ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ. بحار الأنوار للمجلسی ۳۹۵/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة

رهبر خود قرار داده اند.^۱ اما با این وجود آن‌ها بسیار امانتدار و راستگو و با وفا هستند. و در نقطه مقابل کسانی را می‌بینم که شما را پیشوای خود می‌دانند. اما آن‌ها چندان راستگو و امانتدار نیستند. ابو عبدالله -علیه السلام- با شنیدن این سخن سخت بر آشفتند و فرمودند: هر کس جز ما کسان دیگری را امام و پیشوای خود قرار دهد، دین و مذهبی ندارد.^۲

بایستی دانست وجود چنین اعتقادی در مذهب تشیع و مسطور بودن آن در مراجع و مصادر این مذهب، سبب گشته است سایر مسلمانان هیچیک از سخنان و گفته‌های شیعیان را باور نکرده و آن‌ها را دروغ محض بدانند. گفته می‌شود: روزی یکی از بزرگان شیعه در جمعی سوگند می‌خورد که شیعیان تقیه کردن را کنار گذاشته و دیگر به آن عمل نمی‌کنند. ناگهان یکی از حاضرین در جواب او گفت: ما از کجا می‌دانیم شاید سوگند خوردن تو نیز تقیه باشد.

اکنون که با تفصیل و جزئیات مسأله تقیه بنا بر باورهای مذهب تشیع آشنا شدیم، در این رابطه سؤال بسیار مهمی را مطرح و به آن پاسخ می‌دهیم. این سؤال این است که چرا بزرگان و سردمداران مذهب تشیع، تقیه را که نوعی دورویی و فریبکاری است نه دهم مذهب خود قرار داده و منکر آن را مرتد از مذهب می‌دانند؟

پاسخ این سؤال در چند نکته بسیار مهم نهفته است. این نکات عبارتند از:

۱- مذهب تشیع بر خلاف گفته‌های اهل بیت، ائمه خویش را معصوم دانسته و آن‌ها را از هر گونه خطا و اشتباه مبرا می‌دانند. این در حالی است که در بسیاری از روایات موجود در مصادر و مراجع معتبر شیعه ثابت شده است ائمه بنا بر طبیعت و ضعف بشری خویش مرتکب برخی از اشتباهات و تناقضات شده‌اند. و این

۱- مراد اهل سنت و جماعت می‌باشد که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دو خلیفه نخست خود می‌دانند.

۲- الکافی فی الاصول ۱/۲۳۷ ط: الهمد.

مسأله ثابت کننده عدم معصومیت آنها می‌باشد. ائمه در بسیاری از گفته‌های خود بر این مسأله مهر صحه گذاشته‌اند. به عنوان مثال: ابو عبدالله -رحمت الله علیه- در یکی از گفته‌های خود می‌گویند: «ما نیز اشتباه کرده و مرتکب گناه می‌شویم. سپس روبه بارگاه الهی آورده و از اشتباه خود توبه می‌کنیم»^۱. یکی از علما و بزرگان شیعه مذهب هندوستان در این رابطه می‌گوید: «روایاتی که از ائمه نقل شده‌اند چنان متضاد هستند که حتی نمی‌توان یک روایت را یافت که روایت دیگری بر خلاف آن وجود نداشته باشد. این مسأله سبب شده است برخی از شیعیان از اعتقادات بر حق خود روی بر گردانند. شیخ الطائفه طوسی نیز در ابتدای کتاب تهذیب و استبصار به این مسأله اشاره کرده است»^۲.

این مسأله سدی بزرگ در برابر یکی از بزرگ‌ترین ادعاهای پوچ و توخالی سردمداران شیعه یعنی ادعای عصمت ائمه بود. اما رهبران تشیع توانستند با زیرکی تمام سرپوشی برای اشتباهات و تناقضات پیدا کنند. این سرپوش نمی‌توانست چیزی مناسب تر از مسأله تقیه باشد. و بدین سبب نیز هست که ایمان داشتن به تقیه و فریب دادن دیگران نه دهم ایمان شیعیان را به خود اختصاص داد و منکر آن از مذهب تشیع طرد گشت!

در اینجا مناسب است به ذکر چند مثال از حوادثی که منجر به متزلزل شدن ایمان برخی از شیعیان به معصوم بودن ائمه شدند پردازیم. نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» می‌گوید:

«هنگامیکه حسین بن علی -علیه السلام- به شهادت رسیدند برخی از یاران ایشان به خود گفتند: ما نمی‌دانیم موضع گیری حسن بن علی؟ اگر آنچه حسن بن علی انجام داد و در اوج قدرت و تحت فرمان داشتن آن سپاه عظیم خلافت را به معاویه واگذار کردند،

۱- بحار الانوار للمجلسی ۲۵/۲۰۷ (چاپ سابق الذکر).

۲- اساس الاصول للدلدار علی ص ۱۵ ط: الهند.

صحیح و واجب الاتباع بوده پس قیام حسین بن علی با آن سپاه اندک در مقابل یزید خطا و اشتباه بوده است. و اگر قیام حسین بن علی صحیح و واجب الاتباع بوده پس قیام حسین بن علی با آن سپاه اندک در مقابل یزید خطا و اشتباه بوده است. و اگر قیام حسین بن علی صحیح و واجب الاتباع بوده پس کناره گیری و گوشه نشینی حسن بن علی خطا و اشتباه بوده است. این سردرگمی‌ها در نهایت سبب گشتند این گروه در امانت حسن و حسین مشکوک گشته و همفکر و هم عقیده عوام^۱ گردند^۲.

و در روایت دیگری منصور بن حازم می‌گوید:

«از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: چرا جواب شما به سوال من با جوابتان به اشخاص دیگر که همان سؤال را از شما می‌پرسند تفاوت دارد؟ ایشان پاسخ دادند: ما سوالهای مردم را کم و زیاد پاسخ می‌دهیم»^۳.

شارح کافی در توضیح این سخن می‌گوید: «زیاد تر بودن پاسخ و فتوی هنگامی است که امام راه تقیه و توریه را در پیش گرفته باشند. و کم بودن آن به هنگام کنار گذاشتن تقیه می‌باشد. بایستی توجه داشت علت این مسأله فراموشی و یا جهل نیست. بلکه اینگونه فتوی دادن و پاسخ گفتن برای بقاء آنها و دور بودن از آزار و اذیت دشمنان بهتر بوده است»^۴.

و در روایت دیگری گفته شده:

«شخصی بنام عمر بن رباح مسأله‌ای را از امام محمد باقر -علیه السلام- پرسید. و ایشان پاسخ مسأله را به او گفتند. سال آینده مرد بار دیگر همان سؤال را از ایشان پرسید.

۱- دجالان خود را خواص و اهل سنت را عوام می‌نامند. یهودیان نیز خود را فرزندان و دوستان خدا و دیگران را امیین نام نهاده اند.

۲- فرق الشیعه للنوبختی ص ۴۶، ۴۷ ط: النجف.

۳- اصول الکافی للکلینی ۶۵/۱ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط:

الثالثه: ۱۳۸۸ هـ

۴- شرح جامع للمازندرانی ۱۳۹۷/۲ المکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۴ هـ

اما امام -علیه السلام- اینبار جواب دیگری به مرد دادند. مرد با شنیدن پاسخ، خطاب به امام -علیه السلام- گفت: این پاسخ با فتوای سال گذشته مغایرت دارد. امام محمد باقر -علیه السلام- خطاب به مرد فرمودند: شاید ما با تو راه تقیه و توریه را در پیش گرفته‌ایم. مرد که این جواب او را قانع نکرده بود از مجلس امام -علیه السلام- خارج شد. او در طی راه یکی از یاران امام به نام محمد بن قیس را دید و پس از ذکر ماجرا به او گفت: خدا خوب می‌داند قصد من از پرسیدن این سؤال، عمل کردن به جواب آن بود. پس چرا امام با من تقیه کرده است؟ ابن قیس در جواب به او گفت: شاید در مجلس امام کسی حضور داشته که به سبب وجود او امام با تو تقیه کرده است. اما مرد در جواب گفت: در هیچیک از دو مجلس امسال و پارسال کسی جز من و ایشان حضور نداشت. و حقیقت مسأله این است که فتواهای امام همگی شانسی هستند. و چون اکنون فتوای پارسال خود را فراموش کرده، فتوایی خلاف آن به من داد. این ماجرا سبب شد عمر بن رباح از ایمان به امامت امام محمد باقر -علیه السلام- دست کشید و گفت: کسیکه فتواهای شانسی و غیر صحیح می‌دهد نمی‌تواند امام و پیشوای مردم باشد!.

آری، افراط و زیاده روی در بزرگداشت و ارج نهادن به ائمه، شیعه را بر آن داشت که پا را از دایره حق بیرون نهد و امامان خویش را معصوم بداند. اما از آنجائیکه این ائمه در حقیقت افرادی مانند سایر بشر بوده و در زندگانی خود مرتکب فراموشکاریها و اشتباهاتی شده‌اند، شیعه مجبور گشت برای دفاع از این اعتقاد باطل خود با سر پوش گذاشتن بر اشتباهات و فراموشکاریهای ائمه مرتکب اشتباه دیگری گردد و تقیه که در حقیقت نوعی فریبکاری و اظهار خلاف واقع می‌باشد را یکی از اساسیات مذهب خویش قرار داده و لباس قداست بر تن آن کند.

جالب است در اینجا به قسمتی از بحث و مناقشه ای که بین یکی از علمای اهل سنت عراق بنام شیخ سویدی و عالمی از علمای تشیع بنام ملا باشی که در سال ۱۱۵۶هـ

یعنی در زمان نادر شاه و به فرمان او صورت گرفت، اشاره‌ای داشته باشیم.

شیخ سویدی می‌گوید:

«بار دیگر عصر روز جمعه با ملا باشی به بحث و مناظره پرداختم، من به او گفتم:

- مذهب شما چون از اجتهاد مجتهدین و علما سر چشمه نگرفته است باطل و بی‌پایه و اساس می‌باشد. ملا باشی به من پاسخ داد:

- مذهب ما متکی بر اجتهادات امام جعفر صادق (ع) است.

من در جواب به او گفتم: این سخن ادعایی بیش نیست. امام جعفر صادق کوچک‌ترین نقشی در مذهب شما ندارد. شما حتی نمی‌توانید ادعا کنید از مذهب او مطلع هستید و آن را می‌دانید.

چون شما یا بایستی معتقد به وجود تقیه و توریه در مذهب امام جعفر صادق باشید، که در این صورت نه شما و نه هیچکس دیگری می‌تواند به مذهب حقیقی ایشان پی ببرید. چون هر فتوا و سخن ایشان ممکن است از باب تقیه و توریه گفته شده باشد. در مذهب شما در مورد آب چاهی که نجاستی در آن ریخته شده باشد از امام جعفر صادق سه فتوی روایت شده است در یکی از این فتواها گفته شده چاه مانند دریا می‌باشد و هیچ چیز نمی‌تواند آب آن را نجس سازد. و فتوای دیگر این است که بایستی آب چاه کاملاً خالی شود. و در فتوای سوم گفته شده بایستی به اندازه شش و یا هفت سطل از آب چاه بیرون ریخته شود. من در مورد این مسأله با یکی از علمای شما بحث و مناقشه کرده و از او پرسیدم شما که امامان خود را معصوم از هر اشتباه و خطا می‌دانید با این فتواهای مختلف و متفاوت چکار می‌کنید؟ او به من پاسخ داد: در چنین حالاتی در مذهب ما هنگامیکه شخصی به مرحله اجتهاد رسید در مورد فتواهای امام جعفر صادق به بررسی و پژوهش می‌پردازد تا در نهایت به صحت و درستی یکی از آن‌ها پی ببرد.

من از او پرسیدم: و در مورد فتواهای دیگر چه می‌گویید؟ او پاسخ داد: آن‌ها را از باب تقیه و توریه می‌پندارد. من بار دیگر از او پرسیدم: فرض کنیم مجتهد دیگری پس از

بررسی و اجتهاد به نتیجه‌ای خلاف نتیجه مجتهد اول رسید و فتوای دیگری را صحیح و درست یافت. این مجتهد در مورد فتوایی که مجتهد اول آن را صحیح و درست دانسته، چه می‌گوید؟ او به من پاسخ داد: آن را از باب تقیه و توریه می‌پندارد. من به او گفتم: با این فرمایشات شما مذهب امام جعفر صادق در میان اجتهادات مختلف و متفاوت مجتهدین ضایع شده و بر باد می‌رود. چون هر فتوای منسوب به ایشان این احتمال را با خود به همراه دارد که از باب تقیه و توریه گفته شده باشد. و هیچ دلیلی برای ترجیح دادن یکی از آن‌ها وجود ندارد مگر اجتهادات مختلف و متفاوت مجتهدین. پس از این سخن من، آن عالم که از جواب دادن عاجز گشته بود ساکت و آرام بر جای خود نشست. آقای ملا باشی نیز سکوت را ترجیح داده و لب نگوید.

من در ادامه سخنان خود به ملا باشی گفتم:

ب: و یا اینکه شما وجود تقیه و توریه را در مذهب امام جعفر صادق رد کنید. و در این صورت مذهب امام جعفر صادق با مذهب شما اختلاف و تفاوت پیدا می‌کند. چون شما همگی مؤمن و معتقد به تقیه هستید.

در اینجا بود که ملا باشی دیگر سخنی بر زبان نراند و خود را از بحث و مناقشه کنار کشید.^۱

همانگونه که در سخنان شیخ سویدی به آن اشاره شد اعتقاد داشتن به تقیه سبب می‌گردد شیعیان هرگز نسبت به احکام مذهب خود اطمینان خاطر نداشته و در کیفیت و چگونگی عبادات خویش متردد و مشکوک باشند. این حقیقت چنان غیر قابل انکار می‌باشد که حتی بسیاری از بزرگان و علمای مذهب تشیع در کتاب‌های خویش به آن اعتراف کرده‌اند. به عنوان مثال یوسف بحرانی در این رابطه گفته است: «آن دسته از احکام مذهب که می‌توانیم در مورد آن‌ها یقین و اطمینان کامل داشته باشیم، بسیار ناچیز

۱- مؤتمر النجف، مقتطف من مذكرات علامه العراق السيد عبدالله بن الحسين السويدي العباسي ص

و اندک می‌باشند. و علت این مسأله در هم آمیخته شدن روایات صحیح با روایاتی است که از باب تقیه و توریه گفته شده‌اند. ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز در کتاب کافی به این مسأله اشاره کرده‌اند^۱.

یوسف بحرانی همچنین می‌گوید:

«امامان ما در مجالس مختلف، حتی در صورت عدم حضور آن انسان‌های کذابی، فتوهای خود را تغییر می‌داده‌اند. و به همین سبب نیز دیده می‌شود آن‌ها در مورد یک مسأله واحد در مجالس مختلف فتوهای گوناگون داده‌اند»^۲.

۲- و مسأله دیگری که سهم بسزایی در قداست پیدا کردن تقیه در مذهب تشیع داشته، این است که بزرگان و سردمداران این مذهب خلافت ابوبکر و عمرو عثمان رضی الله عنهم اجمعین را باطل و تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را کافر و مرتد می‌دانند. این در حالی است که روایات بسیاری در مراجع و مصادر معتبر تشیع وجود دارند که همگی دال بر این سه نکته هستند که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- با این سه خلیفه بیعت کرده و به امامت آن‌ها نماز می‌خواندند و همچنین دختر ایشان ام کلثوم همسر عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- بوده است. و سخنان و گفته‌های فراوانی از ایشان و فرزندان برومندشان نقل شده که در آن‌ها ابوبکر و عمر و عثمان و سایر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مورد مدح و ستایش فراوان قرار گرفته‌اند^۳. اینگونه روایات نقشه‌های بزرگان و سردمداران مذهب تشیع را بهم ریخته و وحدت و یکپارچگی حقیقی را همانگونه که بین یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وجود داشته است، برای

۱- الحدائق الناضره لیوسف البحرانی ۵/۱.

۲- الحدائق الناضره لیوسف البحرانی ۵/۱.

۳- به برخی از این روایات در مبحث «شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)» باب «اهل بیت و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)» اشاره شده است.

امت اسلامی به ارمغان می‌آورند. این مسأله باعث کساد شدن بازار کسانی می‌گردد که با دگرگون جلوه دادن حقایق برای خود پیروانی کسب کرده و آن‌ها را تحت استعمار و سوءاستفاده خویش قرار داده‌اند. به همین سبب نیز می‌باشد که تقیه مقام و منزلت ویژه ای نزد بزرگان و سردمداران مذهب تشیع پیدا کرده است تا آن‌ها براحتی بتوانند به پیروان خویش بگویند: فرمایشات امام علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان در مورد این افراد همگی از باب تقیه و توریه گفته شده‌اند. و بین این دو گروه همیشه عداوت و دشمنی وجود داشته است.

البته آشکار است چنین ادعایی از دلاورانی همچون علی بن ابی طالب و فرزندان شجاع ایشان ترسویی می‌سازد که نه تنها جرأت ابراز عقیده خود را ندارند بلکه به تملق گویی از کسانی می‌پردازند که سردمداران تشیع آن‌ها را کافر و مرتد دانسته‌اند. ببینید دجالان چگونه برای حفظ منافع خویش حتی به مقام و منزلت اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز رحم نکرده‌اند.

۳- اکنون با عاملی دیگر که باعث قداست پیدا کردن تقیه در مذهب تشیع شده است، آشنا می‌گردیم. همه ما می‌دانیم امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان همواره کسانی که خود را پیرو و شیعه ایشان دانسته اما از اوامر آن‌ها سرپیچی می‌کردند را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و در بسیاری از اوقات آن‌ها را لعنت کرده‌اند. روایات بسیاری دال بر این مسأله از امیر المومنین علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان نقل شده است.^۱ این فرمایشات باعث‌آبروریزی و افشا شدن آنانی شده که با سپر قرار دادن حب اهل بیت، از تعالیم اسلام روی برگردانده و آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. دجالان برای ریختن از این آبروریزی و سرپوش گذاشتن بر این روایات افشاء کننده، راه چاره ای بهتر از این

۱- به برخی از این روایات در مبحث «شیعه و اهل بیت» باب «موضع اهل بیت نسبت به پیروان دروغین خود» اشاره شده است.

نیافتند که بگویند: «ملامت کردن و لعنت فرستادن ائمه بر ما از باب تقیه بوده است و آن‌ها در حقیقت ما را بسیار دوست داشته و برای ما دعا می‌کرده‌اند!». آری، انزجار اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از کسانی که خود را پیرو و شیعه آنان معرفی می‌کردند، سبب متمسک گشتن هر چه بیشتر دجالان به تقیه و دادن جایگاه و منزلتی بس عظیم به این فریبکاری و دورویی شد.

۴- دجالان همچنین تقیه را بهترین وسیله برای زیر پا گذاشتن روایاتی که با هوی و هوس و منافع شخصی آن‌ها سازگار نیست یافتند. آن‌ها برای بی‌اعتبار ساختن اینگونه روایات و به کرسی نشاندن آنچه خود می‌پسندند بیشتر از این خود را زحمت نداده‌اند که به پیروان خویش بگویند: «این سخن را امام از باب تقیه گفته است. شما به این روایت توجهی نکنید و تنها آنچه را ما می‌گوییم انجام دهید». در اینجا به ذکر چند مثال در اینمورد می‌پردازیم:

در روایتی از روایات مذهب تشیع از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نقل شده است که: «روزی مشغول وضوء گرفتن بودم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد من آمدند. (این روایت ادامه پیدا می‌کند تا آنجا که ایشان می‌گویند) آنگاه من پاهایم را شستم. در این هنگام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خطاب به من فرمودند: «ای علی! اگر می‌خواهی انگشتان پاهایت در آتش نسوزند، لابلای آن‌ها را نیز دستی بکش»^۱.

این روایت بیانگر این مطلب است که امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بر خلاف آنچه شیعیان انجام می‌دهند، به هنگام وضوء گرفتن پاهای خود را می‌شسته‌اند. این عمل امیرالمومنین علی بن ابی طالب دجالان را بسیار آزرده خاطر ساخته است. چون ایشان به هنگام وضوء گرفتن همان کاری را انجام می‌داده‌اند که

۱- الاستبصار للطوسی ۱/۶۵، ۶۶ تحقیق: حسن الخراسان، دار صعب، دار التعارف، بیروت، الناشر: دار

سنی‌ها انجام می‌دهند. همانگونه که می‌دانیم یکی از مهم‌ترین اهداف سردمداران تشیع این است که اختلافات بین اهل سنت و شیعیان همواره وجود داشته باشند تا آن‌ها بتوانند به سوء استفاده کردن از پیروان خویش ادامه دهند. به همین سبب آن‌ها بر این روایت خط بطلان کشیده و آقای طوسی بیشتر از این خود را زحمت نداده که این عمل امیر المومنین را به تقیه نسبت دهد.^۱

او همچنین روایت دیگری از امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- در مورد شستن پاها به هنگام وضوء گرفتن را به راحتی تمام به تقیه نسبت داده و به آن پیشیزی اهمیت نمی‌دهد.^۲

و در مورد میراث، شیعه معتقد است زن از عقار یعنی زمین و خانه و اثاثیه آن ارث نمی‌برد.^۳ این در حالی است که در روایتی که آن را ابو یعفر نقل کرده گفته شده: «از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: آیا شوهر از منزل و زمین همسر خود ارث می‌برد؟ یا اینکه او نیز مانند زن از منزل و زمین ارثی نمی‌برد؟ امام جعفر صادق -علیه السلام- در جواب فرمودند: مرد و زن هر دو از تمام چیزهایی که هر یک از آن‌ها پس از مرگ خود بجا گذاشته است ارث می‌برند».^۴

اما جناب آقای طوسی که این روایت را نپسندیده است فوراً آن را به تقیه نسبت می‌دهد.^۵

و همچنین روایاتی در برخی از کتب معتقد مذهب تشیع وجود دارند که همگی دال بر حرام بودن ازدواج موقت (صیغه) هستند. به عنوان مثال: «زید بن علی از پدران خود و

۱- مصدر سابق ۶۵/۱-۶۶.

۲- مصدر سابق ۶۵/۱.

۳- مصدر سابق. باب «فی ان المراه لا ترث من العقار والدور شیئاً» ۱۵۱/۴-۱۵۵.

۴- مصدر سابق ۱۵۴/۴، ۱۵۵.

۵- مصدر سابق ۱۵۴/۴، ۱۵۵.

آن‌ها از امام علی بن ابی طالب -علیه السلام- روایت کرده‌اند که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از روزی که جنگ خیبر در گرفت گوشت الاغ و ازدواج موقت (صیغه) را حرام گردانیدند^۱. اما از آنجائیکه صیغه یکی از هوسرانیهایی است که دجالان نمی‌توانند براحتی از آن دست بکشند آقای حر عاملی این روایت را بی‌اعتبار دانسته و گفته است: «این روایت از باب تقیه گفته شده است»^۲.

و بدین ترتیب ایمان به تقیه به عنوان وسیله‌ای در دست دجالان قرار گرفته که به کمک آن آنچه را خود پسندیده‌اند به خورد شیعیان داده و با روایاتی که سد راه آن‌ها قرار گرفته‌اند را بی‌اعتبار ساخته‌اند. و به همین سبب می‌باشد که در اعتقادات و همچنین عباداتی که شیعیان انجام می‌دهند امور زیادی به چشم می‌خورند که با روایاتی که از ائمه نقل شده‌اند تضاد و دوگانگی دارند.

۵- همانگونه که قبلاً نیز به این مسأله اشاره کردیم یکی از اهداف سردمداران مذهب تشیع در طول تاریخ این بوده که اختلافات بین تشیع و اهل سنت را هر چه بیشتر دامن زده و پیروان خویش را از دیگران معزل ساخته تا بتوانند آن‌ها را در انحصار هر چه بیشتر خود قرار دهند. بهترین وسیله برای رسیدن به این هدف و خط بطلان کشیدن بر تمام مسائل مشترک بین اهل سنت و تشیع این بوده که روایات متضمن این مسائل همگی از باب تقیه و توریه معرفی گردند. به همین سبب بزرگان تشیع روایتی را از خود جعل کرده و در آن از قول امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته‌اند:

۱- تهذیب الاحکام للطوسی ۱۸۴/۲ تحقیق: حسن الخراسان، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه ۱۳۹۰ هـ الاستبصار للطوسی تحقیق: حسن الخراسان، دار صعب، دار التعارف، بیروت، الناشر: دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه ۱۳۹۰ هـ. وسایل الشیعه للحر العاملی ۴۴۱/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ.

۲- وسائل الشیعه للحر العاملی ۴۴۱/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ.

«هر گاه سخنی از سخنان من را موافق با آنچه عوام مسلمین^۱ به آن اعتقاد دارند یافتید، بدانید آن سخن را من از باب تقیه و توریه گفته‌ام. و اگر سخن من مخالف اعتقادات آن‌ها بود بدانید که هیچ تقیه و توریه ای در آن وجود ندارد»^۲.

سرمداران مذهب تشیع با جعل اینگونه روایات دروغین، از شیعیان خواسته‌اند همواره در نقطه مقابل اهل سنت قرار گرفته و در هیچ گفتار و کرداری با آن‌ها متحد نگردند.

در پایان این مبحث مروری بر چند آیه از قرآن مجید خواهیم داشت تا ببینیم خداوند متعال چگونه صدق و راستگویی را مورد مدح و ستایش قرار داده و مسلمانان را از نفاق و دورویی بر حذر داشته است. معبود بر حق در سوره احزاب مؤمنانی که قول حق را به گوش مردم رسانده و در این راه هیچ ترس و واهمه ای به دل راه نمی‌دهند را مورد مدح و ستایش قرار داده و می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: 39].

«آنانیکه رسالت الهی را (به مردم) ابلاغ کرده و تنها از او می‌ترسند و از کسی جز او هیچ واهمه و هراسی ندارند».

همچنین خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را که گفتار و کردار ایشان الگو و سرمشقی است برای تمام مسلمانان امر کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: 67].

«ای پیامبر، آنچه را بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن. و اگر از این امر سر باز زنی رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و این را بدان که خداوند همواره تو را از گزند مردم در

۱- مراد از عوام مسلمین اهل سنت و جماعت می‌باشد.

۲- بحار الانوار للمجلسی ۲۵۲/۲ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ و آنرا به تهذیب الاحکام نسبت داده است).

امان نگاه خواهد داشت».

و معبود بر حق در مورد یکی از صفات مؤمنین فرموده است:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: 54].

«و از سرزنش هیچ ملامت کننده‌ای واهمه ای ندارند».

و در فرمایشی دیگر مؤمنین را به صدق و راستگویی امر کرده و می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: 119].

«ای مؤمنین، از عذاب الهی بپرهیزید و در زمره صادقین و راستگویان قرار گیرید».

و در حدیثی که در برخی از مراجع اهل سنت و جماعت روایت شده است پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «صدق و راستگویی انسان را بسوی نیکی‌ها، و نیکی انسان را بسوی بهشت رهنمود می‌سازد. و انسان راستگو نزد خداوند متعال صدیق شمرده می‌شود. و کذب و دروغگویی انسان را بسوی بدی‌ها، و بدی انسان را بسوی جهنم می‌کشاند. و انسان دروغگو نزد خداوند متعال کذاب محسوب می‌گردد»^۱.

و در حدیث دیگری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده‌اند:

«بدترین انسان‌ها، انسان دورو می‌باشد. او با گروهی به گونه‌ای برخورد می‌کند و با

دیگران به گونه‌ای دیگر»^۲.

محمد بن زید می‌گوید: «گروهی به عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- گفتند: سخن ما در حضور امراء و سلاطین خلاف آن چیزی است که در غیاب آن‌ها می‌گوییم. عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- به آن‌ها پاسخ دادند: ما در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اینچنین عملی را نفاق می‌دانستیم»^۳.

در مراجع و مصادر مذهب تشیع نیز روایات فراوانی در بیان فضیلت صدق و

۱- متفق علیه. صحیح البخاری ۴۲۳/۱۰، صحیح مسلم (۲۶۰۷).

۲- متفق علیه.

۳- صحیح البخاری ۱۴۹/۱۳ - ۱۵۰.

راستگویی نقل شده‌اند.

در کتاب کافی از امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده است: «هیچ بنده‌ای طعم و حلاوت ایمان را نخواهد چشید مگر اینکه به هنگام مزاح و جدیت و دروغگویی را کنار بگذارد»^۱.

و در یکی از معتبرترین مراجع نزد شیعیان یعنی کتاب نهج البلاغه از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده است:

«ایمان یعنی گفتن سخن حق در آن هنگام که بر زبان راندن آن ترا گزندی رساند. و چشم پوشیدن از کذب در آن هنگام که بر زبان راندن آن منفعتی را عایدت سازد»^۲.

۱- الکافی فی الاصول باب الکذب.

۲- نهج البلاغه.

شیعه و صیغه، اهل سنت و ازدواج موقت (صیغه)

اهل سنت و جماعت با استدلال به آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) صیغه را حرام می‌دانند. و معتقد هستند صیغه پس از آنکه به مدت ده سال پس از هجرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچنان حلال باقی مانده بود، بالاخره در عام فتح یعنی در سال دهم هجری حرام گشت.

ما در شریعت اسلامی مسائل زیادی را می‌بینیم که در بدو ظهور اسلام مباح باقی گذاشته شدند. اما به تدریج این مسائل در شریعت اسلامی حرام گشتند. به عنوان مثال شرب خمر در زمان ظهور اسلام رواج شدیدی در بین مردم داشته است. و در تمام دوران سیزده سالی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مکه بودند حکم این مسأله همچنان به حال خود باقی بود. تا اینکه پس از هجرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مکه به مدینه شرب خمر با فرمایش الهی حرام گشت.

این مسأله در مورد صیغه نیز صدق می‌کند. در حدیثی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) می‌فرمایند:

«من در گذشته به شما اجازه ازدواج موقت داده بودم اما اکنون بر شما است که بدانید خداوند متعال آن را از امروز تا روز قیامت حرام گردانیده است و هر کدام از شما که زنی صیغه‌ای در اختیار دارد و بایستی او را رها سازد و از آنچه به او داده چیزی پس نگیرد»^۱. با توجه به این فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در می‌یابیم این ادعا که صیغه در زمان خلافت عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- حرام شده، ادعایی بی‌اساس و مغرضانه می‌باشد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در فرمایشی دیگر مسلمانان را از

۱- صحیح مسلم للامام مسلم ۴۵۱/۱۱ الطبعة الهندیة.

صیغه بر حذر داشته و می‌فرمایند: «آگاه باشید و بدانید که صیغه از امروز تا روز قیامت حرام شده است. و هر کدام از شما در این مورد چیزی پرداخته آن را پس نگیرد»^۱.

با توجه به این فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اهل سنت و جماعت ایمان دارند که ازدواج موقت (صیغه) پس از آنکه برای مدت طولانی در شریعت اسلامی مباح باقی مانده بود بالاخره با این فرمایشات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حرام گشت. و این فرمایشات اخیر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تمام روایاتی که بیانگر روا بودن صیغه در صدر اسلام می‌باشد را منسوخ کرده و آن‌ها را در مقام استدلال فاقد اعتبار می‌سازند.

شیعه و ازدواج موقت (صیغه)

در مذهب تشیع بر خلاف فرمایشات الهی و رهنمودهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و آنچه از امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نقل شده، صیغه نه تنها بر اباحت خود باقی مانده است، بلکه آن را یکی از عظیم‌ترین اعمال صالحه و نیکو که انسان را از اهل بهشت می‌سازد دانسته شده و منکر آن کافر و دشمن اسلام و اهل بیت شمرده می‌شود.

دجالان در روایتی جعلی از جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل کرده‌اند که: «هر کس به رجعت^۲ و صیغه ایمان نداشته باشد، از ما نیست»^۳.

و در روایت دروغین دیگری ادعا شده که امام صادق -رحمت الله علیه- گفته‌اند: «متععه (صیغه) جزئی از دین ما و دین اجداد ما است. هر کس به آن عمل کند، به دین ما عمل کرده و هر کس آن را نپذیرد دین ما را نپذیرفته و پیرو دینی دیگر شده است. متععه (صیغه) تقریبی است به نیاکان و امانی است از شرک. فرزندی که از نکاح متععه بدنیا آید از فرزندی که از نکاح دائم بدنیا می‌آید بهتر و افضل تر است. منکر متععه مرتد و کافر

۱- صحیح مسلم للإمام مسلم ۴۵۱/۱۱ الطبعة الهندیة.

۲- برای آشنایی بیشتر با اعتقاد به رجعت و تفصیل آن به مبحث شیعه و رجعت مراجعه کنید.

۳- الصافی للکاشانی ۳۴۷/۱، من لا یحضره الفقیه ۴۵۸/۳.

و قبول کننده آن مؤمن و موحد است. متعه دو اجر دارد. اجر صدقه ای که به زن داده می شود و اجر خود متعه»^۱.

دجالان همچنین ادعا می کنند پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند: «هر کس در دوران زندگانش صیغه نکرده باشد، روز قیامت بینی بریده خواهد بود»^۲.

در این میان برخی از علما و بزرگان شیعه برای ماست مالی کردن مسأله صیغه که بسبب وجود روایات فراوان، جرأت مردود دانستن آن را نداشته اند صیغه را در مذهب تشیع تنها یک امر مباح معرفی کرده اند. از میان این اشخاص می توان سید محسن امین می باشد، اما این نه بدان معنا است که بر هر فرد واجب است به آن عمل کند. چون چه بسیارند اعمال مباحی که انسان از انجام دادن آن ها ابا دارد»^۳.

بایستی از جناب آقای عاملی پرسیده شود آیا کافر دانستن و طرد از مذهب و بریدن بینی در فردای قیامت، تنها به سبب ترک عمل مباحی است که بسیاری از انسان ها از انجام دادن آن ابا دارند؟! آقای عاملی می بایست بجای ماست مالی کردن و سرپوش گذاشتن بر این رسوایی که گریبانگیر مذهب تشیع گشته است، با شجاعت تمام به این اشتباه شیعی اعتراف کرده و شیعیان را از این عمل زشت و قبیح بر حذر می داشت.

اکنون علاوه بر روایاتی که پیش از این ذکر شد، چند روایت دیگر را نیز با یکدیگر می خوانیم تا به دروغگو بودن آقای محسن عاملی و سایر همکاران فریبکار او یقین بیشتری حاصل کنیم.

در روایتی دروغین از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نقل شده:

«کسیکه در طول زندگی خویش یکبار صیغه کرده باشد، به مقام و منزلت حسین - علیه السلام- و کسیکه سه بار صیغه کرده باشد به مقام و منزلت علی بن ابی طالب - علیه

۱- تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴۹۵/۲

۲- تفسیر منهج الصادقین للملا فتح الله الکاشانی (فارسی) ۴۸۹/۲.

۳- الشیعه بین الحقیقه و الاوهام لمحسن الامین العاملی ص ۳۵۷.

السلام- خواهد رسید. و کسیکه چهار بار متعه کند به مقام و منزلت من نائل خواهد آمد^۱. ببینید چگونه با جعل کردن روایات و نسبت دادن آن‌ها به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یا به اهل بیت ایشان شهوت رانان و زناکاران را در مقام و منزلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و دو سرور جوانان اهل بهشت قرار داده‌اند. معلوم نیست اگر آن دجالی که این روایت را از خود ساخته می‌خواست برای کسیکه در زندگی خود بیش از چهار بار صیغه کرده است اجر و ثوابی تعیین کند، او را به چه مقام و منزلتی می‌رساند؟؟ در روایت دروغین دیگری از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) نقل شده است که:

«هر کس در طول زندگی خود یکبار صیغه کند یک سوم بدنش از آتش جهنم نجات خواهد یافت. و هر کس دوبار صیغه کند دو سوم و هر کس سه بار صیغه کند تمام بدنش از آتش جهنم نجات می‌یابد»^۲.

آیا با وجود چنین روایاتی در مصادر و مراجع مذهب تشیع کسی می‌تواند ادعا کند صیغه در این مذهب تنها یک مسأله مباح محسوب می‌گردد؟

اکنون نظری می‌افکنیم به برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع تا با جزئیات مسأله صیغه بیشتر آشنا گردیم.

۱- می‌گویند: صیغه کردن، خشم و غضب الهی را به آمرزش و مغفرت تبدیل می‌کند.

در روایتی دروغین از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نقل کرده‌اند که:

«هر کس در زندگی خود برای یکبار هم که شده زنی را صیغه کند، از خشم و غضب خداوند در امان خواهد بود»^۳.

و در روایتی منسوب به امام محمد باقر -رحمت الله علیه- ادعا شده که ایشان

۱- تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴۹۳/۲.

۲- تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴۹۳/۲.

۳- تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴۹۳/۲.

گفته‌اند:

«جبریل -علیه السلام- در شب اسراء و معراج خود را به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رساند و خطاب به ایشان فرمود: ای محمد! خداوند متعال می‌فرماید: من تمام زنان امت تو که خود صیغه می‌کنند تحت آمرزش و مغفرت خود قرار داده‌ام»^۱.
و در اکذوبه دیگری گفته شده:

«شخصی از امام محمد باقر -علیه السلام- پرسید: آیا کسیکه زنی را صیغه کند، اجر و ثوابی نیز خواهد داشت؟

امام -علیه السلام- در جواب فرمودند: اگر اینکار را برای دست یافتن به رضایت و خشنودی الهی و برای اظهار مخالفت با آنانیکه صیغه را قبول ندارند انجام دهد، به ازاء هر کلمه ای که با آن زن سخن گوید و به ازاء هر دستی که بسوی او دراز کند، خداوند متعال حسنه‌ای را به او پاداش خواهد داد. و هنگامیکه با او همبستر گردد، خداوند متعال گناهی از گناهان او را می‌آمرزد. و به هنگام غسل کردن به اندازه آبی که بر موهای بدنش ریخته شود به بخشش و مغفرت دست خواهد یافت»^۲.

۲- می‌گویند: کسیکه در طول زندگی خود زنی را صیغه نکند، ایمان او کامل نخواهد بود.

در روایتی دروغین که آن را به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند گفته شده: «مؤمن تا آن زمان که صیغه نکرده است، کامل نخواهد شد»^۳.

۳- می‌گویند: می‌توان دختران کوچک را نیز صیغه کرد.

در روایتی از روایات شیعه گفته شده: «شخصی از امام جعفر صادق -علیه السلام- پرسید: آیا می‌توان دختران کوچک و خردسال را صیغه کرد؟

۱- من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۴۶۳/۳.

۲- من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۳۶۶/۳.

۳- من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۳۶۶/۳.

امام -علیه السلام- فرمودند که بله. اما به این شرط که آنقدر کوچک نباشد که فریب بخورد.

شخص پرسید: او از چند سالگی دیگر فریب نخواهد خورد؟
امام -علیه السلام- فرمودند: از ده سالگی»^۱.

۴- می گویند: برای صیغه کردن دختر بکر (باکره)، احتیاجی به رضایت ولی او نیست.

حلی در کتاب فقهی مشهور خود می گوید: «دختر بالغ چه باکره باشد و چه بیوه، می تواند خود را صیغه کند و ولی او حق هیچگونه مخالفت و اعتراضی ندارد»^۲. و طوسی می گوید: «مرد می تواند بدون اجازه پدر دختر و بدون شاهد و به صورت غیر علنی، او را صیغه کند»^۳.

با در نظر گرفتن و ربط دادن مسأله سوم به مسأله چهارم می توان به این نتیجه رسید که در مذهب تشیع یک مرد فاسق و فاجر می تواند با دادن شیرینی و اسباب بازی به دختر بچه ده ساله ای او را فریب دهد و بدون اطلاع ولی امر دختر بچه، او را به صیغه خود در آورده و دامان او را لکه دار سازد. و پس از آن ولی امر دختر حق هیچگونه شکایتی ندارد. بلکه بایستی با افتخار تمام و به امید کسب اجر و ثواب! به این ذلت و رسوایی تن در دهد و دم بر نیآورد!

بسیار تلخ و رنج آور است که بزرگان و سردمداران مذهب تشیع تمام این ذلت و خواریها را به عنوان اسلام ناب محمدی و حب اهل بیت به خورد پیروان خود داده اند.

۵- می گویند: می توان زن را فقط برای یکبار جماع کردن (همبستر شدن) صیغه کرد.
در یکی از روایات شیعه گفته شده: «شخصی از امام دهم علیه السلام پرسید: آیا

۱- الاستبصار للطوسی ۱۴۵/۳، تهذیب الاحکام للطوسی ۲۵۵/۷، الفروع من الکافی ۴۶۳/۵.

۲- شرائع الاسلام لنجم الدین الحلی ۱۸۶/۲ ط طهران ۱۳۷۷ هـ

۳- النهایه للطوسی ص ۴۹۰.

می‌توان زنی را فقط برای یک بار جماع کردن (آمیزش)، صیغه کرد؟ امام -علیه السلام- در جواب فرمودند: بله».

همین سؤال از امام جعفر صادق پرسیده شد و ایشان در جواب گفتند: «اشکالی ندارد. اما بایستی به محض انتهای جماع، مرد روی خود را بر گرداند و به زن نگاه نکند»^۱.

۶- می‌گویند: می‌توان زنان متأهل و شوهردار را نیز صیغه کرد. در روایتی گفته شده:

«فضل به امام جعفر صادق -علیه السلام- گفت: من پس از اینکه زنی را صیغه کردم، مشکوک شدم شاید شوهر داشته باشد و پس از تحقیق دانستم که شک من بجا بوده و آن زن شوهر دارد.

امام جعفر صادق -علیه السلام- در جواب فرمودند: چرا در این مورد تحقیق کردی؟^۲. و در روایت دیگری به همین مضمون گفته شده: «امام جعفر صادق -علیه السلام- فرمودند: این مسأله هیچ ربطی به تو ندارد. تو فقط بایستی مهر آن زن را تعیین کنی»^۳.

ببینید چگونه می‌خواهند با سپر قرار دادن اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اخلاق اسلامی را در جامعه از بین برده و غیرت و مردانگی را از پیروان خود سلب کنند. با وجود داشتن چنین اعتقادی در مذهب تشیع، کدام فرد شیعی مذهب می‌تواند به پاکدامن بودن همسر خود اطمینان داشته باشد و به او سوء ظن پیدا نکند؟ چون همواره این احتمال وجود دارد که همسر او با دلخوش کردن به این اکذوبه‌ها و اراجیف در هر فرصتی که چشم شوهر را دور ببیند، خود را صیغه این و آن کند تا به خیال خام خویش رضایت و خشنودی الهی را بدست آورده و بهشت برین را پاداش برد.

۷- می‌گویند: در یک زمان می‌توان با تعداد نامحدودی از زنان را صیغه کرد. در

اکذوبه‌ای گفته شده: «از امام جعفر صادق -علیه السلام- پرسیده شد: آیا زن

۱- الفروع من الکافی ۶۰/۵. الاستبصار للطوسی ۱۵۱/۳.

۲- تهذیب الاحکام للطوسی ۲۵۳/۷.

۳- الفروع من الکافی ۶۲/۵.

صیغه‌ای جزء چهار زنی است که مرد می‌تواند با آن‌ها ازدواج کند؟ امام -علیه السلام- فرمودند: خیر، می‌توانی هزاران زن را هم صیغه کنی. چون آن‌ها را اجاره کرده‌ای»^۱.

۸- می‌گویند: اگر زنی که صیغه شده است به آنچه با او شرط شده عمل نکند، مرد می‌تواند از اجرت و دستمزد او بکاهد.^۲

۹- می‌گویند: می‌توان زنان روسپی و فاجره را نیز صیغه کرد.

در روایتی ابان بن تغلب می‌گوید: «به ابا عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- گفتم: من برخی اوقات زنان زیبا و خوشرویی را در کوچه می‌بینم که شاید متأهل و خانه دار و یا از روسپیان و فاجرات باشند.

امام -علیه السلام- فرمودند: این مسائل هیچ ربطی به تو ندارند. تو فقط بایستی مهر آن زن را تعیین کنی»^۳.

صیغه در ترازوی قرآن

در مراجع و مصادر اهل سنت و جماعت روایاتی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نقل شده‌اند که صریحاً دلالت بر تحریم صیغه دارند. اما از آنجائیکه این روایات در مذهب تشیع فاقد اعتبار هستند ما استدلالات خود را تنها به آیات قرآن مجید اختصاص می‌دهیم.

دلیل اول:

خداوند متعال در مورد مؤمنین می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ

۱- الاستبصار للطوسی ۱۴۷/۳، تهذیب الاحکام للطوسی ۲۵۹/۷

۲- الفروع من الکافی ۶۶۰/۵، الاستبصار للطوسی ۱۵۱/۳.

۳- الفروع من الکافی ۶۶۲/۵، الاستبصار للطوسی ۴۵/۳، تهذیب الاحکام للطوسی ۲۵۵/۷.

مُعْرَضُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۵﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿۶﴾ إِلَّا عَلَىٰ
 أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۷﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
 الْعَادُونَ ﴿۸﴾ [المؤمنون: ۱-۷].

«براستی که اهل ایمان به پیروزی و رستگاری رسیدند. همان کسانی که در نمازهای خود خاشع و فروتن هستند. و از امور بیهوده و باطل روی گردانند. و همان کسانی که زکات اموال خود را می‌پردازند (این آیه می‌تواند به این صورت نیز تفسیر شود: و همان کسانی که نفس خود را پاک و تزکیه می‌کنند). و همان کسانی که فرجهای خود را بجز از همسران و کنیزان خویش محفوظ نگاه می‌دارند که در این صورت بر آنان هیچ ملامت و سرزنشی نیست. اما آنانی که بجز این راه (آمیزش با همسر و کنیز) راه دیگری در پیش گیرند، متعدی و و متجاوز (به حدود الهی) هستند».

این آیات بیانگر تحریم جماع و آمیزش مرد با کسی بجز همسر و کنیز او می‌باشد. و ما بخوبی می‌دانیم زن صیغه‌ای نه همسر مرد محسوب می‌گردد و نه کنیز او. چون بین ازدواج و صیغه (متعّه) تفاوت‌های زیادی وجود دارد. به عنوان مثال:

- ۱- صحت عقد در صیغه احتیاجی به وجود شاهد ندارد.^۱
- ۲- در صیغه زن و مرد از یکدیگر ارث نمی‌برند.^۲
- ۳- در صیغه نفقه و مخارج زن بر مرد واجب نیست.^۳
- ۴- در صیغه طلاق وجود ندارد.^۴
- ۵- تعداد زنانی که مرد می‌تواند در یک زمان آن‌ها را صیغه کند، بی‌حد و حصر

۱- التهذیب للطوسی ۱۸۸/۲.

۲- تفسیر منهج الصادقین للکاشانی ص ۳۵۲.

۳- تفسیر منهج الصادقین للکاشانی ص ۳۵۲.

۴- التهذیب للطوسی ۱۸۸/۲.

می‌باشد.^۱

۶- در صیغه اهداف والا و گرانقدری که در ازدواج دائم وجود دارد، دیده نمی‌شود.

بلکه هدف اساسی از صیغه کردن هوسبازی و پیروی از شهوت جنسی است.

و به همین صورت بین زن صیغه‌ای و کنیز تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. به عنوان

مثال:

۱- مرد نمی‌تواند زنی را که صیغه کرده است، بفروشد.

۲- مرد نمی‌تواند زن صیغه‌ای خویش را به کسی ببخشد.

بنا بر آنچه گفته شد دانستیم زن صیغه‌ای را نمی‌توان همسر و یا کنیز قلمداد کرد. و با

ربط دادن این مسأله به آیه کریمه می‌توان پی به تحریم صیغه برده و مرتکب آن را

همانگونه که آیه کریمه بیان داشتند متعدی و متجاوز به احکام الهی دانست.

دلیل دوم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: 3].

«و اگر بهراسید که چون بیش از یک همسر برگزینید) راه عدالت و انصاف نیمایید،

بایستی به یک همسر یا به کنیزان بسنده کنید.

در این آیه خداوند متعال کسانی که در صورت داشتن چند همسر از رعایت و انصاف

بین آن‌ها عاجز و ناتوان خواهند بود را ارشاد فرموده است که به یک همسر بسنده کنند و

یا اینکه بجای زنان آزاده برای خود کنیز برگزینند. این فرمایش الهی نیز دلالت بر تحریم

صیغه دارد. چون اگر صیغه جائز و روا می‌بود خداوند متعال در این آیه آن را به عنوان

راه حل سوم پیش روی مسلمانان قرار می‌دادند.

دلیل سوم:

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر منهج الصادقین للکاشانی ص ۳۵۲. التهذیب للطوسی ۱۸۸/۲.

﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ [النساء: 25].

«و هر کدام از شما که توانایی و استطاعت ازدواج با زنان آزاده و پاکدامن را ندارد می تواند کنیزهای مؤمنه را برگزیند».

و در همین آیه کریمه خداوند متعال می فرماید:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ أَلْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [النساء: 25].

«این حکم (یعنی روا بودن انتخاب و برگزیدن کنیز بجای زن آزاده) ویژه آن عده از شما است که از وقوع در دام زنا بر خود هراسانند. و اگر شما (تا آن زمان که استطاعت و توانایی مادی ازدواج با زنان آزاده را پیدا کنید) صبر و شکیبایی پیشه سازید، برایتان بهتر (از برگزیدن کنیز) می باشد».

در این آیه خداوند متعال پیش روی آن عده از مردانی که احتیاج به ازدواج کردن دارند اما فاقد استطاعت مادی ازدواج با زنان آزاده هستند و این مسأله آن ها را از احتمال وقوع در حرام بیمناک ساخته، تنها یک راه حل قرار داده اند که همانا برگزیدن کنیز می باشد. البته همانگونه که در پایان آیه بیان شده، صبر و شکیبایی پیشه ساختن بهتر و شایسته تر از برگزیدن کنیز است. همانگونه که می بینیم در این آیه هیچ اشاره ای به صیغه نشده است. در حالیکه بنا بر روایات شیعه مهر صیغه می تواند فقط یک درهم و یا یک مشت گندم و یا آرد و یا خرما باشد^۱. و این مهر را هر انسان فقیر و تهیدستی می تواند تهیه کند. پس عدم ذکر صیغه در این آیه با وجود کم خرج تر بودن آن از خریدن کنیز، دلیلی است بر عدم مشروعیت و حرام بودن آن.

علاوه بر این آیات، در برخی از مصادر و مراجع تشیع روایاتی وجود دارند که به وضوح بر تحریم صیغه دلالت دارند. در یکی از این روایات گفته شده: «علی - علیه

۱- الفروع من الکافی ۴۵۷/۵. تهذیب الاحکام للطوسی ۲۶۰/۷.

السلام- فرمودند: رسول الله این روایات گفته شده: «علی -علیه السلام- فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله از روزی که جنگ خیبر در گرفت، گوشت الاغ و ازدواج موقت را حرام گردانیدند»^۱.

آنچه انسان را به شگفتی و تعجب وامی‌دارد این است که چگونه کسانی که خود را عاشقان پروپا قرص اهل بیت می‌دانند فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که توسط امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده را زیر پا گذاشته و به آن کوچک‌ترین اهمیتی نمی‌دهند.

اگر ما این روایت و آیاتی که پیش از این آن‌ها را ذکر کردیم، نادیده گرفته و به سراغ عقل و فطرت سلیم خود برویم، خواهیم دید که آن‌ها نیز صیغه را عملی شیعی و ناپسند دانسته و از آن گریزان خواهند بود.

با توجه به تفاسیلی که قبلاً در مورد صیغه با آن‌ها آشنا شدیم، می‌بینیم که هیچ تفاوت اساسی بین صیغه و زنا وجود ندارد. سردمداران تشیع بایستی بدانند اسلام برای پاک کردن جامعه از هرگونه فساد و کجروی و سوق دادن مردم بسوی فضیلت و اخلاق پسندیده نازل شده است، نه برای اینکه فساد و عادات ناشایسته جامعه را جامعه قداست بپوشاند و تحویل مردم دهد. برخی از بزرگان شیعه کمترین مدت ازدواج متعه را یک ماه می‌دانند. فطرت سلیم از این آقایان می‌پرسد کدام انسان با شرف و با غیرت می‌تواند ببیند دختر و یا خواهر و یا مادر او در طول سال در آغوش چندین مرد هوسباز پاسکاری شوند؟ البته نباید فراموش کرد برخی دیگر از بزرگان شیعه حداقل مدت صیغه را فقط چند لحظه می‌دانند. که در این صورت تعداد این مردان هوسباز سر به فلک خواهد کشید.

آیا این است شریعت اسلام؟

در حدیثی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «من مبعوث گشته ام تا مکارم

اخلاق را به حد تمام و کمال برسانم»^۱.

آیا می‌توان عمل شنیع صیغه را از مکارم اخلاق دانست؟

در حدیثی روایت شده روزی مرد جوانی خدمت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمده و به ایشان گفت: ای رسول الله! من توانایی دست کشیدن از زنا را ندارم. از شما تقاضا می‌کنم این عمل را برای من حلال قرار دهید.

این تقاضای مرد جوان، یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را سخت بر آشفته ساخت. به گونه‌ای که خواستند او را تنبیه کنند. اما رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آنها را از اینکار باز داشتند. و سپس از مرد جوان پرسیدند که آیا می‌پذیرد کسی چنین عملی را با احدی از خویشاوندان او مرتکب شود؟ مرد جوان پاسخ منفی داد. آنگاه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: مردم نیز نمی‌پذیرند که کسی چنین عملی را با دختران و یا خواهران و یا مادران آنها مرتکب شود. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دست خویش را بر سینه جوان گذاشته و دعا کردند که خداوند علاقه او به چنین عملی را از قلبش دور سازد.^۲

این حدیث به ما می‌آموزد که خودخواهی و خودپسندی را کنار گذاشته و دیگران را فدای خوشگذرانی و هوسبازی خود نسازیم. تمام کسانی که مرتکب صیغه می‌شوند این مسأله را در مورد مادران و یا دختران و یا خواهران خود نمی‌پسندند.

می‌گویند: روزی شخصی در مجلسی با شور و شوق فراوان از صیغه دفاع کرده و آن را می‌ستود. ناگهان یکی از حاضرین او را غافلگیر کرد و به او گفت: فلانی. اگر اجازه بدهی من می‌خواهم چند ساعتی خواهرت را صیغه کنم. آن شخص که این سخن مانند

۱- این حدیث صحیح را امام بخاری در ادب مفرد شماره ۲۷۳، و امام احمد ۳۱۸/۲، و حاکم ۶۱۳/۲

روایت کرده اند. به «سلسله الاحادیث الصحیحه للالبانی ۴۵/۱» مراجعه کنید.

۲- این حدیث صحیح را امام احمد ۲۵۷-۲۵۶/۵ روایت کرده است. به «سلسله الاحادیث الصحیحه

للالبانی ۳۷۰/۱» مراجعه کنید.

پتکی بر سرش کوبیده شد از کوره در رفت و به آن مرد پرخاش کرد. ما بایستی از بزرگان و سردمداران شیعه بپرسیم آیا در این مذهب، زن هیچ عزت و کرامتی ندارد؟ کجاست آن مقام والایی که اسلام به زن عطا کرده است؟ صیغه شخصیت زن را از بین برده و او را به کالای بی‌ارزشی مبدل می‌سازد که هوسبازان و شهوت رانان آن را به یکدیگر پاسکاری می‌کنند. ما همچنین می‌خواهیم از بزرگان و سردمداران شیعه بپرسیم آیا آخر و عاقبت رایج بودن صیغه به اختلاط انساب کشیده نخواهد شد؟ اگر ما شیعه بازرگان و یا جهانگردی را در نظر بگیریم که به شهرها و کشورهای مختلف مسافرت می‌کند و در هر مکان که برای چند روزی اقامت می‌گزیند چند زن را به صیغه خود در می‌آورد. اگر این آقا که بنا بر روایات دجالان ایمان او به حد تمام و کمال رسیده و یا پسران او پس از گذشت چندین سال بار دیگر به همان شهرها باز گردد و بخواهد برای کاملتر کردن ایمان خود! بار دیگر چندین دختر و یا زن را صیغه کند، چگونه می‌تواند تضمین کند که با دختران خود و یا پسران او با خواهران خود همبستر نگردند؟ آیا احتمال بوقوع پیوستن چنین مسأله‌ای هر انسان شرافتمندی را از صیغه و عواقب ناپسند آن مشمئز نمی‌سازد؟

دجالان و دغلكاران این شهوت رانی و هوسبازی را سپر قرار دادن اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) انجام می‌دهند. در حالیکه ما می‌دانیم این ادعاها همگی بی‌پایه و اساس و باطل هستند. در مؤلفاتی که در مورد سیرت و زندگانی اهل بیت نوشته شده تمام وقایع زندگانی آنها مو به مو نگاشته شده است. اما حتی در یکی از این کتابها ذکر نشده که احدی از اهل بیت زنی را صیغه کرده باشد.

آری، این روایات و احادیث چیزی جز افتراء و بهتان نیستند. و فردای قیامت اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از این دجالان و گمراهی‌هایشان براءت خواهند جست.

لواط مرد با همسر خویش

در مخالفتی دیگر با شریعت اسلام و در مذلت و اهانتی دیگر به مقام و شخصیت زن، شیعه لواط مرد با همسر خود را جایز و روا می‌داند.

«عبدالله بن ابی یعفور می‌گوید: از ابا عبدالله -علیه السلام- در مورد حکم لواط کردن مرد با همسر خود پرسیدم. ایشان فرمودند: اگر زن راضی باشد، اشکالی ندارد»^۱.

این سخن را به ابو الحسن رضا نیز نسبت داده اند^۲.

خمینی در کتاب تحریر الوسيله می‌گوید: «آنچه که أصح و أرجح می‌باشد این است که مرد می‌تواند با همسر خود از راه دبر مجامعت کند»^۳.

این مسأله مانند صیغه شخصیت زن را از بین برده و او را به وسیله‌ای برای شهوترانی و هوسبازی مردان تبدیل می‌کند.

اسلام جماع (آمیزش) بین مرد و همسر را جائز و روا دانسته تا بدینوسیله از یک سو مرد و زن غریزه فطری خود را اشباع کنند و از سوی دیگری صاحب فرزندی گردند که چراغ زندگی آن‌ها و نیرویی برای پیشبرد جامعه اسلامی می‌باشند. اما لواط مرد با همسر خویش هیچیک از این دو هدف را برآورده نمی‌سازد و بجز پایمال کردن مقام والای زن نتیجه دیگری نخواهد داشت.

اگر چه شناخت این مسأله خود دلیلی واضح بر غیر جائز بودن آن می‌باشد، اما با این وجود ما با استدلال به قرآن مجید و روایتی که در یکی از معتبرترین کتب شیعه ذکر شده است، به اثبات تحریم آن می‌پردازیم.

خداوند متعال در سوره البقره آیه ۲۲۲ می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ

۱- تهذیب الاحکام للطوسی ۴۱۴/۷ باب آداب الخلوه . الاستبصار للطوسی ۲۴۳/۳.

۲- الاستبصار للطوسی ۲۴۳/۳ . تهذیب الاحکام للطوسی ۴۱۵/۷.

۳- تحریر الوسيله للخمینی ۲۴۱/۲.

يَطْهَرْنَ ﴿البقرة: 222﴾.

«از تو حکم مجامعت (آمیزش با) همسر را در دوران حیض (عادت ماهانه) جویا شده‌اند. به آن‌ها بگو خون حیض پلید و نجس است و باعث رنج و آزار می‌گردد. پس در دوران حیض از (آمیزش با) همسران بپرهیزید و تا ظاهر شدن به آن‌ها نزدیک نشوید (یعنی با آن‌ها آمیزش نکنید)».

در این آیه خداوند متعال مجامعت و آمیزش مردان با همسران خود به هنگام حیض (عادت ماهانه) که خونی نجس از فرج زن خارج می‌شود را حرام گردانیده است. پس به همین صورت دبر زن که همیشه چیزی جز نجاست از آن خارج نمی‌شود نیز حرام می‌باشد.

و علاوه بر این چون تنها راه آمیزش با همسر (یعنی فرج) در دوران حیض حرام گشته است، معبود بر حق فرموده ﴿فَاعْتَرِلُوا الْبَيْتَ فِي الْمَحِيضِ﴾ «در دوران عادت ماهانه، از (آمیزش با) همسران کناره بگیرید». و این خود دال بر حرام بودن آمیزش با همسر از راه دبر می‌باشد. چون اگر این مسأله حلال می‌بود در آیه فقط خواسته می‌شد در دوران عادت ماهانه تنها از آمیزش از راه فرج کنار گرفته و گفته می‌شد: «فاعتزلوا الفروج فی المحیض» و حلال بودن آمیزش از راه دبر آنگونه که شیعه ادعا می‌کند به حالت حلال بودن خود باقی می‌ماند. اما از آنجا که تنها راه آمیزش حلال با همسر، قُبُل (فرج) او می‌باشد و این راه با فرا رسیدن عادت ماهانه حرام شده و دیگر راه حلالی برای آمیزش با همسر وجود ندارد خداوند متعال فرمودند: «در دوران عادت ماهانه از (آمیزش با) همسران کناره بگیرید».

پس از استدلال به قرآن مجید، اکنون می‌پردازیم به ذکر روایتی که در یکی از معتبرترین کتب شیعه ذکر شده و بیانگر تحریم صریح لواط مرد با همسر خود می‌باشد. در این روایت گفته شده: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: دبر زنان امت من، بر

مردان امت من حرام می‌باشد»^۱.

آیا تحریم این عمل شنیع به سخنی از این واضعتر احتیاج دارد؟ اما آنچه که دجالان هرگز نخواسته‌اند از آن درس عبرت بگیرند این است که انسان دروغگو بالاخره خود را رسوا خواهد کرد. همانگونه که ابن بابویه با ذکر این روایت خود و سایر دجالان را رسوا ساخته است.

۱- من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۴۶۸/۳ کتاب النکاح باب النوادر.

شیعه و عاشوراء، عاشوراء در اسلام

قبل از آغاز سخن در مورد عاشوراء و آن چه در کربلا رخ داد جا دارد مقداری در مورد فضیلت و اهمیت این روز از دوران پیش از اسلام یعنی دوران پیامبری موسی -علیه السلام- صحبت کنیم.

«هنگامیکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مکه به مدینه هجرت کردند متوجه شدند یهودیان روز عاشوراء را روزه می گیرند. ایشان علت این مسأله را جویا شدند. یهودیان در پاسخ گفتند: در روز عاشوراء بود که خداوند متعال موسی -علیه السلام- را نجات داد و فرعون را در دریا غرق کرد. و ما به شکرانه این نصرت الهی روز عاشوراء را روزه می گیریم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن این سخن فرمودند: من از شماها به برادرم موسی نزدیکتر هستم. پس از این بود که ایشان عاشوراء را روزه گرفتند و فرمودند: اگر تا سال آینده زنده بمانم تاسوعا را نیز روزه دار خواهم بود»^۱.

این حدیث به ما می آموزد که روز عاشوراء روزی میمون و مبارک می باشد. و بر مسلمانان است که شکرانه این روز را بجا آورده و در صورت امکان این روز و تاسوعاء را روزه بگیرند. اما همانگونه که همگی ما می دانیم این روز نزد شیعیان روزی شوم و نکبت بار می باشد.

اهل سنت و آنچه در کربلا رخ داد

اهل سنت و جماعت از فاجعه دردناکی که در کربلا برای نوه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی حسین بن علی -رضی الله عنهما- و همراهان ایشان رخ داد، بسیار ناراحت

۱- رواه مسلم (۱۱۳۴)(۱۳۴).

و افسرده‌اند. اما در عین حال آن اعمالی که شیعیان در روز عاشوراء انجام می‌دهند و با قمه و زنجیر خود را خون آلود می‌سازند، را روا نمی‌دانند. اینگونه اعمال را شرع حرام و عقل قبیح دانسته است. بسیاری از دشمنان اسلام با فیلمبرداری کردن و عکس گرفتن از اینگونه مراسم و پخش آن در بین غیر مسلمانان آن‌ها را از اسلام منزجر و متنفر ساخته‌اند. در حالیکه دین مبین اسلام از اینگونه امور بری بوده و آن‌ها را حرام گردانیده است.

شیعه و عاشوراء

شیعیان در روز عاشوراء لباس‌های سیاه به تن کرده و با قمه و زنجیر خود را به خاک و خون می‌کشند. و می‌پندارند اینگونه اعمال برای آن‌ها خشنودی و رضایت الهی را به دنبال خواهد داشت. در روایتی که بزرگان و سردمداران شیعه برای فریفتن پیروان خویش جعل کرده‌اند گفته شده است: «هر کس در سوگ حسین بگرید و یا خود را بگریاند، حتی اگر از چشمانش تنها یک قطره اشک ریخته شود خداوند متعال تمام گناهان او را حتی اگر به اندازه کف دریا باشند، می‌آمرزد»^۱.

ما از تمام کسانی که در مراسم روز عاشورا خود را به خاک و خون می‌کشاند می‌پرسیم آیا خداوند متعال مسلمانان را امر کرده که با زنجیر و قمه به سر و صورت خود زده و خود را خون آلود سازند؟ آیا مردن در اینگونه مراسم نوعی خودکشی نیست؟ آیا دست زدن به اینگونه اعمال مخالف و ورزیدن با این فرمایش الهی نیست که:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: 195].

«و خود را به مهلکه و خطر در نیافکنید».

ممکن است پاسخ داده شود ما در سوگ حسین بن علی که از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشند، خود را اینگونه به خاک و خون می‌کشانیم. ما بار دیگر

از آن‌ها می‌پرسیم مگر شما به این مسأله اعتقاد ندارید که حسین بن علی -رضی الله عنهما- در کربلا بشهادت رسیدند؟ و مگر پاداش شهید چیزی جز بهشت برین می‌باشد؟ پس چرا گریه و زاری و خود را به خاک و خون کشاندن در سوگ کسی که به شهادت نائل آمده و بهشت را پاداش گرفته است؟

ما همچنین می‌پرسیم اگر واقعاً بر پای چنین مراسم ناپسندی به سبب کشته شدن شخصی از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشد، پس چرا چنین مراسمی برای وفات خود رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که رحلت ایشان از هر مصیبتی دردناکتر است، برگزار نمی‌شود؟ و یا چرا برای به شهادت رسیدن حمزه سید الشهداء که عموی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشد و به صورتی بس فظیح تر و دردناکتر بشهادت رسید، قطره ای اشک ریخته نمی‌شود؟ مگر مشرکین سینه ایشان را ندریدند و جگرشان را از سینه بدر نیاوردند؟ پس چرا هر ساله برای ایشان مراسم سینه زنی و نوحه خوانی بر پا نمی‌شود؟ و یا چرا دجالان عمامه به سر هنگام ذکر واقعه کربلا از ابوبکر بن حسین و ابوبکر بن علی و ابوبکر بن حسن که به ترتیب فرزند و برادر و برادر زاده حسین بن علی -رضی الله عنهما- بوده و با ایشان در حادثه کربلا کشته شدند، هیچ نامی نمی‌برند. بلکه با تمام وجود خود سعی می‌کنند نام آن‌ها را از صفحات تاریخ پاک کنند؟ این عده از اهل بیت اگر نامی جز ابوبکر و عمر و عثمان داشتند مطمئناً در سوگ آن‌ها نیز اشکها ریخته می‌شد و گریبان‌ها دریده می‌گشت. اما از آنجائیکه پدران بزرگوار آن‌ها یعنی علی بن ابی طالب و حسن و حسین بن علی آن‌ها را به پاس خدمات خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، ابوبکر نام نهادند دجالان سعی کرده‌اند نام آن‌ها را از صفحات تاریخ شیعه محو کنند تا شیعیان به رابطه و علاقه صمیمی بین یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان پی نبرند و آن‌ها را همانگونه که سردمداران مذهب شیعه می‌خواهند دو قطب مخالف هم بیندارند.

و بدین ترتیب آشکار می‌گردد سبب بوجود آمدن مراسم عاشوراء هرگز حب اهل

بیت نبوده است. بلکه سردمداران شیعه پس از تلقین این مسأله به پیروان خود که سنی‌ها حسین بن علی را به شهادت رساندند، می‌خواهند با برگزاری هر ساله چنین مراسمی آتش اختلافات و بدبینی‌ها را بین شیعیان و سنی‌ها فروزان نگاه دارند تا بتوانند براحتی از این آب گل آلود ماهی بگیرند.

لازم به تذکر است اهل سنت و جماعت بر پا کردن چنین مراسمی حتی اگر به سبب رحلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باشد را نیز جایز ندانسته و آن را بدعتی در دین بشمار می‌آورند.

اکنون با چند روایت از مصادر معتبر شیعه آشنا می‌گردیم که همگی دال بر تحریم بر پا کردن مراسمی چون مراسم عاشوراء هستند.

شیعیان در روز عاشورا و مراسم عزاداری لباس سیاه می‌پوشند. در حالیکه این عمل مخالف ارشاد کسی است که آن‌ها او را اولین امام خود می‌دانند.

ابوجعفر قمی می‌گوید: امیرالمومنین علی بن ابی طالب -علیه السلام- فرموده‌اند: «لباس سیاه به تن نکنید. چون لباس سیاه، لباس فرعون است»^۱.

در کتاب اصول کافی در روایتی که متضمن وصیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به دختر خود فاطمه -رضی الله عنها- می‌باشد، از قول ایشان نقل شده: «به هنگام وفات من صورتت را چنگ مزن و شیون و زاری بر پا مکن و بر جنازه من نوحه سرا مگمار». و در کتاب نهج البلاغه روایت شده که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هنگام شستن و کفن پوشاندن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین گفته‌اند: «اگر شما ما را از گریه و زاری نهی نکرده و به صبر و شکیبایی ارشاد مان نفرموده بودید، اشک دیدگان را با گریستن بر شما تمام می‌کردیم»^۲.

بایستی پرسید با توجه به این روایت که در یکی از معتبرترین کتب شیعه نقل شده

۱- من لا یحضره الفقیه لابی جعفر محمد بن بابویه القمی ص ۵۱.

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۳۵.

است، عاقبت کسانی که در روز عاشورا خود را به خاک و خون می‌کشند چه خواهد بود؟ و در یکی دیگر از روایات شیعه از حسین بن علی -رضی الله عنهما- نقل شده که خطاب به خواهر خود زینب چنین گفتند: «خواهرم! تو را به خداوند قسم می‌دهم اگر من کشته شدم گریبان را پاره مکن و به صورتت چنگ مزن و برای من شیون و زاری راه مینداز!»^۱.

پس از آنکه با استدلال به روایاتی که در کتب معتبر مذهب تشیع نقل شده‌اند، ثابت گشت بر پا کردن مراسم تاسوعا و عاشورا و سایر مراسم عزاداری و نوحه سرایی مخالف ارشادات و رهنمودهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان می‌باشد، اکنون سؤال بسیار مهمی را مطرح و حقیقت عظیمی را آشکار می‌سازیم:

قاتلین حقیقی حسین بن علی چه کسانی بودند؟

بر خلاف آنچه که بسیاری از ساده اندیشان می‌پندارند قاتل حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- کسی نبوده است مگر همان کسانی که خود را پیرو و هوادار ایشان می‌دانستند. سید محسن امین می‌گوید: «بیست هزار تن از اهل عراق با حسین بن علی بیعت کردند. اما در نهایت به ایشان خیانت کرده و بر علیه شان شورش کردند و ایشان را کشتند»^۲.

حر بن یزید خطاب به کسانی که خود را شیعه و پیرو حسین و اهل بیت می‌دانستند اینچنین گفته است: «مگر شما نبودید که این بنده صالح را نزد خود خواندید. اما هنگامیکه ایشان نزد شما رسید او را مانند اسیری در دست خود قرارش دادید و قصد جان او را کردید. امیدوارم خداوند در روز تشنگی شما را سیراب نسازد»^۳.

و حسین بن علی -رضی الله عنهما- خطاب به آنانی که خود را شیعه و پیرو ایشان

۱- منتهی الامال للعباس القمی الجزء الاول ص ۲۴۸

۲- اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۳۴/۱

۳- الارشاد للمفید ص ۲۳۴. اعلام الوری باعلام الهدی للطبرسی ۲۴۲.

می‌دانستند چنین گفته‌اند: «مگر برای من بیک نفرستادید که وقت چیدن میوه فرا رسیده و ما سربازانی دلاور و یکپارچه هستیم. خداوند هلاکتان کند. شما ما را به فریادرسی خود فرا خواندید و سپس شمشیری را که در دست ما بود بر علیه ما قرار دادید و آتشی را که ما بر علیه دشمنانتان بر افروخته بودیم، بر علیه ما فروزان کردید»^۱.

ایشان سپس بر علیه آن‌ها دعا کرده و چنین گفتند: «الهی! آن‌ها را فرقه فرقه و گروه گروهشان گردان. و ولات امور را از آنان خشنود مساز. ما را فرا خواندند تا یاریمان دهند. اما اکنون بر علیه ما قیام کرده و قصد جان ما را دارند»^۲.

یعقوبی مورخ شیعی مذهب می‌گوید: «علی بن حسین هنگامیکه وارد کوفه شدند و زنان این شهر را گریان یافتند فرمودند: این‌ها را ببینید که برای ما گریه می‌کنند. من نمی‌دانم چه کسی جز آن‌ها ما را به کشتن داد»^۳.

ما از این روایات به این نتیجه می‌رسیم که قاتلین حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- همان کسانی بودند که خود را پیرو و هوادار ایشان می‌دانستند. و آنچه که بزرگان و رهبران تشیع به پیروان خود تلقین کرده و اهل سنت را قاتلین حسین بن علی -رضی الله عنهما- معرفی کرده‌اند چیزی جز افترا و بهتانی که هدف از آن سوء استفاده کردن از شیعیان و به استعمار در آوردن آن‌ها می‌باشد نیست.

شیعه و خمس

بزرگان و سردمداران مذهب تشیع با استدلال به آیه ۴۱ سوره انفال بر هر فرد شیعی مذهب واجب دانسته‌اند که خمس (۲۰٪) اموال و دارایی خود را به ولی امر شیعیان بپردازد. و بدین ترتیب بدعت و نوآوری جدیدی به مذهب تشیع راه پیدا کرده است. این در حالی است که حتی با نگاهی گذرا به این آیه کریمه می‌توان پی برد که این آیه هیچ

۱- الاحتجاج للطبرسی ص ۱۴۵.

۲- الارشاد للمفید ص ۲۴۱. اعلام الوری للطبرسی ص ۹۴۹.

۳- تاریخ یعقوبی ۲۳۵/۱.

ربطی به اموال و دارایی مسلمانان ندارد. بلکه در مورد غنیمتهایی صحبت می‌کند که در جنگ با کفار و مشرکین به دست مسلمانان می‌افتند. خداوند متعال در این آیه کریمه می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الأنفال: 41].

«و بدانید خمس آنچه به غنیمت برده اید برای خداوند و پیامبر و خویشاوندان ایشان (بنی هاشم و بنی المطلب) و یتیمان و فقراء و مسافرین می‌باشد».

علاوه بر معنی آشکار و واضح این آیه، مختصر نگاهی به سیرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- که بیش از چهار سال عهده دار خلافت بودند و همچنین سایر ائمه بیانگر این مسأله خواهد بود که گرفتن خمس از در آمد و دارایی مسلمانان، نوآوری و بدعتی است که پس از زمان آن‌ها بوجود آمده است. مؤرخین حتی نام کسانی که در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و خلفا، مسؤل جمع آوری زکات بوده‌اند را در مؤلفات خود ذکر کرده‌اند. اما در تمام این کتاب‌ها کوچک‌ترین اشاره‌ای به اخذ خمس از مسلمانان نشده است. این مسأله مهر تأییدی است بر نظر آن عده از محققینی که معتقد هستند این کلاه از اواخر قرن پنجم بر سر شیعیان گذاشته شد و اموال آن‌ها را به جیب دجالان فریبکار سرازیر کرد. آشکار و نمایان بودن این کلاهبرداری، برخی از بزرگان شیعه همچون احمد اردبیلی که شیعه او را مقدس لقب داده را بر آن داشته که از خوف و بیم رسوایی و آبروریزی آن را رد کرده و اخذ خمس از در آمد و دارایی مردم را حرام دانسته است.

از آنجا که دجالان احتمال می‌داده‌اند گروهی از شیعیان در مقابل ترسند خمس ایستادگی کرده و از پرداخت آن سرباز زنند، به جعل روایاتی در این رابطه پرداختند تا این گونه شیعیان را از عاقبت این سرکشی و عصیان بهراسانند. در یکی از این روایات جعلی گفته شده: «هر کس از پرداخت یک درهم و یا کمتر از آن سرباز زند، از ظالمین به

اهل بیت و غاصبین حق آن‌ها خواهد بود. و هر کس نپرداختن این حق را روا داند، کافر است. در خبر از ابی بصیر آمده: از ابو جعفر -علیه السلام- پرسیدم: کم ارزشترین چیزی که انسان را به درون جهنم خواهد افکند چیست؟ ایشان در جواب فرمودند: خوردن در همی از مال یتیم. و یتیم حقیقی ما هستیم...»^۱.

دجالان برای افزایش دادن سهم نا مشروع خویش، شیعیان را به دزدی و غارتگری تشویق کرده‌اند. در روایتی گفته شده: «هر کجا اموال و دارایی ناصبی به دست افتاد آن را غارت کن و خمس آن را به ما بده»^۲. و در روایت جعلی دیگری گفته شده: «غصب اموال و دارایی ناصبی حلال است»^۳. جالب است بدانید مراد این دجالان از ناصبی، تمام کسانی هستند که ابوبکر و عمر را بر علی مقدم می‌دانند^۴.

بینید دجالان چگونه برای پر کردن جیبهای خود پیروان خویش را علناً به دزدی و غارتگری تشویق می‌کنند! کاری که حتی پست‌ترین و تبه‌کارترین فرقه‌ها و گروه‌ها نیز پیروان خویش را از آن بر حذر می‌دارند.

اگر ما نظری بر درآمدهایی که علما و رهبران شیعه از راه جمع خمس و جمع اموالی که در زیارتگاهها و مراقد بدست می‌آورند بیاندازیم و هوسرانیهایی همچون صیغه را مد نظر داشته باشیم، به این نکته پی خواهیم برد که آن‌ها همیشه خوشگذران‌ترین و هوسبازترین افراد جامعه بوده‌اند. اما با این ویژگی که خوشگذرانی و هوسبازیهای خود را تحت نام دین و پیروی از اهل بیت انجام می‌دهند. با توجه به این موضوع هرگز نمی‌باید انتظار داشت آن‌ها در مورد مسأله خمس و منکراتی همچون صیغه قول حق را به پیروان خود بگویند. چون در این صورت در آمد هنگفتی را از دست داده و عیش و

۱- العروه الوثقی و بهامشها تعلیقات مراجعهم فی هذا العصر لیزدی ۳۶۶/۲.

۲- تهذیب الاحکام للطوسی ۳۸۴/۱. السرائر لابن ادریس ص ۴۸۴، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۴۰/۶.

۳- تهذیب الاحکام للطوسی ۴۸/۲. وسایل الشیعه للحر العاملی ۶۰/۱۱.

۴- السرائر لابن ادریس ص ۴۷۱. وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۴۱، ۳۴۲/۶.

نوش خود را بر باد می‌دهند. دکتر علی سالوس در این رابطه می‌گوید: «به نظر من اگر به سبب این اموال هنگفت نمی‌بود، هیچگاه اختلافات بین جعفریه و سایر امت اسلامی به این حد باقی نمی‌ماند. زیرا بسیاری از علما و بزرگان آن‌ها برای محفوظ نگاه داشتن این درآمدها به اختلافات دامن زده و آن‌ها را عمیق تر می‌سازند»^۱.

شیعه و اذان

همانگونه که قبلاً نیز به این مسأله اشاره کرده‌ایم یکی از مسائلی که نزد بزرگان شیعه اهمیت فوق العاده ای داشته و همواره سعی بر جامه عمل پوشاندن به آن دارند، مخالفت ورزیدن هر چه بیشتر با معتقدات و عبادات اهل سنت و جماعت می‌باشد. آن‌ها برای تحقق بخشیدن به این هدف، به عبارات اذان نیز رحم نکرده و آن را تحت تحریف و تبدیل خود قرار داده‌اند. آن‌ها در اثنای اذان پس از شهادت دادن به رسالت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، به ولی و حجت بودن علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- شهادت می‌دهند. و همچنین عبارت «حی علی خیر العمل» را نیز به اذان اضافه کرده و در پایان به جای یکبار «لا اله الا الله» گفتن، این عبارت را دوبار تکرار می‌کنند.

قبل از هر سخنی بایستی گفته شود اهل سنت و جماعت نیز علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- را یکی از پرهیزکارترین و با تقوی‌ترین اولیاء خداوند می‌دانند. اما این اعتقاد هرگز نمی‌تواند دلیل و انگیزه ای برای افزودن عبارات اذان باشد. چون اذان مانند سایر عبادات توقیفی می‌باشد. یعنی اینکه کم و کیف آن‌ها تنها از جانب خداوند متعال تعیین و مشخص می‌گردد.

ما بایستی در اذان نیز مانند سایر عبادتها خود را مقید به فرمایشات و ارشادات خداوند متعال و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) قرار دهیم. اگر روا می‌بود که هر فرقه و گروهی بنا بر تمایلات خویش و برای به کرسی نشاندن باورهای خود، عبادات اسلامی را

۱- اثر الامامه فی الفقه الجعفری لعلی السالوس ص ۴۰۸.

دستخوش تبدیل و تحریف قرار دهد و اموری را به آن‌ها اضافه و یا از آن‌ها بکاهد، خدا می‌داند تا به امروز بر سر عبادات اسلامی چه آمده بود؟

بایستی توجه داشت افزودن این عبارات به اذان، در را به روی افزودن عبارات دیگری نیز باز می‌کند. به عنوان مثال می‌توان به رسالت سایر پیامبران -علیهم السلام- نیز در اثنای اذان شهادت داد.

و یا اینکه شهادت به ولی بودن حسن و حسین -رضی الله عنهما- را نیز به اذان اضافه کرد. و یا در پایان اذان سه بار و یا بیشتر عبارت «لا اله الا الله» را تکرار کرد. و یا... اذان شیعه از قرن دهم هجری و در دوران سلطنت شاه اسماعیل صفوی بود که این تبدیل و تحریف را بطور رسمی در خود پذیرفت و این بدعتها را در خود جای داد. این بدان معنا است که امیر المومنین علی ابن ابی طالب و فرزندان برومند ایشان -رضی الله عنهم اجمعین- از این بدعت گذاری و نوآوری بری هستند. و به همین سبب سید مرتضی که یکی از بزرگ‌ترین علمای مذهب شیعه در قرن پنجم هجری بشمار می‌رود در این رابطه گفته است: «هر کس در اذان بگوید: **أشهد أن علیاً ولی الله**، فعل و عمل حرامی را مرتکب شده است». اما متأسفانه همانگونه که همگی ما مشاهده می‌کنیم تعصب کورکورانه و علاقه شدید به مخالفت ورزیدن با اهل سنت و جماعت سبب گشته ما نتوانیم در تمام دنیا حتی یک مسجد شیعه را بیابیم که در آن مانند زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب و فرزندان برومند ایشان اذان گفته شود.

در اینجا جالب است در رابطه با این مسأله به گوشه ای از سخنان دانشمند گرامی **ابوالفضل برقعی** که پس از دست یافتن به درجه اجتهاد در مذهب تشیع و ملقب شدن به آیت الله به اشتباهات موجود در این مذهب اعتراف کرده و به مذهب اهل سنت و جماعت گرویده است، اشاره‌ای داشته باشیم. ایشان می‌گویند: «... و چنانکه در وسائل الشیعه که از کتب معتبره شیعه است و همچنین کتاب مستدرک الوسائل در باب «کیفیه الأذان والإقامة» اذان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و جبرئیل و امام صادق و باقر

همه نقل شده در هیچکدام «علی ولی الله» ندارد. آن وقت در مجمعی از روحانیون شیعه همین را من تذکر دادم، به من جواب دادند که آقای میلانی که یک نفر مجتهد نمای ایشان است گفته شهادت به ولایت مکمل شهادتین است. من گفتم: این مکمل را رسول خدا و امام صادق و جبرئیل و علی و ائمه دیگر نمی دانستند و فقط میلانی که یک نفر عالم نمای صوفی مسلک بی خبر از قرآن است درک کرده است؟! باضافه اینان می گویند: «أشهد أن علياً حجة الله» و این صریحاً ضد قرآن و کلام خداست که در سوره نساء آیه ۱۶۵ فرموده: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: 165]. یعنی رسولان را فرستادیم برای بشارت و انداز تا پس از آنان، خلق را بر خدا حجتی نباشد. و خود علی (رضی الله عنه) در خطبه ۹۱ نهج البلاغه فرموده است: «تت بنينا محمد حجته». یعنی حجت خدا به آمدن محمد تمام شد. و نیز در نهج البلاغه حضرت امیر فرمود: «ختم به الوحي» یعنی وحی به حضرت محمد ختم شد. و نیز آن حضرت درباره قرآن و حجت کافی بودن قرآن فرموده: «أرسله بحجة كافية». معلوم می شود اینان اعمالی دارند ضد قرآن و هم ضد امام علی ابن ابی طالب. و عالم نمایان ایشان یا نمی دانند و یا برای حفظ دکان های خود بدعت ها را می بینند ولی به روی خود نمی آورند...^۱. برقعی همچنین می گوید: «... اشکال اول: شما آمدید حجت تراش شده اید و در اسلام هر کس را که خواسته اید حجت قرار داده اید. هر امامی از ائمه خود را حجت دینی و هر عالم نمایی را حجت الاسلام می خوانید. با اینکه حجت دینی را فقط خدای تعالی باید حجت بداند و حجیت او را تصویب کند. خدا در سوره نساء آیه ۱۶۵ فرموده که پس از انبیاء و مرسلین کسی دیگر حجت نیست و فرموده: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: 165]. و شما به دروغ خود را پیرو علی می دانید و زیر نام علی هر چه خواسته اید اسلام را خراب کرده اید.

۱- رهنمود سنت در رد اهل بدعت نوشته ابوالفضل برقعی. پاورقی ص ۳۰۷.

علی (رضی الله عنه) در نهج البلاغه در خطبه ۹۰ فرموده: «تمت بنینا محمد (صلی الله علیه وسلم) حجته» یعنی حجت خدا به پیغمبر ما محمد (صلی الله علیه وسلم) تمام گردید. پس چرا شما در اذان و رادیوی خود بر ضد قرآن فریاد می‌زنید و می‌گویید: «أشهد أن علیاً حجة الله» و در زیارت نامه‌های جعلی خود که برای پیشوایان خود جعل کرده اید به هر یک از آنان خطاب کرده و می‌گویید: «السلام علیکم یا حجة الله» و برای امام معدوم الوجود موهوم لقب حجت بن الحسن تراشیده‌اید. آیا از خدا نمی‌ترسید که در مقابل کتاب او فریاد می‌زنید و بر ضد آیات آن اعلام می‌نمایید»^۱

۱- رهنمود سنت در رد اهل بدعت نوشته ابوالفضل برقی. پاورقی ص ۳۱۶.

خاتمه

اگر به یاد داشته باشید ما در مقدمه این کتاب این سؤال را مطرح کردیم که آیا شما مذهب تشیع را می‌شناسید؟ مطمئناً اکنون شما مسائلی را پیرامون این مذهب و معتقدات آن دانسته‌اید که پیش از این آن‌ها را نمی‌دانستید. آنچه که به توفیق الهی در بخش‌های مختلف این کتاب ذکر شد، ما را به این نتیجه می‌رساند که مذهب شیعه اثنی عشری در مسائل عقیدتی و عبادی از تعالیم دین مبین اسلام فاصله زیادی گرفته است.

- دین مبین مسلمانان را به توحید و یکتاپرستی امر می‌کند در حالیکه در مذهب تشیع بسیاری از خصوصیات و ویژگی‌های ربوبیت نثار ائمه شده است و همچنین قسمت عظیمی از عبادات برای ائمه و سایر رهبران دینی بجا آورده می‌شوند.

- قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی است و بهترین و کاملترین ارشادات الهی را شامل می‌باشد. معبود بر حق برای حجت بودن این کتاب بر تمام نسل‌های بشریت، محفوظ نگاه داشتن آن را به عهده گرفته و فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9]. «ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

اما در مذهب تشیع این فرمایش الهی نادیده گرفته شده و ادعا می‌شود قرآن در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) شامل ۱۷۰۰۰ آیه بوده اما پس از وفات ایشان مورد تحریف و دستخوردگی قرار گرفته به گونه‌ای که امروز عدد آیات آن به ۶۲۳۶ آیه رسیده است. و بدین ترتیب شیعه بر اولین مصدر تشریح اسلامی خط بطلان کشیده است.

- در دین مبین اسلام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که اولین حاملان لوای اسلام و نقل کنندگان ارشادات و تعالیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به نسل‌های پس از خود می‌باشند، از جایگاه ویژه و احترام خاصی برخوردار هستند.

در حالیکه در مذهب تشیع بجز تعداد انگشت شماری از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، همگی آن‌ها را مرتد و دشمنان اسلام دانسته شده‌اند. و بدین ترتیب در این مذهب بر مصدري دیگر از مصادر تشریح اسلامی یعنی احادیثی که یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از ایشان روایت کرده‌اند، خط بطلان کشیده شده و این مذهب بجای پیروی از ارشادات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خود را پیرو اکاذیب و ادعاهای باطل جابر جعفی وزراه بن اعین ساخته است.

- و همچنین سایر اعتقادات مذهب تشیع همچون ایمان به طینت و رجعت و مهدی غائب و... همگی با آنچه اسلام راستین مقرر داشته تضادی آشکار و ظاهر دارند.

خواننده محترم! شما اکنون مذهب تشیع و معتقدات آن را شناخته اید و به پاسخ سؤالی که ما در مقدمه این کتاب مطرح ساختیم پی برده اید و دانسته اید که اختلافات بین این مذهب و مذهب اهل سنت و جماعت تنها در فروع دین و مسائل فقهی همچون چگونه نماز خواندن و یا اذان گفتن نمی‌باشد. بلکه بین این دو مذهب حتی در اصول و ارکان دین نیز اختلافات فراوانی وجود دارد.

در پایان امیدواریم توانسته باشیم به هدف خود از تألیف این کتاب که همانا بر حذر داشتن سنی مذهب ناآگاه از تبلیغات وسیع سردمداران تشیع و همچنین آگاه ساختن شیعه مذهبان از حقیقت مذهب خود می‌باشد، دست یافته باشیم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. سبحان ربك رب العزة عما یصفون. وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین.

مؤلف:

ابو عبدالرحمن